





checked
1987

وَمَحِ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيَحِقِّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

الحمد لله المتعال المتسم من الفضائل كماله الهداية محمداً

دفع المغالط

مضت عمدة المتكلمين زبدة العارفين راس المحققين فخر المذققين فضل
الجليل والعال المل خباب مولوي سيد عمار علي صاحب لارات شمس
ان صاته بارغمة توفيقات رباني وامايدات سبحا
بدفع شهباز ابيات : تشكيمات ريكيمات نفسا نجفت على
فريدا بابو به تصحيح صلصة الرايين وملكة الرايين حامى من شمس
ال طه ولسين مروج احكام سيد المرسلين خباب مولوي سيد بشاد على

صاحب راد الله قيوضه على العالمين

باقتما مولوى سبحان احمد خان مطبع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أظهر الحق ودفع الباطل واعتزل العالم واذل الجاهل
 والصلوة والسلام على من انعم المنافقين نابذة الآيات الباهرة و
 كسر دؤس استكبار الكافرين المتكبرين بمقام البراهين الفاهرة
 وعلى المعصومين المبشرين بالامامة وحجج الله على اجمعين
 من خلل الخلاف اما بعد بر اذان ذاكيد اهل علم و يقين و ضمائر صافية طالبان دين بين
 مخفى و مستترمانه كه اين محمول غزلت گزين زاويه محمول خاک رعمار على حسب اتفاق
 و ربله بهرت پور كه سكن قوم هندو است و ارد گرديه و زباني بعض احباب كه نزد اين
 همچنان اشتغال و تردد سيد اشته بگو شم خورده كه مير تحف على ساكن نسر يد آمان
 چند اعتراضات فراهم آورده جهت استحصا ل جواب بصحابت بعض اهل وطن خود كه در اینجا
 در سر كار بهرت پور ملازم اند فرسل داشته ست و اهل فريد آباد بكمال نخوت و تعلی در مدح
 و ستايش آن بمبالغه تمام می گویند كه رساله ايست بس محكم و متين كه نمی تواند احدی كه در
 دفع مشكلات آن مبادرت كند و كمر رد و قدح آن بر میان و مست والا همت خود بنهد
 بجزرد اصفا می مقوله او متخير گردیدم و ادراك مرسله او را از پیش شخصي طلب نموده از
 است آمانتها مبطا له خود در آوردم في الفور بوضوح بورت كه اكثر مضامين آن مستخرج آنند

از تحفه مولوی عبدالعزیز دهلوی بر چند اراده نداشتیم که در صد و بیست و پنج آن امانده شوم و
پیرامون تطهیر جواب آن کردم لیکن بمشاهده کمال نخوت و استکبار اهل قریه آباد علی
الخصوص ملا حظه تعلی صاحب رساله که در او اوراق رساله خود می نگارد که
بحمد الله این نهجی را شرح است که تمام جنس جمع شده خواهند که این را جنبش دهند
نوانند داد و نیز تطهیر می نمایند که نزد فلان و فلان مولوی شیعه این رساله را مرس
داشتیم لیکن از کسی جوابی حاصل نشد بنابراین با وجود قلت فرصت و فقدان
سامان تحریر عازم رده هفواته او گردیدم و بعبارت سبیل که مفید عام باشد
تطهیر نمودم و صاحب رساله با وجود عدم حصول بایسته علم تقدیر الهیه بکبر و ادعیه تعلی
در داغش پیچیده که مضامین اوراق مرسله خود را که مشغول مطلق است لاجل محض میداند
و از مثل مشهور لکل فرعون موسی و لکل مبطل محق تغافل مطلق در زیده و برگاه کلام فخر
رازی و قاضی عیاض از رده و قدح مصنون و مسلم نمائند این بیچاره عامی را چه یار که به
هزلیات خود که انهم مشغول است چندان ناز و افتخار کند و که امری است که از تحریر و مناظره طرفین
فرز گذاشت گردیده لیکن حق و صدق از کوی علمای اهل سنت بمراحل دور افتاده است که بنظر
اضافه ملاحظه نمی کنند و این وجیزه را بدفع المغالطه موسوم گردانیدم امید از ناظران این عجلاله
است که اگر سهوی و خطایی که از عوارض شریعت است درین اوراق منطبق گردیده باشد این
خطای را ملا حظه آن مورد استهام ملام نفرمائید بلکه بذیل اصلاح و انماض آنرا مستور فرمائید
و به حبسی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر **قال** جمیع فضای امامیه و علمای اهل سنت
متفق اللفظ اند بر اینکه در آیه و وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیمحکم فی الارض ثم لیمسکنکم فیها الذین آمنوا من قبلکم و لیمکنکم فیهم الذین
ارضى لهم و لیمکنکم فیهم الذین آمنوا من بعدکم امنا یعبدوننی لا یشرکون لی شیعاً
وعدہ ان یقتلوا ربائی مومنین صائمین بلا فاصله بعد بسم الله علیه الصلوة والسلام موعودین

الدین ۱ قول نه فضلای شیعه مستحق اند و نه علماء اهل سنت بر اینکه در آیه استخلاف وعده
 خلافت که نیابت رسول است بر اجماعی مومنین صاحبین بنا فاصله بعد پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام موعود نیست
 است صاحب رساله از مدعی خود خبری ندارد و فضل عن غیره بلکه مراد از استخلاف در آیه مذکوره بردار اهل
 معنی لغوی است که معنی وراثت است چنانکه بعد ازین خواهی آت و خلیفه معنی مالک و وراثت است نه معنی اصطلاحی
 که نایب رسول است و بسوی این معنی چکسل از مفسرین ایشان ترفقه بخیر صاحب تحفه بر بعضی جمهور خود میضامن
 متحد نه مترجم میشود و در کلام باری غرضه تصرف خودی نمائند و آنچه که در تفاسیر اهل سنت است آن
 که خطاب است در این آیه خطاب رسول خدا و جمیع مومنین صاحبین و لفظ من در شکم بر اجماعی است که ما و بیان
 صاحب البیضاوی و الکشاف نه بر اجماعی تبییض که ما بر علم به صاحب تحفه و معنی خلافت و لفظ استخلاف
 معنی لغوی است که مراد از ان ملکیت و وراثت نیست و معنی توطن که صاحب تحفه منسوب از علماء
 نمیکند انفرامحض است یا معنی چکسل از علماء ما ترفقه و حاصل عبارت تفسیر اهل سنت است که چون مومنین
 در مکه موطئه از دست کفار اید ایا کشیده و از کثرت و استیلائی ایشان در عرب دیار که مسکن و اقامت
 ایشان بود در قلوب خود انواع و اقسام خوف و خشیت از جانب ایشان می داشتند چنانچه
 تحت تسلط و استمالت نفوس مومنین صاحبین وعده فرمود و گفت که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
 آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُخْلِفَنَّهُمْ^۱ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي
 لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی وعده کرده است خدا می تواند کسی را که ایمان آوردند از شما و
 اعمال شایسته کرده اند بر آید و وارث و صاحب اختیار خواهد گردانید و از زمین چنانکه
 وارث کردی را که پیش از ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل و البته ممکن خواهد کرد
 بر اجماعی ایشان و دین ایشان را آنکه پسندیده است بر اجماعی ایشان و البته مبدل خواهد کرد
 پس از بیم ایشان امن را که عبادت خواهند کرد و مراد نه شرک خواهند نمود بمن خبری
 انتهی چنانکه قوم حضرت موسی از جانب فرعون و قبطیان صدمات بیشمار و الام بسیار

قد دخل في ملك يدي واصل

والاخر الى وانا عبد الله

محمد علی بن محمد المولانا

211. 1.

بسیار کشیده بودند و شب و روز از جانب ایشان در خوف و در غم میگذرانیدند
حضرت موسی بعد ملاحظه حالت کذابیه ایشان فرمود عسی ربکم انکم یهکب عدوکم
و یستخلفنکم فی الارض چنانچه حق تعالی از زبان حضرت موسی و در قرآن فرموده
یعنی قریب است که پروردگار شما اینک ملک کند دشمن شمارا و مالک و صاحب اختیار
کند شمارا و دین پس حقتعالی بعد ملاک برعون و قوم او سایر بنی اسرائیل را بعد
حضرت موسی مالک و وارث سرزمین ایشان گردانید همچنین مهت بنی ماضی الله علیه
و سلم را در عهد کرامت مهد انحضرت صلعم لغار عرب غالب و بر زمین عرب مستط
و متکبر گردانید که خفی از جانب کفار باقی مکه و انجاز وعده جمیع امور موعوده
جواب بار عز اسماء بوقوع آه این است مخفی لغاسیر و صاحب بیضا و در مقام دیگر
بوقوع غلبه و تکران در زمان انحضرت صلعم نسیر آیه الیوم اکملت لکم دینکم و رضی
که الیوم اکملت لکم دینکم بالقرآن و الاظهار علی الوبان کلهای یعنی امر و کمال گردانیدم
برای شما و این شمارا بسیار بکردن و غالب نمودن بر دین با همه و هر جا که در قرآن مجید
لفظ استخلاف است همین معنی لغوی مراد است نه معنی اصطلاحی و همین است معنی
آیه استخلاف نزد مفسرین اهل سنت لیکن ایشان منبجی سازند غلبه و قوه اسلام
را که در زمان انحضرت بود و تا زمان ثلثه و زمان خفت ایشان را نیز در آن درج می سازند و آن
خلاف ظاهر و وجه محض است زیرا که قوت دین ایام حسب عده الهی در زمان انحضرت
صلعم نو فارسید و حقتعالی در قرآن تشریف آفران و غلبه اسلام مطلع فرمود
حسب اعتقاد اهل سنت چنانکه صاحب رساله همه چهار آیات متضمنه غلبه اسلام پس
ازین در جواب قول سید ابراهیم صاحب ایراد نموده و گفته که قوت و غلبه اسلام در زمان
انحضرت صلعم حاصل شده بود پس بعد از آن اظهار کردم امر از امور موعوده متضمنه آیه
استخلاف بنمانده و وعده خدایتعالی نو فارسید و اگر مراد این است که یوما ینوما

ترقی اسلام بظهور میرسد و در عهده و ثلثه هم ترقی دین بوقوع آمده پس ممکن عهده و ثلثه
 نیز داخل مکن آیه استخلاف است میگویم که حکم اسلام در عهده و ثلثه ختم نشده بود بلکه بعد
 خلافت ایشان نیز ترقی اسلام حاصل میشد پس در نصورت باید که از منته سلاطین
 مابعد ایشان که فتح بلاد میکردند بطریق الی و اصل قوت مسطوره باشند بلکه قوت عهده
 ایشان مافوق قوت از منته ثلثه بود تا آنکه بکشند آن قوت اسلام را تا زمان محمود و غزنوی
 بلکه مابعد آن نیز چه مابعد آنحضرت صلعم جمیع سلاطین متساوی الاقدام اند پس باید که
 باین دلیل جمیع سلاطین اسلام خلفا حق رسول مقبول باشند و نزو صاحب
 تفسیر برینا و خطاب است و آیه استخاف بجناب رسول خدا و جمیع مومنین بلکه
 جمیع امت و وعده امور مندرجه آیه را جمیع ایشان است چنانچه میگوید
 الخطاب للرسول وللمؤمنه اوله و لمهرمه و همچنین صاحب کشف میگوید که خطاب
 باحضرت و جمیع اهل ایمان است چنانچه گوید الخطاب للرسول الله و لمن معه
 و عده هم بر جمیع مخاطبین است چه لا از سببنا و کشف نقل شده که من
 در منکم برای تبیین است نه برای تفسیر پس اگر از لفظ استخلاف معنی اصطلاح
 که خلافت رسول مقبول است بلا فضل بعد وفات آنحضرت صلعم اراده کرده شود
 در نصورت لازم می آید که آنحضرت صلعم که مخاطب و موعود امور مذکوره اند بلا فضل
 بعد وفات خود خلیفه نفس خود باشند و نیز جمیع مومنین مخاطبین و موعودین
 آیه استخلاف خلفاء آنحضرت باشند و موعود معقول بالبدیهه فاراده المعنی اصطلاح
 من الاستخلاف غیر معقول ایضا و آنکه در بعض روایات کتب ماوراء شده که این
 آیه استخلاف در فضائل جناب رسول خدا صلعم و آیه علیهم السلام است که ایشان را
 تمام رزمین خواهند بود و نصورت هم مراد از استخلاف معنی لغوی است یعنی مالک
 و وارث و صاحب اختیار نه معنی اصطلاحی که نیابن پیغمبر است و مراد از ممکن قدرت

کامله و غلبه بر تمام روی زمین است که هیچکدام بقعه از قطعات زمین از تسلط اهل اسلام باقی
 نماند بموجب وعده آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ يَدْعُواكُم إِلَى الْبَغْيِ** و درین آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
 کلمه **وَلَا تَتَّبِعُوا** المشرکون یعنی او آنکس است که فرستاد و پیغمبر خود را به هدایت و دین حق که
 غالب کند آنرا بر دین همه اگر چه ناخوش اند مشرکان و حق همان است که شیعه میگویند
 چه مراد از تمکن فرو کامل آن است و ملصوداران غلبه و تسلط بر تمام روی زمین است
 و آن هنوز بوقوع نیامده است پس آن متوقع است در عهد حضرت صاحب الزمان
 علیه السلام بمقتضای حدیث شریف **لَبِثْتُ لَعْنَةُ اللَّهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي عِلَاءً مَا عَدَلَ** لکن ملت
 جو را یعنی البته مبعوث خواهد کرد و زامردی را از اهلیت من که برخواهد کرد و آنرا
 یعنی زمین را از عدل چنانکه برگزیده شود از ستم و در عمو و ثلثه تسلط تام و زوال
 خوف بوجه کامل برگردد حاصل نشده بوجهی که تا ایندم حاصل نیست اکثر بلاد و اقالم کفر
 کافین و شرک مشرکین مخلو اند البته حکم زوال خوف فی الجملة که در زمان آنحضرت صلعم
 حاصل شده بود همان تمکن یعنی در بعضی اقالم و در بعضی دراز منته ایشان و ما بعد
 ایشان هم حاصل بود و ظهور آن بسی آنحضرت صلعم و ضرب ذوالفقار حیدر کرار بوقوع
 آمده بود و همان غلبه و قوت دراز منته که فتح بلاد میشد و بعد از زمان آنحضرت صلعم
 از منته مشتاک اند چنانکه دراز منته ثلثه بلاد صورت میگرفت همچنین بعد عمو و ایشان
 نیز فتح بلاد و اسلام میشد تخصیص از منته ثلثه نیست چنانکه پس ازین خواهی داشت
 و اتفاق علماء شیعه که از آیه استخلاف خلافت بلا فصل بعد رسول الثقلین مبعض تحریر
 در آورده خلاف تحقیق علماء ایشان است چه ایشان خلافت بلا فصل جناب امیر را
 بموجب حکم آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ أَمْرُنَا لَنَنْصُرَنَّكَ** و **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَنَا**
 منصوص میدهند باینکه مسطور استخلاف و در اثبات خلافت جناب امیر علیه السلام
 هیچکس از علماء شیعه آیه استخلاف مستند نگردانیده اینهمه از اختراعات صاحب

رساله است که بلا سند و بغیر شاهد و بدون دلیل متفقو گردیده و برای حقیقت خلافت
 ثلثه کدام وجهی معقول نبود بنابراین اهل سنت نظر بر مجرد تسلط ایشان موجد حق
 خلافت از آیه استخلاف گردیدند و از لوازم آن که نفس و علم و عصمت است اغماض
 کلی ورزیدند و معینان غیر ایشان استخلاف را در آیه مذکوره بمعنی لغوی میگویند
 نه بمعنی اصطلاح که نیابت رسول صلعم است و بمعنی اصطلاح میبایست از علما ایشان قائل
 نیست مگر صاحب تحفه که اصطلاح جدید از را کواحداث نموده و هرگاه از شارع
 معنی لغوی منقول شده باشد باز کدام ضرورت اختراع معنی اصطلاح است که خلاف
 اصول است و مجرد تسلط و غلبه را دلیل حقیقت خلافت گردانیدن ناشی از کمال تعصب
 حماقت است چه خلافت رسول مقبول صلعم اگر موقوف بر تسلط محض باشد و آنحضرت
 صلعم میبایست از جانب خود منصوب فرموده باشد و در صورت لازم می آید که جمله
 ملوک و سلاطین اسلام خلفاء حق رسول مقبول باشند تخصیص ثلثه یا اربعه چیست
 و اگر فقرات آیه استخلاف بر خلافت ثلثه موقوف من الله می بود آنحضرت صلعم در
 شان نزول این آیه میفرمودند که بعد من بلا فضل خلفاء حق بهم خواهند رسید که در
 خلافت ایشان تکلن دین و زوال خوف و عبادت خالی از شرک که در عهد من نبود
 بوقوع خواهد آمد و در تفسیر این آیه میبایست از آنحضرت صلعم منقول نیست و آنچه که از
 حوادث ائمه مابعد خود اعلام فرموده اند آنست که از خلیفه فرمودند که بعد من ائمه
 بهر سندی که متن بسنت من نباشند چنانچه در صلعم است قال حذیفه بن الیمان قلت
 یا رسول الله انما کنما بشرفنا و الله بهذا الخیر فخن فیہ لیل من و را هذا الخیر شر قال نعم قلت
 و ل من و را هذا الشر خیر قال نعم قلت من ل من و را هذا الخیر شر قال نعم قلت
 کیف قال کیون بعد یمه ائمه لا یستبدون بهداک و لا یتسبون
 بسنته یعنی گفت حذیفه بن الیمان که گفتم یا رسول الله بدرستی

ابوبکر صدیق و عمر فاروق و ابن عفان و ابن مسعود و ابی هریرة و ابی مالک
ارض مقدس شدند و سلاج و سلا و منصور و جابر و مهدی و امین و امیر
کل ایشان صالح از اولاد کعب بن لوی بودند که مثل ایشان یافته شده و نکلیس
علی مرتضی را در خلفا و شهادت کرده است و تاریخ خلفا مذکور است که قال انفعیان الثوری
الخلفاء حنث ابوبکر و عمر و عثمان و علی و محمد بن الحنفیة و سید طبری در تاریخ الخلفاء
می نویسد که عمر بن عبد العزیز پنجم خلفا و هشتمین است و نیز در تاریخ الخلفاء از حبیب
بن هند الاسلمی روایت است که خلفا و سلا که انداخته اند سیکو به عن حبیب بن هند
الاسلمی قال قالی المسبب انما للامم ثلاثة ابوبکر و عمر و عثمان
العزیز و همچنین در کتبی العمل مذکور است و اما تیمیه در سنه اربع مائة از شافعی نقل کرده
است که کس نبودند ابوبکر و عمر و عثمان و نیز می نویسد که بسیاری از علمای اهل حدیث بقرین
و شامیین جناب امیر را خلیفه نمیدانستند و گفتند که زمان انجناب فتنه و فرقت
است و در انوقت امام جماعت و خلیفه محکم نبود و در مسند احمد بن حنبل از عبد الله
بن ابی بکر روایت است اَل قال رسول الله صلعم اَنت کانَ هَذا اَنَا
حَنی من السماء و فَوَیْتُ بَابی بَکر فَجِئْتُ بَابی بَکر ثُمَّ وَزَنَ ابُو بَکْرٍ هَما
فَرَجَ ابُو بَکْرٍ هَما ثُمَّ وَزَنَ عُمَرُ عُمَلُ فَرَجَ عُمَرُ عُمَلُ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانُ
فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ خِلَافَةُ نَبِیِّی ثُمَّ یُؤْتِی اللّٰهُ الْمَلِکَ مِنْ بَنِیَائِی
بَعْضُی فَرَمُوهُ رَسُوْلَ هَذا صَلَّی عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کَیْ یُؤْتِیَ نَزْدِیْکَ شَیْءٌ وَهُوَ دَوْدُ اَنْبِیَاءِ سَمَاسِی
وَزَنَ کَرْدَه شَدَمَ بَابُو بَکْرٍ بِسَ مَرَجَ وَافَزَنَ شَدَمَ بَابُو بَکْرٍ بَعْدَ اَزَانِ سَجِیْدَه سَدَ
ابُو بَکْرٍ بِهَ مَرَجَ وَغَالِبَ بَرَّاءُ ابُو بَکْرٍ اَنْ یُخْرِجَ اَزَانَ سَجِیْدَه شَدَمَ عُمَرُ عُمَلُ بِسَ
مَرَجَ وَکَرَانَ بَرَّاءُ عُمَرُ اَزَ عُمَلُ بَعْدَ اَزَانِ نَزَادِیْ مَذْکُورَ مَرْتَفَعٍ وَبَرَّاءُ شَدَمَ رَفِئْتُ
بِغَیْبِهِ صَلَّی عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّ خِلَافَةَ نَبِیِّیْ هَذا اَنْ یُؤْتِیَ دَوْدَ اَنْبِیَاءِ سَمَاسِی رَاکِیْ اَنْ یُخْرِجَ شَدَمَ

یعنی باو شاه خواهد کرد نه خلیف و در بدینوسیله عبدالعزیز در از الله الخفای می نویسد
که مرتضی درین خلافت مانند فی درویشی بنمود و نه مانند چارح برای اتمام مراد
حق و قوم مامور شد که تحت رایت او بنشینند چنانکه مامور شدند بقتال تحت رایت
مشایخ ثلاثه و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شد بجائش در خارج دیدیم که در
زمان حضرت مرتضی عنایت الهی که سال خروج فوج نازل میشد سترگشت کوشش
بسیار فائده اندکی بهم نداد و هجرت کبارت از الفت مسلمین فیما بینهم و ترک
منازعت است و اتفاق بر جهاد کرد و وزیر و زشتک بر کفار افتادن و
باستار نهاد و معنی و کیمینکنتم لهم هم الذی انقضی لهم یعنی لیکنکنتم بسعیم
دینهم صورت نه بست و این تمهید منباج السنه می نویسد که هر ایمان معاویه
در جنگ صفین علی را خاطی و معاویه را مصاب می دانستند و می گفتند که خلافت
علی نه بنص ثابت است و نه باجماع و هیچ علمای اهل سنت نصی از اصحاب رسول
همراه معاویه بودند که شکر خلافت علی و ند پس باطل شد ادعای صاحب رسالت
که خلافت را در چهار کس منحصر می سو و در ایه استخلاف بطرف تخصیص چنانکه
رفت بجز صاحب تحفه که لفظ من را انکم برای تبیض میگوید و حصری سازد
مومنین صالحین را در چهار کس و شش می دیگر هم درین مذنب موافقت او
رده باشد لیکن قول او را حجت نمی اندشد و اول می باید که استقامت ایمان
مش و صلاحیت اعمال ایشان بوده کامل و لایل قویه که مسکت خصم باشند
ثبات برسانند من بعد ادعای شریک ایشان در وعده استخلاف بکنند
و نه خطر انقضاء و اول کلام مادر این خالی ایشان است فضلا عن عمل صالح
سیکه ایمانش ملوث بظلم و در نیاب شد استقامت ایمان از ذات او
غنی باشد در حقیقت او را اعمال باطله و خطیئه و اول کلام مادر این خالی ایشان است فضلا عن عمل صالح

که با بودیم در شهر پس آرد خدا این خیر را یعنی آنحضرت را پس هستیم در آن خیر پس با
 هست بعد آن خیر شهری گفت آری گفتیم آیا هست بعد آن شهر خیر؟ گفت
 آری گفتیم آیا هست بعد آن خیر شهری گفت آری گفتیم چگونه است فرمود که خواهد بود
 بعد من پیشوایان که مہدی می بیدار است من نباشند و من نباشند من نباشند
 انتمی و یا همچنین منقول است که آنحضرت صلعم فرمودید علی الخصوص رجال اصحابی
 فبعد من عنده فاقول یا رب اصحابی فیقول لا علم لك بما احدثوا بعدی
 انهم امرتوا علی ادبار عهد الفقهی كما ورد فی البخاری والمسلم والجمع بین
 الصحیحین حاصلش آنکه آنحضرت صلعم فرمود که وارد خواهند شد بر حوض کوثر
 مردانی از امت من پس رانده و ممنوع خواهند شد از آن پس خواهیم گفت ای
 پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خواهد گفت خدا تعالی بدستی که ترا علم
 نیست با آنچه اینها احدث کرده اند بعد تو تحقیق ایشان مرتد شدند و از دین گشتند
 چنانکه در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و دیگر کتب احادیث اہل سنت است
 و مراد از این اصحاب نیز آنست که بمعاصرت اقتدار و غلبه خود در دین خدا احداث نمودند
 و دیگران به تبعیت و اقتداء ایشان راه ارتداد و ضلالت پیمودند قال اما فرق آنکه
 نزد اہل سنت مراد از مومنین صالحین خلفاء راشدین یعنی خلفاء اربعہ اقول
 صاحب رسالہ از مذہب و معتقد علماء خود لا شعور محض و بی خبری است و الا چنین
 ترانه های بی ہنگام مترنم نمیشد و سرودی خلاف مسلک مفسرین خود نمی سرانید
 ستمک بمعنی اصطلاحی گردیده خلافت را حصہ در چهار کس نمیکردانید زیرا کہ نزد مفسرین
 ایشان کلمہ من در لفظ منکم درایہ استخلاف برای بیان است و مراد از مومنین صالحین
 جناب رسول خدا صلعم و جمیع مومنین صالحین اند کہ خطاب است بجمیع ایشان بلکه
 جمیع است نہ بعضی دون بعض چنانچہ صاحب بیضاوی میگوید وَعَنْكَ اللَّهُ الْيَتِيمُ

آمَنُوا بِكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ خُطَابُ لِلرَّسُولِ وَلِلْأُمَّةِ أُولَٰئِكَ مَعَهُ
 مَعَهُ وَمِنْ اللَّيَّانِ یعنی خطاب است برای پیغمبر برای امت یا برای انحضرت و برای
 آنکس که همراه انحضرت بود و من برای بیان است در مخش می در کشف میگوید که الخطاب
 للرَّسُولِ اللهُ وَلَمِنْ مَعَهُ وَمِنْكُمْ لِلْيَّانِ کَالَّتِي فِي آخِرِ سُورَةِ الْفَتْحِ وَعَدَمُ
 اللهُ أَنْ يَنْصُرَ الْإِسْلَامَ عَلَى الْكُفْرِ وَيُؤْثِرَهُمْ لِأَرْضٍ وَيَجْعَلَهُمْ فِيهَا خُلَفَاءَ
 كَمَا فَعَلَ نَبِيُّ هَرَابِيلَ حَيْثُ أَوْثَرَهُمْ مِصْرَ وَالشَّامَ بَعْدَ أَهْلَاكِ الْجَبَابَةِ بِعَنِ
 خُطَابِ بَرَاهِمِي هَذَا است و برای کسی که همراه انحضرت بود و منکم برای بیان است چنانکه در
 سوره فتح است و عده کرده است ایشانرا خدا اینک نصرت کند اسلام را بر کفر و وارث گردان
 ایشانرا زمین را و برگرداند ایشانرا در آن خلفاء یعنی مالک و صاحب اختیار چنانکه در روای
 اسه امیل را و قتیله وارث کرد ایشانرا مصر و شام را بعد هلاک کردن قوم جبایره اش
 پس تخصیص چهار کس بوجه محض است که هرگز از عبایر تقابسیه مستغفا و شکر و بلکه
 از آن جمیع مومنین اند و در صورت فرض معنی اصطلاحی نیز حصه و اقتضای هر چهار کس
 مستحق حلیه ایشان نیست چه علماء و اهل سنت درین قول اختلاف کثیر دارند بعضی میگویند
 که دوازده کس بودند و برخی در پنج کس حصه می کنند خلافت را و قومی قائل اند بودن
 ایشان همه کس و گروهی علی مرتضی را از شرف خلافت خارج میدانند و بعضی میگویند
 که خدا تعالی از خلافت علی رضی نبود و تفصیل آن بسبع هوش اصحاب باید نمود در صواعق
 محرقه و کثر العمال و فتح الباری مذکور است که آنکه که در قوه اسلام و عزت خلافت بود
 اند دوازده کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه و یزید و معاویه و عبد الملک
 و هر چهار پسر او و یزید و سلیمان و یزید و هشام و عمر بن عبد العزیز و در فتح الباری
 شرح صحیح بخاری مرقوم است که کسیکه از اطاعت این ائمه تخلف ورزد او را قتل کنید
 و تاریخ الخلفاء و ذی از ابن عساکر در تحفین سامی خلفاء اثنا عشر چنین روایت

وَلَمَّا يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أَلْمَأَزَامَ الْأُولَىٰ مِنْهُمْ وَهُمْ هَادُونَ بِعَنِي سَأَلُ
که ایمان آوردند و نه ایمانش کردند ایمان خود را بظلم ایشانند که برای ایشانست این
ایشان هدایت یافتگان اند و قال غر جمل انما المؤمنون الذين آمنوا بالله
وهم سؤلوه ثم لم يربوا يعني مومن کسانی اند که ایمان آوردند بخدا و غیر او
بعد از آن نه شک کردند و قال غر اسم ابی الذین قالوا ربنا الله ثم استغنا
یعنی - کسانی که گفتند پروردگار ما خداست پس از آن مستقیم ماندند باستقامت
ایمان این است صفات مومنین و من انشأ الله تعالی ظلم و ارباب و عدوهم استغنا
ایمان ایشان از اخبار و آثار کتب اهل سنت و واضح خواهم ساخت و هرگاه ایشان
شکبس بظلم شدند سزاوار حقیت خلافت نمایند زیرا که عهد خدا اعم است از عهد
نبوت باشد یا امامت مفوض بظالم نمیشود چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا
عِزِّي الظَّالِمِينَ یعنی گفت خدا که نیرسد عهد من ظالمان را و علاوه از
ایمان و عمل صالح امور آخر که از جمله لوازم خلافت اند نیز در ذات خلیفه رسول ضرورت
الثبوت اند و آن باینکه از ذات ثلثه منتفی بودند اول علم جمیع سائل است
چه خلیفه که نایب رسول صلعم است منصب او هدایت است که او نور دل
بودی ضلالت و جهالت را بر سر منزل حق و یقین برساند و هدایت سبیل نجات
و اوصول الی طریق الحسمات بدون بدرقه علم مستصون نیست پس خلفاء و ثلثه که بارها
در احکام خدا غلطیها کردند و معانی قرآن را تخمین و رای خود بیان میکردند و رجوع
بجناب باب مدینه علم می نمودند چگونه سزاوار این منصب جلیل خلافت خواهند بود
و چگونه خدا تعالی این امر شریف را تفویض جمعا خواهد کرد و چه طور بندگان خود را
ما سورا با طاعت بی علمان خواهد نمود و حال آنکه این امر شریف ائمتن یعنی ائمه
اَحَقُّ اَنْ يَتَّبِعَ اَمَّنْ لَا يَهْتَدِي اِلَّا اَنْ يَهْتَدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ط

من هستی چنانچه خدا تعالی میفرماید قَالَ مُوسَى كَاشِفْكَ عَنْكَ اَخْلَافِي فَقَالَ مُوسَى
 كَفْتُ مُوسَى خَاصَّ بَرَادَرِ خُودِ بَارِدُنْ كَهْ خَلِيفَه شُومَرِ اَدِ قَوْمِ مِنْ اَپْسِ اَرِخَاوِی اَیَاتِ مَسْطُورِ
 بَوَضُوحِ گَرِ اَیْنِدِ وَشُكُفْ گَرِ وِیْدِ كَهْ خَلَاْفَتِ رَسُوْلِ مَنصُوعِصِ مِیْبَاشْتَهْ سُوْكُوْلِ بَرِ اَرِایِ مِیْ
 وَجُكُوْنَهْ مَسْغُوْلِ بَاشْتِ كَهْ كَسِی رَا كَهْ رَسُوْلِ خُذَا صِلَعُمْ خَلِیْفَه خُودِ مَقْرَرِ نَفْرِ مَوْدَهْ بَاشْتِ اَوْرِ اَخْلِیْفَه
 رَسُوْلِ خَوَاسْتِ دِ پِیْجَانِ كَا هِیْ دِرِ عَالَمِ بُو قُوعِ نِیَا دِهْ كِهْ مَرُ دَانِ هَرِ كَسِی كِهْ خَوَاسْتِ اَزِ جَانِبِ خُودِ
 خَلِیْفَه قَرَارِ دِهَنْدِ وَ خَلَاْفَتِ اَوْرِ اَبْرَسُوْلِ خُذَا صِلَعُمْ مَنُوبِ سَازَنْدِ وَ گُوَیَنْدِ كَهْ اَنِیْكَسْ خَلِیْفَه رَسُوْلِ
 اَسْتِ دِرِ مِیْصُوْرَتِ هَرِ حَاكِمِ رَا مِیْتُوَانِ گُفْتِ كَهْ اَیْنِ كَسِی خَلِیْفَه رَسُوْلِ اَسْتِ وَ حَالَا نَكِهْ دَرِ اَمَمِ
 سَابِقَهْ پِیْجَكْسِ بِلَا نَصِ خَلِیْفَه نَكِرْدِیْدِهْ اَسْتِ وَ اَكْرِ خَلَاْفَتِ رَسُوْلِ تَحُوْلِ بَرِ اَرِایِ اَسْتِ مِیْ
 حَضْرَتِ مُوسَى جِ اَلْتَمَاسِ قَرَرِ بَارِدُنْ عَلَیْهِ السَّلَامِ بَرِ اَرِایِ خَلَاْفَتِ حُودِ مَبُودَهْ بُوْدِ چَا نِجَهْ
 حَقِّ تَعَالِی اَزِ زَبَانِ حَضْرَتِ مُوسَى مِیْفرِ مَیْدِ وَ اَجْعَلْ لِّیْ وَ ذِیْنِ اَمَّتِ اَهْلِیْ هَا رَقْنِ خُجْنِ
 یَعْنِی وَ بَكِرْدَانِ بَرِ اَرِایِ مَن دِرِ زِیْرِ اَزِ اَهْلِ مَن بَارِدُنْ رَا كَهْ بَرَادَرِ مَن اَسْتِ وَ مَطَابِقِ اَن
 جَنَابِ رَسُوْلِ خُذَا صِلَعُمْ نِیْزِ بَرِ اَرِایِ عَلِی مَرْتَضِی دِرِ خَوَاسْتِ نُمُودَهْ بُوْدِ چُنَا كِهْ دَرِ مَسْنَدِ اَحْمَدِ
 حَبْلِ اَسْتِ كَهْ اَنْحَضْرَتِ صِلَعُمْ دِ عَا كَرْدَنْدِ اَللّهُمَّ اِنِیْ اَقُوْلُ كَمَا قَالِ اَخِی مُوسَى اَجْعَلْ
 وَ زِیْرِ اَمَنِ اَهْلِیْ عَلَیَّ اَخِی اَشْشَرْدِ بِلَهْ اَرْزِی اَوْ سُرْ كَهْ فِیْ اَمْرِی اَیْنِهْ بَارِ خُذَا یَا
 بَدِ رَسْتِی كِهْ مَن سِیْكُوْمِ چُنَا كِهْ گُفْتِ بَرَادَرِ مَن مُوسَى بَكِرْدَانِ بَرِ اَرِایِ مَن دِرِ زِیْرِ اَزِ اَهْلِ مَن عَلَیَّ
 Kَهْ بَرَادَرِ مَن اَسْتِ قُوْمِی كُنْ بَاوِشْتِ مَرَاوِشْتِ هَكِ كُنْ اَوْرَا دَرِ اَمَرِ مَن وَ اَكْرِ خَلَاْفَتِ رَسُوْلِ
 بَرِ تَجْوِزِ اَمْتِ مَوْقُوفِ بُوْدِ دِرِ مِیْصُوْرَتِ مِیْ بَالِیْتِ كَهْ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلِ دِرِ خَوَاسْتِ خَلِیْفَه اَزِ حَضْرَتِ
 اَشْمُوْیْلِ غَمْبَرِ سِیْكَرْدِ بِلَكِهْ هَرِ كَسِی رَا اَزِ قَوْمِ خُودِ كِهْ مِیْخَاسْتَنْدِ خَلِیْفَه تَرَا مِیْدَا دَنْدِ وَ حَضْرَتِ
 اَشْمُوْیْلِ نِیْزِ تَجْوِزِ خُودِ كَسِی رَا بَرِ اَرِایِ خَلَاْفَتِ سَرَفَرَا زِ نَفْرِ مَوْدَهْ بِلَكِهْ اَنْرَا بَرِ تَعِیْنِ جَنَابِ بَارِی غَمْرِ
 اَسْمَهْ مَوْقُوفِ دَاشْتِ كَهْ هَرِ كَسِی رَا اَكْرِ اَوْ سَجَا هَ نَسَابِ دَانْدِ خَلَاْفَتِ رَا نَا مَرُ دَا و فرِ مَیَا خِیْبَه
 حَقِّ تَعَالِی مِیْفرِ مَیْدِ قَالَ اَلَمْ یَنْبِیْهُمُ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمُ طَاوُتَ مَلِكًا

یعنی و گفت برای ایشان پیغمبر ایشان بدستی که خدا سبوحث کرد برای شما طاووت
 را بادشاه و مراد از ملک خلیفه است چنانکه صاحب تفسیر گوید که طاووت خلیفه منصوب
 از جانب خدا پس بنی اسرائیل چرا بر حسب اتفاق ازای خود با کسی را تعیین بخت
 نداشتند و تعیین آنرا چرا بر حکم خدا موقوف داشتند تعجب است که پیغمبر خرا از زمان است
 خود را که بهترین امم است معطل و مهمل گذاشت و مثل امم سابقه کدام رئیس برای آن
 منصوب نکرد و در حق و وفق امور ایشان را بر تخریز ایشان موقوف داشت که در امر
 خلافت با هم خونریزی کنند و فساد می بر پا دارند و نهایت تعجب این است که آنحضرت
 برای ایام قلیس که برای جهاد و کثرت عین می بودند از جانب خود تعیین خلیفه فرمود
 چنانکه علی مرتضی را وقت دو انگلی جنگ بنوک بخت خلافت منصوب فرمود و بعد وفات
 خود برای دوام که منظمه هیچ فتنه و خوف ضلالت است تا روز ستیزه بود و بچکس
 بخت خلافت خود سر فرار فرمود و بر برای است موقوف داشت آن بذلتی بخت
 و حال آنکه در امم سابقه بچکس بصواب دیدم خلعت خلافت در بزرگشاه است
 بلکه تعیین خلیفه از جانب خدا بذریعه وحی دریافت میشد آنکه است هر کس را که خدا
 خلیفه رسول سازد اگر کسی در امم سابقه پیغمبر است خلیفه گردیده باشد بیان کنند
 البته اگر چنین کس ساخته و پرداخته است را از حجت فقدان امور مذکوره که از لوازم
 خلافت اند اینرا گویند مضایقه نیست بمقتضای قول جناب امیر علیه السلام لابد
 للناس من امیر یترأوا فاجرا لیکن با وجود موجود بودن خلیفه حق بجای نیست که
 کسی دیگر را امیر خود قرار دهند چهارم شجاعت است که انهم از لوازم خلافت است
 باید که خلیفه مثل رسول از مکر که چهارم قرار نگیرد که در فرار او از جهاد موجب تنک اسلام
 و بیگانه ریشی او بفرار خواهد بود و جمیع لشکر او با ینباع رئیس خود خواهد گریخت و فرار
 و نصرت کا هی نصیب ایشان نخواهد بود و فرمان مجید مملکت از لوم و ذم چنین کسان

پنجم بر اوست و طهارت او است از لوث کفر از اول عمر تا آخر آن زیرا که حضرت ابراهیم
 که برای ذریه خود التماس امامت نموده بود و پروردگار جلالتش در جوابش فرموده **وَإِنَّمَا**
عَمَلُهُ ای الطاهرین مرا در حضرت ابراهیم آن نبود که در حالت ظلم ایشان امام
 گردان بلکه مقصود ایشان از آن بود که در حالت عدالت ایشان امام گردان
 در حالت ظلم ایشان امام نگردان پس کسانیکه در بعضی اوقات کافر بودند و در بعضی
 احوال مسلمان گردیدند از شرف آن محروم اند چه حق تعالی میفرماید که **وَالْكَافِرُونَ**
هُمْ الظَّالِمُونَ پس جمله مسوئله کوره یعنی کمال ایمان و صلاحیت عمل و تمامی علم
 عصمت از خطایا و نقص از جانب شارع و شجاعت کامله اینهمه در جناب امیر ثابت
 و متحقق بود که یکپس را در ان نگاری نیست و کسانیکه با هوا و نفسانیه و حب جاه
 و ثروت و طمع حکومت و ریاست و رعیت التذاذ و دنیای فانیه حقوق البیت را
 خدا صلعم را غصب نموده بقهر و استیلا و حاکم اهل اسلام گردیدند و حق فاطمه زهرا علیها
 رسوله را صلعم را بظلم و تعدی استزاع نموده بکمال وقاحت و تحت تصرف خود در آورده
 و آن مظلومه را بایده انانی گوناگون در دمنده کردند حتی که آنخصومه آزاده از انجمنان
 فانی رحلت فرمود پس چگونه ایشان را موسس صالح باور کرده شود مرم را باور
 نمی آید زوی اعتقاد حق بر اخذ و دین پیرو داشتن و تفصیل این
 اجمال الکه در مقصد اقصی که از کتب معتبره اهل سنت است مرقوم است که بعضی گویند
 که حضرت رسول صلعم بسوی خیمه امیر المومنین علی را فرستاد و مصالح بر دست حضرت
 امیر واقع شد بر آن پنج که حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خواص ایشان
 رسول باشد پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید
 که حق ایشان بده و رسول صلعم گفت که خویشان من بکینند و حق ایشان چیست
 جبرئیل گفت که فاطمه است حوائط فاطمه را

در فدک هم باورده و پیغمبر صلعم فاطمه را بخواند و برای وی هفت نوشت و آن متیقه بود که بعد
 از وفات رسول صلعم پیش ابوبکر صدیق آورد و گفت این کتاب رتو بخند است که برای من
 و حسن و حسین نوشته است و مطالبی آن در تفسیر در مشهور است که جلال الدین سیوطی
 محدث اهل سنت می نویسد احراج البزازی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن
 ابی سعید الخدری قال لما نزلت هذه الآية وآت ذا القربى حقه دعی رسول
 الله صلعم فاطمة فاعطاها فذک یعنی گفت ابوسعید خدری هرگاه که نازل شد این
 وآت ذا القربى حقه بخواند رسول خدا صلعم فاطمه را پس داد او را فدک و شیخ علی ستی در
 کنز العمال در باب صدق ارحم بگوید عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت وآت ذا القربى
 حقه قال النبی صلعم یا فاطمة هات فذک یعنی از ابوسعید خدری روایت است که هرگاه
 نازل شد این آیه وآت ذا القربى حقه گفت پیغمبر صلعم ای فاطمه برای توست فدک و در سند ابوی
 موصلی که از اکابر اهل سنت است مذکور است عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت هذه
 الآية وآت ذا القربى حقه دعی النبی صلعم فاطمة و اعطاها فدک یعنی از ابی سعید
 خدری روایت است که گفت هرگاه نازل شد این آیه وآت ذا القربى حقه بخواند رسول خدا
 فاطمه را و داد او را فدک و حافظ ابن مردویه نیز این روایت را همین پنج بیان کرده است
 و در پنج ابواب که با عنوان توشیح و تقارانی و کارزونی و ملا یحیی و لاسودی و ابن
 اثیر در بنایه و صاحب مجمع البحار و صاحب مجمع الاشیال کلام جناب امیر علیه السلام
 مذکور است که آنجناب بمعامل خود نوشت بلی کانت فی این دنیا فذک من کل ما اطلت به
 السماء فشتحت علیها نفوس قوم و شحت عنها نفوس اخرین یعنی آری
 و درست ما فدک ازیر آنچه سایه انداخت بر آن آسمان پس بخل کرد بر آن نفوس قوم و
 بخل کرد از آن نفوس دیگران و در معارج النبوة نیز مر قوم است که پیغمبر خدا صلعم فاطمه را
 اسلام را فدک داد هرگاه آیه وآت ذا القربى حقه نازل شد میگویم که این آیه یکبار در

مکه نازل شده است و نیز بار دیگر در مدینه و اگر فقط در مکه نازل شده باشد باز مضامین
 نیست زیرا که یکی آنست که در مکه نازل شده اگر چه بعد هجرت باشد چنانچه در اتقان سیوطی است
 و معنی اعطاء متحد است با معنی به چنانچه در فتاوی جماعیه است و نیز واضح میشود از شرح و قفا
 و قرینه امر اتیاء و القربی حق و بعد از آن دادن رسولی صلعم فک را بغاطمه دلالت میکند
 بر بودن فک از حقوق غاطمه و تاویل دور از کار را در آن دخل دادن بجز عداوت و عصیت
 امری دیگر نیست پس با وجود ورود و استفسار روایات تعجب است از صاحب تحفه که با بکار
 مطلق متفه کرده و عادات او همین است که با بکار روایات صحیح کتب خود پیش می آید
 در این کتب علی الخصوص تفسیر در مشهور و کثر اعمال و معارج النبوة نادانان وجود میکنند بلکه
 در بلاد و استان شایع و ذایع اند پس حق آنست که آنچه در کتب اهل سنت بر خلاف
 روایات همه و اعطاء مذکور است از جمله روایات موضوعه است و ما را برای اثبات دعوی
 خود همین قدر کافی و وافی است پس ثابت و متحقق شد که هاریب انحضرت صلعم فک
 زیرا علیها السلام را بکلم خدا فک داد و ابو بکر بعد وفات انحضرت صلعم بعدی و قهرار
 دست زیرا امتناع نموده قابض و متصرف گردید و خلیفه ثانی نیز درین طعن شریک است
 بلکه اینهمه مصوابه ایشان بود و آقایی که یکی از شیوایان اهل سنت است و در خطبه
 استیعاب توثیق او مذکور شده روایت میکند که چون حضرت زیرا از ابو بکر دعوی
 فک و غیره نمود و او معنی ابو بکر صحیفه در باب و آگذاشت فک و غیره نوشته در
 در اثناء راه چون از عمر ملاقات شد گفت که این چیست انخصوصه او را داد و دید
 لعاب وین بران انداخته پاره پاره کرد و انخصوصه غضبناک شد و فرمود که از ایشان
 کلام نخواهم کرد چنانچه لفظ سخط در روایت مذکوره موجود است و همچنین بران الدین
 حلبی شافعی در سیر خومی نوب و سبط ابن جوزی محدث اهل سنت که ان حجر
 در صواعق محرقة روایات او را استند میگرواند و صاحب تحفه نیز در مطالع عمر روایت

اعتماد کرده است در سیره خود می نویسد قال علی بن الحسین رضی الله عنهما جاهوت
فاطمه بنت رسول الله صلعم الی ابی بکر و هو علی المنبر فقالت یا ابا بکر انی کتاب الله
ان ترک انبتک ولا ارث ابی فاستعبر بایکما ثم قال بابائی ابوک و بابائی انت
ثم نزل فکتب لها بحدک و دخل علیه عمر فقال ما هذا فقال کتاب کتبت لفاطمه میراثها
من ابیها قال فماذا تنفق علی المسلمین و قد حاربک العرب کما تری ثم اخذ
عمر عنہ الکتاب فشقہ حاصلش اینکه گفت علی بن الحسین رضی الله عنہ که آ فاطمه
و دختر رسول خدا صلعم بسوی ابو بکر وقتیکه او بر منبر بود گفت که ای ابو بکر آیا کتابی
از جانب خدا آمده است باینکه دختر تو وارث تو شود و من وارث پدر خود نشوم
پس بگریست ابو بکر پسر گفت که قربان شوم پدران من پدر ترا و خدا شوند
پدران من بر تو بعد از ان از منبر فرو آمد پس نوشت برای فاطمه فدک را و
داخل شد بر عمر پس گفت چیست این پس گفت ابو بکر کتابی است که نوشته ام
برای فاطمه میراث او را از جانب پدر او گفت عمر بر سلمان چه بذل خواهی نمود
و تحقیق که محارب میکنند شو عرب چنانکه می بینی بعد از ان گرفت عمر از او نوشته
مذکور را پس پاره پاره کرد و انرا و صاحب تاریخ آل عباس که از معتمدین اهل سنت
است و تاریخ مذکور نوشته که چون اولاد حسنین نزد مامون رشید و عوی
فدک نمودند مامون دو صد علما را جمع نموده تاکید کرد که بحق و راستی بیان کنند
پس ان واقعه و بشیرین و لید و غیره نقل کردند که بعد فتح خیریه و ات ذوالقر
حقه نازل شد آنحضرت فرمودند که ذوالقربه کیست و حق آن چیست جبرئیل
عرض نمود که فاطمه ذوالقربه است و فدک حق اوست پس رسول خدا صلعم فدک
را بفاطمه داد و وقتیکه ابو بکر فاطمه را از تصرف فدک مانع شد آنحضرت فرمودند
که پدرم بمن داده است ابو بکر قبول نمود و خواست که در ین باب کتابی بنویسد فدک را

بفاطمه باز و پدر عمر بن الخطاب گفت که از فاطمه بینه طلب کن پس ابوبکر بینه طلب
 کرد آنحضرت امیر المؤمنین علی و ام ایمن و اسما بنت عمیس را بگواهی آوردند
 پس ابوبکر بر طبق آن کاغذی نوشت تا فاطمه متصرف حق خود شود پس عمر نزد ابوبکر
 آمد و صحیفه را گرفته آن نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه زنی است و علی بن ابیطالب
 شوهر او و غرضش طلب نفی است از برای خود و شهادت و وزن اعتبار
 ندارد و ابوبکر نیز قبول نمود و الی آخر اقال پس زیاده ازین چه قسم را بی خواهد بود که
 جگر پاره رسول خدا صلعم را که در وجوب مودت او قرآن شریف نازل است و جناب
 رسول خدا صلعم در باره رعایت حقوق او تاکید بلین فرموده بودند از امتزاع و غصب
 حق او مبالغه نه نمود و چون آن مظلومه دعوی به کرد آن مظلومه را کاذبه و سفیه
 قرار داده گفت که بر صدق دعوی بینه بیار و هر گاه آن معصومه بر صدق دعوی
 خود علی مرتضی و حسین و ام ایمن را گواه آورد و الوقت گفت که نصاب بینه کامل
 است و علی شوهر است و حسین فرزندان او نیز شهادت ایشان قبول نیست
 با وجودیکه بر صداقت اقوال آن بزرگواران احادیث نبویه دلالت میکنند و صاحب
 رساله خود صداقت علی را از آیات پینات ثابت میکند چنانچه در آخر رساله در حق
 جناب امیر و غیره مهاجرین اصحاب رسول مقبول میگوید که خدایتما در شان ایشان
 فرموده است و اولئک هم الصادقون و میگوید که تکذیب مهاجرین خلاف
 نص است پس اگر مهاجرین کاذب باشند تکذیب قول خدا تعالی لازم می آید و
 صاحب تحفه در ارتکاب تا دلیل باطل و انکار روایات صحیح بر جمیع اهل نحله خود حقوق
 جسته چنانچه روایت دعوی به فدک و ادای شهادت را بالمره انکار نموده
 میگوید که در کتب اهل سنت اصلا موجود نیست و حالانکه این روایت در اکثر
 کتب مشهوره و اسفار معروفه اهل سنت مثل صواعق محرقة و ملل و نحل و

جواب العقیدین و فصل الخطاب و معجم البلدان و ریاض النفرة و مقصد القلم
 و کنز العمال و تاریخ حاکم و جمع الجوامع سیوطی و شرح مواقف و نهاية العقول
 محمدالدین رازی و مغنی قاضی القضاة و معارج النبوة و غیره موجود است این
 انکار صاحب تحفه ناشی از کمال عصیت و عناد است و با وجود این انکار باز میگوید که
 ابوبکر صدیق تصدیق و دعوی به بنمود لیکن مسئله فقهیه را که به بدون قبض باعث
 ملکیت نمیشود بیان کرد و هل هذا لا تهافت و تناقض اکنون عذر عدم قبض پیش آورده
 و نمی داند که اگر قبضه نمی بود باز احتیاج طلب شهود چه بود که به بدون قبضه صحیح نیست
 برای اصلاح اعمال ناشایسته بلکه چه مساعی موفوره بکار می برند و ملاحظه پس و
 پیش نمی نمایند سبحان الله برای دعوی فاطمیه بر مسئله فقهیه مرعی باشد و از
 آن معصومه طلب شهود کرده شود و بر آن دعوی دیگران محض حسن ظن کافی باشد
 و در اثبات براءت ایشان از لوث کذب و افتراء عرق ریزی نموده شود و در معجم
 بخاری از جابر بن عبد الله انصار روایت است قال و عدلی النبی صلعم لوقد جاء
 مال البحرین قد اعطیتا مک هکذا هکذا فاتممت بحی مال البحرین حتی قبض النبی صلعم فلما جاء مال
 البحرین امر ابوبکر فنادی من کان له عند النبی صلعم عدة او دین فلیاتنا فاتیته فقلت
 ان النبی صلعم قال لی کذا و کذا فتمت لی حیثه فعدتها فاذا هی خمس مائة و قال فخذ لیها
 حاصلش آنکه جابر گفت که پیغمبر خدا بمن وعده فرموده بود که چون مال بحرین بیاورد
 و کذا مال بتو عطا خواهم کرد پس نباید مال بحرین تا آنیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلعم
 پس هرگاه آمد مال بحرین حکم کرد و ابوبکر پس نداد و داد که هر سیکه پیغمبر خدا با او
 وعده نموده باشد یا قرصن کسی آنحضرت فرموده داشته باشد بیاورد پس من فتم
 و لغنم که بمن آنحضرت صلعم فرموده بود که اینقدر مال بتو خواهم داد پس ابوبکر یک
 کف دست مال بمن داد چون شمار کردم بقدر یا نقد بود باز ابوبکر گفت که دو برابر این

بگیر و در تاریخ الخلفاء سیوطی نیز از بخاری و مسلم روایت است که ابو بکر بدون اینکه از جابر طلب شهود نماید تصدیق و دعوی جابر کرده بپذیرد و پانصد با و او و در کنز العمال از ابوسعید خدری روایت است که وقت وصول مال بحرن حسب وعده رسول خدا مردمانی آمدند و بے تکلیف احضار شهود از ابو بکر اخذ زحمتی نمودند و کرمایه شارح بخاری در همیشه تحریر کرده که گمان کرده نمیشود که مثل جابر صحابی بر پیغمبر دروغ گوید که بمن وعده کرده بود بنابراین ابو بکر از جابر طلب شهود نموده و این حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته که وفيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جرد ذلك لفعلا لنفسه لان ابا بكر لم يلمس من جابر ثبدا على صحة دعواه و همچنین عین شارح بخاری در شرح این حدیث نوشته و گفته که قال بعضهم وفيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جرد ذلك لفعلا لنفسه لان ابا بكر لم يلمس من جابر ثبدا على صحة دعواه اشتهى قلت انما لم يلمس ثبدا منه لانه عدل بالكتاب والاشتهى اما الكتاب فنقوله تعالى كنتم خير امة و كذلك جعلناكم امة وسطا مثل جابر ان لم يكن من خير امة فمن يكون و اما الشبهة فنقوله صلعم من كذب علي مستحدا الحديث ولا يظن كذا كذا سلم فضلا عن صحابه ولو وقعت هذه المسئلة اليوم فلا تقبل الابنية حاصلش انكه گفت بعض ايشان كه درين روايت قبول كردن خبريك كس عا دل است از صحابه اگر چه احتمال جز نفع براي نفس انكس باشد زیرا كه ابو بكر از جابر درخواست شهود نموده بر صحت و دعوی او میگویم كه جزین نیست كه درخواست نكرد ابو بكر از جابر ثبدا براي انكه عدالت نمود بحكم قران و حديث اما قران پس حقتا میفرماید كه كنتم خير امة و جعلناكم امة وسطا پس مثل جابر اگر از بهترین ممت نباشد پس کدام كس خواهد بود و اما حديث پس آنحضرت صلعم فرمود كه هر كه دروغ بندد بر من

عهد بنشستگاه خود را در بنهم مهیا سازد و گمان و غول درین وعیند مسلمانان بتوان
 نمود چه جایکه صحابی رسول خدا صلعم و لیکن چنین مسئله اگر امر روز در پیش شود
 بدون بنیت حکم نمی توان کرد انست و ای بر دینداری اهل سنت و اف بر مسلمانان ایشان
 که رعایت او فی صحابی آنقدر که باستدلال قرآن و حدیث او را از کذب منز و سازند
 و مجرد و دعوی تصدیق مقوله او کنند و دختر رسول خدا صلعم را که آیه تطهیر بر طهاره
 او از ادناس جرایم و اوساخ معاصی باشد عدل است و آیه مودت قرآن بر وجوب
 خلعت او ناطق او را ملوث بکذب و افترا دانند و خاص بر او مسئله فقهیه جاری
 کنند و او را در دعوی به کاذب قرار دهند که از آن معصومه طلب بنیت نمایند و باز بنیت
 او را قابل سماعت ندانند و هرگاه آن معصومه در دعوی به فک دروغ گو قرار
 داده شد بعد از آن دعوی و راشت نمود که من دختر رسول خدا ام ترکه آنحضرت
 بمن میرسد چنانکه در مثل و غل مذکور است که فاطمه دعوی فک نمود و تار و راشت
 و تملیکاً آخری ابو بکر باستماع قول فاطمه گفت که مال پیغمبر صدقه می باشد و بطور
 و راشت باحد نمیرسد چنانچه در صحیح بخاری است عن عائشه ان فاطمه بنت رسول الله
 صلعم ارسلت الی ابی بکر التی میراثها من رسول الله صلعم مما افاء الله علیه بالمدینه
 و فک و مابقی من خمس خیر فقال ابو بکر ان رسول الله صلعم قال لا نورث ما ترکناه
 صدقه انما یاکل ال محمد فی ذالک المال وانی و الله لا اغیر شیئاً من صدقه رسول الله
 صلعم عن حالها التی کان علیها فی عهد رسول الله صلعم و لا عملن فیها بما عمل به
 رسول الله صلعم قال ابو بکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئاً فوجدت فاطمه علی ابی بکر
 فی ذلک فجزته فلم تنکح حتی توفیت و عاشت بعد البنی صلعم ست و شصت و ثمانین
 و فنها زوجه علی لیل و لم یوذن بها ابابکر مخلصش انکه از عایشه روایت است که
 فاطمه دختر رسول خدا صلعم کسی را نزد ابوبکر فرستاد و برای طلب میراث خود از مال

رسول خدا صلعم از چیزی که فی کرده بود خدا برو در عید و فدک و چیزی که باقی مانده از خمس
 نبی برپس ابو بکر در جواب گفت که رسول خدا صلعم فرموده است که مال مرا کسی وارث
 نمیشود چیزی که گذاشته ام صدقه است و بخورند آل محمد و این مال و من قسم بخدا مستغیر
 نخواهم ساخت چیزی را از صدقه رسول خدا صلعم از حال او چنانکه در زمانه آنحضرت صلعم بود
 بهر آئینه عمل خواهم نمود و آن طوریکه رسول خدا صلعم عمل در آن کرده است پس انکار کرد
 ابو بکر از اینکه وضع نماید بطرف فاطمه چیزی را یعنی از دادن فدک انکار نمود و پس شمشک
 شد فاطمه را ابو بکر درین امر و مهاجرت نمود از ابو بکر پس نه کلام کرد از ابو بکر تا اینکه
 وفات یافت و زندگانی نکرد بعد رسول خدا صلعم شش ماه پس هرگاه وفات یافت
 و دفن کرد او را شوهر او علی بوقت شب و نه اجازت داد ابو بکر که بر جنازه بیاید انتنه میگویم
 که ازین روایت عدم رضا فاطمه زیرا از ابو بکر تا دم مرگ بخوبی ثابت است و ابن حجر
 نیز در شرح بخاری عدم رضا فاطمه از ابو بکر تا دم واپسین بوجه احسن با ثبات رسانیده
 و هم شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ عدم رضا آن معصومه از ابو بکر الی آخر العرین
 کرده پس اینکه روایت موضوعه متضمنه رضا آن معصومه از ابو بکر بمقابل روایت
 صحیح بخاری پیش میکند قابل سماعت نیست که سراسر موضوع است و صاحب
 تحفه از مجاج الالبیین روایتی متضمنه رضا فاطمه که ایراد نموده است و دروغ
 محض است چه کدام کتاب و در مذبح شیعه با سم مجاج الالبیین موجود نیست
 اینهمه از منقذات صاحب صواعق است و صاحب تحفه پیر و او نموده و حیدر
 کفش دوز نام مصنفش هم تجویز کرده است این اسکان پینه دوز در افترا و دقت
 بنده است و کل علما خود است و هرگاه ابو بکر در بیان روایت لا نورث برای جلب
 نفع ذات خود و ایذای فاطمه را برافشاند و با وجود مخالفت آن با قرآن چگونه
 تسلیم کرده شود و دلیل تقرد او درین روایت آنست که خود علما و ایشان بان

اعتراف میدارند چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است که اختلافی در میراثه نما و جده
 بعد از حد من ذلک علما فقال ابو بکر سمعت رسول الله يقول نحن معشر الانبياء
 لا نورث ما ترکناه صدقه و همچنین ابن حجر در صواعق محرقه میگوید و اختلافی در میراثه
 نما و جده و بعد از حد من ذلک علما فقال ابو بکر سمعت رسول الله صلعم يقول انما معشر
 الانبياء ما ترکناه صدقه یعنی اختلاف کردند در میراث او صلعم پس نیاختند نزو
 کسی ازین امر علمی را پس گفت ابو بکر شنیدم رسول خدا صلعم را که میگفت نحن معشر
 الانبياء لا نورث ما ترکناه صدقه یعنی ما گروه پیغمبران وارث گروه منی شویم
 چیزی که میگذاریم صدقه است و در شرح مختصر الاصول حاجیه که از عضد الدین است
 بهمن مضمون روایت است و مولوی عبد العلی و شرح مسلم بهمن مضمون
 رفته پس یک روایت موضوعه که بیان میکنند که عمر و میان صحابه از علی و عباس
 و عثمان و عبد الرحمان و زبیر پرسید که شمارا بخدا قسم میدهم ایامیدانید که رسول
 الله صلعم فرمود لا نورث ما ترکناه صدقه همه باتفاق گفتند که آری این روایت
 سراسر موضوعه است و اگر این روایت صحیح بود و میبایست که این کان
 و زمان ابو بکر وقت دعوی فاطمه زهرا شهادت آن میدادند لیکن در آن زمان
 هیچکس سجد ابو بکر باین روایت متکلم نگردیده و اگر این روایت را اصلی میبود
 از آنجمله عثمان و کالت ازواج رسول مقبول بر آن طلب ثمن حصه ایشان چگونه
 اختیار می کرد بلکه میگفت که من از رسول خدا شنیده ام شمارا از مال آنحضرت
 چیزی نمی رسد چنانچه در صحیح بخاری است که هرگاه عثمان و کالت بطلب میراث
 ازواج رفت عایشه در جواب ایشان گفت ألم تعلمن ان البني صلعم کان
 يقول لا نورث ما ترکناه صدقه و این قول عایشه به تبعیت پدر خود بود
 که بذریعہ روایت موضوعه ما ترکناه صدقه زر کثیر از پدر خود حاصل میکرد

چنانچه درصواعق محرقه مذکور است کان ابو بکر و عمر یعطیان عایشه فی کل سنة
عشرة الاف درهم یعنی میدادند ابو بکر و عمر عایشه را در هر سال ده هزار
درهم و ازین روایت باطل شد قول صاحب تحفه که میگوید اگر ابو بکر را از فاطمه
و شمنه بود از عایشه نبود که حصه او را غضب میکرد و میگویم که عایشه را هفتاد و
دویم حصه از ترکه آنحضرت صلعم میرسید و اکنون ده هزار درهم می یافت چشم او
روشن شد و از غضبه فک ابو بکر و عمر عایشه را ایزای فاطمه و علی منظور بود که
مجبور بمانند و ایشان را ثروته و وقته حاصل نشود چنان نشود که قوته بهم رسد
و دعوی خلافت نمایند و اما علی و عباس پس ایشان نیز از جناب رسول خدا قول
لا نورث ما ترکناه صدق نشده بودند و اگر از آنحضرت صلعم اصنامی نمودند باز
دعوی ترکه آنحضرت و خلافت عمر نمیکردند ابو بکر و عمر را کاذب و غادر و خائن و اثم
اعتقاد نمیکردند چنانکه در صحیح ترمذی است و در صحیح مسلم مرقوم است در باب الجهاد
در روایت طولانی و آخر آن روایت این است که عمر بعلی و عباس گفت که فلما توفی
رسول الله صلعم قال ابو بکر انما ولی رسول الله فنجیتما نطلب میراثک من بن اشیک
و لیطلب میراث احرته من ابیهما فقال ابو بکر قال رسول الله صلعم لا نورث
ما ترکناه صدقه قرایمه کاذبا انما غادرنا و احلنا و الله یعلم انه لصا دق باثر شد
تابع للحق ثم توفی ابو بکر و انما ولی رسول الله ولی ابی بکر فراتیمانی کاذبا انما غادرنا
و الله یعلم انه لصا دق باثر شد تابع للحق حاصلش آنکه عمر بعلی و عباس گفت
که هرگاه وفات یافت رسول خدا صلعم گفت ابو بکر من خلیفه رسول خدا ام پس
آمدید شما طلب میکردی تو ای عباس میراث خود را از جانب پسر برادر خود و طلب
میکرد این یعنی علی میراث زن خود را از جانب پدر او پس گفت ابو بکر که فرمود
رسول خدا صلعم و ارث کرده منیشیم چیز را که گذاشته ایم صدقه است پس دیدید

شماره دو اورا یعنی ابو بکر را دروغ گو گنہگارِ خدا رکنندہ خیانت کنندہ و خدا میداند بدستیکہ او ہر آئینہ راست گونیک رہنمائی یافتہ پیر و برحق است بعد از ان مرد ابو بکر و من خلیفہ رسول خدا و خلیفہ ابو بکر پس دیدید شمارہ دو مرد دروغ گو گنہگار بے وفا خیانت کنندہ و خدا میداند کہ بدستیکہ من ہر آئینہ راست گونیکو کار رہنمائی یافتہ پیر و ام برحق الی آخر الحدیث پس قول او کا ذبا اثما عا و را خائنا تہیج نام دلالت میکند بریکہ روایت لا نورث باطل و موضوع است و علی و عباس ہر دو بت انرا بجانب رسالتاب از جملہ مغتریات اذعان میکردند چہ در جواب قول عمر کا ذبا اثما

با اعتذار سپرداختند و در فتح الباری شرح بخاری مذکور است کہ انما یعتقد ان ظلم من خالفہما فی ذلک یعنی بدستیکہ علی و عباس اعتقاد میکردند ظلم کسی را کہ مخالفت کند ایشان را در قصہ فدک و در سند احمد جنبل مرقوم است کہ علی و عباس ہین طور پیش عثمان بطلب میراث رفتہ بودند پس اگر ابو بکر در روایت لا نورث صادق می بود علی و عباس بعد ابو بکر از عمر و عثمان بطلب میراث نمیکردند و عبد الجان بن عوف و زبیر از دشمنان علی بودند چنانچہ بعد ازین خواہی دانست روایت الشیخ کے مقبول است پس ثابت شد عدم نقل روایت لا نورث از اشخاص دیگر بجز ابو بکر و ہر گاہ ابو بکر در بیان این روایت برای آید ک فاطمہ متفرد شدہ باشد در صورت قابل تسلیم نیست کہ ساختہ و پرداختہ اوست و بدو رخ نسبت این روایت با حضرت صلعم نمودہ است آنحضرت گاہے چنین فرمودہ اند و کہ ام ضرورت بود کہ ابو بکر را چنین ارشاد مختص فرمودند بلکہ لازم بود بر آنحضرت کہ بمقتضای آیہ شریفہ و انذر عشیرتک الا تقربن و نہ خو را از ان مطلع میفرمودند کہ مال من بطور وراثت کسی نمیرسد بعد من دعوی نکنند نہ آنکہ شخص اجنبی را کہ ہیچگونہ او را در وراثت آنحضرت مداخلتہ نباشد از عدم وراثت خود خبر کنند اگر چہ آنحضرت میدانستند کہ ابو بکر بعد من حاکم خواهد بود لیکن

اطلاع اینمغنی بفرشته خود ضرور بود که دعوی مکنند و خلیفه را کاذب و غاصب
قرار دهند مسلم در هیچ خود و سیوطی و تاریخ الخلفاء و احمد حنبل و غیره می نویسند
که لم یکن احد من اصحاب رسول الله يقول سلونی الا علی بن ابیطالب یعنی نبود کسی
از اصحاب رسول خدا صلعم که بگوید هر چه خواهید از من سوال کنید مگر علی بن ابیطالب
انتبه لیکن تعجب است که علی با وجود دعوی همه دانی از روایت لا نورث که قضیه خانه
خود بود بی خبر محض باشد و هرگاه از روایت لا نورث مطلع نباشد پس ارشاد
آنحضرت صلعم افضا کم علی تمیز محل خود باقی مانده و نهایت تعجب این است که قول ابو بکر
درین روایت بی ادعای شهادت معتبر باشد و دعوی فاطمه در به فدک با وجود ادعای
شهادت قابل سماعت نباشد و اگر روایت لا نورث معتبر می بود عثمان در
خلافت خود فدک را مختص بمردان کرده سایر مسلمین را از آن محروم نمیداشت
که فدک با ظهار ابو بکر و عمر مال جمیع اهل اسلام بود چنانچه در مشکوٰۃ و شرح آن
از ملا علی قاری منقول است و ابن حجر در فتح الباری شرح بخاری نویسد که قال
الخطابی انما قطع عثمان فدک بمردان یعنی گفت خطابی جزین نیست که قطع
کرد عثمان فدک را برای مردان انتبه لیکن تعجب است که عثمان از جهت قرابت خود بمردان
اختصاص داشت فدک را و ابو بکر ملاحظه قرابت رسول مقبول نکرده فاطمه زهرا
را غائب و خاص گردانید و اگر عثمان مختار بود در اعطای فدک بکس که خواهد بدید
ابو بکر هم اختیار کامل داشت و اگر مثل عثمان در مال مسلمین اختیار نداشت
در نیت صورت می بایست که از جمیع مسلمین بر آ فاطمه زهرا بجل میکنند
چنانکه جناب رسول خدا صلعم قلاوه زینب بنت خدیجه کبری را معاف کنانده
بود یقین که اهل اسلام بپاس خاطر و محبت جناب رسول خدا در اعطای فدک ابا بکر
بلکه فی الفور بطیب خاطر از محاصل فدک دست بردار شدند و ابو بکر از تهمت

تخصیص اعطا فاطمه بری و محفوظ هم می ماند مگر اینکه فاطمه زیر انزو ابوبکر لیاقت آن نداشت که فدک باو عطا کرده شود و در جمع بن الصبیحین مذکور است که ابوبکر در دادن خمس هم آل رسول را مختص به تنقیص خمس کرده بود و آخرین عداوت نبود دیگر چه بود که آل رسول را مخصوص به تنقیص خمس نمود و دل غیر هم و اگر عداوت علی و فاطمه در خاطر او ممکن نمی بود و وضع این روایت لا نورث هم مخطور خاطر او نمیشد و شبه نیست که جناب امیر ابوبکر را واضح این روایت می دانستند و در گرفتن فدک او را غاصب عقاد میگردانیدند چنانکه در جمع الجوامع سیوطی مذکور است که ابن جلدیری نزد جناب رسول خدا صلعم هدیه فرستاد و آنحضرت صلعم وفات یافته بود و ابوبکر خلیفه آنحضرت گردیده بود پس هدیه را با ابوبکر و او پس جناب امیر بر حسب و گفت که این هدیه ابن جلدیری است که برای رسول خدا صلعم فرستاده است این فدک نیست چرا میگیری و عسقلانی در سان الیزان ص ۲۷ ترجمه محمد بن عبدالقاسمی نویسد که واعظ بلخی روزی در مجلس خود گفت که جناب فاطمه روزی گریه و بکا می نمود پس گفت علی ای فاطمه چرا گریه میکنی ایامن فدک را از دست گرفته ام ایامن غصب حق تو نموده ام ایامن ترا اذیت رسانیده ام پس از بهجور روایات بخوبی واضح شد که جناب امیر ابوبکر را غاصب می دانستند و از ابوالبحرئ ناصبی از صادق علیه السلام روایتی که بیان میکنند ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دنیا را این روایت را با وجود نقل آن از ناصبی با روایت بکریه لا نورث هیچگونه مناسبتی نیست این روایت مخصوص است در وراثت علماء و احادیث آنحضرت صلعم را و عدم توارث در هم و دنیا را که از اخبار و نیاست و تخلیف آن که شایان انبیاء نیست مستلزم عدم ایراث عتقار و غیره نمی تواند شد و کلام مادر عتقار است نه در درهم و دینار و سوأ غصب فدک غصب خلافت ظاهری جناب امیر و قتل و غارت مالک بن نویره و غیره باطل السلام

با تمام ارتداد و دیگر امور ممنوعه که از ابوبکر بوقوع آمده اند ان شاء الله تعالی ذکر آنها
 استطاداً و در مقامات آخر خواهد آمد پس هرگاه از ابوبکر چنین امور محظوره خلاف
 ایمان صدور کرده باشد و فاطمه زهرا رنجیده و آزرده و از دست شیخین متمرد
 و ظلم کشیده از دار فارجلت نموده باشد در صورت شیخین را چگونه مومن صالح
 تسلیم نموده شود اما ظلم عمر پس پایانی ندارد و سوا غصب فدک و خلافت
 که بدون شرکت و امداد ایشان بوقوع نیامده آنچه درین امت از بدعات و ضلالت
 بظهور میرسد بطیف جناب خلیفه ثانی است بلکه بانی مبانی جمیع قبایح و شایع ایشانند
 و اقیح الشیاع و اشنع القبایح آن است که جناب سرور کائنات را از هدایت امت
 بازداشت و حائل شد میان وصیت هدایت کما ورو فی البخاری و المسلم و حاصل
 ما فیها ان النبی صلعم قال فی مرضه استونی بالذوات و القرطاس اکتب لکم کتاباً بن قنصل
 بعدی ابد فقال عمر بن الخطاب ان هذا الرجل یهجر حبنّا کتاب الله فرفعوا الالاصوات
 قال بعضهم القول قول الرسول و قال بعضهم القول قول عمر فقال رسول الله صلعم
 قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع و حمیدی در جمع بین الصحیحین گفته که کما حقیر
 النبی صلعم و فی بینه رجال منهم عمر بن الخطاب فقال النبی صلعم هلموا اکتب لکم کتاباً
 لن یضلوا بعده فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب علیه الوجع و عنکم القوا
 حکم و احمد حنبل در سند خود میگوید که ان رسول الله صلعم دعی عند موتہ الصحیفه
 یکتب فیها کتاباً لا یضلون بعده فخالف فیها عمر و قال ان النبی لیسیر و ترجمه ما حاصل
 این روایات آن است که جناب رسول خدا صلعم در وقت مرض الموت قریب بوفات
 خود از حاضرین صحابه که از جمله آنها عمر بن خطاب بود دوات و کاغذ طلب نمود و
 فرمود که دوات و قرطاس بیاورد که برای شما وصیتی بنویسم که بعد من هرگز همراه نشوید
 پس گفت عمر بدرستی که این مرد ندیان میگوید یا اینکه غیر خدا را دروغا بشارت داده است و

برای مایا برای شما کتاب خدا کافی است حاضرین انجمن اقدس در دادن آن اختلاف
 کردند و تنازع نمودند بعضی گفتند که قول قول رسول خداست و دوات و کاغذ حاضر
 کنید و بعضی از ایشان گفتند که قول قول عمر است و دوات و کاغذ آنحضرت را بدهید
 چون شور و غوغا مابین صحابه بلند شد آنحضرت صلعم ناراض شده فرمودند که
 بخیزید از نزد من که تنازع نزد من سزاوار نیست انتمی و عینی در شرح بخاری
 نوشته که در روایت کثیری بهر چه تکرار لفظ آمده یعنی ندیان میگوید ندیان
 میگوید و این اثر در جامع الاصول و طبیبی در شرح مشکوٰۃ گفته که والفاظ عمر
 و لایظن به ذلك یعنی فاعل این قول عمر است و با و تخمان کرده نمیشود این قول و در طبقات
 و اقدی و جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال منقول است از عمر بن خطاب قال کنا عند النبی
 صلعم و بنیاء بن النضر حجاب فقال رسول الله صلعم غسلوا بلسج قرب و استونی
 بصحیفة و دوات اکتب لکم کتابا لن تفلوا بعده ابدا فقال النضر ایتوار رسول الله
 بحاجته قلت اسکتن فاکمن صوا حجة یوسف اذا مرض عمر تن اعینکن و اذا صح
 اخذ تن ببنقه فقال رسول الله صلعم بن خیر منکم یعنی گفت عمر که بودیم نزد پیغمبر صلعم
 و در میان ما و زمان آنحضرت پرده حائل بود پس فرمود رسول خدا صلعم غسل و رسید
 مرا در سفت مشک آب و بیارید کاغذ و دوات که بنویسم برای شما کتابت و وصیت
 که هرگز گمرا نشوید بعد از گاه پس گفتند زنان که حاجت رسول خدا را بر آری گفتیم
 که خاموش باشید بدستیکه شما صوا حجات یوسف اید و قتی که رسول خدا بیمار میشود
 گریه می کنید و قتی که تندرست میشود و کلوی او میگیرد پس فرمود رسول خدا صلعم
 این زنان بهتر اند از شما انتمی ازین روایت واضح میشود که آنحضرت صلعم مکرر طلب
 کرده اند دوات و قرطاس را و در هر مقام عمر مانع و وصیت است و این وصیت خیلی
 اتم بود بر اهدایت است و از همین جهت ابن عباس آنروز را یاد کرده میگردانند

چنانچه در صحیح بخاری از سعید بن جبیر منقول است که یقول ابن عباس ویوم الخميس
 مایوم الخميس ثم یکی حتی بل وصعه الحصى وقال الرزیه کل الرزیه اهل بن رسول الله
 و بین ان یتب ذلک الکتاب یعنی میگفت ابن عباس و روز پنجشنبه چه گویند و پنجشنبه
 بعد از آن بگرسیت تا آنکه ترک در شک او سنگریزه را بگویند مصیبت کل مصیبت آن
 است که حاصل شد در میان رسول خدا صلعم و در میان آنکه بنویسد آن وصیت را البته
 اکنون اهل انصاف و طالبان دین حق داوی دهند که در زیر این نیلی رواق از
 ابتداء عالم از کدام مومن اخلاص کیش چنین فعلی سر زده که ارشاد رسول حق را گوید
 که این مرد بزیان میگوید خدایتما او را بتعظیم یاد کند و بالتقاب محموده خطاب کند
 که یا ایها النبی و یا ایها الرسول و خلیفه صاحب گویند که ان هذا الرجل لیسیر و خدایتما
 حکم کند که ای مومنین بر پیغمبر درود بفرستید که خدایتما و ملائکه برو درود میفرستند
 و عمر رسول خدا را گوید که این مرد بزیان میگوید هرگز بر گزاینچنین کس در جبر که مومنین
 محسوب نخواهد بود و نه آنکسان که مخالفت قول پیغمبر کرده متفق بفرستند و
 گفتند که قول قول عمر است زیرا که امر بر او واجب است بقضیه لن تضلوا و مخالفت
 مندوب هم بر سبیل رو و انکار حرام است در حکم آنحضرت روح حکم خداست و جمله
 مستکین و مخالفین آنحضرت صلعم در وعید آیه و من یشاق الله و رسوله الایه
 و آیه و من یعص الله و رسوله الایه و آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله الایه
 و آیه ان الذین یجادون الله و رسوله الایه داخل شدند و سزاوار حیات اعمال گردیدند
 و اگر درین زمان کسی سنے در مجمع سنیان باستماع قول آنحضرت نمیداند که آنکه
 بزیان میگفت با ویرند اوم که اهل نخله و باز او را در زمره اهل اسلام شمار کنند و
 ان کیون صالحا لیکن اهل سنت را رعایت خلیفه صاحب القدر است که با وجود
 چنین افعال که باعث نکال ابدیت هرگز بر گز و امن حال او را الوده غبار قبایح

و شایع نمیدانند بلکه بدفع آن بنا و یلات رکبکه و ایه می پردازند این روایات رد و صحت و نسبت هذیان با آنحضرت در صلاح ایشان مثل بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول و غیره مستدرج اند و بطور اخبار واقع شده اند مدعا ما از روایات مذکوره ثابت است لیکن بعضی متأخرین ایشان بر عایت خلیفه صاحب همزه را بر لفظ بجزاف زوده بطور استفهام هم بعضی روایات می آرند و صاحب تحفه نیز از جعل خبر غیره انکار نموده و روایات صحیح را ترک نموده یک روایت ضعیفه استفهامیه درج کتاب خود کرده است و بر روایت استفهامیه بنا نهاده تقریری یوچ و واهی کرده است که بجه هم آنرا تسلیم نکند و مطلب ما چنانکه از اسقاط همزه ثابت است همچنین با ثبات آن هم ثابت است و علماء ایشان در آن فرقه نکرده اند این حجر در شرح بخاری

میگوید باینجا ثبات همزه و بعد از آن گفته و هو الهمذان الذی یقع فی کلام المریض الذی لا یتطلم و هذا مستحیل وقوعه عن المعصوم صحته و مرنا یعنی و آن هذیان است که واقع میشود در کلام مریض آنکه منتظم نمیشود و این محال است واقع شدن آن از معصوم در صحت و مرض و در صورت اثبات همزه می تواند شد که بجز بروزن افعال صیغه ماضی معروف از باب افعال باشد نه همزه استفهام چنانچه قاضی عیاض و رشفا میگوید که معنی بجزاف بخش است و وقوع آن از معصوم در برد و حلت صحت و مرض مستحیل است و علماء و در اینجا بسیر کلام کرده اند لیکن تقریر محلیش فائده نه بخشیده و آنچه مناسب است در مقام که گفته شود خواه با ثبات همزه خواه با اسقاط آن آن است که کاینکه باین کلام مستحکم شدند یعنی عمر الذین کانوا

قریبی العهد بالاسلام ولم یکنوا عالمین بان هذا القول لا یمتق ان یقال فی

حقه لانهم ظنوا انه مثل غیره من حیث الطبیعة البشریة اذا اشتد الوجع علی واحد منهم یتکلم من غیر تحریر کلامه حاصلش آنکه کاینکه آنحضرت صلعم را آن کلمه گفتند

ایشان قریب عهد باسلام بودند یعنی تازه مسلمان بودند و عنیدانستند که گفتن
 اینچنین کلمه لایق نیست که گفته شود و در حق او صلعم بدرستیکه ایشان گمان کردند
 آنکه او نیز مثل دیگران است باعتبار طبیعت بشری و قتیکه غالب شود و درو برکی از
 ایشان کلام غیر منتظم میکند البته اکنون از کلام قاضی عیاض بوضوح پیوست که عمر
 هنوز نبوت آنحضرت ایمانی کامل نمیداشت و رتبه آنحضرت صلعم کما یسمی معتقد نبود بلکه
 آنحضرت را مثل دیگران گمان میکرد و از همین جااست که در صلح حدیبیه در نبوت آنحضرت
 صلعم شک کرده بود چنانچه شیخ شمس الدین قیم در کتاب زاد المعاد فی تریخ العباد

می نویسد که قال عمر بن الخطاب والله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ اتیت النبی
 فقلت یا رسول الله انت بنی الله حقا قال بلی الحدیث یعنی گفت عمر بن خطاب که
 والله نه شک کردم از روزیکه ایمان آوردم مگر آنروز که آدم نزد پیغمبر خدا پس گفتم
 یا رسول الله ایانسته پیغمبر خدا بحق فرمود که اری و در مفتاح الفتوح که کافل تراجم
 رجال مصابیح بغوی است مرقوم است که ونقل عن عمر انه کان یقول بعد ذلک والله

لقد اربت اریا بالمرأه منذ اسلمت الا یومئذ ولو وجدت مائت رجل و فی روایه

سبعین لحارب قریش و افسدت الصلح و لقد اعتقت بعد ذلک رقابا و صمت
 و هربا لما کان داخلنی یومئذ من الشک یعنی و منقول است از عمر که میگفت بعد از آن
 والله هر آئینه تحقیق شک کردم شک کردم که نه چنین شک کرده بودم از روزیکه
 مسلمان شدم مگر آنروز و اگر می یافتم صد مردم و در یک روایت هفتاد است البته
 محاربه میکردم با قریش و فاسد میکردم صلح را و هر آئینه تحقیق آراء میکردم بعد از آن
 که در نهار پوز میباشتم مدام هرگاه مداخلت نمود مرا آنروز شک البته ازین روایت
 مفهوم میشود که خلیفه صاحب را علی الدوام اریاب در نبوت رسول خدا صلعم عارض
 میشد لیکن در روز حدیبیه شک عظیم لاحق گردیده بود و در باره صلح بر آنحضرت

اعتراف نمود و آن صلح که بوجی واقع شده بود پسند خاطر خلیفه صاحب نیقاد
چنانکه در صحیح بخاری است که عمر در باب صلح با آنحضرت گفت که چرا این مذلت و نقصان
در دین اختیار کنیم و با بنی قریظ صلح نموده باز گردیم و نیز تکذیب ارشاد آنحضرت
نمود چنانکه در بخاری است که عمر با آنحضرت گفت که تو با ما گفتی که زیارت خانه
کعبه قریب است که برویم و طواف بجا آوریم آنحضرت فرمود که من برای امسال گفته بودم
اِنَّ اللهَ نَوَایِ رَفْتِ و این حجر در شرح بخاری از او قادی روایت میکند که قال عمر
و خلنی امر عظیم و مراد از امر عظیم شکی است که در نفس خلیفه صاحب بروز صلح حدیبیه
ممکن گردیده بود و اکنون معنی آیه اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ لَمْ
يَرْتَابُوا مُشْكَفَا گردیده یعنی جزین نیست که مومنین کسانی اند که ایمان آورده و بنجد او
پیغمبر او و بعد از آن شک نکردند و انتم پس کسانی که شک کردند از دایره ایمان
خارج گردیدند پس در نصورت خلیفه صاحب را با وجود شک در نبوت آنحضرت صلح
چگونه مومن صالح باور توان نمود و عینی و شرح بخاری میگوید که اگر کسی سوال نماید
که وقوع این قسم شکوک و شبهات از عمر ولایت دارد و بر عدم ایمان او در جواب او
خواهم گفت که بحتمل که عمر در آنوقت از مولفه القلوب باشد و بعد از آن بحسن اسلام و سوره
ایمان متصف شده باشد انتم و من میگویم که این قصه صلح حدیبیه بعد وقوع
هجرت است پس عمر از منزلت هجرت خارج شد که در آنوقت از مولفه القلوب بود
و از خطاب آیه استخلاف نیز خارج است چه نزول این آیه قبل وقوع صلح حدیبیه است
و بیعت رضوان نیز بر صلح حدیبیه مقدم است پس در وقت انعقاد بیعت تحت شجره
هم از مولفه القلوب بود و از شرف بیعت رضوان بی نصیب بود و صاحب تحقیق
در جواب عدم اعطای دوات و قرطاس و رد قول آنحضرت صلح میگوید که اگر
عمر آنحضرت را متنبه نمی ساخت و آنحضرت از جانب خود چیزی تحریر فرمودند

در خصوص تکذیب آیه اکملت لکم دینکم وانتمتم علیکم نعمتی میشد سبحان الله پیغمبر
 خدا که برای هدایت خلق مبعوث گردیده از جانب خدا آنحضرت انقدر جاہل باشد
 کہ تکذیب کلام خدا نماید و مرد جاہل کہ علی الدوام در مسائل معروفه غلطیها کند
 و از زمان جمله نشین الزامی بخود و آنحضرت را متنبه سازوان بذاتش عجیب طرفه
 ایلمی دارند اہل سنت کہ برایت عمر جناب سرور کائنات را کذب کلام الہی
 قرار میدهند باوجودیکہ عمر از آیات قراینہ انقدر بی خبر بود کہ باوجود نزول
 آیه انک میت و انہم میتون میگفت کہ پیغمبر خدا مرده است و نخواہد مرد
 تا آنکہ ابو بکر اورا مستنبہ ساخت و باز دعوی میکنند کہ نزول آیات قراینہ حسب تجویز
 و رای عمر بود بطوریکہ تجویز میکرد و بر طبق آن اتفاق نزول آیه میشد چنانچہ

و تاریخ الخلفاء و جلال الدین سیوطی مذکور است اخرج ابن مردودہ عن مجاہد قال
 کان عمر یروی الراعی فیقول بہ القرآن یعنی ابن مردودہ از مجاہد روایت میکنند کہ
 عمر رای کہ می دید مطابق آن قرآن نازل میشد و این بطور کلیہ است لیکن تعجب
 نیست کہ از تجویز و رای خود کہ در قرآن است انک میت و انہم میتون ذہول
 ورزیدند و از آیه وان انیتم احدہن قطارا غفلت کرده از زمان کہ ناقص
 العقل اند الزام خوردند و تجویز خود را بنیاس نمودند و معلوم نیست کہ
 از فقرہ حسنا کتاب الله چہ ارادہ کرده بود زیرا کہ حسنا کتاب الله انکس
 میگوید کہ کتاب خدا را می فهمیدہ آنکہ برخلاف قرآن را ہی رد و در گاہ آنحضرت

صلیہ وسلم محکوم اسامہ ساخته فرمودہ بود کہ جز واجبش اسامہ لعن الله من
 تخلف عن حیث اسامہ چنانکہ در مثل و نخل و شرح مقاصد است الوقت
 گفت حسنا کتاب الله کہ بمقتضا آیه الیوم اکملت لکم دینکم قول آنحضرت
 صلیہ وسلم قابل تسلیم مانده بود حسب اعتقاد صاحب تحفه و اگر کتاب خدا کا

بود چرا میگفت لولا علی لهلک عمر و صاحب تحفه در جوابش میگوید که حمل آن زن
از سابق علی را معلوم بود و عمر از حمل آن زن مطلع نبود و بنابراین حکم رحم آن
حامله داده بود و میگویم که عمر نیز از حمل آن زن آگاه بود از همین جهت بفقره
لولا علی مشکلم شده بود و اگر از حمل زن بے خبر بود باز کدام وجه موجب
هلاکت است که بر بے خبر گناهی نیست و این تقریر که صاحب تحفه درج کتابه
خود کرده است در هیچ کتابی منقول نیست از رای خود هر چه میخواهد خلاف
جمهور خود تحریر می نماید و لیکن بر همین یک قضیه منحصر نیست بلکه عمر در احکام
شرعی مدام محتاج بارشاد و علی مرتضی مانده است چنانچه در تاریخ الخلفاء مرقوم است

عن سعید بن المسیب قال کان عمر بن الخطاب یتعوذ بالله من معضلة ليس لها
الواحد الحسن یعنی از سعید بن المسیب منقول است میگفت که عمر نیا به بخدا می برو
از مشکلی که برای حل آن علی نمی بود و چه خوب فهمیده اند معنی آیه الیوم اکملت
لکم دینکم که پیغمبر خدا را بعد نزول این آیه از نبوت معزول ساختند و نمیدانند
که مراد از آن احوال اصول دین و معظم امور اسلام است نه جمیع جزئیات و
چنانچه در بیضاوی است الیوم اکملت لکم دینکم بالنسبة و الاظهار علی الا دیان

کلیا او بالتفصیل علی قواعد العقائد و التوقیف علی قواعد الشرائع و قوانین
الاجتهاد و یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بیاری دادن
و غالب کردن بر دینهای همه یا به تفصیل بر قواعد عقائد و اطلاع دادن بر
قواعد شرائع و قوانین اجتهاد و لیکن صاحب تحفه از جانب خود هر چه میخواهد بگوید
خاطر ثلثه ایجاد میکند برخلاف مفسرین خود و این همه انکار عمر در احضار و
قرطاس و اضلال او است پیغمبر را بسبب حدیث بود بمطنه آنکه چنان نشود
که آنحضرت برای علی چیزی بنویسند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی و شرح نهج البلاغه

می نویسد که عمر از ابن عباس گفت که من فهمیده بودم که آنحضرت برای منی علیه
 می نویسند لهذا آنحضرت صلعم را باز داشتم و در جای دیگر می نویسد که عمر از
 ابن عباس پرسید که پیوسته علی را بر خود غضبناک می یابم سببش چیست گفت که
 تو نیز سیدانی عمر گفت گمان می دارم که غضب او از جهت فوت خلافت است
 ابن عباس گفت همین است و او چنین میداند که جناب رسول خدا صلعم خلافت
 را برای او مقرر کرده بود و عمر گفت هرگاه خدا نخواست که این امر بعلی بن ابیطالب
 برسد خواسته پیغمبر چه فائده کرد جناب رسول خدا چیزی را خواستش کرد خدا
 غیر آنرا خواست که آیا آنچه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا صلعم خواست که ابوطالب
 عم دی اسلام آورد و چون خدا خواست مسلمان نشد بعد از آن ابن ابی الحدید
 گفته که در روایت دیگر چنین است که عمر میگفت رسول خدا صلعم در مرض الموت
 خود خواست که از بر آن خلافت او ذکر کند پس من او را مانع شدم از خوف فتنه
 و از ترس اینکه امر برپاگنده شود انشبه و تفصیل قصه قرطاس و طعن الرماح
 و تشدید المطاعن جواب تحفه اثنا عشریه است هر که خواسته باشد آن را رجوع نماید و
 دیگر از ظلم عمر نکست که اراده احراق بیت فاطمه زهرا کرد و چنانچه صاحب تحفه و در تحفه و
 پیرا و در زائله المغالبان اقرار دارد و عقد ابن ربیع و تاریخ خود و ابن عیاد البربر
 استیعاب و ابن خرابه و دروغ زخمی نمایند که عمر فاطمه گفت که خانه ترا خواهم
 و ابن خرابه و دروغ زخمی نویسد که قال زید ابن اسلم کنت ممن حل الخطب مع عمر
 الی باب فاطمه حين امتنع علی واصحابه من البیعة یعنی گفت زید ابن اسلم
 که بودم از کسانی که بدو اشتد پیرا را همراه عمر بسوی دروازه فاطمه و قتیله
 باز ماند علی و اصحاب او از بیعت ابوبکر و در تاریخ عقد ابن ربیع مذکور است که و اما
 علی و عباس مقعدانی بیت فاطمه قال ابوبکر ان ابی فاطمه لها قبل عمر نقیص من العاد

علی ان یضرم علیها النار فلقیتہ فاطمہ فقالت یا بن الخطاب استحق دارنا وولدی قال
 نعم یعنی ولیکن علی وعباس پس نشستند در خانه فاطمہ گفت ابو بکر عمر را اگر نکار کنند
 آن هر دو پس قتل کن ایشان را پس متوجه شد عمر مع اخگر آتش که روشن کند
 بران هر دو آتش را پس ملاقات کرد فاطمہ عمر را پس گفت ای پسر خطاب آیا خانه
 مراد فرزندان مرا خواهی سوخت گفت عمر که ای پسر نخواهم سوخت و در کتاب مخفی
 فی اخبار البشر مذکور است که فاطمہ عمر بشیئ من نار علی ان یضرم الدار یعنی
 متوجه شد عمر بسوی خانه فاطمہ مع قدری آتش که بسوزاند خانه فاطمہ را انشأ
 این همه علماء اہل سنت اند کہ اینقدر تحریر می نمایند و جمله آخره آن کہ دران
 ذکر سوختن خانه فاطمہ مسند درج است محذوف و اسقاط نمودند مگر واقعی
 در غرر و صاحب تاریخ طبری در تاریخ خود و تحریر می نمایند کہ عمر دروازه خانه فاطمہ
 را آتش زده بسوزانید و شیخ علی مستقی در منتخبات خود و صاحب تاریخ طبری
 می نویسند کہ ابو بکر وقت مرگ خود میگفت بیتی ترک بیت فاطمہ و لم احرق
 بابہ یعنی کاش کہ من ترک میکردم خانه فاطمہ را وینے سوختم و دروازه او را
 و صاحب تحفه می نویسند کہ برای تهدید و تخویف مفسدین عمر اراده احراق
 خانه فاطمہ کرده بود میگویم کہ در خانه فاطمہ علی و حسنین و عباس و زبیر و
 بنی ہاشم و دیگر اصحاب خاص آنحضرت صلعم بودند کسی دیگر نبود لیکن صاحب
 تحفه ایشان را مفسدین قرار داده است و کہ نیکم اراده احراق خانه جنت
 شیانہ فاطمہ زہرا نمودند و یا سوزانیدند ایشان نزد صاحب تحفه حق
 و صواب بودند و دیگر از ستمهای عمر آن است کہ محسن و رشکم فاطمہ زہرا
 از صدره ضرب او شهید شد چنانچہ پس ازین انشا را اللہ تعالیٰ خوابی دانست
 و در زمان بنی امیہ و غیر ہم ظلم کہ بر آل نبی رفته این همه فرع ظلم خلیفہ ثانی است

اگر خلافت که حق علی بن ابیطالب است غضب نمیشد نوبت باین تقدیرها نمیرسید
 و ستمی که بر جناب امام حسین رفته و تهنگ حرم محترم او گردیده بانی مبانی آن
 عمر بن خطاب است زیرا که خلافت یزید فرع خلافت معاویه است و خلافت معاویه
 فرع خلافت عثمان است که بدعوی خون او از امیر المومنین علی محاربه و مقاتله
 میکرد و خلافت عثمان فرع خلافت عمر است و همچنین بوده است چنانچه بلا در
 که از علمای اهل سنت است و تاریخ خود می نویسد لما قتل ذبیح الله الحسین
 بن علی کتب عبد الله بن عمر الی یزید بن معاویه اما بعد فقد عظمت الرزیه و
 جدت المصیبه حدث فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم کیوم الحسین فکتب
 الیه یزید اما بعد یا احمق فاما جئنا الی بیوت مسجده و فروش مسمده و
 و ساد منضده فقاتلنا عنه فان کین الحق لنا فحقنا قاتلنا و ان کین
 الحق بغیرنا فابوک اول من سن هذا و استأثر بالحق علی اهلہ لمخضش آنکه هرگاه
 مقتول شد ذبیح الله حسین بن علی علیها السلام عبد الله بن عمر به یزید نوشت
 اما بعد پس تحقیق مصیبت بزرگ واقع شد و حدثی عظیم در اسلام حادث
 شد و نیست روزی مثل روز حسین یعنی حسین را قتل کردی نهایت
 بد کردی پس نوشت یزید بن معاویه در جواب ابن عمر اما بعد یا احمق بدترینیکه
 ما ندیم بسوی خانهای طیار و فروش گسترده و تکیه های تبه تبه نهاده پس
 مقاتله کردیم پس اگر حق برای ماست پس ما بر حق خود مقاتله کردیم
 و اگر حق برای غیر ماست پس پدر توان است که اول این طریقه را بنیاد نهاد
 و استبداد نمود بحق بر اهل او یعنی بخودی خود حق را از اهل او گرفت انبیه
 و ازینجا است که گفته اند بد کردن شهر هم ز بد کردن اوست خون شهید
 تمام برگردن اوست و نیز گفته اند کرد شخص سوال از دانا که بگذشته

شد حسین کجا گفت اندر سقیفه اش کشتند بهر دنیا بی جیفه اش کشتند
و فضل بن روزبهان در البطل الباطل این روایت را بکدام وجه انکار کرده است
بلکه در جوابش گفته که قول یزید معتبر نیست میگویم که بطلان قول فضل بن روزبهان
ظاهر است زیرا که عبد الله بن عمر باز جواب یزید ننوشت و یزید چگونه معتبر باشد
که در ائمه اثنا عشر داخل است چنانکه در صواعق محرقه و کنز العمال و شرح جامع
صغیر و کتاب قاضی عیاض است و عبد الله بن عمر بر دست او بیعت کرد و گفته
که بیعت او بیعت خدا و رسول است چنانکه در صحیح بخاری است و ابن حجر در فتح الباری
شرح صحیح بخاری و شرح این حدیث گفته که فی هذا الحدیث وجوب طاعة
الامام الذي انعقدت له البيعة والمنع من الخروج ولو جاز في حکم ولا یجمل با
یعنی درین حدیث حکم واجب شدن طاعت امام است که منعقد شد بر ایستاد بیعت
و مانعت از خروج است که برآورده شود اگر چه ظلم کند و حکم خود و معزول نمیشود
امام از امامت خود بارتکاب فسق و در کتبه اعمال جایگزین یزید را در ائمه اثنا عشر
تخریر کرده است و در آخر آن نوشته است که هر که از بیعت این خلفاء اثنا عشر انکار
کند او را قتل کنند پس اگر یزید ظالم بود باز در امامت او حرفی نبود و اطاعت
او در قول و فعل لازم است و آنچه امام زمانه گوید تصدیق او واجب است پس
قول فضل ابن روزبهان باطل شد و از نامه یزید امام سنیان که بر ابن عمر نوشته
بود به ثبوت پیوسته که بنای ظلم درین امت از عمر است و از تحریر صاحب فتح الباری
و صاحب کتبه اعمال متحقق گردید که اطاعت یزید بر حسین بن علی لازم بود و از بیعت
یزید که انکار کرد قتل او واجب شد و یزید در قتل او مجبور است از جانب خدا و معتبر
و اما ظلم خلیفه ثالث پس او را بقدر علی الاعلان بستم کیش و بدعات ترقی کرده
بود که مورد لعن و طعن عایشه گردید و آخر الامر کبیر کردار ناشایسته خود را بر سر

اصحاب رسول صلعم شد و تاریخ خلفاء مذکور است زہری میگوید کہ از سعید بن
المسیب گفتم آیا تو خبر میدہی کہ چگونه شد قتل عثمان و چه بود حال مردم و
حال او و چرا مواخذہ کردند اصحاب محمد صلعم البته و بعضی از اصحاب کہ بدعات
اورا پسند نمیکردند و بر تعدی و طغیان او طعن می نمودند و احادیث کہ در
مذمت بنی امیہ از رسول خدا شنیدہ بودند بیان میکردند بنابراین بعضی اصحاب
رسول خدا صلعم را زد و کوب نمود و بعضی ایشان را کہ بارشاد آنحضرت صلعم صاف
الہیہ بود از مدینہ منورہ اخراج نمود و آنچه صاحب تحفہ در جوابش تحریر کردہ
بہایت بیوج است و جملہ آن مدفوع است بخوف تطویل سہادت در تحریر آن نہ نمودم
من شار الاطلاع فلیرجع الی تشیید المطاع لمولانا المفتی السید محمد قلی قدس
و حکم بن العاص را کہ طریقہ دشمن رسول خدا صلعم بود و در رفتار آنحضرت عیب
میکرد و شیخین نیز اورا مطرود داشتہ بودند و شفاعت عثمان در حق و کس
قرین با جابت نہ سانیدہ بودند در خلافت خود اورا طلب نمودہ مسکن داد
و بر حکم رسول خدا و سیرت شیخین عمل نہ نمود و بمقتضا آید وافی بدایہ لا تجزقوا

یومنون باللہ و الیوم الآخر یو اودن من حار اللہ و رسولہ ولو کانوا اباہ
ہم او انباہ ہم او انخواہم او عشرتہم بارتکاب مووت حکم از زمرہ موئنین
خارج شد یعنی سخا ہی یافت قومی را کہ ایمان آوردند بخدا و روز آخرت کہ دوست
دارند کس را کہ مخالفت کند خدا و رسول اورا اگر چه باشند پدران ایشان
یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و ظاہر است
کہ بامردود خدا و مغضوب رسول اورعایت قرابت و صلہ رحمی چہ معنی
دارد بگاہ پیر فوج پیغمبر بارتکاب کفر از اہل او خارج شد بیکر خویشان و قریبان
چہ رسد و آنچه کہ صاحب تحفہ در جوابش آورده بالکل دسوخ و ساختہ و چرند

اوست و در پیچ کتاب اثریت ازان نیست و سبب اخراج حکم بن العاص ازان
 جهت است که در رفتار آنحضرت عیب میکرد و چنانچه واقعی می نویسد نه از
 جهت دوستی کفار و فتنه انگیزی و حکم همچنان منافق ماند تا آخر عمر و نیز کلام
 الهی را جهت اجرای قرآن جمع کرده خود سوزانید و پاس عزت و حرمت کلام
 خدا نکرد و اگر همین است که آیات منسوخ را سوزانیده بود پس در قرآن فراهم
 آورده خود چرا آیات منسوخ را فرو گذاشت کرده دلی الله محبت و هلهوی پدر
 صاحب تحفه می نویسد که پانصد آیات منسوخ بالفعل در قرآن شریف موجود اند
 پس معلوم شد که عذر آیات منسوخ بیوجه است و لولمنا لیکن حکم سوزانیدن
 آیات منسوخ کجاست آخر کلام خداست گو منسوخ است و احترام منسوخ و غیر
 منسوخ هر دو لازم است و سوزانیدن آن خالی از استخفاف نیست و استخفاف قرآن
 کفر است و صاحب تحفه روایتی که بیان میکند که حضرت صادق علیه السلام قرآن را بر زمین
 انداختند دروغ محض است لفظ انداختن در پیچ روایتی موجود نیست و
 نهادن را به رمی نمودن تعبیر کردن امری دیگر است الغرض هر چند اهل سنت
 و روافع طعن که از جهت سوزانیدن قرآن بر عثمان وارد میشود تا ویلات
 را یکدیگر و ابیه بخار می برند لیکن سودی بحال او نمی بخشد و امانت قرآن که از وجود
 آمده علامه ندارد و از همین جهت عایشه بر عثمان غضبناک شده مورد لعن
 و طعن میداشت چنانچه در کرمالی شرح صحیح بخاری است فقد روی عن عائشه
 انها انكرت عليه حرق المصاحف وقالت اقتلوا حراق المصاحف یعنی پس
 تحقیق مروی است از عایشه که بدستیکه او انکار کرد و بروی سوختن قرآن
 را و گفت که قتل کنید سوزنده قرآن را و ابن عبد البر در استیعاب می نویسد
 که قالت عایشه بخی عثمان لعن الله نعثلا و ایضا قتل الله نعثلا و هكذا اقتلوا حراق

المصاحف یعنی گفت عایشه بحق عثمان که لعنت کند خدا لعن او نیز میگفت
 قتل کند خدا لعن او همچنین میگفت قتل کنید سوزنده قراهن را و لعن او
 شخصی یهودی بود ریش دراز عثمان را به لعن تعبیر کرده که او نیز دراز
 ریش بود و صاحب تحفه حصر کرده این روایت را از راه تزییر بر این قتیبه
 که قابل اعتبار نباشد و حال آنکه علمای معتبرین ایشان ایراد این روایت
 کرده اند و ظاهر است که لعن کردن مومن او نه جائز نیست چه جائیکه خلیفه
 رسول و عایشه که محدثه سنیان است لعن کردن بر خلیفه رسول چگونه گوارا
 خواهد داشت پس معلوم شد که عثمان ایمانی نداشت و الا صدقه سنیان
 بر لعن او مبادرت نمیکرد و طرفه این است که عایشه که حریص بر قتل عثمان بود
 و همچنین طلحه و عیزه بسبب عداوتی که با جناب امیر می داشتند بعد از آن
 بدعوی خون عثمان حیل انگیزته با آنجناب آماده پیکار گردیدند و حال آنکه این همه
 کسان خواهان قتل عثمان بودند و دیگر آنکه عثمان مال مومنین را غارت نمود
 و بر اقارب خود تقسیم نمود شصت تانی می نویسد که خمس که حق اهل بیت بود و مال
 دیگر که حق مومنین بود بر سران و خویشان خود تقسیم کرد و تمام مال افریقیه
 بمروان داد و در تاریخ الخلفاء مذکور است و حاصلش این است که مروان را تمام
 خمس افریقیه نوشت و اقارب و اهل بیت خود را مال مومنین داد و این تاویل
 نمود و آن که من صلح رحمی میکنم که خدایتعالی بآن امر فرموده است و گفت
 که ابو بکر و عمر مال مخصوص و مملوک خود گذاشته بودند من آن مال را بر اقارب
 خود تقسیم می نمایم پس مردم از اینجهت بر عثمان انکار کردند و روایت کرده است
 آنرا ابن سعد انبته میگویم که صلح رحمی از مال خود می باشند از مال اعیان ابو بکر
 و عمر مورث عثمان نبودند که مال ایشان بر اقارب خود تقسیم میکرد بلکه ایشان هم

ورثہ خوگذاشته بودند ابتر و لا ولد ازین جهان نرفته بودند و صاحب تحفه
 طرہ جوابے دادہ است میگوید کہ عثمان قبل خلافت خود مالدار شدہ بود از
 مال غنائم و رخلافت عمر پس آن مال را بخویشان خود می داد نہ مال بیت المال را
 میگویم کہ در آن ہنگام ہزار ہا مومن بودند اگر بھر کس کڑوڑ مار و پیہ مثل عثمان
 در خلافت عمر میرسیدند مال تمام دنیا ہم مکتفہ نمیشد و بجز عثمان تو نگری بخشش
 لکلوک رو پیہ ہیچکس مذکور نیست کہ از مال غنیمت آنقدر تو نگر شدہ باشد کہ لکلوک
 و نیار طلائی ہر وقت ہر کجا خواہد بخشد و خود علمای اہل سنت تکذیب صاحب
 تحفہ می نمایند و واقعی می نویسند کہ عثمان میگفت کہ ابو بکر و عمر خویشان خود
 را می دادند من نیز میدہم میگویم کہ ہر سہ خلفاء غارت گر بودند و حکم بن عامر
 را کہ دشمن رسول خدا بود و الی زکوۃ قصاعہ کرد کہ قریب سہ صد ہزار دینار
 خواہند بود یک لکھ و نیار سعد بن وقاص را داد و مردان طعن و ملامت کردند
 و زلہ خواران ماندہ نعماء او عثمان غنی نام ہا و ند نقل مشہور است کہ مال مفت
 دل بیرحم حق موسنین را ضایع و ہرباد میکرد و پیہ مبالغاتی نمیداشت و اقادی
 و عنبرئی و غیرہ در کتب خود می آرند کہ طغیان و عصیان عثمان بجدی رسیدہ بود
 کہ بعد گذشتہ شدن تا سہ روز اہل مدینہ و اکابر صحابہ لاشہ اورا بر مژبلہ انداختند
 و کسی متکفل غسل و کفن و دفن او نشد و نہ کسی بر جنازہ او نماز کرد و اگر کسی
 ارادہ میکرد ایشان منع میکردند تا اینکه مردان بعد القضا گشتہ روز لا
 اورا مخفی از مژبلہ برداشتہ در مقابر یہود دفن کرد و قاضی القضاات در کتاب
 مسنی می نویسند کہ عمار یا سرور حق عثمان میگفت سخن قتلناہ کا فرایعے ما قتل
 کردیم اورا کافر و انچہ صاحب تحفہ در باب ہفتم ذکر کردہ کہ امیر المؤمنین علی سلاح
 و مال عثمان را متصرف شد و قتلہ عثمان را حمایت کرد و لیلہ صحت خواہاست

و از مانعین دفن او جمله اهل بیت و اکابر اصحاب بودند چنانچه در جذب القلوب علی بن الحنفی
 و هلوئی مذکور است که امام حسن با امام حسین را در خود قبل مرگ وصیت کرده بود که
 اگر بنی امیه در روضه آنحضرت صلعم از دفن من مانع شوند چنانکه معاشران را
 از دفن وی مانع شده بودیم در نیصورت مراد رحمت البقیع دفن کنی پس آنچه
 که صاحب تحفه در حال قتل و دفن وی چند روایات موضوعه از کتب خود آورده
 که علی و طلحه و زبیر پسران خود را برای حفاظت عثمان بر درش فرستاده بودند
 باطل محض است امام حسن خود میفرمایند که ما از دفن او مانع شدیم و طلحه
 از همه حریص تر بود بر قتل وی چنانچه بعد ازین خواهی دانست و موسلمانان لیکن
 خود ز قتل و پسران خود را روانه کردن اینهم خالی از نظر و خدشه نیست و آنچه
 که صاحب تحفه در مدح او دو سکه روایات موضوعه از کتب خود بیان نموده است
 دروغ محض است بلکه آنحضرت صلعم او را از اصد قار و جال فرموده بودند
 چنانکه در میزان ذهبی است روی زید بن وهب عن خدیفه انه قال قال رسول الله
 صلعم اذا خرج الدجال تبعه من کان یحب عثمان یعنی فرمود آنحضرت صلعم
 و قتیکه خروج خواهد کرد دجال پیروی او خواهد کرد کسیکه دوست خواهد داشت
 عثمان را انقض اگر جناب امیر عثمان را صومن باور میکردند بلاریب او را دفن میکردند
 و بر جنازه او نماز بجای می آوردند و امام حسن و غیره مانع دفن او نمیشدند
 بلکه امر بالعکس است که جمیع صحابه در قتل او اتفاق و اجماع میداشتند و
 بر بدعات او انکار می نمودند چنانکه در تاریخ الخلفاء است و بلویات از صحابه
 قوی تر نبودند که بر ایشان چیره دستی میکردند بلکه صحابه عدا اغاض و زیدند اکثر
 باید که عثمان را خارج از ایمان شمارند و یا جمله صحابه را بی ایمان از غایان نمایند
 که خلیفه رسول را مخدول ساختند و بے یار و یاور گذاشتند اگر علی و طلحه و زبیر

را نجات او منظور می بود بذات خود با عانت او می پرداختند و فرستادن پسران
برورش چه سعی دارد و الحال ما بفضل تعالی از بیان شطری از ظلم و ارباب و
بدعات تلمذ فارغ شدیم و از ایمان خالص و صلاحیت اعمال ایشان را بر می یابیم
پس ایشان بموجب آیه ترفیع الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم اجر
و هم هم مشدون بسبب تکبیر ظلم سب منزل ابتداء نرسیده بودند چنانچه خدایتنا
میفرماید کسانی که ایمان آورند و نه متلبس گردند ایمان خود را بظلم برای
ایشان است امن و ایشان هدایت یافتگان اند و نیز میفرماید انما المؤمنون

الذین امنوا بالله و رسوله و اذا کالوا مع علی امر جامع لم یذبحوا حتی یستأ
ذئوک اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله یعنی جزین نیست که مؤمنین
کسانی اند که ایمان آورند بخدا و پیغمبر او و تشریح می باشند همراه او بر جمیع
مثل جماعت نماز و جهاد و وعظ نمایی روند تا آنیکه اجازت خواهند از تو ایشانند
که ایمان می آرند بخدا و رسول او انقیاد و تلمذ به اجازت آنحضرت صلعم
از جماعت نماز قطع نماز کرده و آنحضرت را در نماز تنها گذاشته می رفتند برای
تا شای بهو و لعب و برای مومن خالص الایمان ابتداء اسلام و انتهای آن برای
است و را ابتدای اسلام هم حکم نبود که نماز را که افضل الارکان است قطع کرده
و پیغمبر را در جماعت تنها گذاشته برای تا شای بهو و نیر آنحضرت را و صرف
کارزار تنها گذاشته از جهاد و غزای میکروند پس کجا باقی ماندند بوصف ایمانی
قال و ترشیع مقصود از صالحین علی مرتضی و اولاد وی بلا غایه موعود است
و حدیث غدیر تبیین و تاکید تمجیل همین وعده است اقول بلا شک از ترشیع
مقصود از مومنین صالحین جناب علی مرتضی و اولاد و اجداد وی علیهم
السلام اند و استخلاف ایشان که موعود مومن اند است بمعنی لغوی است

که مالکیت و وراثت زمین است نه بمعنی اصطلاحی که نیابت رسول است ولیکن خلافت
ایثان بلا فصل بعد رسول خدا که نیابت آنحضرت صلعم است انرا موعود و از آیه
استخلاف نمیدانند بلکه این خلافت ایثان را که بمعنی اصطلاحی است بحکم آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک معتبر و منصوص می دانند حدیث
عذیر بر آنکه آن وعده نیست بلکه حدیث عذیر بر آنکه نصب علی بن ابیطالب است
بمثنی خلافت بحکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و خلافت علی
مرتضی که منصوص است ثابت است بحدیث عذیر نه بآیه استخلاف و قصه آن مذکور
است در کتب احادیث و تفاسیر طرفین و ما حاصل تفاسیر و احادیث و تواریخ این
است که چون پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله از حجه الوداع فراغت حاصل
کرده بدین منوره مراجعت فرمودند و را شمار راه پیچیدم و میچرخ این آیه نازل
شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک
و الله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر برسان بخلایق آنچه فرستاده شده
بقوا نزد پروردگار تو و اگر کنی آنچه بآن مامور شده و زسانی انرا بخلق پس
نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و ادای رسالت او نکرده باشی و خدایتما
نگاه میدار و ترا از مردم نشتی انگاه آنحضرت فرود آمد در موضع که آنرا عذیم
گویند و منزل نمود با آنکه نازل قافله در آن موضع متعارف نبود و در میان روز
در عین شدت گرما فرمود تا از پالانهای شتران بلند بی ساختند بطریق منبر
پس بالای آن برآمد تا همه مردم آنحضرت را ببینند انگاه خطبه او فرمود و
در آن خطبه خلایق را از رحلت خویش خبر داد و تحریر نمود مردم را تبریک
بقران مجید و اهل بیت و در بعض روایات است که پس ماندگان را انتظار می کرد
و برای پیشتی روندگان حکم معادوت نمودند آنوقت قریب صد هزار مردم خواندند

بود علی اختلاف الروایات پس آنحضرت صلعم فرمودند است اولی کیم من انکم
ایا من نیستیم اولی بتصرف در شما از نفسهای شما و در بسیاری از روایات بجا

است اولی کیم من انکم است اولی بالمؤمنین من انهم واقع
شده یعنی ایا من نیستیم اولی بتصرف در مؤمنین از نفسهای ایشان و عرض
اینست که حضرت بیان کردند که من در امور هر مومنی اختیار بیش از آن مومن
دارم و حکم من در امور او جاری ترست از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت
بهمه مردمان گفتند بلی همچنین است یا رسول الله پس آنحضرت دست علی مرتضی را

گرفت و فرمود ضمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی پس هر کس که من مولای اویم پس علی
مولای اوست خدا یا دوست دار آنکس را که دوست دار و علی را و دشمن دار
آنکس را که دشمن دار و علی را و یاری ده آنرا که یاری دهد علی را و فرو گذار آنکس را
که فرو گذار و علی را انگاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمت و رضیت لکم الاسلام دنیا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را انگاه رسول خدا

صلعم فرمودند الله اکبر و الحمد لله علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضای الرب
بر السلی و ولایة علی بن ابیطالب یعنی خدا بزرگترست و سپاس مرخدا ی را
بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی پروردگار به پیغمبری من و
خلافت علی بن ابیطالب انتهی این مضمون بالا جملا بود و حالا بتفصیل باید
شنید که احمد حنبل این حدیث را در مسند خود بطرق متعدده روایت کرده از
انحده از براء بن عازب که گفت بودیم با رسول الله در سفر پس فرود آمدیم بغدیر خم
و نذا کرده شد در میان ما که الصلوة جامعة و پاک کرده شد برای رسول خدا ی و

درخت پس گذار و نماز ظهر را و گفت استم تَعْلَمُونَ اِنِّیْ اَوَّلِیُّ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ
اَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلِیْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ ثُمَّ قَالَ اَسْتَمِ تَعْلَمُونَ اِنِّیْ اَوَّلِیُّ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ لَفْظِهِ
قَالُوا بَلِیْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ پس گرفت دست علی را و گفت فَمَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیْ مَوْلَاهُ
اللّٰهُمَّ وَاَلِ مِنْ وَاَلَاهُ وِعَادٍ مِنْ عَادَاهُ اَنْکَاهُ ملاقات کرد علی بن ابیطالب را عمر
بن الخطاب و گفت هِنَاکَ یَا بَنَ ابِیْطَالِبٍ اَصْبَحْتُ مَوْلٰی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَوْتُهُ یَعْنِیْ
مَبَارَکَ بَاوْتَرَا اِیْیَیْ پسر ابوطالب کردیدی مولای هر مومن مرد و مومن زن البته
و از زید بن ارقم روایت کرده و از عطیه روایت کرده و از ابو مریم روایت کرده
و روایت کرده از سلیمان قاص و روایت کرده از ابو اسحاق و از ابویعلی روایت
کرده این همه را و این بتفاوت سیر روایت کرده اند و در سند احمد و ترمذی
در صحیح خود این حدیث را روایت کرده و همچنین ابو داود و سجستانی و سنن
خود و امام مالک و در موطای خود و بیهقی و ابن منجار و لی شافعی و انخطب و ابن
وصاحب مشکوٰۃ و مشکوٰۃ و نظام الدین نیشاپوری و تفسیر نیشاپوری
و محمد بن طلحه شافعی و مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی و در فصول مذهب و حافظ
ابونعیم و رحلیۃ الادب و ابن کثیر و در صحیح خود و دارقطنی و ذهبی و صاحب کتاب
وسيلة المتعبدین و سید جمال الدین در روضۃ الاحباب که این همه علماء را اهل سنت
اند هر کس در کتاب خود حدیث غدیر را بتفاوت سیر بیان کرده است و ذکر الفاظ
عما و الدین بن کثیر و تاریخ الکبیر فی ترجمۃ محمد بن جریر الطبری ان که کتابانی
مجلدین ضخیمین جمع فیہ احادیث غدیر خم یعنی و ذکر کرده حافظ عی و الدین
بن کثیر در تاریخ کبیر خود و در ترجمہ محمد بن جریر طبری که خاص او را کتاب است
در دو جلد گنده که جمع کرده است در آن احادیث غدیر خم را و عن امام الحرمین
ابی المعالی الجوینی انه کان یتعجب ویقول رایت بعد اونی ید صحاف مجلدانی

روایات غدیر خم کتب علی طهره المجلد الثامنة والعشرون من طرق
من کنت مولاہ فعلی مولاہ ویتلوہ المجلد التاسع والعشرون یعنی واز
امام الحوین ابو المعالی جوینی روایت است کہ او تعجب میکرد و میگفت کہ دیدم
و رغبذا و در دست جلد ساز یک جلد کتاب را در روایات غدیر خم نوشته بود
بر پشت آن کہ المجلد الثامنة والعشرون از طرق من کنت مولاہ فعلی
مولاہ یعنی این جلد است و هشتم است در بیان طریقهای حدیث من کنت
مولاہ فعلی مولاہ و پس از آن است جلد است و نهم انتهی اینقدر معروف
است این حدیث و باین کثرت بیان است حدیث من کنت را کہ خالی از توأ
نیست و علامه نیشاپوری و تفسیر خود و امام واحدی در اسباب نزول
و عینی در شرح صحیح بخاری نوشته اند کہ چون آیه وافی بدایه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک نازل شد جناب سرور کائنات در فضل علی ابن ابیطالب
فرمودند من کنت مولاہ فعلی مولاہ و سیوطی در تفسیر و منشور و
حافظ ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء از ابو سعید خدری روایت کرده اند کہ چون
حضرت رسول خدا را نصب کرد و بروز غدیر و صدا بلند کرد از برای او قبول
جبریل بر آنحضرت نازل شد و این آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و احمد حنبل از حاکمی از ابو سعید خدری روایت کرده کہ ہر گاہ
نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم فرمود جناب رسول خدا صلعم الحمد للہ
علی اکمال الدین و اتمام النعمۃ و رضائہ بر خالتی و ولایت علی من بعدی یعنی پس از
خاص بخدا ہر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی او بہ پیغمبری
من و خلافت و ریاست عامہ علی بعد از من و ہم این مرویہ در کتاب مناقب
و ابوالقاسم خکانی از ابو سعید خدری روایت کرده اند کہ ہر گاہ و غدیر خم

زل شد آیه الیوم اکملت لکم دینیکم و انعمت علیکم نعمته فرمود رسول خدا صلعم
 بعد ابر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضای الرب برسالتی و الولاية لعلی بعد
 ان گفت آنحضرت صلعم اللهم وال من دلااه و عاود من عاداه و انصر من نصره و
 خذل من خذله پس ملاقات کرد عمر علی را و گفت هینا لک یا بن ابیطالب اصبح
 است سولی کل مومن و مومنه و در وسیله المتعبدین روایت است که حضرت
 درباره علی فرمودند ان هذا سولی من انا مولا ه یعنی بدرستی که این علی سولا کسی است
 من مولا اویم و روایت است که جناب رسول خدا علی را برداشته انقدر بلند
 رو که دیدند مردم سفیدی بغل رسول خدا را و این برای آن بود که بر مردمان ^{مشابه}
 نشود و من برای کسی که گفته ام ان علی ابیطالب است تا مردمان بخوبی بشناسند
 نیز این مرد و روایت کرده از عبد الله بن مسعود که ما در عهد رسول خدا صلعم
 پیشین می خوانیم یا ایها الرسول بلغ ما اتزل الیک من ربک ان علیا مولی
 للمؤمنین یعنی ای پیغمبر رسان چیزیکه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار
 تو بدرستی که علی مولای مومنین است پس هرگاه اینقدر روایات درباره ولایت
 علی بن ابیطالب نازل شده باشد و از جانب پروردگار تاکید بلیغ درباره آن
 نفاذ یافته باشد در صورت سواي خلافت و امامت بمعنی دیگر رفتن ناشی
 از کمال عناد و عداوت علی است و هرگاه جناب رسول خدا از اظهار ولایت علی
 فارغ شد و حسان شاعر که در زمان آنحضرت بود این ابیات نوشت و روایت
 کرده است ابیات را بن مردویه و ابو عبد الله مرزبانی و اخطب خوارزم و از
 آنجمله و بیت این است نیاویم یوم العذیر بنیتهم نجم و اسمع بالنبی منایه
 فبقال له قم یا علی فانی رضیک من بعدی اما ما و ما دیا حاصل ابیات این
 است که نذا سیکر ایشان را روز عذیر نجم پیغمبر ایشان پس گفت نبی مرا علی را که

برخیز یا علی پس بدستیکه رضای من در آن است که تو بعد از من امام و رهنمای
 خلق باشی و کمیت شاعر در قصیده عینیه می نویسد و یوم الدوح دوح غدیر خم
 ابان که ولایت لواطیعا حاصل مضمونش آنکه و در روز دوح یعنی غدیر خم آشکار
 کرد حضرت پیغمبر از برای مرتضی علی ولایت را ای کاشش اطاعت کرده شده
 بود و جوهری در صحاح خود و صاحب کشف در تفسیر خود بعنوان سند آورده
 اند اشعار قصیده عینیه را و فاضل الدین حموی در کتاب عقائد خود که مست
 بمنهج الفاضلین نقل کرده که کمیت گفت بعد از آن که این قصیده را گفته بودم
 شبی حضرت امیر المؤمنین را بخواب دیدم فرمود که قصیده عینیه بر من بخوان
 من را آنحضرت خواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و لا یمثل
 ذاک الیوم یوما ولم ار مثلاً حقاً اضیعاً حاصلش این است که ندیدم مثل
 این روز روزی را ندیدم مثل این حق حق که ضایع شده باشد و این جوهر
 در کتاب مروءة الزمان خواب مذکور را با بیتی که آنحضرت فرموده اند از اسناد
 خود روایت نموده است و ابن مردویه از عبد الله بن عباس و زید بن علی
 روایت کرده که چون ما مورشد رسول خدا صلعم به تبلیغ فضائل علی و امر
 از جانب خدا که بگوید در باره علی آنچه خدا فرموده پیغمبر صلعم گفت یا رب این
 قوم تازه ایمان آورده اند یعنی می ترسم که قبول نکنند آنچه در باره علی بگویم پس
 چون برگشت از حجة الوداع و بنزد خیم رسید آیه یا ایها الرسول نازل شد پس گفت
 آنحضرت باز وی علی را و با مردم گفت ایها الناس است اولی بکم من انفسکم
 گفتند بلی یا رسول الله آنگاه گفت اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال
 من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و احب من احبه و ابغض من ابغضه
 و آنچه آنحضرت صلعم فرمودند که ایشان تازه مسلمان اند می ترسم که قبول نکنند اینهم

و در غدیر افتد گر می بود که بعضی روای خود را بر سر می انداختند و بعضی
 وزیر یا مأمی خود از شدت گرما که اول حضرت در خطبه تحریر بر تن کتاب
 خدا و عسرت و نگارداشتن عزت و حرمت این هر دو فرمودند و بعد از آن
 دست علی را گرفته فرمودند من کنتم ولیه فلهذا ولیه و محمد بن طلحه شافعی
 چنین گفته که چون لفظ من افاده عموم میکند دلیل است بر آنکه هر که حضرت
 رسول موله و صاحب اختیار او باشد علی را هم نسبت با و چنین است
 بعد از آن گفته که ازین جهت رسول موله را مطلق و اگذاشته و مقید
 یکی از معانی که در آن مستعمل است نکرده تا دانسته شود که هر نسبتی که میان پیغمبر
 و افراد مسلمین ثابت است همان نسبت بعینها میان علی و آن شخص خواهد بود
 و بعد از آن گفته که این حدیث صریح است در نیکه حضرت پیغمبر علی را مخصوص
 بدرجه و منقبت ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین منزلت بهره مند
 نگشته است میگویم که برگاه اینقدر علمای اهل سنت حدیث غدیر را تواتر
 کرده باشند در تواتر آن شبه و رویی باقی نمانده گو بعضی رجال از شامت
 تعصب در تواتر آن انکار کنند زیرا که در تواتر اتفاق همه شرط نیست و انکار
 این روایت مثل انکار یهود و نصاری است معجزات آنحضرت صلعم را و اگر
 همچنین روایت از حلیه صدق عاری باشد در نیصورت هیچک روایت کتب
 ایشان قابل اعتماد نمانده و این همه در صواعق محرقة گفته که این حدیثی است
 صحیح و مشک نیست در صحت آن و بعد از آن گفته که طرق آن بسیار بسیار
 است و بسیاری از اسانیدش صحیح است پس برگاه صحت آن مستقر گردید
 پس باید دانست که مراد از مولی در اینجا اولی بقرن است پس از آن
 که است اولی بکم است و هر چند لفظ موسیٰ مشترک است در معنی

و مهر و اوایی و آزاد کننده و آزاد کرده شده و همسایه و ابن عم چنانکه لفظ
عین مشترک است در چشم و چشم و زر و آفتاب و زانو لیکن بر هر معنی که
قرینه دال باشد آن معنی مراد گرفته میشود که عین جاریه قرینه جریان
دلالت میکند بر معنی چشم و در حدیث غدیر قرائن متعدده دلالت میکنند
که مراد از لفظ مولی بجز اولی بتصرف متبادر نمیشود اول اینکه ملاحظه

الست اولی بکم و دوم اینکه تاکید در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک و این تاکید برای امر خفیه که ناظر و محب مراد باشد هرگز مرکز مفهوم

نمیشود که بمقتضای آیه المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض و لفضیلهای حرام
بینیم که محبت و نفرت قبل از آن نیز حاصل بود باز تاکید آن تحصیل حاصل است و آن
عند العقل قبیح است سیوم در موسم گرما مردمان را جمع کردن در حرارت
آفتاب که چادر را در زیر پا می انداختند و بر سر میگذاشتند از شدت حرارت
و حدت آفتاب و از پالانها منبر ساختن که دال است بر کمال ضرورت و از حلت خود
خبر دادن که مشعر است بر تقرر امر اہم بعد خود و محبت و نفرت که تحصیل حاصل است
چهارم اشعار حسان و کمیت که بر امام بودن دلالت میکنند پنجم استشهاد علی
مرتضی از مردمان در رجب و غیره ششم در خطبه تاکید تمکین بقرآن و اہل بیت
که بر اساس سوال است بر امامت و خلافت علی مرتضی که رئیس اہلبیت علیہم السلام
است ہفتم تنزل خدا آیه الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از شاذ رسول خدا و بارہ علی
من سنت مولاہ طعنی مولاہ زیرا کہ امریکہ تمامیت دین از آن بطور رسد
بجو خلافت و امامت هرگز متصور نیست و در بذل محبت و نفرت بدیگر مومنین
اتمام دین مفہوم و معقول نمیشود و گویا اہم باشد و تخصیص علی حبیبیت
برای صرف محبت و نفرت بلکه جمله مومنین متساوی اند در محبت و نفرت

ینابین و اگر در معنی موله اشتباه باشد که بمعنی ولی و اولی بتصرف آمده است
 یا نه پس باید شنید که فرا که از مشاییر علمای نحو و عربیت است در کتاب معانی
 القرآن در تفسیر آیه ما وکم الناس من یؤمنون بآیات الله و یؤتیون زکوة من قبل ان یرسلنا
 رسلنا و صاحب صحاح نیز مولی را بمعنی اولی نوشته است و صاحب قاموس یکی از معانی
 مولی را ولی بمعنی صاحب تصرف نوشته است و ابن اثیر در نهاییه موله را در تصرف
 عمر یعنی صحبت مولی کل مومن و مومنه بمعنی ولی صاحب تصرف تفسیر کرده است
 و ملا سعد الدین در شرح مفاهیم بعد از ذکر آیه هی مولاکم و حدیث ایما امرنا
 تنز و حب بغیر از آن مولا را فکاحا باطل گفته که استحال موله بمعنی متوله و
 مالک امور و اولی بتصرف شایع است در کلام عرب و اسم است از برای اولی
 بتصرف و مناوی در شرح اصح تفسیر گفته که قال الصلوات الحوائی و الموال
 هو الموله لازم الولاية النقایم به ابرام علیها پس هرگاه متحقق گشت که
 موله بمعنی اولی بتصرف بهم می آید مشترک است در معانی کثیره در صورت ملا
 خواهم نمود بطرف قرآن معانی را و در حدیث عنیر بعد ملاحظه قرآن پس یک
 معنی پیچ میشود بجز بمعنی اولی بتصرف چنانکه گذشت و قطع نظر از موله بلکه
 بجای آن لفظ ولی هم در اکثره آیات وارد شده است و مراد از آن بتصرف
 است چنانچه قبل ازین بیان کردم از کتاب زیر بی و مرجع البحرین و از کتاب ساف
 ابن منار فی شافعی و تأیید میکند این را راه ایان دیگر که در شان جناب امیر
 و ولایت میکنند بر ریاست و امامت آنجناب پس از سرور کائنات و کبریا و
 کبر گفته عن وحب بن حمزه قال قدم بریدة بن الیمین وکان خرج مع علی بن ابی
 فراس من جفوه فاحذیک علیا فقلت من حق جلیع ذک رسول الله
 فقال له لا تقل هذا فهو ولی الناس بجمیع عباد الله وکرمه وکرمه

حاصلش آنکه میگوید که بریده همراه علی بنیمن رفته بود چون از آنحضرت جفا و ناسخ
وید و رحق آنحضرت کلمات نامناسب گفتن گرفت این خبر بجناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله رسید فرمودند که در حق علی چنین بگو که او اولی بقدرت ناس است
در شما بعد من و ذکر کرده است از امتنا وی بفرق قلیل و این حریر و تهنید الاثار
گفته عن بریده فی روایت اخری ان علیا منی و انا منه خلق من طینته و خلقت

من طینته ابراهیم و انا افضل من ابراهیم ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم
یا بریده اما علمت ان بعد اکثر من الجاریة التي اخذوا و ویکم بعد
حاصلش آنکه در روایت دیگر از بریده منقول است که آنحضرت فرمودند بدرستی که
علی از من است و من از علی ام مخلوق شده است از طینته من و من از طینته
ابراهیم مخلوق شده ام و الله ابراهیم بزرگترم اولاد بعض آنها از بعض و خدا
شنونده دانده است اینهاست که بدرستی که برای علی بسیار و افزون ترند
از کنیزیکه گرفته و بدرستی که او اولی بقدرت شماست بعد من و در ریاض

نقرة از عمران بن حصین روایت است قال بعث رسول الله صلعم یرثه و استعمل
علیها علیا فمضی علی السریة فاصاب جاریة من السب فاکثر داعلیه و تعاد رعبه

من اصحاب رسول الله صلعم و قالوا اذ القینا رسول الله صلعم اجرناه با فعل
علی قال عمران و کان المسلمون اذا قدموا من سفر بدروا بر رسول الله صلعم و سلموا

علیه ثم انصرفوا الی رحابهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلعم فقام
احد الاربعة فقال یا رسول الله ان علیا صنع کذا و کذا فاعرض عنه ثم قام الثالث

فقال مثل مقالة فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتها فاعرض عنه
ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول الله صلعم و انقضت صرف

فی وجهه فقال ما یریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو اولی کل مؤمن من بعد

خلاصه روایت این است که جناب رسول خدا صلعم حضرت علی را بر جمعی سرور
کرده بجهاد فرستاده بودند حضرت علی یک کنیز برای خود از مال غنیمت پسند
و همراهیان را ناخوش آمد چهار کس عهد کردند که از آنحضرت صلعم شکایت علی
نخواهیم کرد و بعد مراجعت هر چهار بخدمت آنحضرت صلعم رسیدند یک از ایشان
گفت که یا رسول الله علی چنین و چنان کرد آنحضرت روی خود از جانب او گردانید
و دیگر کس برخاسته همچنین گفت آنحضرت روی خود گردانید مرد سوم نیز همچون
گفت آنحضرت روی مبارک خود گردانید و هرگاه مرد چهارم گفت آنحضرت صلعم
غضب آلوده شدند و فرمودند که چرا او را میکیند از علی بدتر است که علی از من
است و من از علی ام و او اولی بقرق شماست بعد از من و این ابی سید
و بغوی و حاکم و مستدرک و ابن مردودیه بتفاوت بسیر روایت کرده اند از آن

صلعم قال لیلۃ اسری بے ایت علی ربے عزوجل فاوحی الی فی علی ثلاث
انه سید المسلمین و وی المتقین و قائد الغر المحجلین حاصلش آنکه فرمود
رسول خدا صلعم که در شب معراج آدمم به پروردگار خود پس چو کرد بسوی
من در باب علی بے فضائل که او سرور مسلمانان است و او بے تقصیر
پرهیزگاران است و کشده مومنین سعید رور در بهشت و طمایدی در
المشکل از عمران روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم فاطمه را امانت مومنین را

تکلمت سیده النساء العالمین و الذی یحیئنی بالحق بقدر و جنگ سیدانی ان
و سیدانی الاخرة و لا یغضه الا منافق یعنی ایاراضی نمیشوی که سرور
زمان عالم شوی قسم بکسیکه صبحوت کرد و مرا بحق بر آئینه تحقیق نزدیک کرده
ترا بدار دنیا و آخره و دشمنی نمیدارد از و مگر منافق و در مسند حنبل
ترمذی و بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و مسطور است که قال رسول الله صلعم یا عا

ات مبنی بمنزلہ نارون من موسیٰ یعنی فرمود رسول خدا صلعم ای علی تو از من
 بمنزلہ نارون است از موسیٰ و ابن مروویه از انس بن مالک روایت کرده کہ
 او گفت یا سلمان از رسول خدا صلعم پرس کہ بعد از تو از کہ اخذ احکام دین
 کنیم و مسائل حلال و حرام از نزد کہ فراگیریم و بر قول کدام یک از اصحاب تو اعتماد کنیم
 حضرت رسول خدا صلعم جواب نداد تا آنکہ سلمان وہ مرتبہ ہمین سوال کرد و بعد
 از ان آنحضرت گفت یا سلمان خلیفے و وصیے و وزیري و خیر من اخلفہ بعدی
 علی بن ابیطالب یو دینی و دینی و یخبر موعدی یعنی ای سلمان خلیفہ من و وصی
 من و وزیر من و بہتر کسی کہ گذارم بعد خود علی بن ابیطالب است ادا خواهد کرد
 از من دین من و ایضا خواهد کرد و وعدہ مرا ایشے از تامل کردن آنحضرت و تا وہ مرتبہ
 جواب نداد و بخوبی ظاہر است کہ اگر چه علی خلیفہ حق است لیکن مردمان بسبب حقد
 و حسد ازو متخلف خواهند ورزید و امامت و خلافت اورا منظور نخواہند داشت
 پس جملہ این روایات تأیید میکنند بر آنکہ سولے در حدیث غدیر بمعنی او
 بتصرف است و در شان ابو بکر نیز در کتب اہل سنت چند روایات مشعرہ
 خلافت وار داند لیکن بچنین سکہ بچیک روایت منقول نیست کل روایات
 از جملہ موضوعات اند کہ در زمانہ بنی امیہ موضوع شدہ اند و اگر آنہارا اصل
 می بود ابو بکر وقت انعقاد خلافت باہذا استدلال مے نمود و بر روایت الامتہ
 من قریش اقتدار نمیکرد و این جملہ روایات کہ در فضائل علی و لا وند علی الاعلان
 نہا میکنند بر امامت و خلافت او بعد رسول خدا صلعم لیکن غشاوہ عناد و عصبیت
 ریدہ دل ایشان را مستور و کور مآخضہ کہ برگزینہ انصاف ملاحظہ نمیکند بلکہ اکثر
 روایات فضائل علی مرتضی را بہتہمت وضع و ضعف مطروح مے سازند بجز
 ترقی منزلتہ آنجناب تجوش خین و در اکثر روایات ہمین عذر پیش مے آرند و سگویند

که این روایت موضوع است والا علی را بر ابو بکر فضیلت خواهد بود و راس درین
همه درین باب ابن جوزی است و ابن تیمیه که اکثر احادیث صحاح را که در فضایل
علی مرتضی واردند بسبب عناد و تعصب موضوع گفته من بشا و فلیس جمع آ
کتبها و در اثبات فضائل ثلثه چه دست و پا که نمی زنند و در دفع عیوب
و شایع ایشان بناد و یلات بارده رکب که عقل سلیم باور آن نمکند چه س
و افر بکار می برند و زلات و لم انبیا را که در کلام مجید مذکورند گاهی ماول
نمی سازند بلکه بمقابله معاویه ثلثه پیش می آرند و میگویند که از فلان
پیغمبر ایم چنین فعلی سر زده است و صاحب تحفه در میناب بر همه تفوق جسته
و امام عزالی در باب حدیث غدیر الفضا فی داده است چنانچه در سیه العالیه
میگوید ولیکن اسفرت الحجة وجهها و اجمعت الجماهير علی متن الحدیث
فی یوم خم بال اتفاق الجمع و هو یقول من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر
بن الخطاب نخ یا ابا الحسن اصبح مولای و مولاکل مومن و مومنة
یعنی لیکن روشن شد وجه حجت و دلیل و اجماع کردند جمهور بر حدیث روز
غدیر در حالتیکه حضرت رسول میگفت من كنت مولاه فعلى مولاه و هذا یوم
در صبی و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوا و لجب الریاسته و حمل عموم و الخلافة و حقوق
النبو و تحقیق ان الهوا فی قهقهه الاریات و اشتباک از و خام الجنول و فتح
الامصار سقا هم کاس الهوا فمحلهم الی الخلافة فعادوا الی الخلاف الاول
فمنبذوه و را از ظهور هم فاشتر و ابه لثنا قلیلا فبئس بالیشترون یعنی
ابن مبارک یاد گفتن عمر تسلیم و رضا است بولایت علی مرتضی و گردن نهادن بحکم رسول
خدا پس بعد ازین تسلیم و انقیاد غالب شد هوای نفس از جهت دوست داشتن
ریاست و بزرگ و برداشتن ستون خلافت و بر جمعی علمها و پیچیدن باد و

مضطرب شدنش در حالت رختن علمها و نشانهها از پیش و پس و شبک بنظر
آدن هیئت حاصل در وضع دست و پای اسپان در یکجا جمع شده و فتح
کردن شهرها و دوستی این امور انجمنه را از جام هوا بی نفس شراب
و ادبش ایشان را برین داشت که خلافت را از و گرفتند و برگشتند بر حالیکه
پیش از اسلام داشتند و عهد و میثاق روز غدیر را شکسته به پس پشت
انداختند و خریدند باین شکستن عهد چیز اندک و بی اعتبار را پس بدست
انچه ایشان خریدند انست و بعضی از جهلاء انکار میکنند سر العالمین را
که تصنیف غزالی نیست شاید کسی دیگر تصنیف کرده بزنام او بسته باشد
ولیکن ذی بی در میزان در ترجمه حسن بن صباح گفته که قال ابو حامد الغزالی

فی کتاب سر العالمین شاهدت قصه المحسن بن صباح لما ترید تحت حصن
الموت و قاضی زاده در کتاب اعتقادیه اسن نقل کرده که در کتاب انوار الیه
ویده شد که ابن جوزی در باب سیوم از کتابش که مسیحیست بتذکره خواص
الامه نقل نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین و کشف مافی الدارین
حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است از کتاب ابن جوزی
قاعنی زاده مذکور عبارت غزالی را از هدایت حکیم تا بس مایشترون بروایت
ابن جوزی از غزالی لیکن سبای معاد و الی الخلف الاول فحلیم الی الخلافة
نقل کرده است انست و کافیست در صحت کتاب سر العالمین برای ما نقل کردن
عبارات او را علمای ایشان و اکنون بموجب ایة الیوم اکلت کلم و حکم از خدا
اهل سنت استفسار میدود که خلافت از دین است یا نه اگر از دین است پس جناب
رسول خدا صلعم که امنسوب بخلافت کردند که منصب او دین کامل شد و اگر کسی را
نصب نموده اند در نیصورت لازم می آید که دین کامل نشده و اگر خلافت از دین نیست

پس چرا ابو بکر را برخلاف دین خدا بخلافه منصوب کردند پس معلوم شد که
 خلافت از جمله بدعات است و کل بدعت سبیلها الی النار قال لهذا بجمادات فضل
 امامیه سوال است که در آیه مسطور استخلاف و تمکین دین پسندیده خدا و زوال
 خوف و امن کامل و وقوع عبادت خالی از شرک و ریاء و حق جماعه منحا طبعین قرآن
 وعده فرموده و اشاره همین تمکین و ترویج سیرت و رسول امین که عبارت
 از امر بالمعروف و نهی عن المنکر است در سوره حج به نسبت مهاجرین اولین و آیه
 وافی بایه الدین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر بالمعروف
 و نهوا عن المنکر متوقع و مودعه استخلاف و حق ایشان است و ما قبل این
 در همین سوره ان الله یدافع عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل خوان کفر
 لینصر الله من ینصره ان الله علی نصرهم لقدر الذین اخرجوا من ديارهم بغیر
 حق الا ان یقولوا ربنا الله و در سوره حشر اخرجوا من ديارهم و اسوالهم یتخول
 فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون و حقیقه
 و حق و صدق و هجرت و نفرت فی دین الله و رسوله به نسبت ایشان واقع و فضیلت
 و اعزاز و امتیاز ایشان بجهت همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر از آیه گفتیم خیر
 امته اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر بر جمیع امت صحیح
 و ثابت اقول قبل ازین بیان کرده ام و باز بجهت تنشیط خاطر ناظرین واضح
 میکنم که آنچه خدای تعالی برای مومنین صالحین وعده فرموده بود از استخلاف
 و تمکین دین و زوال خوف و امن کامل و وقوع عبادت خالی از شرک جمله
 در عهد کرامت مهد آنحضرت صلعم بوقوع آمد چه مراد از استخلاف معنی
 لغوی است که وراثت و ملکیت است حسب تجویز مفسرین اهل سنت نه خلافت
 مصطلحه که نیابت رسول مقبول است و اشاره تمکین مذکور که در جای دیگر و سوره

حج به نسبت مهاجرین فرموده بود در آیه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا
 الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر هم در زمانه حضرت
 صلعم بفعل آمده چنانچه حقتعالی سیفراید المومنون و المومنات بعضهم اولیاء
 بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر اکنون ترتب امری از امور
 مذکوره بموجب این آیه باقی مانده که برای خلافت ثلاثه متوقع باشد و مدافعت
 خدا از مومنین و نصرت او برای ناصران دین مبین ثابت و متحقق است
 علی الخصوص برای حیدر کار صاحب ذوالفقار که بعد فرار صحابه پای ثابت
 و قرار در میدان کارزار نشوید و تنها جنگ اعدا را سر میکردند و
 قول تو که حق و صدق و هجرت فی دین الله و رسوله به نسبت ایشان واقع
 و افضلیت و اعزاز و امتیاز ایشان بجهت امر بالمعروف و نهی عن المنکر از
 آیه کنتم خیر امتة اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر
 جمیع امت صحیح و ثابت که در حق مهاجرین بیان کردی عین عقیده ما است
 لیکن این اوصاف حمیده برای کسی است که نصرت دین خدا کرد و در و سبام
 خون اشام اجسام اقوام تمام را پاره پاره نمودند و از ضرب و صدمات
 حرّات کفار مبالاته و خوفاً نداشتند و امر بمعروف و نهی از منکر بر
 طبق حکم خدا و رسول خدا نمودند اما آنکه از رای و طبع خود اختراع مسائل نمود
 امر بمنکر و نهی از معروف نمودند و در اکثر مسائل غلطیها کردند تا آنیکه از
 مخدرات الرام خوردند و نه آن کسان که از نصرت دین خدا اعراض نمودند
 و نفس خود را از نفس رسول مقبول عزیز تر و افضل فهمیده در معرکه جهاد
 جناب پیغمبر خدا را یک و تنها گذاشتند و استبداد و زور را بر قیام و ثبات
 مقدم داشتند و بوقت تقسیم غنایم برای اخذ مال مومنین ناصرین دین خدا

حاضر شدند در شان ایشان این آیه نازل است یا ایها الذین آمنوا اذلقتم
الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الا دبار ومن یولهم یومئذ دبره الاستحقاق
لقتال او مستحیزا الی فستة فقد بار بغضب من الله و ما داه جهنم و بس المیر
یعنی ای کسانی که ایمان آورید و قتی که ملاقی شوید و به بینید امان را که کافر
شد انبوه کنندگان پس نگرید این از ایشان پشتمن را و کسی که بگرداند
از ایشان در آن روز پشت خود را مگر گرداننده باشد برای کارزار یا بجای
گیرنده باشد سویی جماعت پس تحقیق که مراجعت کرد بغضب خدا و جا
اوست دوزخ و بدست جای بازگشتن و کسی که الله پدر صاحب تحفه در قرة
العمین می تولید که در جنگ بدر چون صحابه فرار نمودند اول کسی که
از مفرین معاودت نمود ابو بکر بود در عقب خود دید ناکاه ابو عبیده
بود و در تفسیر کبیر فخر الدین رازی مرقوم است که عمر و عثمان و دیگر اصحاب
از جنگ گریختند و جناب رسول خدا را شهادت داشتند و در نزد احمد حنبل
مذکور است که ان الشیخین بر بالیوم احد و رجع عمر و شیف و صوعه و سیال
علیا السوف فقال الست المنادی قتل محمد فارجعوا الی ادیانکم فقال انما
قالها ابو بکر ثم نزلت الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استرلهم الشیطان
یعنی بدرستی که ابو بکر و عمر گریختند بر روز جنگ احد و مراجعت نمود عمر و
پاک میکرد اشتباهی خود را و سوال میکرد از علی معاف که دن را پس گفت
علی که ای نبودی تو ندا کننده که مقتول شد محمد بنم پس باز گردید مسک
در پنهانی خود پس گفت عمر جزین نیست که گفت این کلام را ابو بکر بعد از
نازل شد آیه الذین تولوا منکم الا یہ ازین روایت متصه نام متبادر
میشود که ایشان ایمانی ندا شدند که برای بازگشتن مردمان بسوی

کفر فحاشی کردند و در آیه الدین تو لیا منکم و در آیه لقد عفی الله عنهم که عفو از گناه فرار است مراد این است که آینده فرار نکنند و عفو از یک فرار حد است نه از جمیع فرارات و ایشان مدام فرار میکردند پس کاینکه از معرکه جهاد فرار میکردند شرف نصرت دین خدا در ایشان و نصرت خدا برای ایشان چگونه معتبر داشته شود و شرف نصرت خدا بموجب آیه و اسفند بداریم

یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ينصركم و میثت اقدامکم برای ناصران دین خدا است نه برای فزاین و مدبرین از معرکه جهاد پس اوصاف مذکوره معدوده چگونه در ذات ایشان معتبر داشته شوند و چگونه جمله ایشان را از جمیع است ممتاز و افضل محسوب کرده شود این است جواب قول سائل و اگر بالفرض و التقدير از لفظ استخلاف خلیفه مصطلح مراد باشد چنانکه ادعای سائل است در نصورت هم مقصود سائل از آن بر نمی آید زیرا که خداستعالی تعبیر خلافت را بذات خود منسوب گردانیده است که ما خلیفه خواهیم گردانید چنانکه خلیفه گردانیم

کفر را که پیش ازین بودند چنانچه میفرماید و او و انا بعلناک خلیفه فی الارض و از اصحاب ثلثه بیچکس را خدای تعالی خلیفه گردانیده است بلکه ابو بکر را عمر خلیفه کرده است که تجوید او خلیفه گردیده بود و اول از همه پروست او بیعت کرده بود و عمر را ابو بکر خلیفه کرده بود و عثمان را

عبد الرحمن که قال شارح المقاصد ان ذلک الحصول لا یفتقر ایله

الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد بل الواحد الاثنین من اهل الحل

والعقد کاف للعقد عمر لا بے بکر و عقد عبد الرحمن عثمان یعنی حاصل شدن امامت محتاج نیست بطرف اتفاق جمیع اهل حل و عقد بلکه یک

کس و دو کس از اهل حل و عقد کافی اند مثل عقد عمر بر اے ابو بکر و
عقد عبد الرحمان براي عثمان و قاضی عقد بعد از ذکر منعقد شدن امامت
ابو بکر به بیعت عمر گفته که و بهین طریق به بیعت یک کس و دو کس اکتفا
نموده اند از زمان خلفاء شلثه تا این زمان که ما یم اختیای پس میگویم
که اکثر صحابه در زمان خلافت جناب امیر و دست معاویه هم بیعت کرده
بودند که جمله از اهل حل و عقد بودند بلکه خلیفه زاده عبد الله بن عمر و انس
بن مالک که از اهل حل و عقد بودند بر دست یزید بیعت کرده بودند که
و روفی البخاری و مطلع من بعد ان الله تعالی پس باید که خلافت معاویه
و یزید موعود من الله باشد و امام از طریق ان فسق و عصیان معزول
نمیشود از امامت خود چنانکه در شرح عقاید نفی است و لایزال الامام
بالفسق یعنی و معزول نمیشود امام از امامت خود بسبب بدکاری و ارتکاب
افعال شنیع و علمای اهل سنت یزید را در ائمه اثنا عشر داخل هم کرده اند
چنانچه پیش ازین دانسته و نواهی و انت انت الله تعالی پس چگونه صحیح
باشد که یک و دو کس یا یک جماعه کسی را که بخلافه منصوب سازند و بر
دست او بیعت کنند خلافت او من جانب الله باشد در صورت لازم
می آید که جمله ملوک و سلاطین جور خلفاء حق باشند اگر چه علماء اهل سنت
بر همین مسلک میروند لیکن این عقیده ایشان منجر بمفاسد عظیمه است و طبع
سلیم و عقل متقیم چگونه پسند کند که کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه
نکرده باشند او را خلیفه رسول خوانند بلکه در تمام عالم همین طریقه شایع است
که خلیفه شخصی آنکس باشد که خود آن شخص او را خلیفه کند اینک چند
کس با هم شده شخصی را خلیفه سازند و گویند که اینکس خلیفه رسول است

ان ہذا شے عجاب و بعض کان کہ بر خلافت ابو بکر اوعای اجماع میے نمایند
 نیز باطل محض است زیرا کہ اگر بر خلافت او اجماع واقع میشد عمر بن خطاب
 بالای منبر نمیگفت کانت بیعتہ ابے بکر فلتتہ و قے اللہ شدہ یعنی بود بیعت
 ابو بکر ناگہانے نگہداشت اللہ تعالی از شران و آنچه اجماعش خواستند
 وقوع آن نہایت مستعز است چه شرط اجماع آنست کہ ہمہ اہل حل و عقد
 اول اتفاق بر امرے نمایند قبل از ایقاع ان و در مکان واحد متفق باشند
 بر امرے بطوع و رغبت بلفظ صریح الاتفاق و بر آن مداومت کنند تا زمانہ
 دراز چنانکہ امام غزالی فی کتاب التفرقة بین الاسلام فی تعریف الاجماع بہین
 پنج میگوید و در شرح مختصر عضدی روایت است از مسند احمد بن حنبل کہ ہر کہ
 دعوی اجماع کند کاذب است و چون اجماع درست نشد برای انعقاد خلافت
 بر بیعت یک دو کس اکتفا کرد و نہ چنانکہ در شرح مقاصد است غرض کہ
 برای تصحیح خلافت ابو بکر رنگ برنگ دست و پامی زنند لیکن خلافت
 او بر کسی غنی نشیند و این را اجماع نمیگویند کہ اول از ہمنفان و ہمزبان
 خود بموجب آیہ و ان الظالمین بعضہم اولیاء لبعض سیرت گیرند و بعد از ان
 از یار یار خود و از بعضے بطبیعی و از بر خے بتخویف اخذ بیعت نمودہ قوی
 بہم رسانند و بعد از ان مردمان را بقہر و غلبہ مطیع خود سازند چنانچہ از ابو بکر
 و عمر بن خطاب و آمدہ فی ریاض النضرۃ فی فضائل العشرۃ قال بن شہاب
 و عصمت رجال من المهاجرین فی بیعت ابی بکر منہم علی بن ابی طالب و الزبیر
 و دخلوا بیت فاطمہ و معها السلاح فحیاء بما عمر بن الخطاب من عصبۃ
 من المنین منہم اسید بن حصیر و سلمہ بن سلمہ بن وشر و ہما من
 بنی عبد الاشسل و ایقان منہم ثابت بن قیس بن عینی الخزرج فاخذ احدہم سیف

از بزرگواران به الحزب حتی کسره و يقال انه كان فيهم عبد الرحمان بن عوف
 و محمد بن مسلم و ان محمد بن مسلم كسيف الزبير و الله الا علم يعني در رايض
 نطفه و در فضائل عشره مبشره مذکور است گفت ابن شهاب و نافعاني
 کردند مروان از مهاجرين و ربيع ابو بکر از انجمله علي بن ابي طالب و زبير
 بودند که داخل شدند هر دو در خانه فاطمه و همراه ایشان اسلحه بودند
 پس آمدند و ایشان عمر بن خطاب در جماعته از مسلمانان از انجمله بودند
 اسيد بن حصير و سلم بن سلامه بن قشروان هر دو از بني عبد الاشهل
 بودند و گفته میشود که از ایشان ثابت بن قيس بود از بني خزرج پس
 گرفت یکی از ایشان شمشير زبير را پس زد آنرا بر سنگ تا اینکه شکست
 آنرا و گفته میشود که بود در ایشان عبد الرحمان بن عوف و محمد بن مسلم و
 بدر شیکه محمد بن مسلم شکست شمشير زبير را و الله الا علم پس بهین که
 این بیعت با اتفاق و رضای جمیع صحابه منعقد گشته یا بجز و اگر اه و در
 تاریخ عقد بن ربه که از علمای اهل سنت است مرقوم است و اما علی و
 العباس فقعدا في بيت فاطمة قال ابو بکر ان ابيا فاطمتهما فاقبل عمر لعقيس
 من النار علی ان یضرم علیهما النار فلقیت فاطمة فقالت یا بن الخطاب
 اتحرق و انما و لیدی قال نعم یعنی ولیکن علی و عباس پس نشیند و در
 در خانه فاطمه گفت ابو بکر بجز که اگر آن هر دو انکار کنند از بیعت پس قتل
 کن آن هر دو را یعنی علی و عباس را پس متوجه شد عمر با خنجرهای از آتش
 بسوی خانه زهر آگه روشن کند بران هر دو آتش را پس دید او را فاطمه
 پس گفت که ای پسر خطاب آیا خواهی سوخت خانه ما و بچگان مرا گفت
 عمر که اری انتبه آیا همین است اجماع امت بر بیعت ابو بکر که موجب حراق خانه

بتول و باعث قتل اخ و عم رسول مقبول است و در استیجاب نیز ذکر نمود
 علی و عباس در خانه فاطمه مذکور است و نیز جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع
 در مسند عمری نوید که عمر بفاطمه گفت که این نفر که در خانه تو جمع گردیده اند
 قسم بخدا که امر میکنم که بسوزانند خانه ترا مع این جماعت و ولی الله و پهلوی
 پدر صاحب تحفه در ازاله الخفا می نوید که زبیر و بنی هاشم در خانه فاطمه زهرا
 در باب نقض خلافت ابو بکر جمع شده مشورتها می نمودند انبیه پس کجا باقی
 ماند اجماع است بر خلافت ابو بکر هرگاه افضل قریش که بنی هاشم اند از
 بیعت او متخلف گردیده در نقض خلافت مشورتها بکار برند و بعد از آن
 اگر بیعت او کردند موجب حقیقت او نمی تواند شد که محمول بر کراهت است
 و بر سبیل جبر واقع شده مثل بیعت دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس که اکثر
 صلحاء و ائقیار بیعت ایشان را مکروه میدانستند لیکن بمصلحت و اکراه
 دست خود و در دست ایشان میدادند و در صحیح بخاری در غروره خبر مذکور
 است و کان علی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی
 و وجه الناس فالتمس مصالحة الی بکر و مبايعته ولم یایع ملک الا شهرا فاسل
 الی الی بکر ان اتنا و لا یاتنا احد معک کرا به ان یحضر عمر فقال عمر لا والله
 لا تدخل علیهم فقال ابو بکر و ما عسهم ان یفعلوا الی و الله لا ینهم فدخل علیهم
 ابو بکر یعنی و بود برای علی از مردمان رواداری و در گذشتن نگذاشتند فوات یافت
 اجنبی و نا آشنا یافت علی روانی مروم را پس درخواست نمود و مصالحت
 ابو بکر را و نه بیعت کرده در آن ماهها یعنی تا شش ماه بیعت ابو بکر نکرده
 بود پس کسی را فرستاده بسوی ابو بکر که نزد ما بیانی و نیاید ز و ما احدی بجه
 تو برای مکروه دانستن اینکه عمر حاضر شود پس گفت عمر ابو بکر را که بخدا داخل نشود

برایشان پس گفت ابو بکر که نمی تواند ایشان که کنند چیزی بمن و الله که برائت
خواهم آمد نزد ایشان پس داخل شد برایشان ابو بکر انقیه پس حضرت علی
بعد انقضای شش ماه هرگاه فاطمه زهرا وفات یافت و مردمان از
علی ناامید شدند بناچار بیعت ابو بکر اختیار کردند حالا اهل انصاف
و ادب و دیند و بغض نمایند که همین است اجماع امت بر بیعت و همین است
رضا مندی که برای عدم مبايعت اراوه احراق خانه فاطمه زهرا نمایند
وزیر را بے آبرو کنند و شمشیر او را بشکند و تاشش ماه علی مرتضیٰ برگز
بیعت نکرد و هرگاه روگردانی مردمان از خود دید مجبور شده بیعت
ابو بکر اختیار کرد لیکن باز آمدن عمر از خود مخدوم و دانست که خیل فط
غلیظ بود و اگر چنین اجماع بر حق و صواب می بود تاشش ماه چرا از بیعت
ابو بکر استنکاف می ورزید و اگر مجبوری بیعت کرد پس بموجب آیه
شرایع الامن اگره و قلبه مطمئن بالا یمان کدام حجتی است درین
بیعت مجبوری پس خلافت ابو بکر باطل است باقی ماند خلافت عمر و آن فرع
خلافت ابو بکر است و خلافت عثمان فرع خلافت عمر است اینها بدیه
اولی باطل خواهند شد قوله تمکین دین پسندیده خدا اصح اقوال اگر
مراد از تمکین دین پسندیده تمکین مع الجملة است پس آن منقرض شد
در زمان آنحضرت صلعم و اگر مراد از آن تمکین کامل است که بر تمام
رودی زمین تسلط اهل اسلام باشد و مذہب ایشان بر یک نهج باشد
پس آن متوقع نیست بجز زمان عدالت تو امان حضرت صاحب العصر
الزمان و مابین عصر خاتم المرسلین و عہد ظہور خاتم الاممہ الطاہرین ارتقاء
دین مبین در کل مسلمین معدوم و مفقود است زیرا که شرایط پسندید

دین چنانکه والستی و انشا الله تعالی خواهی و انست یافته نمیشوند و اگر
 ابو بکر و عمر بر اے ترقی ریاست خود که منشأ غصب خلافت بود چند بلاد
 را مفتوح کنانیده باشند درین صورت کدام مزیتی و فضیلتی برای
 ایشان حاصل نیست ما و رای ایشان نیز اکثر سلاطین اسلام
 اقالیم کفار را در حوزة تصرف خود در آورده اند و بعلت تسلط ایشان
 رعایای ان املکه در سلک زمره اسلام منسلک گردیده اند و معاویه
 و عیبه الملک هم فتح اکثر بلاد نموده اند و صلاح الدین رومی و محمود
 غزنوی و غیره سلاطین اسلام اکثر قلاع و امصار کفار را در تحت
 حکومت خود در آورده اند و همچنین اکثر بنی امیه و بنی عباس را
 تسلط قرار واقعی و غلبه قوی بر روی زمین مستقر و متحقق مانده است
 و ائمہ اربعه اهل سنت مصاحبت ایشان را گرم داشته اند و احکام
 شرع در از منہ ایشان نفاذ می یافتند پس تخصیص از منہ ثلثه
 چیست درین صورت باید که دین پسندیده که مرصنی خداست در عهد و
 جملہ این سلاطین ہم ثابت باشد و ما به الامتياز در از منہ ثلثه و ائمه
 سلاطین دیگر متحقق نیست و بظاهر کدام فرقه هم معلوم نمیشود
 مگر آنکه باوے امتزاع حق فاطمه بجز ثلثه کسی دیگر نشده و حق
 علی را سواي ایشان کسی غصب نکرده و اراده احراق خانه بنت رسول الله
 ننموده و اراده قتل علی بن ابی طالب نکرده و مال بیت المال و حق مسنین
 را خور و برود ننموده و کلام الهی را بغرض فساد اجرای قرآن جمع کرد
 خود را آتش تسوخته و اصحاب رسول مقبول را زود کوب نکرده ایا
 همین است پسندیدگی دین خدا لغو باشد منها و تعجب است از صاحب ساله

که تمکین دین پسندیده خدا را در بست و چهار سال که سنین خلافت
 خلفا رثلثه بودند منحصر گردانیده گویانزد او نه در زمان آنحضرت صلعم
 دین پسندیده خدا بود و نه بعد خلفا رثلثه نهایت اینکه تا خلافت خلیفه
 چهارم تمکین دین پسندیده باقی مانده باشد و بعد از آن زوال پذیر
 گردیده و تا قیام قیامت باز تمکینی بر آن دین پسندیده حاصل
 نخواهد شد و حال آنکه اکثر علمای اهل سنت دین پسندیده خدا را در
 زمانه معاویه و یزید و دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس نیز معتقد اند
 و در از منة ایشان قوت اسلام و شوکت و عزت دین مسبین را
 قائل اند چنانچه در صواعق محرقه مذکور است عن ابن مسعود بسند حسن
 انه سئل کم یملک هذه الامة من خلیفة فقال سالتنا عنها رسول الله
 صلعم فقال اثنا عشر بعد و نقبار بنی اسرائیل فقال القاضی عیاض
 لعل المراد بالاثنا عشرة فی هذه الاحادیث و ما شا بهها انهم یکونون
 فی مدة عزة الخلافة و قوة الاسلام و استقامة اموره و الاجتماع
 علی من یقوم بالخلافة ملخصش آنست که از ابن مسعود پرسیدند که
 درین امت چند خلیفه خواهند شد گفت که ما از رسول خدا صلعم پرسیده
 بودیم فرمودند که دوازده خلیفه خواهند شد بعد و نقبار بنی اسرائیل
 که دوازده بودند پس گفت قاضی عیاض در شرح این حدیث که مراد از
 اثنا عشر درین احادیث و مثل آنها آن است که خواهند بود و ایشان
 در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و درستی امور آن و اتفاق بر سینه
 بخلافت قائم شود و عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری چنین
 گفته که کلام القاضی هذا حسن ما قبل هذا الحدیث و ارجحه لتأییدہ فی بعض

طرقه الصبیحه کلهم یجتمع علیہ الناس والمراد باجتماعهم النقیض بهم للبیعة والذ
 اجتمعوا علیہ الخلفاء الثلثة ثم علی ان وقع امر الحکیمین من صفین
 فی معاویة یوسد بالخلافة ثم اجتمعوا علیہ عند صلح الحسن ثم علی
 ولده یزید ولم ینتظم علی ولد علی ای الحین امر بل قتل قبل ذلک ثم
 لمات یزید اختلفوا الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر
 ثم علی اولاده الاربعة الولید سلیمان فیزید هشام وتخلل بین
 سلیمان ویزید عمر بن عبد العزیز مگود عقلانی که این کلام قاضی
 عیاض نیکتر ورا حجت است از کلام دیگر که درین حدیث گفته اند برای تاسد او
 در بعض طرق صحیح خود کلهم یجتمع علیہ الناس و مراد از اجتماع ایشان زمان
 بر دارے و اطاعت ایشان است بر اے بیعت و ک نیکه برایشان اجتماع
 مردم گردید است و خلفاء گردیده اند ایشان خلفاء ثلثه اند یعنی ابو بکر
 و عمر و عثمان و بعد ایشان علی است تا اینکه واقع شد امر حکیمین در صفین
 پس معاویہ در آن روز موسوم بخلافت شد بعد از ان اتفاق کردند مردم
 بر خلافت معاویہ وقت مصالح نمودن حسن بن علی بعد از ان مردم اجتماع
 کردند بر خلافت یزید فرزند معاویہ و منتظم شد امر خلافت بر حسین بن
 علی بلکه او قبل آن مقتول شده بود و بعد فوت یزید مردم اختلاف
 کردند تا اینکه مستغرق شدند بر خلافت عبد الملک بعد قتل ابن زبیر بعد از ان
 بر چهار سپرد و اجتماع کردند ولید سلیمان و یزید و هشام و بعد سلیمان
 و قبل یزید عمر بن عبد العزیز متخلل گشته بود و خلیفه دو آرزویم ولید
 بن یزید بن عبد الملک است انستے این خلفاء دو آرزو در عزم خلیفان
 و فوت اسلام بودند و همچنین در تاریخ الحنف بعد کور است . . .

که یزید در آن خلیفه حق باشد و خلافت رسول و دین اسلام از وجود او
مغز و گرامی بوده باشد و حسین بن علی از امامت خارج باشد
و از حکم یزید خلیفه زمان و امام سنیان مقتول گردیده باشد چه
خوب تکلیف دین پسندیده خداست نزد اهل سنت که از معاویه و
یزید بوجود آمده و نیز این حجر در صواعق محرقه در حق معاویه می

نویسد فالحق ثبوت الخلافة لمعاوية من حيث ذواته بعد ذلك خلیفه حق
و امام صدق و معلوم نیست که صاحب رساله خلافت را در چهار کس از
کجا حصر می سازد برخلاف جمهور علماء خود و اگر کسی گوید که خلفاء راشدین
همین چهار کس بودند ابو بکر و عمر و عثمان و علی پس میگویم که اتفاق علماء
ایشان نیست در چهار کس بلکه محدثان ایشان اقتضای بر سه کس نمایند
ابو بکر و عمر و عثمان و علی را خارج میدانند از خلفاء راشدین
و زمان خلافت انجذاب را زمان شر میگویند چنانچه ولی الله پدر صاحب
تحفه در ازاله الحفای می نویسد که بنقل متواتر که در شریعت نقلی معتد
از آن یافته نمیشود به ثبوت پیوسته که آنحضرت صلعم فتنه را که
نزدیک بقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته و آنرا
تفصیل که زیاده تر از آن و در شرع یافته نشود بیان میفرمودند و
از احد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی داده اند
که درینوقت علاقه علی منہاج النبوة منقطع شود و ملک عضو
پدید آید و معنی ملک عضو دلالت میکند بر حروب و مقابلات جنگین
یکه با دیگریه در ملک و لهذا در احادیث بسیار خلفاء ثلثه را در یک حکم
جمع کرده اند تا آنکه ظن غالب بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه من المراتب

مستفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث
 لفظیکه مشعر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند انقضی و من نیز قبل ازین
 بعضی احادیث را بیان کرده ام که مشعرند بر خلافت کس و بعضی از آنها
 این است که سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد قال البخاری فی تاریخہ روایت
 عن جهمان عن سفینه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر و عمر و عثمان ہولاء
 الخلفاء من بعدی یعنی گفت بخاری در تاریخ خود مروی است از جهمان
 بن سفینه که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم برای ابوبکر و عمر و عثمان که ایشانند خلفاء بعد
 من و نیز در تاریخ الخلفاء مذکور است و ترجمہ آن این است کہ ہر گاہ آنحضرت
 مسجد بنام نمود و در بنا آن سنگی نہاد و فرمود بابو بکر کہ بگذار سنگ
 خود را جانب سنگ من بعد از ان بمر فرمود کہ بگذار سنگ خود را جانب
 سنگ ابوبکر بعد از ان بعثان فرمود کہ بگذار سنگ خود را جانب سنگ
 عمر بعد از ان فرمود کہ ایشانند خلفاء بعد من و گاہ میگویند کہ خلفاء
 راشدین پنج کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز
 پس خلفاء راشدین نزو اہل سنت حسب اعتقاد اکثر محدثین است
 کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان و بعضی میگویند کہ ابوبکر و عمر و عمر بن
 عبد العزیز بودند و عثمان و علی از خلفاء نبودند پس خلفاء چہار کہ مشہور
 اند شہرت آن در عوام است نہ در علماء قولہ فذوال خوف و امن کامل
 اقول زوال خوف و حصول امن کامل در عہود ثلاثہ بلکہ اربعہ ہرگز بہ تحقیق
 نبود این ادعای محض صاحب رسالہ است بلکہ امبار و اخبار از متعدی ثلاثہ
 در خوف و خشیت بسرمی بر روند و اگر در زمان ایشان امن کامل می
 فاطمہ زہرا از حق خود محروم نمی ماند و در آرزو گے و سید ماعنی ازین دال

ناپایدار رحلت نمی فرمود و تا دم واپسین از شیخین ترک تکلم نمی فرمود
 و اگر امن کامل می بود علی برای بیعت ابو بکر صبارع نمیشد و انصراف
 وجوه ناس از و بوقوع نمی آمد و خانه نشین نمیشد و اگر امن کامل می بود
 عمر انگیز آتش و هیزم بر آس آفاق خانه فاطمه همراه خود نمی برد و اسقاط
 محسن بوقوع نمی آمد و علی و عباس از خوف اشعار در خانه فاطمه زهرا البتہ
 نمی بردند و قریب بود که در آتش سوزانیده میشوند و اگر امن کامل می بود
 ابو بکر نسبت بعلی و عباس عمر را حکم نمی داد که ان ابیا فاقتلہما و اگر امر
 کامل می بود اصحاب اخبار مثل عمار و ابن مسعود و غیره و سعد بن عباد
 و غیره مضروب و مقتول نمیشدند و صحابہ آنحضرت صلعم محاصره خانه
 عثمان کرده بکمال بیرحمی و بی اعتنائی او را قتل نمی ساختند و اگر امر
 کامل می بود اتفاق محاربه علی بابل اسلام مثل عایشه و طلحه و زبیر و معا
 نمیشد که انجناب را از مسفده اعدا خود گاہی ایمنه حاصل شده و بلکه
 از خلفاء القدر مستخوف بودند که بپاس عزت خود نمی توانستند که علی الاء
 باظهار حق بپردازند چنانچه امام غزالی در احیاء العلوم می نویسد که بعد از
 عمر ابن عباس می فرمود که عول را عمر در خلافت خود اختراع نموده
 و عول در شرع شریف هرگز درست نیست کس گفت که در عہد عمر چرا
 نکردی گفت که از خوف او چیزی گفتن نتوانستم و همچنین در فرائض
 و توضیح و تلویح بفرق سیر مرقوم است و نیز صحابہ رسول از عمر بن
 القدر بیمناک و مرعوب بودند که هرگز هرگز از خلافت او راضی نبود
 ابو بکر برخلاف رای و برعکس مرضی صحابہ رسول عمر را خلیفه خود گرد
 آورد چنانچه ولی اللہ در ازالۃ الخلاف از ترمذی مستدرک روایت

ان ابابکر اذا حضره الموت ارسل الی عمر لیستخلفه فقال الناس استخلف
 علینا فظا و غلیظا و لو قد ولینا کان افظ و اغلظ فما تقول لربک اذا لقیت
 و قد استخلفت علینا عمر یعنی بدستیکه ابوبکر وقت قریب شدن مرگ او
 کسی را فرستاد بسوی عمر تا که خلیفه کند او را پس گفتند مردمان ای خلیفه
 میکنی براتند خوی و بد مزاج را و اگر تحقیق خلیفه خواهی کرد زیاده تر بد مزاج
 و تند خو خواهد شد پس در جواب چه خواهی گفت پروردگار خود را و تنبیه
 ملاقات کنی او را و حال این است که خلیفه کردی بر ما عمر را و در ریاض النضره
 چنین است که ان جماعة من الصحابة دخلوا علی ابی بکر لما عزم علی استخلاف
 عمر فقال له القائل منهم ما انت قائل لربک اذا سالک عن استخلاف عمر
 علینا و قد تری غلیظا یعنی بدستیکه جماعتی از اصحاب رسول مقبول داخل
 شدند بر ابوبکر هرگاه او اراده کرد بر خلیفه نمودن عمر پس گفت ابوبکر را گویند
 از ایشان که تو قائل پروردگار خود نیستی و تنبیه سوال خواهد کرد ترا از خلیفه
 گردانیدن عمر بر او حالا بلکه تحقیق می بینی بد مزاجی او را و در تاریخ پنج خمیس
 چنین است که طلحه و زبیر گفتند ابوبکر را که تو قائل پروردگار خود نیستی
 و تنبیه خلیفه کردی بر ما عمر را و در کنز العمال مرقوم است که علی مرتضی و طلحه
 انکار کردند بر ابوبکر از استخلاف عمر گفتند و هرگاه جمله صحابه از ریاست
 آن فظ غلیظ ناراض و مخالف باشند پس امن کامل کجا البته برای ذات خود
 شان امن کامل حاصل شده بود که بلا زحمت حکومتی بدست افتاد و
 بے تعب و مشقت زیر کبش رسول گرامید و از روایات مذکوره بالا و
 فائده مستنبط شد بدینکه عدم رضای صحابه از استخلاف عمر و عدم عدم
 ایمان ابوبکر بخدای خود و بقول صحابه که با وجود انکار ایشان عمر خلیفه گردید

و چگونه خلیفه نمیکرد ابو بکر عمر را که بعد وفات جناب سرور کائنات علیه
التحیات والصلوات بهمین موافقت و عهد و عمر نیز ابو بکر را بر منصب خلافت
منصوب گردانیده بود و بهمین توقع رو وصیت آنحضرت صلعم و اسناد
هذیان با آنحضرت صلعم و احراق خانه خاطمه و تشدد و سخت گیری و تسخلیف
صحابه بعمل آورده بود پس تعجب است از صاحب رساله که دعوی زوال خوف
در ازمنه ثلثه می سازد بلکه حصر می نماید این زوال خوف را در ازمنه
ایشان نمیدانم که کدام خوفی بود در زمان آنحضرت صلعم که ثلثه انبیا بر طرف
کردند و حال آنکه خود معترف است که غلبه اهل ایمان در زمان بنی الانس و الجان
سید ولد عدنان علیه الصلوٰۃ ثابت بود و قرآن شریف شاهد آن است
و تسخلیف ثالث را پایانی نیست که اگر یکی را از صحابه زد و کوب نمود و دیگری
را جلاد و وطن گردانید تا اینکه صحابه رسول مقبول از تعدی و بدعات او تنگ
نشد و عاجز گردیده ببلوه عظیم بر پا نمودند و خانه او را محاصره کرده سزا
او در کنارش نهادند و بهمانجا او را قتل نمودند و حریم تر از همه در قتل او
طلوع بود که در عشره مبشره محسوب است و اگر امن کامل می بود چنین
واقعات پیش نمی آمدند قوله و وقوع عبادت خالی از شرک و ریاء در حق عجا
مخاطبین قرآن و عده فرمودند اقول عبادت را که خالی از شرک باشد
نیز صاحب رساله منحصر در از زمان خلفا گردانیده معلوم نیست که در ازمنه
ایشان کدام خلوص در عبادت بود که زمان رسول مقبول از چنین عبادت
خالی بود از تحریر صاحب رساله چنان مستبدا در گردیده که در عهد کرامت پیام
جناب سید المرسلین هیچگونه عبادت مبرا از شرک در میان نبود و در زمان ثلثه
بنحوی میسر شد و نمیفهمد که مراد از عبادت در آیه استخلاف خالی از شرک

که خدای تعالی وعده آن کرده است بر تمام روی زمین است که هیچ بقعه از عبادت
 بے شرک خالی نباشد و دراز منته ثلثه صد ابله و کفار بودند که مشحون بودند
 از کفر و شرک و تا ایندم که در عالم کثرت اهل اسلام است به نسبت از منته
 ایشان باز اکثر اقلیم از کفر و شرک معمور اند تا اینکه یک متنفس مسلمان
 نمی تواند که اینجا بگذرد و پس معلوم شد که مراد از آن زمانه حضرت صاحب
 الزمان است که در حق او جناب رسول خدا صلعم فرموده اند یلا الارض قطا
 و عدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا و عبادت خالص فی الجمله در ملک عرب یعنی
 در بعض قطعات ربع مکون بقلبه و اقتدار در زمانه آنحضرت صلعم
 نیز حاصل بود چنانچه در سینه و ی و غیره تفاسیر اهل سنت است و از منته ثلثه
 را بان هیچگونه تعلق نیست و اگر ما بعد زمانه آنحضرت صلعم هم مراد باشد
 پس بعد عمو و ثلثه دراز منته دیگر سلاطین اسلام زیاده تر از آن سعت
 و گنجایش است و خطاب در قرآن شریف عام است برای کافه مؤمنین
 تا روز قیامت قوله و اشارة همین تمکین و ترویج سیرت رسول امین که
 عبارت از امر بالمعروف و نهی عن المنکر است در سوره حج به نسبت مهاجرین اولین
 در آیه وافی بایه الذین ان کنناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و اؤتوا
 بالمعروف و نهوا عن المنکر متوقع و موید وعده استخلاف در حق ایشان
 است اقول این آیه را با استخلاف اصطلاحی هیچگونه تعلق نیست بلکه این آیه
 در مدح مهاجرین خلص است چنانچه حق تعالی میفرماید که مهاجرین کسانی
 اند که اگر ایشان را قدرت و هم در زمین بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة
 را و امر کنند به نیکی و منع کنند از بدی پس آن وعده خدای تعالی در
 زمان آنحضرت صلعم بوفارسید که ایشان را در همان زمان قدرت داد که

نماز را بر پا کردند و زکوة را ادا نمودند و امر بمعروف کردند و نهی از
 منکر نمودند چنانچه میفرماید المومنون و المومنات بعضهم اولیاء لبعض
 یا هرون بالمعروف و یمنهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتوا
 الزکوة اجم پس برگاه این جمله امور حسب و عده الهی و در عهد آنحضرت
 صلعم از مومنین بوقوع آمدند باز در ائمه ثلاثه داخل آن نمودن
 قابل سماعت نیست و اگر این آیه بر ائمه استخلاف لغوی باشد
 مضایقه هم نیست چه خدای تعالی در آیه استخلاف و عده مالکیت و وراثت
 زمین و تمکین وین و زوال خوف که بمهاجرین کرده بود در زمان آنحضرت
 صلعم بوجود آمده که برای ایشان تمکین و غلبه حاصل شد که نماز را ادا کردند
 بیخوف و زکوة را بمستحقان رسانیدند و مقید کردن مهاجرین را باولین
 نهایت بیجاست بلکه این آیه در شان مهاجرین مطلق است یعنی جمیع
 مهاجرین و اگر معتقد باولین باشد در مصیورت شیخین از مهاجرین خارج
 میشوند چه مهاجرین اولین که اندک بطرف حبشه هجرت کرده بودند
 و شیخین از هجرت حبشه محروم اند و ترویج سیرت رسول مقبول از ائمه
 هرگز بوقوع نیامده زیرا که ایشان از احکام خدا کماحقها شعوریه
 نداشتند و بمنجزعات و مبتدعات خود نیز خلق را مامور می ساختند
 و اگر در ذات ایشان سیرت رسول امین می بود حضرت علی که عالمه بودند
 با حکام خدا بعد انقضای زمانه شیخین از قبول خلافت ظاهره که مشروط
 بود بر عمل سیرت شیخین ابا و اعتدال میفرمودند چنانچه در صواعق محرقه
 و تاریخ الخلفاء مرقوم است و ما حصل ان این است که چون عبد الرحمن بن
 عوف شوری از حضرت امیر گفت که اگر بطریق کتاب خدا و سنت رسول خدا

و سیرت ابو بکر و عمر عمل نمایی بروست تو بیعت میکنم حضرت علی فرمودند
 که در آنچه که خواهم تو انست یعنی بر کتاب خدا و سنت رسول عمل خواهم نمود
 و بر سیرت شیخین عمل نخواهم کرد چون از عثمان پرسید قبول کرد و انگاه
 عبد الرحمن بروست عثمان بیعت نمود پس از اینجا واضح شد که سیرت
 شیخین خلاف سیرت رسول بود که عمل انرا جناب امیر مومنان میستغفروند و
 چگونه حضرت علی انکار نمیکردند که شیخین بحضور انجناب در احکام
 خدا غلط میگردند و از رای و قیاس خود حکم می دادند پس معلوم شد که
 در ایشان امر بالمعروف و نهی عن المنکر حسب مرضی خدا و رسول باین بود
 و صاحب رساله ادعای ان می نماید و بار بار انرا پیش من آورده و علت اشتغال
 ایشان منی کرده اند و بنیاد آنکه امر بالمعروف موقوف است بر معرفت معروف
 و نهی عن المنکر موقوف است بر معرفت منکر و سیکه از کوه معرفت این خبر
 نا بلر محض باشد نهی از معروف و امر بمنکر از ذات او بوقوع آید چگونه
 او را امر معروف و نهی عن المنکر توان گفت همین بود امر بمعروف که مستلزم
 را ما دعای خاصه فاشل کنایه چنانچه پس ازین خواهی دانست و این شیر گوی
 که ابو بکر درین امر غلط اگر چه حکم کرده با حراق خانه فاطمه در و گردند
 در بیعت با خدا و حکم که نهی عن المنکر است و دعای من و صورت انکار بیعت
 حکم نمودند و در کربلا هم رسول خدا را خراج نمودند و بعد از ان
 از انچه میگویند و با سید داود اعدای رسول خدا را از انکه حکم نمیکردند
 که عایشه باید بار رحمت او بگذارد و نهی عن المنکر است و فاشل چنانچه در
 انجا که این امر است و از جهت بدین منکر است اهل مدینه و مصر التناق کرده اند
 فاشل سید انچه میگویند و نهی عن المنکر است و فاشل چنانچه در انجا

شکی نیست نه انا که بعد رسول خدا خیا نشینا بکار برودند چنانچه خود
حق تعالی مدین آیه میفرماید ان الله لا یحب کل خوان کفور و خود
عمر بنی و عباس میگفت که شما مرا و ابوبکر را خائن و کاذب و غادر می
بینید چنانکه در صحیح مسلم است و نه انا که در جهاد پشت داده فرار میکردند
و جان خود را از جان رسول عزیزتر دانسته انجناب را در معرکه جهاد
مقنبا میگذاشتند چنانچه حق تعالی میفرماید ثم ولینتم مدبرین و بعد ازین
آیه که در مقدمه عفو فرار است از ان عفو کل ثابت نمیشود و نیز در سند

احمد حنبلی است ان الشیخین هر با لوم احد و رجوع عفو یثاب و موعده

و یال علیا العفو فقال است المنادی قتل محمد فارجموا ایله

او یانکم فقال انا قالها ابوبکر ثم نزلت ان الذین تولوا منکم یوم النقی

الجمعیان انا استزلهم الشیطان و ترجمه این روایت قبل ازین که گذشت

و ازین روایت بوسیله اتفاق بعضی مابین هم بمشام ذمین منصف

لبیب میرسد و ظاهر است که صحابه بابت گفتن کلمه ربنا الله خارج از

مکه شده بودند لیکن مجروح قول ربنا الله مکلف نیست مادامیکه

استقامت ایمان نادم و ابلین متحقق نباشد چنانکه حق تعالی

میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا پس ثلثه و اخراب

ایشان از شرف این آیه خارج شدند که ملام فرار میکردند و

پیغمبر را تنها میگذاشتند کو تقصیر بعضی فرارات عفو هم گردیده

لیکن نصرت رسول از ایشان بوقوع نیامده و استقامت است

ایمان هم در بعضی از ایشان باقی نمانده بود چنانکه دانسته و ان الله

تعالی خواهدی دانست و مقصود صاحب رساله که مجموع امور موعوده

آیه استخفاف در عموماً ثلثه بطور رسیده بودند نیز ازین آیه و
آیه مابعد آن بر سه آید و مدح مهاجرین که درین هر دو آیه است ما را
ازان انکار نیست بلکه عین استقلالت و مالیشان را از اکابر
و اعظم مومنین می دانیم الا من استثنی منهم قوله و در حشره

الذین اخرجهم و یاربهم و اموالهم یمتغون فضلا من الله و

رضوانا و ینصرون الله و رسولہ اولیٰ کم هم الضاد قول اقول

ابن ابی بنیاض فی تفسیر مدعی صاحب رساله نیست بلکه در مدح فقرار مهاجرین

است و ازان اباد داریم و درین آیه ابتدای فضل از خدا و نصرت او

در رسول و علت مدح مهاجرین است و این هر دو نصف از ثلثه منتفی

بودند اگر ایشان طالب فضل خدا می بودند دنیا را بر دین اختیار

نمی کردند چنانکه مولوی روم میگوید چون صحابه جاه دنیا خواستند

مستطیع رالی کفن انداختند و اگر نصرت خدا مختور خاطر و مرکز

طبع ایشان می بود بار بار از معرکه جفا و فرار نمیکردند و جناب رسول

را تنها در صف کفار نمی گذاشتند چنانکه حدیث قرآن است ثم و لیتم

مدبرین و صاحب رساله لفظ الفقراء المهاجرین را از اول این آیه بر

اثبات مطلب خود حذف نموده تا مآثر در اشتباه افتد چنانکه

تجدید عقیده اما تصور را از آخر آیه الذین ان کنناهم فزولنا

که در دو در آیه من الله ینفع بجای می آید ان الله لا یحب الظالمین

نفسه را از دسترس است لیکن مطلب او بوجه دیگر از آن مذکور و که درین

آیه مذکور است که درین آیه مذکور است که درین آیه مذکور است

از آیه مذکور است که درین آیه مذکور است که درین آیه مذکور است

از آیه مذکور است که درین آیه مذکور است که درین آیه مذکور است

این آیه مذکور است که درین آیه مذکور است که درین آیه مذکور است

است چنانکه در بیضاوی است و اصحاب ثلثه نه از قریبان رسول خدا
 بودند و نه از یتامی و مسکین و نه ابن سبیل بلکه مالدار بودند چنانکه اهل سنت
 میگویند که آیه و لا یاتلوا فی فضلکم و استه در شان ابوبکر است
 و عثمان را غنی می نامیدند و فقر عمر هم ثابت نیست چنانکه فقر علی ثابت
 است و در تفسیر کشاف نیز چنین است که بدل است از لذي القربى قوله
 در حقیقت و حق و صدق و هجرت و نفرت فی دین الله و رسوله به
 نسبت ایشان واقع اصح اقول آنجا با ثبات رسانیدم که امر معروف
 و نهی از منکر مصلوب بود از ذوات ثلثه قطعا بلکه ایشان بعکس کار
 میکردند و تابع سیرت رسول امین صلعم نبودند و الا خضعت علی
 از تبعیت سیرت ایشان ابانمیفرمودند و امر معروف و نهی از منکر
 بر هر مومن واجب است تخصیص ثلثه نیست که بعلت آن مستحی خلا
 شوند و شعار ایشان بعکس امر معروف و نهی منکر بود و مدار ایشان
 بزرگ و قیاس هم بود و در اکثر مسائل خلاف حکم خدا مامور می ساختند
 و در آخر آن خجالت میکشیدند و از معنی کلام الله جاهل مطلق بودند و
 تفسیر قرآن را از رای خود میگفتند چنانچه در تاریخ الحفاری مذکور

است و اخرج البیهقی و غیره عن ابی بکر انه سئل عن الکلامه فقال
 ایئنا ساقول فیها برایئنا فان یکن صوابا فمن الله و ان یکن خطا

منی و من الشیطان اراه ما خلا الولد و الوالد فلما استخلف عمر
 قال ایئنا لا نستحی ان اردو شیئا قاله ابوبکر یعنی سوال کرده شد
 ابوبکر از معنی لفظ کلامه پس گفت قریب است که بگویم بر رای خود پس
 اگر صواب باشد پس از جانب خداست و اگر خطا باشد پس از جانب من است

و از جانب شیطان می بینم معنی کلام را سوای پسوید و پنهان که باشد پس سرگاه
 خلیفه شد عمر و معنی کلام را بیسیمنه دید گفت که من چایم یکم اینکه رو کنم چری
 را که ابو بکر گفته باشد انچه میگویم که خود عمر از ابو بکر اچیل بود و بخیر تر بود که از سنو
 جمله نشین الزام می خور و معلوم نیست که با وجود اینقدر لاعلمی این کلمه را
 به نسبت ابو بکر چگونه بر زبان خود رانده باشد خود را از ابو بکر عالمتر گمان
 کرده باشد این بود حال ایشان که معنی قرآن را از رای خود تفسیر می کردند
 و از آیه و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ
 بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الْكَافِرُونَ هیچ مصالحتی نمی داشتند و معنی آیه این است که کسیکه
 حکم نکند بچیزیکه خدا نازل کرده است پس ایشان فاسق اند و در جای
 فرموده پس ایشانند ظالم و در یک آیه فرموده پس ایشانند کافر و امر
 بمعروف و نهی از منکر موقوف است بر علم و کمال علم حاصل نبود بعد بنیبه
 صلعم میچکس را بنجر علی بن ابیطالب علیه السلام قال الطبرانی قال
 رسول الله صلعم لفاطمة زو جتکه و اندا دل اصحابی اسلاما و اکثر هم
 علما و اعظمهم حلما یعنی گفت طبرانی که فرمود رسول خدا صلعم فاطمه را
 که تزویج کردم ترا بعل و او اول از همه اصحاب اسلام آورده و علم او
 از جمله اصحاب افزون تر است و حلم او بزرگ تر است از جمیع اصحاب
 و ابن جریر قال صلعم خطا بالفاطمة و انشد لعد انکحتک اکثر هم
 علما و افضلهم حلما یعنی و از ابن جریر روایت است که فرمود رسول خدا
 صلعم و خطاب کرد بفاطمه که قسم بخدا که تحقیق در نکاح و ادم ترا کسی
 را که علم او از همه افزون تر است و حلم او از همه بزرگ تر است و جهل او را امت

بموجب آیه شریفه **هَلْ يَتَذَكَّرُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالَّذِينَ لَا يَتْلُونَ** و امر معروف
 و نهی از منکر چگونه هم پاره علما خواهند بود و چنان مساوات بایشان خواهند
 جست پس احوال این منزلت و الیق باقیان امر معروف و نهی از منکر و این
 امت कैसे است که از جناب خدا و رسول او ما مورست هدایت امت بعد
 جناب سرور کائنات و نیز مستصف است بصفت هدایت و ارشاد که امر
 و نهی باشد حسب مرضی خدا و ان نیست بجز علی بن ابیطالب که معول
 هدایت و باب مدینه علم بود پس صحیح نیست امر معروف و نهی از منکر
 مگر از جناب علی مرتضی و یا از پیروان او که به تبعیت و تقلید او امر معروف
 و نهی از منکر بجا می آورند و این آیه هم خطاب است با جناب و پیروان
 او اگر چه شلته بقهر و غلبه عام ریاست بر رؤس خود و البته اصحاب رسول
 مقبول راسخ حکومت خود گردانیده بودند لیکن مرجع حل مسائل
 عوینه و مبدء مشوره نیک که موجب ترقی اسلام و رونق دین
 سیدالانام باشد جناب علی مرتضی بودند و آنچه که از لوازم خلافت
 حق است بجا می آورند و بجز هدایت خلق و ارشاد انام اسلوب
 جناب شان نبود و همین جهت خدای تعالی در حق جناب رسول خدا و علی
 مرتضی میفرماید **انما انت منذر و لكل قوم هاد** یعنی جزین نیست
 که تو ترساننده هستی و برای هر قوم راه راست نماینده هست این مردودیه
 و این جریر در تفسیر خود و ویکمی در مسند الفردوس و ابن عساکر و تاریخ
 خود و حاکم در مستدرک و احمد حنبل در مسند خود و بغدادت سیر از ابن
 عباس روایت میکنند که لما نزلت **انما انت منذر و لكل قوم هاد** و صنع
 رسول الله صلعم یده علی صدره و فقال **انا المنذر و اوحی بیده الی الملک**

علی فقال انت الهادي يا علي بك يهتدي المهتدون من بعدني يعني
 هرگاه که نازل شد آیه شریفه انما انت منذر و لكل قوم هاد و رسول خدا
 صلعم دست خود بر سینه خود پس گفت من منذر من و اشاره کرد بدست
 خود بسوی دوشش علی پس فرمود تو مادی هستی ای علی بتو هدایت خواهند
 یافت هدایت یافتگان بعد من و صاحب تحفه از جهت افتخار حق منسوب
 ساخته این روایت را بسوئے ثعلبی و بس و نمیداند که برائے ما قول ثعلبی
 هم حجت است با او را مثل دیگر معتقدین حقیقت خلافت ثلثه از جمله بائکان عن
 الحق می دانیم و نیز احمد حنبل و سند خود روایت می کند که فرمود
 جناب رسول خدا صلعم ان تؤمروا ابابکر تجزوه امینا زاهدان فی الدنیا
 راغباً فی الآخرة و ان تؤمروا عمر تجزوه قویا امینا لا یخاف فی الله
 لومة لائم و ان تؤمروا علیا و لا اراکم فاعلین تجزوه مادیاً مهدیاً یأخوكم
 الطريق المستقیم یعنی اگر امیر خواهید کرد ابوبکر را خواهید یافت و او را امین
 زاهد در دنیا راغب در آخرت و اگر امیر خواهید کرد عمر را خواهید یافت و او را
 قوی امانت دار خواهید رسید در راه خدا از سزایش سزایش کننده
 و اگر امیر خواهید کرد علی را و بنی بنیم شما را که او را امیر بکنید خواهید
 یافت و او را راه راست نماینده هدایت کرده شده خواهد گرفت شما را
 بسوئے راه راست پس نظر انصاف ملاحظه باید کرد که حدیث سابق
 بتصحیح دلالت میکند بر این مدعا که عهده هدایت که در معنی ملزوم است
 بامر بالمعروف و نهی عن المنکر مفوض است از جانب خدا بعلی بن ابی طالب
 طالب بعد رسول مقبول نه غیر او را و حدیث ثانی فی نفس صریح است
 برای خلافت انجناب مع لازم آمد که هدایت خلق است و شیخین از مرتبه و

منزلت ان محروم اند زیرا که اکثرت صلح نسبت بعلی بر تفضی میفرمایند
 که اگر او را امیر خواهید کرد و شمارا براه راست هدایت خواهد کرد و لیکن بخین
 بینیم که شما او را امیر کنید و نزد دو فقره اولی این حدیث شریف از جمله
 موضوعات اند چه زهد کامل نیز منجم بود و در ذات جناب امیر که سلب بار
 دنیا را مطلق گردانیده بودند و امانت و عدم خوف در راه خدا از لومه
 لائم و عدم مبالغات از کسی این همه از خصائص زهد و ترک دنیا است
 بخلاف شیخین که علی الدوام طالب دنیا و راعب جاه و منزلت آن
 مانده اند چنانچه مولوی روم در مشنوی خود میگوید چون صحابه
 جاه دنیا خواستند مصطفی را بی کفن انداختند و در شرح جامع
 صغیر که از نورالدین عزیزی است در شرح حدیث علی باب حطه مذکور است
 علی باب حطه ای طریق حط الخطایا من دخل فیها کان مومنا و من خرج
 منها کان کافرا بحتمل ان المراد الحث علی اتباعه و الزجر عن مخالفته
 یعنی علی باب حطه است یعنی طریق ریختن گناہان و خطایا کی که در آید
 دران مومن خواهد بود و کسیکه بیرون شود ازان خواهد بود کافر
 محتمل است که مراد ازان رغبت و برانگیختن باشد بر پیروی او
 و باز داشتن از مخالفت او و منادی شایع جامع صغیر در شرح
 حدیث علی باب حطه من دخل فیها کان مومنا و من خرج منها
 کان کافرا میگوید که آن تقاضا کما جعل لبني اسرائیل و نحوهم
 الباب متواضعین خاشعین سببا للفقراء جعل الاقتراد
 بهمی علی سبب الفقران و نهایتا المخرج یعنی بدرستی که خدا
 تعالی چنانکه گردانید برای بنی اسرائیل داخل شدن اینان مدعا زهرا

از روی فروتنی و نرمی سبب برای امرزش همچنین گردانید
 پیروی را به هدایت علی سبب برای مغفرت و این نهایت مدح است
 و سید نورالدین سمهودی که مصدر روایات جذب القلوب
 عبدالحی و دهلوی است در کتاب جواهر العقیدین بعد بیان حدیث ثقلین

میگوید هذا الحیث شامل للمک بمن سلف من ائمة اهل البيت
 و العشرة الطاهرة و الاخذ بهديهم و احق من يتك منهم امامهم و عالمهم
 علی بن ابیطالب یعنی این برانگیختن شامل است بر اے چنگ زدن
 بذیل کسیکه گذشته است از ائمه اهل بیت و عترت طاهرة و برای اخذ نمودن
 بهدایت ایشان و سزاوارتر کسیکه متک کرده شود از جمله ایشان
 امام ایشان و عالم ایشان علی بن ابی طالب است انچه پس برگاه
 اینقدر ترغیب و حث و اغرا باشد به پیروی علی مرتضی و تا کسب
 متک بذیل طاهرا و منحصر باشد بدایت انام بعد رسول خدا صلعم
 و رذات پاک وی و پیروی او سبب نجات و موجب غفران و تخلف اند
 باعث عفوایت و کفران باشد درین صورت غیری را امر و ناهی بالاستقلال
 فهمیدن و برذات اقدس او دیگر را گزیدن و مقدم داشتن در
 منظوره ضلالت منکوس افتادن است و اگر کسی دیگر سواي انجناب
 امر معروف و ناهی منکر است پس بتقدید و تبعیت انجناب است و امر معروف
 و نهی از منکر اعم است از نیکه بنان باشد یا بلان مقتصر بر قتل و قمع
 نیست و هرگاه و منحصر شد امر معروف و نهی از منکر بعد رسول خدا صلعم
 در علی مرتضی و مقددان انجناب پس درین صورت متحقق گردید افضلیت
 مخفی بر جمیع صحابه و اخرا پس بدان او و امتیار ایشان از دیگر صحابه از جهت

همین امر معروف و نهی عن المنکر که در آیه واسفیه بایه گفتیم
 خیر امتی اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر واقع
 است و از مضمون حدیث علی باب خطه من دخل فیها کان مومننا و
 من خرج منها کان کافرا بدیوت پیوسته که اهل جمل و صفین و نهروان
 که خارج بودند از دروازه علی مرتضی همه ایشان از جمله کفار بودند قال پس
 نزدیک اهل سنت مجموع این امور موعوده و مؤید و در زمان خلفاء
 واقع شده اند اقول هیچک امری از امور موعوده و در زمان خلفاء
 نمانده واقع نشده چنانچه مفصلاً با ثبات رسانیدم و دعوی صاحب
 رساله را باطل و مضحک و مانند بهار منشور او مثل غبار کاروان موحیه
 گردانیدم و تلمیح و تدبیر او را برابر باب نصف موضوع و منکشف
 نمودم بلکه بزعم مفسرین اهل سنت جمله امور موعوده در زمان آنحضرت
 صلعم متحقق شدند و بعد از آن ما ایندم متحقق آن مستمر است و مراد
 از استخلاف معنی نفوی است و هیچک امری از امور مذکوره برای
 عهد و نمانده بود و اگر ما بعد از زمان آنحضرت نیز مراد باشد
 در این صورت تخصیص زمان نمانده نیست بلکه وقوع جمله این امور
 در زمان معاویه و یزید و غیره نیز متحقق بود و خطاب درین آیه
 بجمیع امت است مثل خطاب آیات آخر چنانکه در بیضاوی و کشاف
 است تخصیص موجودین وقت نزول آیه استخلاف نیست بلکه جمیع
 مؤمنین صالحین باین خطاب مخاطب اند پس در صورت فرض معنی
 اصطلاحی از لفظ استخلاف چنانکه مزعوم صاحب رساله است باید که
 جمله سلاطین اسلام موعود من اند باشند و در صورت تسلیم تخصیص

موجودین وقت نزول انجارج معاویہ از خطاب این آیه مشکل است
 چه اکثر صحابه مخاطبین آیه استخلاف قلاوه تقلید او در رقاب
 خود انداخته بودند و اکثر قسلاخ و بلا و را مفتوح هم ساخته
 بود چنانچه پس ازین خواهی دانست و قبل نزول این آیه در زمره
 مسلمانان داخل شده بود پس عدم دخول او در خلفاء موعودین
 بیوجه است قال و شیعه منکر وقوع مجموع این امورند در زمان
 ثلثه زیرا که نزدیک ایشان استخلاف زمان خلفاء ثلثه استخلاف
 حق بنو آقول قطع نظر از استخلاف حق و باطل با خلافت ثلثه
 را علت عدم وقوع امور مذکوره نمیکردانیم بلکه در واقع لغز الامر
 امور موعوده در خلافت ایشان واقع نشده اند و امور یکم در
 آیه استخلاف موعود من اشد اند و وقوع انرا در زمان حضرت صاحب
 العصر معتبریم و اینم و مفسرین اهل سنت در زمانه آنحضرت صلعم
 و وقوع انرا معتقد اند و اگر در زمان ثلثه هم ترقی پذیرفته است
 پس در عهد سلاطین دیگر افزون تر صورت آن جلوه گر گردیده
 است تخصیص ثلثه نیست و استخلاف ثلثه اصلا حق نبود و اگر
 حق می بود جناب امیر عاتاشش ماه از بیعت ابوبکر تخلف نمی
 ورزیدند چنانچه در بخاری و مسلم مذکور است و در جامع الاصول
 و جمع بین الصیغین چنان مرقوم است که و کان لعلی وجه من
 الناس حیوة فاطمة فلما توفیت فاطمة انصرف وجه الناس
 عن علی و مکنت فاطمة بعد رسول الله صلعم شهر ثم توفیت
 فقال الزبیری فلم یابیع علی شهر فقال لا والله ولا احد من نبی

ماشم حجتی بایمه علی فلما راسه علی القراف وجوه الناس فخرج الی
مصالحه ابی بکر یغنی و بود براسه علی رو داری از مردمان در زندگی فاطمه
پس هرگاه که وفات یافت فاطمه برگشتند روزی مردمان از جلع و درنگ
کرد فاطمه بعد پیغمبر خدا صلعم شش ماه پس از آن وفات یافت پس
گفت زهری پس نه بیعت کرد او را علی تا شش ماه پس گفت که نه قسم
بخدا و نه کسی از منی ماشم تا اینکه بیعت کرد او را علی پس هرگاه دید علی
برگشتن رو داری مردمان عاجز شد سویی مصالحه ابو بکر انجته و قرطبی در
مفهم شرح صحیح مسلم در شرح قوله و کان بعلم من الناس وجهه حیوة فاطمه

گفته که کان الناس یحترمون علیا فی حیوئها کرامته لهما لانهما بفضله

رسول الله و هو مباشر لها فلما ماتت و هو لم یبایع ابابکر الفرق الناس

عن ذلك الاحترام لیدخل فیها و دخل فیہ الناس و لا یفرق جماعتهم یعنی
مردمان که احترام میکردند علی را در زندگی فاطمه برای کرامی داشتن او
بدرستی که او پاره گوشت رسول خدا بود و علی هم محبت همه را بشمار بود
پس هرگاه وفات یافت فاطمه و علی بیعت نکرد و بود ابو بکر را بیعت
برگشتند مردمان از آن احترام تا که داخل شود و در چیزی که داخل شدند
مردمان و مفارقت نکنند جماعت ایشان را انجته و در ریاض النضرة
هم مرقوم است که علی مرتضی بعد وفات فاطمه زهرا بیعت ابو بکر بیعت
کرده بود پس اگر بیعت ابو بکر با بر ظهور حقیقت و ثبوت فضائل و مناقب
مشعره خلافت او می بود و حضرت علی تا این مدت چرا از بیعت ابو بکر
توقف میکردند و از مفهم شرح مسلم بتصریح مفهوم میشود که احترام
علی تا حیات فاطمه بود هرگاه فاطمه وفات یافت رو داری مردم از علی بیعت

شدند مجبور شده پیغام مصالح به ابوبکر فرستاد چنانچه لفظ ضرع
 که در جامع الاصول است برنا جاری و مجبوری دلالت میکند بجان الله
 پر همین بیعت اهل سنت افتخار میکنند و بر شیعیان معترض اند که اگر
 خلافت ابوبکر حق نبوده حضرت علی چرا بر دست او بیعت میگردند
 و در روضه الاحباب مذکور است که جمیع از اهل توابیخ آورده اند
 چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد ابوبکر صدیق رضه از وجوه
 مهاجرین و اعیان انصار جمع ساخته کسی را فرستاد و علی و فتنه
 را گرم الله وجهه بان مجلس طلبید و بی اجابت فرموده و ران مجمع
 حاضر شد و در محلی لایق خود نشست و از موجب طلب خویش پرسید
 عمر فاروق گفت موجب آنست میخواهیم که چنانچه اصحاب با ابوبکر بیعت
 کرده اند تو هم بیعت کنی علی گفت که من همان سخن که شما بر انصار
 حجت ساخته این منصب گرفتید بر شما حجت میگردانم راست گوئید
 که حضرت رسالت پناه اقرب کیست عمر گفت که ترا نگذاریم تا بیعت نکنی
 علی گفت که اول من سخن مرا جواب با صواب بگوئید بعد از آن از
 من بیعت جوئید و همچنین در روضه الصفاست و در جاهای
 دیگر در روضه الاحباب مذکور است که حضرت امیر و دعوی خلافت از ابوبکر
 بر آید خود نمود چون ابوبکر مشاهده کرد که کلمات علی جمله استوار
 و محکم و هر یک ازین مقابل صد برابر است از راه رفی و راند که بیعت
 تو را اجباری نیست و اکثر روایات کتب اهل سنت دلالت میکنند
 بر حقیقت خلافت امیر المومنین ۴ بلا فصل بعد از رسولین صلعم
 بلکه خود شیخین عالم بودند باستحقاق جناب امیر چنانچه ابن عبد البر

در کتاب استیعاب از ابن عباس روایت کرده کہ قال قال لے عمر
 بن الخطاب اے ادبک لقول ان صاحبک اولی الناس بہا یعنی
 علیا قلت اجل والله انی لا قول ذلک فی سابقہ و علمہ و قرابتہ
 قال انہ کا ذکر تہ و لکنہ کثیر الدعا تہ یعنی گفت ابن عباس کہ گفت از من
 عمر بن خطاب کہ بدرستیکہ من مے یام ترا کہ میگوئی بدرستیکہ صاحب
 تو اولی مردمان است بخلافہ یعنی علی گفت کہ ارے قسم بخدا بدرستیکہ
 من البتہ میگویم این املا در سابق شدن او باسلام و علم او و قرأت
 او بار رسول خدا صلعم گفت عمر این امر ہچمان است کہ تو گفتی ولیکن او
 کثیر المراح است یعنی خوش طبع و مزاج و در مزاج خود بسیار داری و
 انیتہ و مطابق آن بفرق پس و شرح نہج البلاغہ ابن حدید مقرر
 است چنانچہ روایت میکند از ابن عباس کہ او میگفت روزے در
 خلافتہ عمر رفتم نزد او پس گفت جناب رسالت مآب را کہ آنحضرت صلعم
 در بعضے اوقات در خلیفہ گردانیدن او یعنی علی حرم و طمع
 میکرد و تحقیق کہ ہر آئینہ ارادہ کرد در مرض موت کہ بنام او تصریح
 کند پس منع کردم او را ازین تصریح بسبب شفقہ کہ بابل اسلام
 دارم قسم بہ پروردگار خانہ کعبہ قریش ہرگز برو جمع نمیشدند و در
 جایی دیگر در شرح مذکور مے نویسند کہ پیغمبر خدا صلعم بحضرت علی
 خبر دادہ بود کہ ابو بکر حق ترا غصب خواہد کرد و امر فرمودہ بود
 کہ اگر انصار نیابے خاموش نشینی و ابن اسے الحدید اگرچہ معتبر
 است لیکن در اعتقاد حقیقت خلافتہ ثلثہ بابل سنت متفقہ است و
 شیعان را و شرح مذکور گراہ و شنیدہ مے نویسند پس اگر خلافت

رسول مقبول حق علی نے ہوو ہرگز ہرگز انجناب بر طلب خلافتہ
 اہرار میفرموند و مثل دیگر کسان گور النقیاد و امتثال امر ابو بکر و
 عمر اجابت میفرموند در صحیح بخاری در غزوہ خیبر از عایشہ زوایت
 است کہ علی بابو بکر گفت و لکن استبدت علینا بالامر و کنا ترسے

لقرا من رسول اللہ صلعم نصیبنا حتی فاضت عینا الی بکر یعنی
 ولیکن تو استادی کی کردی بر ما امر خلافتہ و بودیم ماکہ می دیدیم از
 جہت قریب خود از رسول خدا صلعم حصہ و نصیب خود را تا اینکه
 اشک ریخت چشمان ابو بکر و کذا فی المسلم پس ابو بکر اگر بحقیقت و استحقاق
 علی عالم نخبہ بود قطرات عبرت از دیدہ خود نخبہ بارید لیکن حجابہ
 و حکومت چشم باطن اورا کور ساختہ ہوو مقام گریہ چہ ہو و اگر علی را
 مستحق خلافتہ می دانست ازین حکومت و ریاست ایام قلائل و دست
 بردار می شد و غاشیہ اطاعت علی بر دوش جان خود می نہاد
 و اگر بر عزم باطل او حق علی نبود و برین صورت می بایست کہ بلحاظ
 قرابتہ قریبہ و افضلیتہ و اعلیٰیہ انجناب علی خلافتہ را بطرف انحضرت
 مسترد می نمود و انجناب را محزون و ملول نخبہ ساخت و امت رسول
 مقبول را در ضلالتہ انداختہ مستغرق بہ فتاد و در فرقہ نخبہ ساخت
 و جناب علی مرتضیٰ را از رفتن خلافتہ اقسام و انواع احزان و الام
 پیرامون خاطر اقدس میگردید چنانچہ شایع مقاصد می نویسید
 و فی ارسال بسے بکر عمر و اباعبیدۃ الجراح الی علی رسالۃ لطیفہ
 روتہا الثقات باسناد صحیحہ تامل علی کلام کثیر من الجابین
 و قلیل غلطہ من عمر و علی و ان علیا جار علیہا و دخل فیما دخلت

فيه الجماعة وقال حين قام عن المجلس بارک الله فیما سارنہ وسلم
 یمنی و در فرستادن ابو بکر عمر و ابو عبید ابن جراح را بسوئی علی
 فرستادن لطیف و نازک است کہ روایت کرده اند انرا معتمدان با سند
 صحیحہ کہ شامل است بر کلام بسیار از ہر دو طرف و اندکے سخنی از
 جانب عمر و علی و بدرستی کہ علی بیاد نزد ایشان و داخل شد در جا
 کہ داخل شد در آن جماعت و گفت و گفت کہ برخاست از مجلس بکثرت
 و ہر خدا و رچہ یکہ اند و بگین ساخت مراد خوش کرد و شمارا اکنون بنظر
 الصاف و تامل بینید کہ مال تقریر خلافتہ تا کجا رسید حتی آنکہ گفت گوی
 جانبین منبر غلبت و سخت کلامی گردید فقط اسلال سیوف باقی
 ماندہ بود و ان از جانب علی مصلحت نبود کہ نوبت بارتداد مسلمین
 میرسد چنانچہ ذکر ان نیز در اقوال آیتہ مے آید و وجد ان مے نگارم
 پس نظر و تامل کنید کہ از فقرہ بارک الله فیما سارنہ وسلم
 کہ در شرح مقاصد است چقدر ملال و اندوہ در رفتن حق از جناب
 مرتضوی ترشح میکند تعجب است از اہل سنت کہ با وجود ملاحظہ بحین
 تقاریر باز ادعای حقیقت خلافت ابو بکر مے نمایند و حدیث علی
 مع القرآن و القرآن مع علی کہ در ترجمہ مشکوٰۃ و تکمیل الایمان
 است و علی مع الحق و الحق مع علی کہ در کتاب فردوس ابن خیر
 است و حدیث من ناصب علیا للخیافۃ فهو کافر و قد حارب الشیخ
 و رسولہ و من شک فی علی فهو کافر کہ ابن مغازی ثنا فیہ روا
 کردہ و حدیث انی تارک فیکم الثقلین الخ کہ در صحاح است و حدیث
 لا تقدموہم فہم لکوا و لا تقصروا عنہم فہم لکوا و لا تعلوہم فہم فانیہم اعلم

منکم کہ طبرائے بیان کرده در فضایل علی و اہل بیت رسول مقبول و
 ماورائے آن کہ در مناقب آل رسول مانورست پس باوجود این فضایل
 و مناقب و ممانعت تقدیم غیر بر علی و تاکید تمسک با انتخاب علیہ السلام
 دیگرے را بر آنحضرت علیہ السلام گزیدن و انتخاب را مخدول ساختن
 کار مسلمانی نیست بلاریب آنکس خارج است از اطاعت خدا و رسول او
 و بیگانه از دین محمد است و از اینجا است کہ مولوی روم میگوید تو تبارکی
 علی را دیدہ زان سبب غری برو بگزیدہ قال و حضرت امیر کہ استحقاق
 ان میداشت در زمان ایشان مغلوب و مرہوب و مجبور و مقصوب
 الحق مانده اقول استحقاق جناب امیر علیہ السلام متحقق است چنانکہ
 باثبات رسانیدم و اگر خلافت حق انتخاب بخند بود طالب آن نین
 شدند و بر طلب ان اصرار نمیفرمودند و دراز منہ نداشت البتہ
 مقصوب الحق مانده اند کہ خلافت ظاہرہ از انتخاب منتزع گردیدہ
 بود و ابوبکر باوجود عدم استحقاق خود و ثبوت حقیقت جناب امیر
 بحیلہ و منادعہ مردم را در مخالفت انداختہ بسازش عمر بن الخطاب خلافت
 ظاہرہ را نامزد خود نمود و در موضعے کہ معروف بود بمحل مشورہ
 باطل بے اطلاع اہل حق مردم را اجتماع کردہ از کسی بطبیعی و از
 بر خے بخویف و از جمیع کہ معاندان و حاسدان علی مرتضی بودند
 بطوع و رغبت اخذ بیعت نمود و غضب حق علی کرد و در غیاب اللغات
 کہ مولف آن سنہ اشد است معنی سقیفہ مرقوم است کہ حقیقت
 این است ایوانے بود پنهان کہ عرب برائے مشورہ باطل و ران
 جمع میشدند و مجازاً مشورہ و سخن میبود و امیگویند انتہی و اہل

اسلام که حد و حقد و بغض که از جانب علی مرتضی و صد و در خود از
 سالها مخفی میداشتند بعد وفات جناب رسالتاب صلعم انرا بروز
 نمودند بغصب کردن حق اینجناب و خذلان نمودن و وحید و فرید
 گذاشتن اینجناب را و آنچه که بعد سرور کائنات بر علی مرتضی رفته
 و گذشته است همه انرا جناب رسول خدا صلعم گوش گذار و صی خود
 فرموده بودند چنانچه شاه ولی الله و راز آل الخفاری نویسد و باید
 دانست که آنچه بر حضرت مرتضی بعد وفات آنحضرت صلعم گذشت
 تا آخر عمر همه آن وقایع آنحضرت اخبار فرموده بودند و با حصول اخبار
 مطلع ساخته و پس او صاحب تحفه نیز در مطاعن عثمان می نویسد
 که جناب رسول خدا صلعم فرمودند یا علی بر تو اُمت مجتمع نخواهد شد
 بعد من البته پس عدم اجتماع مردم همراه علی مرتضی بجز حد
 و حقد و عداوت چه تصور کرده آید و در کتاب مناقب ابن مردودیه نیز
 است گفت ابن عباس که من بار رسول خدا صلعم و علی مرتضی را در باغی

از باستان مدینه رفتم قال علی ما احسن هذه قال رسول الله صلعم
 یا علی حد یقتکم فی الجنة احسن منها یعنی گفت علی چه خوب است
 این باغ فرمود رسول خدا صلعم ای علی باغ تو در بهشت بهتر
 است از آن ابن عباس میگوید تا اینکه از هفت حدائق گذشته ایم و
 جناب رسالتاب صلعم در حدیقه هفتم فرمود که یا علی حد یقتک
 فی الجنة احسن منها میباید علی را سه و کجی و حتی علی بکانه
 قیل یا بیک یا رسول الله فقال ضغائن و صد و رقوم لا یبدونها
 لک حتی یفقد و نسے یعنی ای علی باغ تو در بهشت نیک تر است

ازان بعد ازان بگروانید انحضرت صلعم دستهای خود را بر سر خویش
 مبارک خود و گریست تا اینکه بلند شد گریستن انحضرت صلعم گفت
 شد که چه چیز گریانید ترا یا رسول الله پس بعلم خطاب کرده فرمودند
 که کینه تا که پوشیده اند در سینه های قوم ظاهر نخواهند کرد و آنها را برای
 تو یا علی تا اینکه مغفوق و کتد مرا یعنی بعد وفات من انتهی و وجه دیگر
 عدم اجتماع مردم بر علی بن ابریطالب است که شیخ عبدالحق محدث
 دهلوی در تکمیل الایمان نوشته که از امام شافعی پرسیدند که علت
 نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان بر حضرت مرتضی کرم الله وجهه
 چه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بروی کسی ننمید و از پیچ
 احدی مبالا نمیداشت و مداهنت نمیکرد زیرا که وی
 زاهد بود و زاهد را دنیا و اهل دنیا مبالا نمیداشت و عالم بود و
 عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود
 و شریف بود و شریف را پروای کسی نباشد از بیان شافعی
 اینهم به ثبوت رسیده که ثلثه که برایشان اجتماع مردم شده بود
 جمله این امور مذکور از ایشان مملوب بودند و الاسباب
 اجتماع برایشان چه بود و مرهوب گفتن حضرت علی مرتضی
 را کمال بخردی است کسی از فرق ما معتقد ایم نیست که انجناب
 بخون کسی از اخذ حق خود تقاعد نموده باشد و اگر میخواستند
 که بقره و غلبه خلافت را از دست غاصبان منسزع فرمایند یا را
 کسی نبود که متحمل ضربت خود الفقار میشد و مجبور و مغلوب و
 مفسوب الحق بودن انجناب نیز از ترس کسی نبود بلکه بنا بر مصلحت

و اتباع وصیت رسول مقبول صلعم بودند از خوف و همت کس و
 انجناب را سراسر پاسبان است رسول خدا بود که بخوف ارتداد ایشان از
 دین نبی صلعم مقصدی سخت گیر نشدند و باز از هدایت ایشان
 دست بردار نگزیدند و دمام در مشوره ایشان شریک میشدند و بر
 شرق اسلام مشوره نیک میدادند گو معصوب الحق بودند لیکن
 انجناب را توفیق تکشیر اهل اسلام و انتشار ویت ایشان در اکناف
 عالم ملحوظ خاطر بود بنابراین مشوره نیک میدادند و برای
 جهاد و حکم مناسب می فرمودند که خلیفه حق بودند ولیکن از شریک
 کردن رای خود در رای ثلثه برای ترقی و ترویج اسلام
 و مشوره نیک دادن حقیقت ثلثه ازان لازم نمی آید بلکه انجناب
 را تکشیر اهل اسلام منظور بود و مخالفین را در ضمن ان ترقی سلطنت
 و ریاست خود ملحوظ بود بنابراین مفتقر استشاره انجناب نمی بودند
 و در اعانت اسلام سعی میکردند و اگر باعانت فاسقه تناید
 اسلام متوقع باشد مضائقه نیست چنانکه در بخاری مشکوٰه و
 غیره از آنحضرت صلعم ملاحظه است که ان الله یؤید هذا الدین برجل
 فاجر یعنی خدای تعالی تأیید خواهد کرد و این دین را بر مرد بدکار و اگر
 بالفرض جناب امیر مصلح بالیشان خلط و ملط می داشتند
 و در نماز مشوره ایشان حاضر میشدند و رای خود را شریک
 رای ایشان می کردند این جمله امور موجب اتحاد و یاری
 جناب امیر و ثلثه نمی توانستند و پیر ارتباط باطنی ایشان
 نمی توانستند و چه بوقت ضرورت حکم است برای اطاعت عصاه

وفاق چنانچه در صحیح مسلم حدیثیست طویل و آخرش این است
 که من ولی علیهم وال فراه یافتم شینا من معصیت الله فلیکرمه
 مایائی من معصیت الله ولا ینزعن یداً من طاعة یعنی شخصی که کسی
 برو حاکم شود پس به بند ان حاکم را که بجای او و چیزی را از معصیت
 خدا پس باید که ناخوش و اند چیزی را که بجای او و از آن فرماید
 خدا و لیکن نکند دست را از طاعت ان حاکم و سبب تحمل این چنین
 مکرویات آن بود که جناب رسول خدا صلعم وصیت فرموده بودند و
 بر اے اختیار مصابرت تا کید بلیغ ارشاد کرده بودند چنانچه در
 روضه الاحباب مذکور است که پیغمبر خدا صلعم از علی وصیت
 فرموده بودند که یا علی بعد از من بے امور مگرد و به بتو خواهند رسید
 باید که تنگدل نشوی و طریق مصابرت پیش گیری و چون بینی که
 مردم دنیا را اختیار کردند تو آخرت اختیار کنی البته و جناب
 امیر از مقابل غاصبان حق خود که مایل و مسخوف فرمودند و
 غضب حق خود گوارا کردند سبب آن خوف ارتداد مردم بود و کفر
 اصل چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب که از معتبرین کتب اهل
 سنت است در ترجمه رقا ع بن رافع می نویسد ذکر عمر بن شیبہ
 عن الدان بنی عن الی صحیف عن جابر عن الشعبی قال لما خرج طلحه
 والزبیر کتبت ام الفضل بنت الحارث بحز و حیم فقال علی العجب طلحه
 والزبیر ان الله عز وجل لما قبض رسولہ قلنا نحن اهلہ و اولیاءه فقلنا
 نیاز عن سلطانہ احد فابی علینا قومنا قولوا غیرنا و ایم الله لولا اننا فاعلنا
 ذوال یعود الکفر و یجور الدین لقیتمنا فصبیر علی بعض الالم ثم لم نرجع الله

الاخر اثم وثب الناس على عثمان فقتلوه ثم بايعوه فلم يشكروا
 احدا وباليمن طلحه والزبير ولم يصبر شهرا واحدا كالملاحه خرجا الى
 العراق ناكثين اللهم مخذ بها لقبها للمسلمين يعني روايت است از شيعه
 كه گفت هرگاه خروج كردند طلحه وزبير بر ابي سفيان علي نوشت
 انم بفضل دختر حارث واطلاع كرد بخروج ايشان پس گفت علي
 تعجب است بطلحه وزبير هرگاه وفات يافت پيغمبر خدا گفتيم ما ايم اهل او
 واقارب او پس نه تنازع خواهد كرد و از مادر قهرمان او كسي پس انكار كرد
 بر ما قوم ما پس حاكم و والي كردن غير ما را و قسم بخدا كه اگر نبوده خوف
 مفارقه و اينكه باز اعادة كند كفرو هلاك و فاسد شود دين البته متغير
 بے ساختيم پس صبر است بر بعض الم پس ازان نديديم بحد و شكر خدا
 مگر نيكي را بعد ازان چيستند مردمان بر عثمان پس قتل كردند او را
 پس ازان بيعت كردن از من و نه جبر كردن بودم بر كسي و بيعت كردن
 از من طلحه وزبير و نه صبر كردن يكماه كامل تا اينكه ميروان شدند و خارج
 گرديدند بسوي عراق كه شكندگان بودند بيعت من بار خدايا
 پس بگرايشان را بسبب قتل ايشان مسلمانان را انتبه و در كتاب
 عقدا بن عبدربه مذكور است كه جناب امير در جنگ جمل بر طلحه لعنت
 كرده اند و عقيله كه از محدثين اهل سنت است از ابو الطفيل عامر بن
 واثله معايت ميكند كه قال كنت على الباب يوم الثوري فارتفعت
 الاصوات بينهم فسمعت عليا يقول بايع الناس لابن بكر وانا والله
 اويله بالامر منه و احق به منه فسمعت و اطعت مخافة ان يرجع
 الناس كفارا ليضرب بعضهم رقاب بعضهم باسيف ثم بايع الناس

عمروانا واحد اولے بالا مرمنه واحق به مننه ضمنت و اطعت محامد
 ان يرجع الناس كفرا يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف ثم
 انتم تريدون ان تبايعوا عثمان اذن اسمع واطيع ان عمر جعلني في
 خمسة القارانا سادسهم لا يعرف لے فضلاً في الصلاح ولا في القوة
 لكن في شريع سوار وایم الله لو اشاء ان اكلم لایستطيع
 عربهم ولا جمهم ولا المعاند منهم ولا المشرك رو حصله منها الفعلت
 ما يخصش ان سئ که راوی میگوید بودم بر دروازه روز شورا که
 آواز بلند شد پس شنیدم علی را که میگفت مردمان با بکر بیعت کردند
 و من قسم بخدا بهتر و بزرگتر بودم بخلافه پس شنیدم و اطاعت
 کردم بخون بر کشتن مردمان بسوے کفر که بزند بعض ایشان کردند
 بعض را بشمشیر بعد از آن بیعت کردند مردمان بعمر و من بخدا بهتر و بزرگتر
 تر و حقدار تر بودم از و بخلافه پس شنیدم و اطاعت نمودم بخون
 اینکه برگردند مردمان بسوے کفر که بزند بعض ایشان کردند بعض
 را بشمشیر بعد از آن اراده میکنید که بیعت کنید عثمان را این وقت نیز می
 شنوم و اطاعت میکنم بدو شکی که عمر کرد و ایند مردمانی که من
 شنوم ایشان هستم که نمیدانند هیچ فضیلت نیگویی مراد نیست
 و اند ایشان فضیلت مراد گویا که من فضیلت ندارم و با همه برابرم
 و قسم بخدا اگر کلام کنم کسی نتواند از عربی و عجمی ایشان و ناز
 معاند و مشرک ایشان که رونماید خصلت مراد نسخ کند فضیلت
 مراد نیز این روایت در سالن المیزان ابن حجر و کتب و اوراق طبعی
 متعدد و مروی است و در نوشته الاحباب همچنین مرقوم است که

جناب امیرؑ اکثر فضایل خود را پیش صحابہ کبار گردن روز شورش
 و جملہ اصحاب فضایل و مناقب انجناب را تسلیم نمودند و گفتند کہ مرتبہ
 اقریبیہ ترا ثابت است بار رسول خدا صلعم و سلم و قدم تو در راہ قربت
 و قرابت با حضرت صلعم بنایت راسخ و محکم است درین حال عبدالرحمان
 گفت یا ابا الحسن ہنہ این فضایل کہ شمر دے چنین است کہ در تحت بیان
 آور دے و جمیع اصحاب بدین امور اقرار و اعتراف طارند و لیکن
 اکثر مردم بہمان میل نمودہ با او بیعت کردند متوقع از جناب توانیکہ
 با جمہور موافقت نماے و بقدم قبول و اقبال پیش ای شاہ عرصہ
 ولایت فرمود بخدا سوگند کہ شما میدانید کہ الحق سبلافتہ کیست
 و مع ہذا بمقتضای علم خود علیؑ ناسید و بنا بر اغراض و مصالح
 دنیوی خود و اللہ کہ مسلم داشتہم این امر را بر غیر خود زیراکہ می
 دانم کہ سلامت مسلمانان درین منزل تسلیم است چہ درین تسلیم
 حیث خاصہ بر من است نہ بر اسلام و مسلمانان ترک مناقشہ کردم
 طلبا للما خیر الموجد و با عثمان بیعت فرمودانستہ امین است حال بیعت
 علیؑ و عدم مقاتلہ ایشان با غاصبان حقوق خود کہ از ابتدا و بیعت
 ابو بکر تا بیعت عثمان بخوبے مطلع شدی و جناب امیرؑ چگونہ مقابلہ
 میکردند با ایشان کہ کدام فایدہ معتد بہا بران مترتب بخود زیرا کہ
 جناب رسول خدا صلعم اخبار فرمودہ بودند کہ یا علیؑ امت من بر تو
 مجتمع نخواہد بود چنانچہ صاحب تحفہ ہمے نگار و در باب مطاعن در
 مطاعن عثمان کہ حال عثمان نیز در سطلو صیت مثل حال علیؑ است کہ جناب
 رسول خدا فرمودہ بودند یا علیؑ لا یجتمع الامۃ علیک بعدی و انک

تقاتل انباکشتین و القاسطین و المارقتین لیکن در حال علی و عثمان
فرقه است از زمین تا آسمان چه مظلومیت در علی مستحق بودند
در عثمان بلکه عثمان میلمان بظلم میراشت و این ارشاد شاهی صاحب
که حال عثمان نیز در مظلومیت مثل حال علی است بر محل و موقع خود
نیست زیرا که عثمان بکسیر کردار خود رسید و آنچه که بر او واقع شد
از شتم و شاعت افعال او بود که در شرع شریف افراط و
تفریط نموده بود و صحابه از بدعات او تنگدل شده و او را مخدول
و مهجور نمودند و خانه او را محاصره کرده بسزای او رسانیدند چنانچه
بنزدی از آن مبعوض تحریر در آورده ام و بیش از همه طلحه و قتل او
حریص بود از پیچت مروان طلحه را در جنگ حمل ابقتل رسانید
چنانچه مذکور شد و نیز اکثر اهل سنت اقوی دلائل حقیقت ابو بکر
اعتقاد کرده میگویند که اگر خلافت حق علی بی بود واجب بود
برای جناب که مقاتله میکرد و با وجود اشجعیت و نیرو از مایه
و قرب ذوالفقار که بان اکثر معارک راسه کرده بودند و بصفت
که را غیر فرار اسد الله الغالب غالب کل غالب مستصف بودند
و با وجود حمایت و امداد بنی هاشم در اخذ حق خود که مسابلهت و اهل
نمودند از پیچت بو صوح پیوست که بلاریب خلافت رسول حق ابو بکر
بود و ابو بکر خلیفه صادق بود و اکثر اهل سنت مثل صاحب صواعق محرقه
و صاحب تحفه و غیره همین حجت را پیش می آرند و تعافل می ورزند
از حق حقیق میگویم که وقتیکه جمیع عثمان بن عفان را در دار او
ممازه نموده بودند و در آن هنگام از حضرت علی علیه عذرا جمالی عوان

و انصار نیز مفقود بود بلکه حسنین و جعفر بنی هاشم و دیگر اصحاب
 و توابع و موالیان انتخاب بکثرت موجود بود و طایفه ای که انتخاب
 و رعایت خلیفه ثالث القدر توقف و مسامحه فرمودند که مردمان
 را مظنه شرکت و قتل او پیدا شد تا آنکه خلیفه رسول را قتل
 کنند و براس امداد و کمک او قدم بشماردند در زمین و رفع
 عناصمین عثمان نفش و انوقت که با بود اشجعیت انتخاب و
 خصلت که از خیر و از غالب کل غالب بلکه واجب بود بر انتخاب
 اعانت خلیفه رسول نه اینکه با وجود اجتماع جمهور اصحاب و اقات
 مغلوب و مرهوب و مجبور ماندند و از اظهار حق و زور باطل
 عاجز و خائف گردیدند و نیز جناب رسول خدا که بدرجه اعلی شجاع
 تر بودند با وجود معیت مومنین و کثرت اصحاب که یک
 از ایشان علی هم بود تاب مقاومت کفار نیاورد و طعن
 اصل خود را ترک نمودند انوقت که بارفته بود اشجعیت پیغمبر
 و علی که از کفار نابکار مغلوب و مرهوب و مجبور گردیدند
 فاما کان جوابکم من هو جانا و منقول است در کتب ماکه چون از
 حضرت علی پرسیدند که مردم میگویند اگر خلافت
 شیخین حق نبود چرا محاربه و مقاتله فرمودی چنانکه
 باطلیم وزیر و عایشه و معاویه جدال و قتال کرده فرمود
 که مرا با هفت کس از انبیاء عظام اقتداست اول آنها
 حضرت نوح علیه السلام که از انبیاء اولوالعزم بود که حق سبحانه تعالی
 بطریق حکایت از وی فرمود که ای پسر من از انکه مغلوب باشی یعنی

بروردگار من بدعتیکه من مغلوبستم پس یاری کن مرا
پس اگر فوج مغلوب بنود تکذیب کلام الهی لازم می آید
و اگر اقرار مغلوبیت آنحضرت کنند پس علی معذورتر باشد
دویم ابراهیم خلیل الرحمان خدای تعالی میفرماید وَاَعْتَبِرْ لَكُمْ وَ
لَا تَذُنُّونَ مِنْ ذُنِّ اٰمِدٍ یَعْنِی کفار میگردم از شما و از
چیزیکه میخوایند سواي خدا پس اگر انکار اعتزال کنید تکذیب
قرآن لازم آید و در صورت اقرار علی معذورتر است سیوم

لوط قال الله تعالى لَوَ اَنْ لِّیْكُمْ قُوَّةٌ اَوْ اَوْحٰی اِلَیَّ اَنْ رُّکُنْ مِنْهُمْ
یعنی کاشکه بودی بر اے من بشما قوه یا جای گرفتمی بسو
قلعه مضبوط اگر گویند آنحضرت قوه مقاومت با قوم
خود داشت تکذیب کلام الهی میشود و اگر گویند قوه
نداشت همین معنی را عذر خواه و صی است چهارم یوسف

قال الله تعالى رَبِّ اَنْجِنِي مِنْ هٰذَا اِنَّیْ اَتَمَّیْدُ عَوْنِیْ یَعْنِی
ای پروردگار من زندان دوست ترست بسو من از
چیزیکه میخوانند مرا اگر گویند آنحضرت را دعوت بکرو
واقع شده خلاف قرآن است و در صورت اقرار آنحضرت

واضح است پنجم موسی قال الله تعالى اذ یقول قَوْمُ هٰرُونَ
مَنْکُمْ لَمَّا حَقَّقْکُمْ فَوَجَّهْکُمْ رَبِّیْ حَکَمًا وَجَعَلْنِی مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ
یعنی وقتی که میگفت گر بختم از شما هرگاه ترسیدم از
شما پس خشد بر اے من پروردگار من حکم و گردانید
مرا از مرسلین اگر گویند فرار بغیر خوف واقع شده این معنی

شکریه کلام الهی است و اگر باخون واقع شده پس اگر عذر خواسته
 وصی هم بشود چه استبعاد دارد و ششم بارون قال الله تعالی یا بنی آدم
 ان القوم استضعفون و کادوا لیکتکون فی بعض احوال
 ماورین بدریستیکه قوم ضعیف و استضعفان و قریب بودند که قتل
 کنند ما اگر گویند استضعاف انحضرت و وقوع نیافته مخالفت
 باقرآن مجید لازم آید و اگر قائل باستضعاف شوند در حق و
 نیز این عذر را قبول فرمایند هفتم حضرت خاتم المرسلین که از کفار
 قریش هجرت فرموده بغار متحصن گردید اگر گویند از خوف
 هجرت واقع نشده خلاف واقع است و اگر باخون بوقوع آمده
 وصی معذورتر باشد قال و نیز انحضرت در عهد سعادت مهد
 خود بزعم شیعیان محققین مثل سید میرن مجتهد الزمان
 و غیره جمهور ایشان بجهت قلت اعداء و انصار و کثرت اعداء
 و اشرار و در انتظام امور مملکت و اجراء احکام ملت بر سیرت
 و آئین شیخین که نزو ایشان خلاف سیرت رسول الثقلین بود
 به تقیه عمل می نمود و امور موصوعه و مختصره خلفا را که باغراض
 باطله دستور العمل خاص و عام شده بودند تغیر دادن آنها نتوانست
 زیرا که محدثات و مختصرات ایشان مطبوع و مقبول تابعان
 ایشان بود محو و اصلاح آنها حیل و شواره می نمود و از
 صحابه کسے بتائید امر بالمعروف و نهی عن المنکر ممد و معاون
 و ناصر انجناب نشد اقول هرگاه جناب رسول خدا صلعم باوجود
 کثرت اصحاب اخبار تاب مقاومت کفار قریش نیاورده از

و وطن اصلی و مالوف و مایه نفس خود میباشند و فرمودند و صی او
 صلعم که انقدر جمعیت همراه خود نداشت باین قلت اعوان و
 انفار و کثرت اعداء و اشرار از عهده انتظام امور مملکت چگونه
 سر برآه میشد و بر سر منزل مناص میرسید و علمای شیعه
 درین قول منفرونیتند که مور و طعن باشند بلکه علمای اهل
 سنت نیز بایشان متفق اند چنانچه صاحب تحفه در مطاع عثمان
 می نویسد و قتی که حضرت امیر شیرازی خلافت را شده بمغیر
 شدند بقدر مقدور در تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه وزیر
 و ام المؤمنین عایشه صدیقه و یحیی بن امیه و ابوموسیٰ اشعری
 و دیگر صحابه کرام بودند کوشش و سعی فرمود و از قتل و قتال
 و جنگ و جدال بایشان پاک فرمود و هر چند تقدیر مساعد
 نشد و انتظام امور خلافت صورت نه بست اهل آخر اقال پس
 برگاه علمای اهل سنت قائل عدم انتظام امور مملکت در عهد
 جناب امیر باشند قصور جناب میرن صاحب مجتهد الزمان
 چیست ایشان کدام امر خلافت واقع و مخالف معتقد علمای
 اهل سنت تحریر فرموده اند و اگر اصحاب رسول مقبول بسبب
 حد و حقد و عناد از اطاعت خلیفه حق خارج شده و فتنه
 انتظام را برهم زد و درهم کرده باشند در خلافت منصوصه
 حق انجناب علیه السلام کدام حرف است و بدانکه حقیقت خلافت
 موقوف بر غلبه و انتظام امور مملکت نیست و الا باید که معویه و ابوعبد
 او که در عهد ایشان انتظام امور مملکت بحواله بود در زمره خلفاء

را شدین و رج باشند پس معویه را از خلافت چنان خارج میکنند
 و خلافت را بشده را در چهار کس بکدام وجه حصصی سازی بلکه بحسب
 عقیده تو مناسب آن است که نام علی را از جریده خلافت را شده
 محو و خارج کنی و بجای آن نام معویه را ثبت نمایی که در زمانه
 او انتظام امور سلطنت بخوبی بود و انشاک این هر چهار
 در یک سبب است اتحاد قلبی فیما بینهم عین مناسب است و
 علی مرتضی البتة مخالف و مبائن این هر چهار بود و نسبت که معویه
 را با ثلثه بود علی را نبود و در تمام فرمودن جناب امیر از محو
 و اطمینان امور موضوع ثلثه مشبه نیست و در بودن سیرت
 شیخین مخالف سیرت رسول الثقلین نیز ربه نیست جناب
 امیر علیه السلام مصلحت و بیاعت عدم اجتماع امت بر طاعت
 و انقیاد خود و ملاحظه اختلاف مردمان محو کردن بدعات خلفا
 ماضیه را نتوانستند چنانچه در صحیح بخاری مذکور است که در زمان
 خلافت علی قضاة عرض ساختند و مستفسر شدند که احکام
 شریعیه را بر طبق سابق بعمل آریم یا بنهیج و دیگر اجرا کنیم آنحضرت
 عدم اتفاق مردمان و انکار ایشان دیده فرمودند که اقتصوا
 ما کنتم تقضون فالا اگره الاختلاف حتی یکون الناس
 جماعة او اموت کمات اصحابی یعنی حکم کنید چیزی که
 بودید شما که حکم میکردید بدو سببیکه من تا خوشش می دانم
 اختلاف را تا آنکه مردمان یک جماعت شوند یا بمرم چنانکه
 مردن اصحاب من پس اگر سیرت شیخین موافق سیرت رسول

مقبول می بود جناب امیر شیخین اعتذار نمی فرمودند بلکه
می فرمودند که بدستور سابق اجراء می باشد احکام کینند حاجت
استفسار نیست و نیز از سوال کردن قصه و واضح شد
که بموجب مصرع سعدی هر که آمد عمارت بنو ساخت بر خلیف
بدستور جدید مخترع خود کار بند می شد بنابراین قضاة
از جناب امیر هم استفسار نمودند که شاید علی مرتضی
نیز بموجب شرع جدید خواهند بود والا حاجت استفسار
چه بود شرع محمدی یکے است حلال محمد حلال الیوم القيمة
و حرامه حرام الیوم القيمة و حال سیرت شیخین پیش
ازین واضح کرده ام که سیرت ایشان هرگز مطابق سیرت
جناب رسول خدا نبود والا حضرت علی و روز شوری
از اقبال آن بابا نمی فرمودند چنانکه در صواعق محرقه است
و حسن سیرت شیخین از بابا الهائے وراثت و ائمان
خاص و عام آن زمان بنویسے رسوخ یافته بود که بعد
فوت عمر عن خلافت بر جناب امیر بشرط اتباع سیرت
شیخین نمودند و آنحضرت را صنی نشدند و اگر سیرت شیخین
مطبوع طبايع ایشان نبود حاجت ذکر سیرت شیخین
چه بود عمل بر کتاب خدا و سنت رسول خدا کافی بود و سیرت
خلیفه ثالث انچنان مخالف سیرت رسول مقبول بود که بمکان
اعمال قبیح خویش علف تیغ بید ریغ اهل مذنبه و مصر شد
بلکه سیرت خود را مسائن سیرت شیخین هم گردانیده بود

حکم بن عاص را که مطر و جناب رسول خدا بود و نقل می
 آنحضرت می کرد و شیخین هم او را در مدینه جای
 نداده بودند عثمان و زمان خود بر حال خسران مال او
 نموده در مدینه جای داد و مروان بن الحکم مغضوب
 رسول خدا را که در حق او آنحضرت فرموده بودند الملعون
 بن الملعون چنانکه در مستدرک حاکم است ندیم خود ساخت
 و عبد الله بن ابی سرح بر او رضاعی خود را که آنحضرت
 او را و رفیع مکه بدر کرده بودند بصوبه داریه مصر مقرر
 نمود و از مضمون آیه و اینها بدایه لا یجدون ما یو منون

یا لیلی و الیوم الآخر لیاخوذون من حاکم و رسول الله و کواکبا
 انما کواکبهم اذ انما هم اقا و انما هم اذ عیشهم و بیع ممالک
 نکرد که دوستی کنند با مخالفان خدا و رسول اثر دایره
 ایمان خارج میشود و حکم رسول خدا را پس پشت انداخته
 بموجب بیت سودی خلاف پیغمبر کسی ره گزید که
 رگز بمنزل نخواهد رسید از راه حق اعتاف و رزید
 سیرت شیخین چگونه موافق سیرت رسول خدا باشد
 از بدعات و مخترعات ایشان کتب اهل سنت مملو
 بشعور انداز جهت خوف اطناب بذکران پیردا ختم
 رسوم جاهلیت چنانکه مطبوع طبایع اصحاب رسول
 قبول بود همچنین مخترعات شیخین مقبول قلوب
 زاب ایشان بود هرگاه جناب رحمت مابین استند

محو کردن رسوم جاهلیت را از نفوس اصحاب خود همچنین
 علی مرتضی از محو کردن آن مسامحه فرمودند با وجود آنکه اصحاب
 متفق بودند در امتثال آنحضرت مسلم بر عزم مخالفین و در
 عهد علی مرتضی اکثر اصحاب رسول از اطاعت امام آن زمان
 بدر رفته بودند بلکه بر سر پر خاشا بودند و اکثر اوقات اتفاق
 محاربه با ایشان می شد گاه از ناگشتن و گاه از مار قین و
 گاه از قاسطین و تادم و اسپین استراحت نفس و کون و م
 نصیب آنجناب نگردیده پس هر گاه حال آنجناب علیه
 السلام باین کیفیت باشد کمال متعذر است که الظاهر است بدعا
 صورت بند و جناب رسول مقبول مسلم با وجود اتفاق
 جملة اصحاب نتوانستند که رسوم جاهلیت را بخوف ارتداد
 اصحاب محو فرمایند چنانچه در جمع بین الصحیحین در سند
 عائشه منقول است و شارح وقایع هم تخریج آن نموده است
 قال لها یا عائشه لولا ان قومک حدیثوا عهد بالجاهلیة و فی
 روایة حدیثوا عهد بالکفر و فی روایة حدیثوا عهد بالشک
 و اخاف ان ینکر قلوبهم لامرت باللبیت فیهدم قادخلت فیهما اخرج
 منه و اشد قت عتبهما بالارض و جعلت لهما باین باب استرقیا
 و باباخر بیا قبلت به اساس ابراهیم محضش آنکه فرمود جناب
 رسول خدا مسلم ای عائشه اگر نبودی قوم تو جدیدان زمان
 جاهلیت و در یک روایت این است که جدیدان زمان کفر و در
 روایتی ان است که جدیدان زمان مشرک و می ترسم که انکار

گشت و لهاے ایشان البته حکم می کردم که خانه کعبه منیدم
 کرده شود پس داخل می کردم چیزی را که از و خارج کرده
 شده است و داخل می کردم عتبه و ابراهیم شریقی و
 گروانیدم و او در وازه یکے شرقی و دیگرے غربی
 پس می رسانیدم بنیاد ابراهیم آنتی پس اگر جناب رسول
 خدا با وجود کثرت اتباع و اشیاع و اتفاق ایشان در اطاعت
 و انقیاد آنحضرت مسلم محو کردن رسوم جاهلیت را از قلوب
 اصحاب خود نتوانستند از جمله ایشان تقیه فرمودند و بیکر
 از صحابه بتایید امر بالمعروف و نهی عن المنکر ممدوم معین
 و ناصر آنحضرت مسلم نشد علی مرتضی که قدم بقدم پیرو
 و مقتدی آنحضرت مسلم بود با وجود اختلاف کثیر و افتراق
 وجوه اصحاب رسول مقبول و انحراف ایشان از اطاعت
 خلیفه حق اگر بتاسی رسول امین در محو بدعات ثلثه مسامحه
 و اجمال و رز و از روی مصلحت اغماض نماید کدام محل طعن
 و جاهے استعجاب و استغراب است و یکے از عاشقان رسول
 جاهلیت عمر بن خطاب بود که حج را که انرا مقام ابراهیم مگویند
 از محل اصلی ان برداشته در مقام زمان جاهلیت انداخته خاک
 در تاریخ الخلفاء مذکور است که و هو الذی اخر مقام ابراهیم
 الی موضعه الذی الیوم و کان ملصقا بالبیت یعنی عمر
 انکس است که پسته انداخت مقام ابراهیم را بسوی موضع
 ان که امروزه را نجاسته و به پیش ازین متصل بخانه کعبه

و در تفسیر کشف چنین مذکور است عن عمر سال المطلب
 بن ابي و داعه هبل تدري اين كان موضع الاول قال نعم
 قاره موضع اليوم يعني از عمر روايت است كه سوال
 كرد مطلب بن ابي و داعه را ايا مي دانني كه كجا بود موضع
 ان كه اول در انجا بود گفت كه اري پس بنهوا و او را موضع
 ان كه امروز در انجا است پس حجر را از مقام اصلي برداشته
 در جايي ديگر كه الان در انجا است و در زمان جاهليه هم
 در بين جا بود انداخت و در مقام اصلي كه جناب رسول خدا
 صلعم از مقام زمان جاهليه برداشته در انجا گذاشته بود
 قلم نگذاشت و تقيه على مرتضاهم قدر بود كه باعث قلت
 اعوان و انصار از سلب و انتزاع حق خود از دست خاصيان
 باز مانده نه انكه به سبب كثرت معاندان و مخافه اعدا
 سكوت و رزين باشد بلكه ان حضرت در اظهار حق و
 اعلان مرتبه خود گاهي تقيه نموده اند و در زمان خلافت
 خود از تغيير محذورات ايشان از روي مصلحت اغراض
 و رزيندنه از خوف كسي چنانكه رسول خدا صلعم از محو
 رسوم جاهليه از روي مصلحت مباح فرمودند قال
 لهذا حكم حلت مستعزنان و فرضيت مسح رجلي و در و صند
 انتقام مظلومان از ظالمان و تشهير و ترويج قرآن صحيح
 و كامل كه ترتيب و انتظام داده انجا بود و مخفي و مستتر
 ماند اقول وجه عدم رواج امور مذكوره در قول سابق

بلو جوه شدیده بیان کرده ام و اگر در حقیقت امور مذکوره
 رسیع باشد نیز مطلع باید شد اما متعنه پس ان حکم خدا
 و ارشاد رسول با حلال و مباح است قال الله تعالى
 مَا أَتَاكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَخُذُوهُ وَأَنِصُوا بِأَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِیْكُمْ فِي مَا رَزَقْتُمْ ۖ إِنَّكُمْ لَعِنٌ
 زانان که متعنه گردید از ایشان پس بدید ایشان را نزد
 ایشان که مقرر کرده شده است و مراد از لفظ استمتاع
 درین آیه نکاح نمی تواند شد زیرا که در اوّل سوره ذکر نکاح
 گشته است و الا تکرار لازم می آید و نیز بمجرّد نکاح نصف
 مهر واجب می باشد نه کل آن و کل مهر بعد وقوع مجامعت
 است و جماع هم مراد نمی تواند شد چه در مینصورت می
 آیه چنینین خواهد بود که از زنانی که مجامعت گردید پس
 ایشان را مهر فرضه ایشان و از زنانی که مجامعت نکردند
 بایشان چیزی بدید و حال آنکه داو ن نصف مهر قبل
 مجامعت هم واجب است پس معلوم شد که مراد از آن
 متعنه است که بمجرّد وقوع آن داو ن تمام مهر مقرر می شود
 است امام رازی در تفسیر کبیر در محشریه در تفسیر
 و صاحب مدارک در تفسیر مدارک و زاهدیه در تفسیر زاهدیه
 و جلال الدین سیوطی در تفسیر و منشور و دیگر مفسرین
 اهل سنت روایت کرده اند که این آیه در حالت متعنه نازل شده
 است و در تفسیر کبیر از عمران بن حصین روایت است که نزول
 آیه المستعنه فی کتاب الله و لم یزل بعد اذیه یسخطم قال

از اجل برآید ماقال یعنی آیه متعه در کتاب خدا نازل شده است و بعد
از آن چنین آیه نازل نشده که انرا منسوخ نماید بعد از آن مرد
به راس خود گفت آنچه گفت یعنی عمر انرا حرام کرد و اینته و در
بخاری و تفسیر نیشاپوری نیز صحیحین است و نسخ آن در کلام
مرکز موجود نیست و از آیه اللا علی الا و اچم که بعضی ایشان نسخ
میکند معتبر نیست زیرا که با وجود داخل شدن زن ممتوعه در
ازواج چنانکه در محل خود ثابت شده نزول آیه مذکوره نیز قبل
نزول آیه متعه است چه آیه اللا علی الا و اچم قبل هجرت در مکه نازل
شده و آیه متعه بعد هجرت در مدینه منوره پس آن آیه ناسخ
آیه متعه نمی تواند شد و فخرالدین رازی در تفسیر کبیر در شرح
درکشاف و حاکم در مستدرک و بغوی در معالم التنزیل و غیر ایشان
روایت کرده اند که این آیه متعه با اینطور نازل شده است

فما انت متع بهم من اجل ما یلک قالوا بیننا و بینک و فیما
یعنی زنانیک که متعه کردید از ایشان تا وقت معین و بغوی
در معالم می نویسد که این روایت صحیح است بشرط مسلم باشد
پس کسیکه میگوید که در صحت این روایت تامل است قول او
از پایه اعتبار ساقط است و حمیدی در جمع بین الصحیحین و
صاحب مسلم و عینی شارح صحیح بخاری در باب غزوہ خیبر از
ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت میکنند که قالوا انما
تمتعنا الیه نصف خلافت عمر حتی منع عمر الناس فی مشاک
عمر بن الحریث یعنی گفتند ایشان که جزین نیست که متعه کردیم ما

تالیف خلافت عمر تا اینکه منع کرد عمر مردوم را در ایشان عمر بن الحریث
و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در اولیات عمر نوشته
که اول من حرم المتعة یعنی عمر اول آنکس است که حرام کرد متعه
را و خود عمر بالا میبرد گفت متعتان کانتا مشرعتین

در عهد رسول الله و انا انہی عنہا متعه الحج و متعه النساء
چنانچه در تفسیر کبیر است یعنی دو متعه بودند مشروع در زمان
رسول خدا صلعم و من منع میکنم از انها یک متعه حج است
و متعه زنان است و در شرح تجرید قوشچی و شرح تجرید اصفہانی
و در شرح مقاصد ہیمنان مرقوم است که ان عمر صعد المنبر

و قال ایہا الناس ثلاث کن علی عهد رسول الله و انا انہی

عنہن و اخر مہن و اعانت علیہن متعه النساء و متعه الحج
و حی علی خیر العمل یعنی بدرستی که عمر صعود نمود منبرا و رفت
بالا ای ان و گفت ای مردمان سه چیز بودند بعهد رسول خدا
صلعم و من منع میکنم از انها و حرام میکنم انها را و
عذاب میکنم بر انها یک متعه زنان است و دیگر متعه حج و
سلیوم گفتن حی علی خیر العمل در اذان و تاویلی که در قول
عمر میکنند که اخر مہن بمعنی این تحریمہن است نہایت بی جا
زیرا کہ با وجود عدم مساعدت تاویل مذکور معنی مقصود
اہل سنت را قابل سماعت ہم نیست چه ملا علی قاری
در رسالہ خود می نویسد کہ در قول غیر معصوم گنجایش
تاویل نیست و الا قول کفر ہر کافر کے تاویل صحیح درست کردہ

شود و صاحب تحفه در باب اول سے فرماید کہ مذہب
 اہل سنت این است کہ کلام مرتضیٰ را محمول بر ظاہر آن بایست
 داشت نہ بر لقیہ و خلاف نما سے چنانچہ کلام اللہ و کلام
 رسول را نیز بر ظاہر آن حمل باید کرد و چہ امام نجفی نائب پیغمبر است
 و خصوص پیغمبر ہمہ محمول بر ظاہر است و نیز سے فرماید کہ تاویل
 را راہ نباید داد کہ دلیل عجز و بیچارگی است پس ہر گاہ کلام خدا
 و کلام رسول با وجود کثرت تشابہ محمول بر ظاہر است کلام عام
 چگونہ منصرف عن الظاہر خواهد بود و از روایتی کہ در ازالۃ
 الخفاء است چنان استفادہ میشود کہ اگر چہ متعہ نزو عمر در
 عہد رسول خدا مسلم حلال بود و حکم حلت آن از قرآن نیز
 ثابت بود لیکن مرخصہ عمر بنود کہ متعہ حلال ماند چنانچہ ولی
 در ازالۃ الخفاء از جابر روایت میکند کہ تمتعنا مع رسول اللہ
 صلعم ومع ابی بکر فلما ولے عمر بن الخطاب الناس فقال
 ان القرآن هو القرآن وان الرسول هو الرسول کانتا مستحان
 علی عہد رسول اللہ صلعم احد ہما متعہ الحج و اخرے متعہ
 التامتعنا ہما لیتما بعدہ یعنی متعہ کردیم ہمراہ رسول خدا
 صلعم و ہمراہ ابو بکر یعنی در ازمنہ ایشان پس ہر گاہ حکم
 شد عمر بن خطاب مردمان را پس گفت بدرستی کہ قرآن و قرآن
 است و رسول رسول است یعنی من منکر قرآن و رسول
 نیستم لیکن رای من مقتضی آنست کہ دو متعہ کہ بودند در
 زمان رسول خدا صلعم یکے متعہ حج و دیگر متعہ زنان منع

کردیم آنها را اکنون حلال نیستند بعد از حضرت مسلم و ابن ابی
 در نهایی و رازی و نیشاپور و در تفاسیر خود از حضرت
 امیر المومنین علی بن ابیطالب روایت کرده اند که فرمود آن
 حضرت لولا ان بنی عمر عن الممتعة مازنی الا شق یعنی اگر منع نمیکرد و عزت نمیکرد
 بگوشی اما فضیلت مسح پاپس از کلام الهی ثابت است و سیاق
 عبارت و نظم و آن حکم میکند مسح پاپا و مذنب حضرت علی
 و اولاد طیبین ایشان و جوب مسح پاست و ریج و شک
 در آن نیست آن حجر در شرح صحیح بخاری میگوید که لم یثبت
 عن احمد من الصحابة خلاف ذلك الا عن علی و ابن عباس و
 النس بن مالک و محمد بن رازی در تفسیر کبیر گفته اختلاف النازل
 فی مسح الرجلین و فی غلبتها فنقل القفال فی تفسیره
 عن ابن عباس و النس بن مالک و عکرمه و شعبه و ابی
 جعفر محمد بن علی بن علی الباقر ان الواجب فیها المسح
 و هو مذهب الامامية من الشيعة و کذا قال محی السنه شمس الدین
 البغوی فی تفسیره معالم التنزیل یعنی اختلاف کردند و
 در مسح پا و شستن آن پس نقل کرده و قفال در تفسیر خود از ابن
 عباس و النس بن مالک و عکرمه و شعبه و ابو جعفر محمد بن علی الباقر
 اینکه واجب در پا مسح است و آن مذهب امامیه است از
 شیعه و همچنین بغوی در تفسیر خود میگوید پس ما را بمقتضا
 حدیث صحیح علی مع القرآن و القان مع علی و اهل البیت
 فیکم الثقلین ما ان مسکتهم بهما لن یضلوا بعدی کتاب الله و عزله

اهل بیت که در تمک ایثار عدم ضلالت در دنیا و فوز و نجات در
 دار آخرت متوقع است اطاعت جناب امیر و اولاد طیبین ایشان
 لازم و مستحکم است و عینی شارح صحیح بخاری در شرح خود گفت
 احادیث مسح با نقل کرده است اگر خواسته باشی بان رجوع
 نمایی و صاحب تحفه می نویسد که بچکس از جناب رسول خدا
 صلعم روایت مسح با نقل نکرده است این بزرگ خیل در
 گوشت که جمله ابواب تحفه را از کذب و بهتان مملو نموده و در
 سند حنبلی و کنز العمال و غیره اکثر احادیث مسح با موجودند
 و تفسیر اهل سنت جایز نمیدانند که از راه تفسیر صدور آنها شده
 باشد بلکه حق این است که حکم شارح متعلق بوجوب مسح با است
 و غسل با از محدثات خلیفه ثانی است چنانچه از تفسیر ثعلبی
 مفهومی میشود اما قرآن ترتیب داده جناب امیر علیه السلام
 که صاحب رساله منکران است پس انهم ثابت است که موجب
 و معمول بنیت چنانچه در صواعق محرقة و تاریخ الخلفاء و از
 ابن سیرین منقول است ^{نقل} قال لما توفی رسول الله صلعم
 ابطا على عن بيعة ابي بكر فقال اكرهت امارته فقال
 لا و لكن اليت على نفسي ان لا ارتدي بروايي الا
 الى الصلوة حتى اجمع القرآن فرموا انه كتبته على
 منزله فقال محمد بن سيرين لو اصاب ذلك الكتاب لكان
 فيه العلم حاصلش است که هرگاه بیعت کردند مردمان بر دست
 ابوبکر و حضرت علی در بیعت او تاخیر کرد و در خانه خود نشست

ابو بکر گفت که چرا تا آخر کردی ای ابا بکر ده و نه خوش
میدانم فرموده که گراست نکردم لیکن قسم خورده ام که نخواهم
انداخت بردوش خود رواط سواے نماز تا آنکه جمیع کتب قرآن
را پس مردمان گمان کردند که علی موافق تنزیل جمیع کرده است
ابن سیرین میگوید که اگر آن قرآن معمول بیشتر از آن حاصل
میشد و هم در تاریخ خلفاء در حال حضرت علی مذکور است احد علماء

الربانیین والشجعان المشهورین والزهاد الذکورین والخطباء

المعروفین واحد من جمیع القراء وعرضه علی رسول الله صلعم
یعنی علی یکی از علماء ربانیین است و یکی از شجاعان مشهورین
است و یکی از زاهدان مذکورین است و یکی از خطیبان مشهورین
است و یکی از آن کس که جمیع کتب قرآن را و عرض نمود آن را
بر رسول خدا صلعم و بعد ترجمه مشکوة در فضایل قرآن می فرمود
که آورده اند که امیر المؤمنین علی نیز جمیع کتب قرآن را برترتیب
نزول و گفته اند اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشته علم کثیر
از آن حاصل شد مے که معرفت ناسخ و منسوخ است و باینکه و
رضی الله عنه بتبرکات اختلاف از ابوی که کار نیار و دو تا
عالم بر یک پنج باشند البته ازین روایت وجه عدم رواج
آن قرآن نیز بوضوح پیوسته و خود آنحضرت اعتذار فرموده
اند که ما را اختلاف پسند نیست تا اینکه جمیع امت رسول یک جماعت
شود و یا بهرم چنانکه اصحاب من مردن کما در دفن البخاری
و نیز از روایت عبد الحق به ثبوت پیوسته که آن قرآن موافق

تنزیل بود و بدانکه ذکر آن قرآن در مصاحف محرقه عثمان و دیگر
 کما بن مذکور نیست پس کجاست آن قرآن و ذکر دفن و غرق آن
 نیز تا ایندم به ثبوت نه پیوسته پس معلوم شد که آن قرآن دست
 بدست تا حضرت صاحب الزمان امام الانس و الجان خلیفه الرحمان
 حضرت امام مهدی علیہ السلام رسید و حضرت علی علی الدوام
 در همین فکر و تدبیر می ماندند که تمام قوم یک سو شود لیکن اهل
 حد و حقد و عناد نگذاشتند که علی مرتضی بارام و قرار در خانه
 خود نشیند و اجراء امور خلاف کند ضحائن و دیرینه که از بدت
 و راز در قلوب ایشان مکنون و مشکمن بودند با ظهاران پرداخت
 و سر حلقه جمله ایشان ام المومنین عایشه بود که برگاه و اشار
 راه مدینه خبر بیعت مردم بردست علی شنید گفت که کاش
 آسمان بر زمین افتاد می و این خبر شنید می چنانکه در روضه
 الاحباب است و با عواصی طلحه و زبیر مع جمعیت شازده بزار
 مردم بمقابله حضرت علی پیش آمد آخر الامر چند هزار از اصحاب
 رسول خدا صلعم و دیگر رجال را مقتول کنانید و معاویه غاوی
 که امام برحق اهل سنت است بقول ابن حجر در صواعق محرقه و
 عبد القادر جیلانی در غنیة الطالبین و بقول قاضی عیاض
 و ابن عساکر و ابن حجر شریح صحیح بخاری و شارح جامع
 صغیر و غیره که تادم و الپین انجناب را فرصت نداد تا اینکه
 آنحضرت شهید گردید پس که غافل نشسته بود علی بن ابیطالب
 از اجراء امور ختم لیکن احادیثی فرستید و خداوند و اختلان

است انحضرت را پسند نبود قال و همچنین ائمه دیگر را ممکن دین و زوال
 خوف و قدرت بر امر بالمعروف و نهی عن المنکر حاصل نشد
 اقول در آیه استخلاف هرگز برگزیده ای خلافت مصطلحه
 ایشان و عده نیست که بسبب عدم ممکن و انتفاء زوال خوف
 و راز منزه ایشان خلف و عده ای لازم آید بلکه همه ایشان
 از حکم آیه یا ایها الکواکب جمل و تلک ما انزل الیک من ربک خلافت منصوص
 اند از حیثیت نفس یک برائے دیگرے و خلافتی که منصوص
 من الله است ممکن و زوال خوف از لازم نیست اگر تفصیر
 است از جانب رعیت است که التزام اطاعت امام حق و
 خلیفه مطلق از ایشان بوقوع نیامده و با وجود استحقاق و
 تمام اوله قطعی بر خلافت ایشان دیگران را که لیاقت خلافت
 نداشتند بر ایشان برگزیدند و حکومت و سیاست که ظیف
 خلافت ظاهر است اگر چه از ایشان بسبب تسلط و تغلب حکام
 جائزه و تعدی سلاطین جابر و مملوک مانده لیکن امر بالمعروف
 و نهی عن المنکر که از لوازم خلافت حق است گاهی از ایشان
 متروک شده کار ایشان علی الدوام هدایت خلق بود مثل
 جناب رسول خدا صلعم که در مکه معظمه در پرده در هدایت
 خلق اشتغال می داشتند و همچنین حال ائمه علیهم السلام
 بود و کاینکه طالب حق و راغب صراط مستقیم دین مبین
 بودند رجوع ایشان بسوے ذوات عالیه اشخاصات بود
 و امر بالمعروف و نهی عن المنکر منصوص در ضرب و قتل و جهل نیست

و در صورت فقدان جهاد و سناسی جهاد و اسلحه برای
 ایشان مکتف بود و حال امام منصوب بعینها مثل حال نبی است
 اکثر انبیا بعدی است جفا کار کاسه مرک نوشیده اند و ممکن
 و زوال خوف گاهی غلبه ایشان نشده جناب سرور کائنات
 تا سیزده سال و در مکه معظمه چه تکالیف شاقه و اینها می
 کشیده از دست کفار و تریش کشیده اند آخر الامر تحمل ستم
 کیش ایشان شده رخت مهاجرت بسوی مدینه منوره بر
 بستند و اما ده ترک وطن اصلی خود کردند و تا فراسم شدن
 انصار قدرت و ممکن بر جبر کردن کفار نبود که ایشان را تهدید
 داخل زمره اهل اسلام فرمایند مخفی و در پرده مردمان را دعوت
 و هدایت میکردند و مثل این تمکین نملشه بل افزون تر از آن
 یزید و عبد الملک و غیره جمله سلاطین جابره را هم حاصل
 بود پس اگر خلافت حق موقوف بر تمکین محض است باید که ایشان
 بدرجه اولی خلیفه رسول باشند چنانچه جمیع از علمای اهل
 سنت بخلافه ایشان قائل هم شده اند بسبب قوه و
 تمکین و عزه اسلام در عهد ایشان و من قبل ازین بان اشاره
 هم کرده ام به نفوات ایشان پس تخصیص صاحب رسالت
 خلفاء اربعه را در استخلاف بلقیه نماند و قول ایشان بنهایت
 رکیک و بیوجه است قال بلکه همیشه ایشان و شیعیان ایشان
 برده دین مخالفین بر رده اند و به تقیه و خوف کلمه ایشان
 خوانده اند لابد این عقیده اما صیه مستضمن توهمین و تحقیر اسم الله

و مستلزم انکار انجاز وعده حق جل و علا گردید اقول خود اهل سنت
 و نیز انبیاء علیهم السلام نزوایشان در پرده دین مخالفین پس
 برده اند و به تقیه و خوف کلمه ایشان خوانده اند اما انبیاء پس
 حضرت موسی ۴ در پرده دین مخالفین پس برده و چنانچه
 بیضاوی در تفسیر آیه و اثبت فیها میگوید فانه علیه الصلوات
 و السلام کان یبایسهم بالتقیه و از خوف حضرت موسی محقق
 خبر می دهد که قاضی حنفی المدینه خلیفای یثرب و نیز میگوید
 فخرج یومها خلیفای یثرب و جناب خاتم المرسلین صلعم که از
 جانب خدا خلعت رسالت پوشیده و اسرار هدایت ثقلین
 مبعوث گردیده بود از جهت کلمه کفار لفظ رسول الله را از
 صلحنامه محو فرموده و کلمه ایشان خواند لابد این عقیده اصل
 سنت متضمن توہین و تحقیر انبیاء علیهم السلام باشد اما تقیه
 اهل سنت و برمودن ایشان در پرده دین مخالفین پس چنانکه
 در تاریخ الخلفاء است که مامون رشید علماء را طلب نموده از خلق
 قرآن استفسار نمود و ایشان بتقیه جواب دادند چنانچه میگوید
 که و سبب طلبهم انهم توقفوا اولاً ثم اجابوه لتقیه یعنی و سبب طلب
 ایشان اینست که ایشان توقف کردند اولاً بعد از آن جواب دادند
 او را از روی تقیه و نیز در تاریخ الخلفاء است که هرگاه از
 امام احمد حنبل استفسار نمود که قرآن قدیم است یا مخلوق در جوابش
 گفت که ہو کلام الله لا ازید علی هذا و از خوف مامون نگفت که
 قدیم است و در تفسیر کثافی مرقوم است که کان ابو حنیفہ یفتی

سر البجوب نصرت زید بن علی و از خوف خلیفه عباسی از اظهارد
 ان احتراز می نمود و در احیاء العلوم مذکور است که ابن
 عباس می گفت که محل در شرع جایز نیست کسی گفت
 که این کلمه را در زمان عمر که موجدان بود چنان گفتی گفت
 که از خوف او گفتن نتوانستم و نواب نجف خان بهادر گاه
 باستماع و فور نصب و شدت تعصب شاه عبدالعزیز صاحب
 گونه انحراف از جانب ایشان بهسم رسانید صاحب
 رساله اظهار الحق تصنیف کرده خود را و والد ناصب خود را از جمله
 شیعیان امیرالمومنین و اهل بیت قرار داده و از مذنب
 خود برات نموده درج رساله کرد و از ان بذریع جناب مولو
 رحم علی صاحب که یکی از سادات عظام سونی پت و از اقارب باور
 شاه صاحب بودند بنظر النور نواب ممدوح گذرانید و باین حیل
 نجات خود جست و بعد القراض عهد نواب مرحوم باز خود را در سلک
 نواب مستقیم ساخته کتاب تحفه اثنا عشریه تصنیف کرد و عرصه
 چند سال است که افواج انگریزی در هندوستان مرتکب بغاوت
 گردید و منشاء فساد عظیم شدند انگریزان بعلت ان در دہلی وغیرہ
 هزار نامومنین را بر دار کشیدند و با صد دانش کلام مجید بله ادبها
 کردند و صد نامساجد را بنحس کردند و سمار نمودند لیکن صاحب رساله
 و اهل نخله او کلمه انگریزان خواندند و تلقیه و خوف را همچنان شعار خود ساختند
 کہ کسی باعانت خود مومنین را از پیچ انگریزان نجات نید و تہمتک مساجد
 و قرآن شریف را کہ موجب خروج از ایمان است گواہ کردند این

حال اهل سنت در تقیه و خوف پس تخصیص شیعه در آن چیست و
 هرگاه این را دانستے پس بدانکه قبل ازین گذارش کرده ام که
 حال ائمه بری مثل حال جناب رسالت مآب است آنحضرت صلعم
 تا اجتماع انصار با وجود کثرت اصحاب تا وقتیکه در مکه میگذشتند
 افزون ماندند گاه در شعب ابوطالب با ستار و اختفا و گذراندند
 و گاه متحمل شدايد و تعدیهای کفار قریش شدند همچنین حال
 اولاد طیبین آنحضرت صلعم بود و تقیه ایشان همین قدر بود
 که بسبب عدم اجتماع احوان و عدم اعانت امت و رزادیه غلت
 بر اوقات خود میکردند و محبان با اختصاص خود را به هدایت
 و ارشاد و سرافراز میفرمودند و خوفی که ایشان را لاحق
 میشد از جانب شیعیان و محبان خود بود که ایشان را
 مضرتی از جانب حکام جور نرسد و براسی ذوات عالی
 خود از جانب کسی خوفی نباشد اشتندگومورد اند
 شوند و آنحضرت علی الدوام بالتزام اطاعت ارشاد
 جناب رسالت مآب صلعم کار بند میشدند و بظاہر براسی
 حفاظت محبان خود با حکام جور موافقت میداشتند
 و بسمع و طاعت اقوال ایشان اتفاق میکردند و در آن
 قیامت هم نیست موافق حدیثیکه در صحیح مسلم است

قال حذیفه بن الیمان قلت یا رسول الله انما کننا بشر فجاؤ الله
 بهذا الخ فخن فیہ فهل من وراء هذا الخ شر قال نعم
 قلت و هل من وراء ذلك الشر خیر قال نعم قلت فهل

من وراء ذلك الخیر شد قتال نعم قلت کیف قال لکون قبلاً
لأمة لا یستدون بحدس ولا یثنون بسنتی و یقوم

بهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جہنم انہ قال
قلت کیف اصنع یا رسول اللہ ان ادركت ذلک قال سمع
وقطیع وان ضرب ظہرک و اخذ مالک یعنی گفت حدیقہ بن
یمان کہ گفتم یا رسول اللہ ما بودیم در شریس آورد خدا این خیر را
پس ما در ان خیر ہستیم یعنی انحضرت را برائے ہدایت آورد
پس آیا بعد این خیر شرے ہست فرمود کہ ارے گفتم و آیا
بعد این شر خیرے ہست فرمود کہ ارے گفتم پس آیا
بعد این خیر شرے ہست فرمود کہ ارے گفتم چگونہ
ہست این فرمود کہ خواہند بود بعد من اما مان کہ رہنمائی
نخواہند یافت بہدایت من و مستمن نشوند بسنت من
و قریب ہست کہ قائم شوند و بر خیزند در ایشان مردان کہ دلہا
ایشان دلہا بے شیاطین باشند در بدن انان گفت
گفتم کہ حکیم یا رسول اللہ اگر بیام این را گفت کہ بشنو و اطاعت
کن اگر چہ زخمی کردہ شود پشت تو و گرفتہ شود مال تو انتہی
پس ہر گاہ جناب رسول خدا صلعم بتصریح تمام ارشاد فرمود
باشند کہ بعد من خلفا وظلمہ ہم خواہند رسید باید کہ سمع
و طاعت ایشان کنیدی کو ایشان بضرب و اخذ اموال و ظلم و تعد
پیش آیند پس محض سمع و طاعت کردن جناب امیر و ائمہ ہدی
خلفا و ملتہ و غیر ہم را بموجب ارشاد رسول کریم کدام

منقصت و توہین و تحقیر در شان اینحضرت نماید شد و گدا م
 حقیقت بنامش و غیر ایشان ثابت گردد و در مطاع بودن ایشان
 و دال است این روایت مسلم بر ثبوت نقیہ و بہتر ازین براے
 نقیہ چه خواهد بود و ہمین ست مذہب ما و اکنون احتیاج
 اقامت بر این دلائل بر جواز نقیہ باقی نماند و اگر غلبہ
 و تمکن براے ائمہ ہدای علیہم السلام در ازمنہ ایشان
 حاصل شدہ چه قباح است براے ایشان چه در آیہ استخلا
 ہرگز ہرگز و عدہ و قوع تمکن در ازمنہ ایشان موعود من اللہ
 نیست کہ فقدان آن مستلزم انکار انجامز و عدہ حق جل و علا
 باشد و نہ خلافت ایشان موعود و نہ معاول حکم این آیہ است
 کہ بانستقار امور مندرجہ ان در عہود ایشان سلب خلافت
 ایشان لازم آید بلکہ خلافت و امامت ایشان بحکم آیہ یا ایہا
 الرسول بلغ ثابت است نہ باین آیہ و وعدہ کہ براے ایشان
 بروقت رجعت است باین پنج است کہ استخلاف یعنی ملکیت
 و وراثت تمام روئے زمین و ہا حب اختیار بودن ایشان
 و امن کامل و زوال خوف بالمرہ و عبادت خالص از شرک این ہم موعود
 است براے ایشان لیکن ذکر خلافت مصطلک کہ نیابتہ رسول
 و امامت مومنین است اصلا و مطلقا درین آیہ مذکور نیست
 و ان علیحدہ است از جملہ امور مندرجہ موعودہ آیہ استخلاف و ہم
 ظہور امور موعودہ مستلزم انکار آن نیستہ تو اند شد قیامت
 کہ موعود من اللہ است و خدا یتعالی در بارہ ان میفرماید انھم

یروند بسید او ز راه قریب اگر تا حال بوقوع نیامده باشد
 و موجب انکار نمی تواند شد که انکار آن مستلزم تکذیب
 باری عز اسمع باشد قال فی الحاشیه و ملا عبد العزیز در تفسیر
 مصداق این آیه که متضمن وعده الهی است رجوع بجناب مشکوک
 کشای داردین یعنی جناب ابو الحسن او رده گفت که در نهج البلاغه
 که بلا شبهه و بلا شک نزد جمیع شیعه اصح الکتب و متواتر است
 و کلام انجناب است قطع نزاع نمود و ارشاد فرمود که انجماء خلفاء
 ثلثه و اعوان و انصار ایشانند و خود را نیز در آن زمره داخل
 ساخت و حالا آن کلام صدق نظام را بگوش دل باید شنید
 و احتمالات ناقص خود را یکسو باید انداخت و در نهج البلاغه مذکور
 است که چون عمر بن الخطاب در باب رفتن خود برای قتال اهل
 فارس که جمع شده بودند با جناب امیر طلب مشوره نیک
 نمود جناب امیر در جواب او این عبارت فرمود ان هذا
 الامر لم یکن لفره و لا خذلانه بکثرة و لا بقلته و هو دین الله
 الذی انظره و حبسه الذی اعزه و ایدیه حتی بلغ ما بلغ
 و طلع حیث طلع و نحن علی موجود من الله حیث قال عز
 اسمه و عدا الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات یتخلفهم
 فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیسکن لهم دینهم
 الذی ارضاهم و لیسبدن لهم من بعد بعد خو فهم امنا و الله
 منجز وعده و ناهیه و منکر الیقین من الاسلام مکان
 النظام من الخرز فان انقطع النظام لفرق و رب متفرق لجمع

و العرب اليوم وانما نوا قتيلا فيهم كثير ون بالاسلام غزوين
 بالا اجتماع فكن قطبا واستدر الرعي بالعرب واصلهم وونك
 نار الحرب فانك ان شخصت من هذه الاديان تنقصت عليك العرب
 من اطرافها واقطارها حتى يكون مائذع ورايك من العواصم
 اهم اليك مما بين يديك وكان قدان الاعاجم ان تنظر والايك هذا
 يقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استرحتم فيكون ذلك
 اشد تكليم عليك وطمعهم فيك فاما ذكرت من سير العجم
 اية قتال المسلمين فان الله سبحانه هو اكبر لمسيرهم منك
 و هو اقدر على تغيير ما يكره واما ما ذكرت من عدوهم فانما لم تكن
 تقاتل فيما مضى بالكثرة وانما كنت تقاتل بالنهر والمعونة يعني
 بدرستك اين دين بنو نصر او وبي نصرته او بكثرته
 و نه بكمه وان دين خداست كه غالب كرده ست اورا و فوج
 اوست كه عزت داد و از او مدد كرده و از انا تا آنكه رسيد بحد
 كه رسيد و نمودار شد انهما كه نمودار شد و مابرو عده هيتيم
 از جانب خدا چنانكه فرمود بزرگ است نام او و وعد الله الذين
 امنوا منكم الاية و خدا و فاكند ه ست و عده خود را و ياريه
 كنده لشكر خود ست و جايي رئيس در اسلام جايي
 رشته ست از موه واپس اگر گسته شو و رشته متفرق
 شود و با چيزي كه متفرق شد باز جمع نشود
 قوم عرب امروز اگر چه كم اند پس ايشان بسيار اند بزور اسلام
 غالب اند بزور اجتماع پس باش بجا ع قطب يعني

ستون آسیا و کردش ده اسب یا را بقوم عرب و افکن
 ایشان را نه خود را در آتش کارزار پس بر آئینه اگر تو برخیزی
 اندین زمین عرب برهم شود و بریزد بر تو ملک عرب از اهل
 و جوانب آن تا آنکه باشد آنچه پس گذاشته از عورات
 ضرورت ترا از آنچه پیش رویست و گویا شده است
 آنکه عجمیان اگر بیند بسوی تو فرود آیند این بسج عرب
 است پس هرگاه بریدید و بکنید او را راحت یافتید پس
 باشد این حرکت موجب زیاده ویری ایشان بر تو و طمع
 ایشان در تو اما آنچه ذکر کردی از روان شدن قوم عجم
 بسوی قتال مسلمین پس بر آئینه خدای شاه را ناپسندیدم
 ترست و آنکه ایشان از تو داد و قادر ترست بر تغیر آنچه ناپسند
 دارد اما آنچه ذکر کردی از عدوان قوم پس با قتال نمیکردیم
 در عهد گذشته بنور کثرت و جزین نیست که قتال می کردیم
 بنور نفرت و مدد اقول ملا عبد العزیز صواقع نصر الله کالای
 را در فارسی ترجمه کرده و مطالب آنرا تقدیم و تاخیر نموده است
 بتحفا شاعشریه کرده است و بسوی نفس خود منسوب گردانیده
 که من تالیف کرده ام و حال آنکه جمله مضامین آن از نصر الله کالای
 مگر قدری تعلیل از جانب خونریز اضافه نموده است از ابتدا و او
 صاحب رساله آن بود که مراد از مومنین صالحین خلفاء اربعه اند
 معنی استخلاف معنی اصطلاحی است که نیابت رسول است و
 اکنون به تبعیت ملا عبد العزیز میگوید که انجاء خلفاء ثلثه و

اعوان و انصار ایشان جمیع مومنین اند در شیا کل مومنین
 را خلفاء رسول قرار داده و قول جناب امیر مثنی است بر معنی
 لغوی و آن برگزیده است یعنی تواند شد ما و امیکه در اواز
 استخلاف معنی لغوی نباشد و خلافت مصطلح را در اینجا
 بیچگونگی مدخلت نیست و آیه استخلاف در اصل خطبه داخل نیست
 ملاء عبد العزیز یا الفراء کاتبی از جناب خود درج خطبه کرده اند
 و اگر دخول آیه مسطور را در خطبه جناب امیر مسلم داریم باز مقصد
 ایشان بیچگونگی از خطبه مذکور بر نیخی آید کجا ثابت است
 ازین خطبه که مصداق آیه که متضمن وعده الهی است جماعه خلفاء
 ثلثه و اعوان و انصار ایشانند چه آنحضرت میفرمایند که
 نحن علی موعود من الله یعنی ما بر وعده هستیم از جانب
 خدا یعنی اسلام یوماً فیوماً ترقی گرفته بعد کمال خواهد رسید
 که شرک مشرکین از روی زمین بالمره مرتفع خواهد شد
 و روزی که خدای تعالی ما را بموجب آیه شریفه و لیطهره
 علی الدین کلمه بر تمام روی زمین تسلط و تمکن خواهد بخشید
 پس جناب امیر وعده خدا را در خطبه خود بر اے فات
 بابرکات خویش مع دیگر مومنین صالحین مختص گردانیده نه
 بر اے ثلثه و اخاب ایشان و اگر ثلثه نیز از جانب خدا
 در زمره موعود لهم داخل می بودند در میصورت می بایست
 که جناب امیر میفرمودند و انتم علی موعود من الله نه اینکه بگویند
 که نحن علی موعود من الله و بیچگونگی جناب امیر ایشان را داخل خبر که

موعود لهم میگردانیدند که در آیه استخلاف خطاب است
 مومنین صالحین و ثلثه راجب امیر از جمله غادرین و دشمن
 و کاذبین می دانستند چنانکه در صحیح مسلم است و همچنین
 در آخر خطبه نیز نسبت بذات خود و دیگر مومنین صالحین که
 در راه خدا جهاد میگردانند میفرمایند فان لم تکن نقا تلهم
 مضی بالکثرة و انما کنا نقا تل بالثقل والمعونه و نفر مودند که
 کنتم تقا تلون و نیز شراکت جناب امیر و مشوره ایشان و
 ایشان بمشوره نیک هدایت کردن موجب حقیقت ایشان
 نمی تواند شد حقیقت عالی جناب امیر را علم کامل و ذهن ثبات
 و طبع سلیم عطا کرده بود بنابراین اصحاب رسول مقبول که محتاج
 بودند بمشوره نیک بر اے انحلال مشکل جناب امیر رجوع
 میگردانند و آنحضرت بر اے رونق دین و ترقی اسلام
 که اہم مہمات است بفکر صاحب خود بسویے صراط مستقیم
 و منہج قویم هدایت میگردانند و مشوره نیک میدادند که
 منصوب الحق بودند لیکن چنان منظور خاطر اقدس نبود که خدا نخواسته
 مسفر تے یا چشم زحمے و تہمت کی ماسلام یا اہل اسلام برسد
 و حقیقتا لے از غیب در دل عمر القاکر وہ بود کہ اواز علی مرتضی
 در باب روانگی خود جانب فارس استشارہ نماید تا علی اورا
 از ارادہ روانگی ان سمت بازدارد و زیرا کہ طبع معلما و خلیفہ خدا
 از دوام مستود و توب و بفرار از جهاد پس اگر ایشان نیز سمران
 اسلام رونق افروز می شدند اول از پھر و بفرار سے نہادند

و جمیع لشکر اسلام به تبعیت ان سرور رئیس خویش از عرصه
 نبرد و محاربه گریخت و هریمیت بر هریمیت میخورد و درین صورت فتح و
 نصرت گاه به نصیب اهل اسلام نمیشد و تهنک و دولت
 که بر اے ایشان حاصل میشد ماورای ان است و اینهم
 تقاضای حکمت الهی بود که ثلثه در ازمنه خلافت خود از مشرف
 جهاد محروم می ماندند و شریک جهاد نمیشدند و اگر ایشان را
 هم اتفاق روانگی میشد بسبب فرار و هریمیت ایشان هرگز
 هرگز ترقی اسلام متوقع نمیشد بود و حکومت و ریاست ایشان
 و امر نمودن بر اے جهاد که محض بر اے ترقی ریاست و
 سلطنت خود بود مستلزم حقیقت و فضیلت ایشان نمی
 تواند شد چه معاویه هم در عهد خلافت علی مرتضیٰ حاکم و
 رئیس صحابه و دیگر اهل اسلام بود و امر بجها و هم میکرد
 و حالانکه با یغی بود و حکومت مسلمانان حق او نبود و اگر نزد
 اهل سنت خلیفه حق و امام صدق بود پس بعد خلافت علی
 مرتضیٰ بودند در عین زمانه خلافت استخفاف پس حال ثلثه در
 ریاست و حکومت مسلمانان مثل حال معاویه است و در
 زمانه علی بن ابیطالب و کرام فضیلت بر اے ایشان حاصل
 نیست و درین خطبه استشاره مدح وین خداست که انحضرت
 میفرمایند و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعز
 و یاستایش مومنین است چنانچه میفرمایند و العرب
 و انکما لافریقا هم کثیرون بالاسلام عزیزون بالاجماع

و تخمین عمر در هیچ مقامی نیست و آنچه که به نسبت
 او فرموده اند چنین است که مکان القیم من الاسلام
 مکان النظام من الخرز و یا چنین فرموده اند که فکن قطبا
 و استدر الریح بالعرب و این محض ممانعت است از روانگی
 او بطرف فارس بکلام بیخ و فصحیح که خالے از لطافت نیست
 نه مدح او کمالا ینحی علی اهل النبأ قال اگر مثل قوم ابراهیم
 شیعی گویند که ما نیز بعد مرورد و سوره کثره قائل وقوع مجموع
 این اموریم و مشابیهت در استخلاف بمقدمه نص است
 یعنی چنانکه ادم و داود و مارون را خلیفه منصوص کردیم این
 خلیفه را نیز مختص برض نمایند و مقصود از استخلاف با تصرف
 زمین مثل وعده غلبه دین اسلام در آیه هو الذی ارسل
 رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلمه است
 یعنی چنانکه غلبه دین اسلام در زمان خیر الانام بظهور برسد
 موقوف بر وقت دیگر است همچنان لغرف فی الارض
 برانهم کلام یعنی بر وقت رجعت از ملک علام است اگر متصل
 زمان نبوت نشد عدم وقوع وعده الهی نمی توان گفت
 بیانش آنکه حضرت رب العزت در باره ابوالبشر فرمود
 انی جاعل فی الارض خلیفه حالانکه ادم سالها دراز
 مدیست مانند چون در زمین آمد مدتی مدید قتها سرگردان
 بود بعد از آنکه نوبت وصال ادم و حواری رسید و کثرت نسل
 پدید آمد و وعده الهی ظاهر گشت و لطف الهی همین است که معرفت

رسول کریم منصوص ائمه کرام به تبلیغ حدیث عذیر نظر گرفته اند
 انسته در جوابش میگویم اگر مشابیهت محض در استخلاف بمقتضا
 نص است و مقصود از استخلاف با علمیه و تصرف زمین بر وقت
 رجعت پس در نیصورت لازم که اعتقا و خلافت جناب امیر بعد
 وفات جناب رسالت با بلافاصله نمکنند و نسبت غصب خلافت
 انجناب بزمه خلفاء از نذا این عقیده فاسده توبه بعمل آرند و
 بپاس حمیت الهی هلیت منحرف از حق بوده مطلب خود را بمقدم
 نص مشابیهت و ادون و از بایقی امور مندرجه ایت استخلاف
 چشم پوشیدن مثل ملحد تارک الصلوة کلمه لاتفیر بواله
 الصلوة را بر اے ترک صلوٰه خود دلیل اور و باقی
 کلام راز و اند و بیکار انکاشتن مشابیهت قائلین کلمه نؤمن ببعض
 الکتاب و نکفر ببعض شدن است و یا خود را در زمره سقستین
 الذین جعلوا القرآن عصنین داخل کردن است بهر کیف بدون
 ظهور مجموع امور مندرجه ایت مسطور استخلاف حق نباشد
 اقول این قول سید ابراهیم صاحب که خلاف تحقیق علمای
 شیعه است بنظر ز سیده که در کدام رساله تحریر فرموده اند
 و نه ایشان از علمای محققین بودند که قول ایشان
 مستند باشد لیکن در صورت فرض تسلیم جوابش این است
 که خلافت منصوصه جناب امیر بلافاصله بعد پیغمبر خدا صلعم
 بلا ریب مشابیهت بخلاف سابقین و زوال خوف و لطف
 فی الارض از لوازم ان نیست چنانکه خوانی دانست پس ازین

زیرا که الله تعالی خلافت علی را بخلافت سابقین مشابیهت داده است
 نه امور دیگر مندرجه ای را که حصول تمکن و تبدل خوف بامن است
 چنانچه میفرماید که لیستخلفتم کما استخلف الذین من قبلهم یعنی خلیفه
 خواهد کرد ایشان را چنانکه خلیفه کرد آنان را که قبل از ایشان بودند
 پس شبهه که خلافت علی است و شبهه به که خلافت سابقین است
 بیان هر دو تمام شد و فقرات مابعدان نیز اگر چه موعود اند و ایفاء
 آنها از ضروریات است لیکن آنجا از همراه استخلاف علی علی
 سبیل الفور از ضروریات نیست زیرا که محض خلافت علی را
 مشابیهت بخلافت سابقین بود بیان آن تمام شد و تمکن علی
 را مشابیهت تمکن ایشان نیست که انهم بر اے علی وقت
 خلافت تمام شود و بوقوع آید بلکه اکثر خلفاء سابقین از
 تصرف فی الارض و تمکن و قدرت محروم مانده اند و جمله و
 لیکن لیم جملة علی حده است که معطوف است بر جمله لیستخلفتم و قو
 ان همراه معطوف در زمان واحد ضرور نیست و نه از شروط
 و لوازم و متعلقات آن است البته اگر حقتعالی چنین میفرماید
 که لیستخلفتم بالتکن و تبدیل الخوف بالامن و ریضورت
 جای گفتگو بود و اذلیس غلیس نظم آیه مذکوره
 بطور عطف جمله بر جمله است و وقوع معطوف در زمان وقوع
 معطوف علیه ضرور نیست چنانکه حقتعالی میفرماید که هو الذ
 یجیی و یمیت پس چه ضرور است که احیاء و اماتت هر دو بر
 شخص واحد در یک زمان بوقوع آید بلکه قو به آن معا

مستحیل است و آیه استخلاف را مثل آیه ولا تقرّبوا الصلوة
فهمیدن ناشی از کمال دانشمندی صاحب رساله است این آیه را
بآیه استخلاف چه مناسبت است این آیه یک جمله نیست و کلمه و او
در جمله و انتم سکاری و او حالیه است که متعلق است بجملة سابقه و
معنی جمله بے انضمام ان تمام نمیشود بخلاف آیه استخلاف

که لیست خلفان یک جمله است و لیکن بهم و بینهم الذي ارتضى لهم
جملة دیگر است و عطف جملة بر جملة است و این چنین در کلام مجید
اکثر آمده است کما قال الله تعالى منها خلقناکم و فیها نعیدکم
و منها نخرجکم تارة اخرى پس اعاده در زمین و اخراج از آن بار
دیگر در بیک وقت معقول نیست و اکنون اگر کسی ملحد بگوید که اعاده
در زمین بوقوع آمد و اخراج از آن هنوز موعود است و ان بوقوع
نیامده بر یک کلمه عمل نمودن و از باقی امور مندمجه ایچشم

پوشیدن مثل تارک الصلوة بر کلمه لا تقرّبوا الصلوة
عمل نمودن و باقی کلام راز و اند و بیکار انکاشتن مشابه
تا لکین کلمه نو من ببعض الکتاب و تکفر ببعض شدن است پس
در این صورت در جوابش چه خواهد گفت فاما کان جوابکم فهو جوابنا
و ثبوت خلافت علی موقوف برین آیه نیست و نه کسی از علما
شیعه وقت اثبات خلافت علی این آیه را مستند گردانیده
تا مجال اعتراض وسیع باشد بلکه خلافت انجناب ثابت است
از حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الا به و هرگاه
آنحضرت صلعم بحکم این آیه علی را منصوب بخلافت کردند و

اصدار نفس خلافت حسب تحریر سید ابراهیم صاحب به بیان حد
غذیر بو فارسید و مراد از غلبه و تصرف زمین که نزد ایشان بعد مرور
و هور کثیره واقع خواهد شد غلبه و تصرف کامل است که بر تمام رو
زمین حاصل باشد و آن هور بوقوع نیامده و نه کسی از اعصاب
نموده و نه آن الزام خلافت است که وجود آن همراه خلافت
از ضروریات باشد و غلبه و تصرف ظاهر است که از حضرت علی
مغضوب گردیده آن همان غلبه است که وقت اصدار حدیث
غذیرا حضرت مسلم را حاصل بود و دیگران بخیله و غلبه قایل
ان شدند و مردمان از اطاعت علی تخلف و رزیده و انجناب
را محذول و منکوب ساخته در تحت حکومت و اطاعت نخواستند
در آمدند و غلبه و تمکن که مقصود و مراد سید ابراهیم صاحب
است ثلثه را هم گامی حاصل شده که بعثت ان صناد
رساله معتقد حقیقت خلافت ایشان است کجا بود تسلط
ایشان بر تمام رو زمین و کجا بود عبادت خایه از
شکر بر کل بقاع ارض و اگر مراد از غلبه تسلط فیه الجملة است
چنانکه از حضرت مسلم را بود پس ان تسلط معاویه را هم
حاصل بود و اکثر بلاد و قلاع را مثل ثلثه مفتوح هم
می ساخت چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است و فی سنة
خمس و اربعین فتحت الغیقان یعنی در عهد معاویه در
سال چهل و پنجم مفتوح شد فیقان و نیز میگوید و فی سنة
سنة ثمانین فتحت قهستان علوه و فیها دعی معاویه باهل انام

الک البیعة بولاية العهد من بعده لانه یزید قبایعوه یعنی دور سال
پنجایم مفتوح شد قهستان از روئے قمر و دران سال
بخواند معاویه اہل شام را بخلافت عہد بعد خود برائے پس
خود یزید پس بیعت کردند اورا و نیز عی نوید و نئے سنتہ

ثلث واربعین تحت الریح و غیر ما من بلاد سجتان و ودان
من برقة و کوزای من بلاد السودان یعنی دور سال چہل و سوم
مفتوح شد ریح و غیران از بلاد سجتان و ودان از برقة و کوز
ای از بلاد سودان بلکہ معاویہ از جملہ خلفاء سابقین کوئی تفوق
نہ بودہ کہ در ممکن و تصرف فی الارض عدیل خود نداشت و برہمہ
خلفاء را تقدم فوقیت جستہ چنانکہ در تاریخ الخلفاء مذکور است
عن کعب الاحبار لن یلک احد ہذہ الامۃ مالک معاویۃ یعنی از
کعب الاحبار منقول است کہ نہ مالک خواہد شد کسی ازین امت
چیزیکہ معاویہ مالک شدہ است پس تخصیص ثلثہ چیست و
اگر ایشان فتح بلا و کردہ اند معاویہ نیز بان مساببات دار و در نصرت
بابہ کہ معاویہ از خلفاء موعودین باشد کہ مثل ثلثہ بلکہ افزون
تر از ایشان تملک علیہ داشت و اخراج او از خلفاء حقہ حسب اصول
اہل سنت و جمیع وجہ ندارد خلاصہ آنکہ غلبہ کہ موعود است غلبہ
کماطہ است کہ بر تمام روئے زمین باشد و غلبہ کہ مغضوب است
فی المجدہ است کہ جناب رسول خدا صلعم را بوقت ارشاد حدیث
غدير حاصل بود قال و انکار ظہور غلبہ اسلام در زمان خیر الانام
میرج مخالف است از قرآن زیرا کہ بر ثبوت ظہور اسلام و غلبہ اہل

ایمان و اقامت حجت بر معاندان در زمان حیات حضرت سید
 ولد عدنان علیه الصلوات والسلام قرآن عظیم البرهان و
 منطوقات فرقان جلیل الشان شاهد عدل اندکما قال الله تعا
 ومن يقول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم
 الغالبون و جعل کلمه الذین کفروا السفلی و کلمه الله ہی العلیا
 افلا یرون انانا فی الارض شنفصها من اطرافها انهم الغالبون
 الیوم یس الذین کفروا من و ینکم فلا تخشوهم و اخشون
 لقد ابتغوا الفتنه من قبل و قلبوا الک الامور حتی جاز الحق
 و ظهر امر الله و هم کارهون اقول در ظهور غلبه اسلام و
 نقصان کفر روز بروز ریوی و شک نیست لیکن مقصود سید
 ابراهیم صاحب ان است که در زمان انحضرت صلعم غلبه کامله
 یعنی تسلط مسلمانان بر تمام روی زمین حاصل شده بود
 و مراد ایشان از غلبه و تسلط ان نیست که فقط در ملک عرب
 تسلط باشد بلکه چنین تسلط و غلبه در زمان انحضرت صلعم
 نیز و ایشان هم حاصل بود و ایشان انکار این غلبه ندارند
 و قرآن شریف نیز بهین غلبه ناطق است و غلبه که بر تمام روی
 زمین باشد هنوز حاصل نشده است و ان متوقع است در عهد
 صاحب الزمان علیه السلام بموجب ارشاد انحضرت صلی الله علیه
 و آله لیبعث الله رجلا من اهل بیته یملأ الارض عدلا کما ملئت جورا و
 این قول صاحب رساله مبطل است اصل مدعای او را که دعوی حدوث
 غلبه و تسلط در از منتهی ثلثه میگرد چه هرگاه تسلط فی الجمله که بر

امر بالمعروف ونهی عن المنکر در عهد انحضرت صلم بطهور رسید
 انجامز و عده حسب معتقد اهل سنت بجمیع امور موعوده بوقوع
 آمد و همان تسلط انحضرت مستمر تا آیندم و دین محمدی
 بسی حکام اسلام یومافو ماورترقی و ترائدست و بعد انحضرت
 صلتم تخصیص کسے نیست بلکه جمله سلاطین اسلام بهمان قوت
 و غلبه که بغرب ذوالفقار حاصل شده بود فتح بلاد کرده آمده اند
 و اگر زیاده غلبه را علت حقیقت کسی خواهد گردانید و در صورت
 معاویه از جمله ایشان اولی و انبب خواهد بود که در زمانه او
 غلبه اسلام افزون تر از غلبه حکام ما تقدم بود قال و چون بایشان
 نص خلافت حضرت آدم علیه السلام حال حضرت امیر قبل ازین که
 وعده الهی در خلافت بلافاصله انجناب بطهور کند مثل حال آدم
 و رحمت یا بعد از جنت بود پس درین صورت نزد ایشان سخن
 وعده الهی برایے خلافت خلیفه کافیست ایندای آن وعده
 ضرورتی ندارد و حالانکه درین آیه قبل از تنویر کتاب آدم علیه
 السلام اینے جاعل فی الارض خلیفه خطاب بملک بود و برا
 خلافت ویے مقام مشهود و عرصه زمین و زمان موعوده
 وقت وقوع و ظهور وعده الیه است هر وقت که باشد پس
 بخلاف نص صریح زمان خلافت و زمان اظهار نص و زمان تعطیل
 آنرا زمان واحد پنداشتن و ظهور آن وعده بروقت وصال آدم
 و حوا و کثرت نسل ایشان موقوف و اشتن و درین مدت
 تعطیل کسی را غاصب خلافت آدم قرار ندان و این قصه را برای

اثبات خلافت بلا فاصلہ جناب امیر و لیل اور دن و فقط اظہار
 انصوص ائمہ را برائے خلافت ایشان بدون وقوع مجموع امور
 موعودہ آیت استخلاف کافی داشتن تیشہ برپایے خود
 زدن است اقوال محض و وعدہ الہی برائے خلافت خلیفہ کافی
 نیست بلکہ ایضا کے ان از ضروریات است و ان بوقوع امدہ در
 غدیر خم و سید ابراہیم صاحب قائل بان ہستند و انچہ کہ تا ایندم
 موعودہ است حصول تمکین کامل است و ان از لوازم خلافت نیست
 و چنانکہ خدا تعالیٰ حضرت آدم را در جنت و بعد جنت صد
 سال قبل از حصول تمکین خلیفہ خود گردانید و همچنین علی مرتضیٰ
 را در غدیر خم بحضور ہزار ہا مردم خلیفہ و جانشین رسول امین
 گردانید و ہر کس بعد بن ابرہ طالب مراسم تہنیت و مبارک باد
 بتقدیم رسانیدند و برائے آدم علیہ السلام کدام عرصہ زمین
 برائے خلافت موعودہ بنود بلکہ بمجروح ظہور در عالم امکان و در
 در جنت شملت خلافت و تشریف امامت سرفراز گردیدہ
 بودند چنانچہ صاحب تحفہ در باب ہفتم عقیدہ سیوم مے نگارد
 کہ حضرت آدم خلیفہ بودند و بہشت لیکن نبوت حاصل نشدہ
 بود چنانچہ میگوید کہ اینے جاعل فی الارض خلیفہ پس حضرت
آدم قبل از نبوت امام و خلیفہ زمین بود و بالا جماع مصدر گناہ
شد قولہ تعالیٰ و عصر آدم آدم ربہ فتویٰ و این قصہ
در زمان امامت و خلافت بودند در زمان نبوت انتمی پس استخلاف
بدون تمکین ثابت شد و خلافت را تمکین لازم نیست و همچنین جال

ائمه است و چنانکه اظهار نص بر اے خلافت آدم بلا حصول تمکن
 کافی شد همچنین اظهار نص خلافت بر اے ائمه طاهرین مکتفی و کافی
 شد و وجوه تسلط فی الارض بر اے خلافت منصوصه لازم
 نیست و همچنین اکثر انبیاء را اقتضای حصول نص بوده است و توجیه
 تمکن و غلبه ایشان بر سیده و وعده الهی در آیه استخلاف و صورت
 تسلیم تحریر رسید بجا که موصوف که بر اے خلیفه کردن بود بوجوه
 رسید وقت نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 و جناب رسول خدا صلعم حسب تاکید جناب باری عز اسمه امیر متین
 علی را در حضور هزار مأمور و مردم خلیفه خود گردانید چنانکه با ثبات
 رسانیدم و اکنون فقط وعده تمکن وین بر تمام روی زمین
 و تبدیل خوف با من کامل و عبادت خایه از شرک بر جمیع
 بقاع ارض باقی است و مرا و سید صاحب از استخلاف با تصرف
 زمین همین است که بر تمام روی زمین تصرف باشد چنانکه حضرت
 ادم را بود که غیر ایشان کسی دیگر بر زمین تسلط نداشت
 و وعده الهی که در باره ایشان بعد وصال حوا و انتشار اولاد
 بر روی زمین بوفار رسید الوعده استخلاف با غلبه کامل است
 که بر تمام روی زمین تسلط ایشان بود و دیگر کسی غیر ایشان
 تسلط نداشت و آن مستلزم نفی خلافت مطلقه ایشان در
 جنت یا بعد جنت نمی تواند شد بلکه ایشان الوقت نیز خلیفه
 بودند من جانب الله که تصرف فی الارض بر اے ایشان
 حاصل نبود چنانچه صاحب تحفه میگوید که ادم در جنت خلیفه و امام

بود و چگونه باور توان کرد که حضرت آدم را زمانه تقطیل بهم بود که
 در آن زمان خلیفه نبود اول این مقدمه را با ثبات باید رسانند و مجرب
 قولسانی کافی نیست و صاحب تحفه بر خلافت ان قائل است و مشابیه
 خلافت علی را با خلافت آدم و در نفس استخلاف است نه در جمیع امور
 و نه آنکه احدیکه در خلافت علی حادث شده باشد در خلافت آدم نیز
 حدوث پذیرد یا حیثیتی که در خلافت علی معتبر باشد نه در خلافت
 آدم نیز معتبر باشد پس چه ضرورت که اگر خلافت علی منصوب باشد
 خلافت آدم نیز منصوب باشد در خلافت عثمان و قانع و سوانح شریقه
 ظاهر شد تا اینکه مؤمنین اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند باید
 که در خلافت سابقین هم همین حوادث متطرق شوند و خلافت
 آدم منصوص بود و آدم نبی هم بودند پس باید که ثلثه هم
 نبی باشند و خلافت ایشان منصوص باشد و کجا بود برای
 آدم قبل انتشار اولاد ممکن فی الارض که کسی خلافت ایشان را
 غصب میکرد و کجا بود وجود غاصب در آن زمان البته اگر شیخین در
 زمان مے بودند در آنوقت نیز بعید نیست که در خلافت آدم طمع میکرد
 پس وجود غاصب و خلافت علی مرتضی مستلزم وجود ان در خلافت
 حضرت آدم نیست و تمشیل قصه آدم بر اے اثبات خلافت علی
 و اولاد او که سید صاحب بمعرض بیان آورند بر اے افهام مقصود
 بلیه است والا این قصه را اے خلافت ایشان دلیل نیست و نه توقف
 علیه خلافت ایشان است بلکه خلافت ایشان ثابت است بحکم خدا
 چنانکه قبل ازین تفصیل نگارش کردم که جناب رسول خدا علی مرتضی

در غدیر خم مالک و اقامے مومنین گروانیدند و حضور نزارا
 مردم و مردم و راهنگام ولایت و خلافت جناب امیر را تلقی بقبول
 نمودند و لیکن بعد وفات جناب رسول خدا صلعم و جوده ناس
 از علی منصرف و منحرف گردیدند و بعثت حب ریاست و هوا یی
 حکومت ریاستی که جناب رسول خدا نامزد و علی مرتضیٰ کرده بودند
 از ابقه و غلبه برائے ذوات خود مقرر دادند و غصب خلافت
 ظاهر یی که امارت و حکومت خلافت است مستلزم سلب خلافت منصوص
 یغی تواند شد بنی اسرائیل جناب مارون را که خلیفه حضرت
 موسی بود مخدول و مهجور نموده باغوا یی سامری با شتمنا و
 کوساله اشتغال ورزیدند لیکن در خلافت ایشان حرفه نبود
 و از اشتغالی خلافت مخصوصه حقیقه لازم یغی آید و سالبای
 دراز قبل غرق شدن فرعون حضرت موسی را با وجودیکه بنی بودند
 لغرف در زمین حاصل نبود و فضلا عن مارون و بعد غرق فرعون نیز
 آنچه که لغرف بود برائے حضرت موسی بودند برائے حضرت
 مارون پس باید که حضرت مارون باعث عدم تسلط ایشان از خلافت
 حضرت موسی معزول باشند و حالانکه خلافت ایشان از قرآن
 مجید ثابت است و هیچ احدی قائل نیست که حضرت مارون در عهد
 مذکور خلیفه بودند و در کتب صحاح اهل سنت مذکور است تا اینکه صاحب
 تحفه هم جے نوید که جناب رسول خدا صلعم علی بن ابیطالب
 را وقت روانگی غزوہ تبوک خلیفه گردانیدند حضرت علی رضی الله عنه
 استخلف فی الناس و انصبیان جناب رسول خدا صلعم و رجواب

مجری اشتغالی خلافت

فرمودند اما ترغیبه ان تملكون منی بمنزله ارون من موسی و حاله
 تصرف فی الارض برای حضرت علی بهیچگونه حاصل نبود پس
 معلوم شد که خلافت منصوصه را ممکن و تصرف فی الارض لازم
 نیست قال زیرا که در صورت خلافت بنی امیه و بنی مروان و بنی
 عباس همه حق و صحیح میگردد و از خیر غضب بیرون میروند
 برای دشمنی پیمان دوست بکسے به بین که با که بریدی و با که پیوسته
 اقول خلافت که منصوص است از جانب خدا برای کسی تحقیق آن
 اظهار نص کا نیست کما قال صاحب التحفه و ممکن و تسلط فی الارض
 از لوازم ان نیست و از غضب کردن کسی منسوب نمیشود
 اما خلافت ظاهر است که امارت مومنین است البته بغصب در آمده
 و قبل ازین با ثبات رسائیده ام که حضرت علی خلیفه حق و
 منصوب من جانب خدا بود و جناب رسول خدا صلعم او را در
 غدیر خم خلیفه و نائب خود کرده بود و مردم را با طاعت او
 تاکید بلیغ فرموده بود و آنحضرت را امیر و مولای مومنان
 گردانیده بود پس کیکیه غزاة اولاد او که نیز منصوص اند مدعی
 خلافت خواهند بود و ان امارت را از دست او منسوخ خواهد کرد بلا
 ریب ظالم و غاصب خواهد بود بنی امیه باشد یا بنی تیم یا بنی عدی
 یا بنی عباس و هر گاه استخلاف علی و حقیقه خلافت او مستحق گرد
 پس کسانیکه بجهت و قهر خلافت را بر خود بستند هرگز هرگز از خیر غصب
 بیرون نمیروند و نزو با ثلثه و بنی امیه و بنی عباس جمله سلاطین
 جور متجاوزانند ثلثه را اینان کدام غوغیه و ترجیح نیست بلکه

باین جمله مقاسد ایشانند و از تحریر صاحب رساله چنان مفهوم
 میشود که نزد اهل سنت بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس خلفاء
 حقه نبودند و حال آنکه این منطقه او خلاف معتقد جمهور اهل سنت
 است چه علمای ایشان خلافت این جمله سلاطین را حق و صحیح
 میدانند و قوه و غلبه که دراز منزه ایشان حاصل بود از ادلیل
 حقیقت ایشان میگردد و عزت خلافت را در عهد و ایشان اعتبار
 کرده اند چنانچه قبل ازین بیان کرده ام از صواعق محرقه قول قاضی عیاض
 را در باب ائمه اثنا عشر و پسند کردن عقلائی شارح صحیح بخاری
 قول قاضی عیاض را و اسامی خلفاء اثنا عشر که در مدت عزت
 خلافت و قوه اسلام بودند حسب تحریر شارح بخاری این است
 ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه و یزید پسر معاویه و عبد الملک
 و هر چه پسر او و ولید و یحیی و یزید و هشام و عمر بن عبد العزیز
 و در ذیله و تاریخ الخلفاء در باره خلفاء اثنا عشر چنین روایت است
 که ابوبکر الصدیق اصبتهم اسمهم عمر الفاروق قرن حدید اصبتهم
 ابن عفان ذو النورین قتل منطلو مایوتی کفلین من ارحمه
 معاویه و ابنه ملک الارض المقدسه و السفاح و سلام منصور
 و جابر و المهدي و الایمن و امیر العصب کلهم من بنی کعب بن لوی
 کلهم صالح لایوجد مثله خلاصه اینکه خلفاء دو آزاده اینها اند
 ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و پسر او یزید و سفاح و سلام منصور
 و جابر و مهدی و امین و امیر العصب همه ایشان از اولاد کعب
 بن لوی اند و جمیع اینها صالح بودند که مثل ایشان یافته نشده اند

و انکس حضرت علی را از خلفاء خارج کرده است این است حال
 علماء اہل سنت نسبت بدشمنان آل نبی کہ ایشان را خلفاء
 حقہ و صلحاء بے مثل می دانند و عزت خلافت و قوۃ
 اسلام را در از منہ ایشان اعتقاد می کنند و صاحب سالہ
 کہ خلفاء در چہار کس بر خلاف جمہور خود حصر می سازد
 از پایہ اعتبار ساقط است و قابل سماعت نیست و عمر بن عبدالعزیز
 کہ از اولاد مروان است و آخر ملوک بنی امیہ است در مدح او کمال
 مبالغہ و اطراء می نمایند چنانچہ در تاریخ الخلفاء مذکور است

قال الحسن انما مہدی فعمربن عبد العزیز والافلا مہدی
 الاعمی بن مریم یعنی گفت حسن کہ اگر مہدی ہست پس
 عمر بن عبد العزیز است و اگر نہ مہدی کسی نیست مگر عیسیٰ پرمیم
 و ابن حجر در صواعق محرقہ مطابق مذہب اکثر محققین اہل سنت
 گفته کہ بعد از مدت خلافت امام حسن و مصالحہ اواز معویہ بیاید و

در اشارت آن کلام گفته فالحق ثبوت الخلافۃ لمعویہ من ح و
 انه بعد ذلک خلیفۃ حق و امام صدق و بعد تحریر حدیث فضیلت
 معویہ بیان کرده و گفته کہ نابینا، بیچ نقص و مذمت بر معویہ
 وارد نمیشود از جہت قتال ابوعلی بن ابی طالب زیرا کہ دانستہ
 کہ انحراف مبتنی بر اجتناب و بود و نبود برائے او مگر یک اجر و پاداش
 گفته پس معلوم شد کہ او را عذاب نخواہد شد بسبب محاربہ کہ
 با علی بن ابیطالب واقع شدہ بلکہ مشاب و ماجور خواهد بود و انتہی
 میگویم کہ قطع نظر از حدیث یا علی علی حربک حربہ و الا یستبک

نہ معویہ بن جندب

الا منافق لیکن جناب رسول خدا صلیم معویہ را لعنت ہم کردہ
اند چنانچہ بیہوشی ورتالیفات خود و دشمنی در ربیع الاول بروز کو رستا

انرا کے رسول اللہ صلیم ابوسفیان مقبلاً علیہ ظاہر و معہ ابنہ

معویتہ یقو وہ ویزید یسوقہ فقال صلیم لعن اللہ الراجبہ و اللہ اعلم

والتی یعنی بد رستی کہ دید رسول خدا صلیم ابوسفیان را

انندہ برخو و ہمراہ او پس او معویہ بو کہ میکشید اڑا ویزید می

را ندانرا پس گفت رسول خدا صلیم لعنت کردہ بہت خدا سوار

را کشتندہ را و رانندہ را انتہی و فخر الدین رازی در کتاب

محصل در باب جرح و تعدیل آورده کہ معویہ امام حسن را در

مجلس خود طلبید چون آنحضرت حاضر شد ابو العاص چیزی ذکر

علی بن ابی طالب شروع کرد کہ علی ابوبکر را دشنام میداد

و چون نوبت بامام حسن رسید آنحضرت فرمود کہ ای معویہ

یا و داری کہ روزیے پدر تو برادر سوار بود و تو قائدان

بودی ویزید سائقان و جناب رسول خدا صلیم لعنت

کرد و راکب انرا و قائدانرا و سائقانرا انتہی این بہت حال اہل سنت

کہ ملعونان رسول خدا و معاندان علی مرتضیٰ را خلیفہ حق میدانند

و در اخفا دشنام و معائب اعدا را اہل بیت رسول مقبول

کامل بکار می برند و در اثبات حقیقت خلافت غاصبان و ظالمان

آیات قرانیہ را ماول ساختہ خیل تن و ہی و عرق ریزی می نمایند

و باز ادعای تمسک باہل بیت می سازند و قاتلان و معاندان

ایشان را ناجور و مشاب می فہمند و نوبت ما بقتل و قتال کسی

نز سیدہ بجز و دعا کے بد کہ در حق دشمنان اہلبیت از ماسرزد
 می شود و درین جرم مارا ملامت و سرزنش می نمایند و کسی
 کہ با علی مرتضیٰ سقا قتل نماید و مردم را بر تپ او تحریص کند
 و با خاندان نبوت عداوت قلبی دارد و آنکس نز و ایشان خلیفہ
 حق و از مومنین مخلصین و مقربان بارگاہ ایزدی است و در
 قتل و قتال علی ماجور و مثاب است پس اگر همچنین است کہ عایشہ
 و طلحہ و زبیر و معویہ و غیرہ در عداوت و قتل و قمع علی ماجور
 و مثاب اند ما بدرجہ اولیٰ باعث تذمیم و تہجین اعدا را اہلبیت ماجور
 خواهیم شد قال بھر کیف اعتقاد و وقوع مجموع امور موعودہ
 بعد مرور و ہور کثیر بر ایے خلافت بلا فاصلہ جناب امیر
 مثل برات عاشقان بر شاخ اہوسست چون کہ ہنگام رجعت
 زمان استخلاف امام مہدیست نسبت استخلاف آن زمان برا
 خلافت بلا فاصلہ جناب امیر و جہے نذار و اقول مجموع امور
 موعودہ آیہ استخلاف حسب اعتقاد سید ابراہیم صاحب
 کہ بر تمام رویے زمین تسلط باشد و برای اہل اسلام
 امن کامل حاصل باشد و عبادۃ خالی از شرک بر کل بقاع ارض
 واقع باشد تا آیند از قوہ بفعل نیامدہ نہ در زمان آنحضرت
 و نہ بعد آنحضرت و اگر در زمان امام مہدی ہسم وقوع آن متوقع
 نباشد پس بر وقوع ان کدام وقت تصور کردہ شود و آنچه
 کہ در از منہ ثلث و معویہ و غیرہ تسلط فی الارض حاصل آن
 تسلط فی الجملہ بود کہ بر بعض بقاع ارض بود نہ تسلط کامل کہ

موعود و در آیه استخلاف است و دلیل بر موعود بودن تسلط کامل
 بر تمام رویه زمین و بدون عبادت خالص از شرک بر تمام رویه
 زمین است که تسلط و غلبه که برای امر موعود و نهی از منکر و
 مکلف باشد در زمان آنحضرت صلعم حاصل بود چنانچه خدا عی
 تقالے در قرآن شریفی جا بجا اعلام میفرماید از غلبه اهل اسلام
 و همچنین عبادت خدا هم در زمان آنحضرت صلعم از شرک
 خالی بود که مومنین از زمان خدایتعالی را با خلاص عبادت
 میکردند پس وعده که خدایتعالی برای تسلط و برای
 عبادت خالص از شرک می فرماید مراد از آن تمام رویه زمین
 است بعضی آن والا وعده شے حاصل لازم خواهد آمد و هرگاه در
 زمان آنحضرت و بعد آنحضرت تا ایندم تسلطی بجز برای اهل
 اسلام ثابت شد پس معلوم شد که مراد از تسلط و عبادت خالی
 از شرک در آیه استخلاف بر تمام رویه زمین است و آن هنوز بوقوع
 نیامده بلکه قریب الوقوع است انشاء الله تعالی در زمان رجعت
 و خلافت علی مرتضی و امه پدای که منصوص است از جانب خدا
 محتاج و منتظر باین امور مذکوره نبود بلکه آن خلافت ایشان
 تمام شد و آن تسلط که برای ایشان در زمان رجعت حاصل خواهد
 شد آن نعمتی و موسیبتی است علاحده برای ایشان از جانب
 ایزد سبحان که بان بزرگواران عطا خواهد شد نه از لوازم خلافت بلا
 فاصله جناب امیر علیه السلام که صاحب رسالت فصحیده است و در حصول
 امور مذکوره بعد مرور و هر کثیره چه استعدا است خدا تعالی و تقدیر

مجید یا بجا و عده حشرونش و حور و قصور می فرماید در نصرت
 بسبب عدم وقوع آن باید گفت که اینهم مثل برات عاشقان بر
 شاخ آهوست و اعتقاد و وقوع آن نباید کرد بلکه عده حشر
 پس از رجعت است و ما هرگز اعتقاد نداریم باینکه وقوع مجموع امور
 موجوده بعد از حشر و حور کثیره برای خلافت بلافاصله جناب
 امیر است بلکه معتقد ما این است که خلافت جناب امیر و دیگر ائمه بدی بوقوع
 آمد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر را بخلافت خود منصوب فرمود
 و جمیع مؤمنین اطاعت علی را اقبال نمودند لیکن بعد وفات جناب
 سرور کائنات ایشان از علی مرتضیٰ مرتضیٰ مختلف گردیدند و از اطاعت
 خدا و رسول او خارج شده و اطاعت غیر مستحقان خلافت درآمدند
 و سلاطین جابر نه سابقه استحقاق بقدر غلبه بر امارت مؤمنین
 قابض و تسلط گردیدند و مستحقان خلافت را مخدول ساختند و همین
 است معنی غصب خلافت و در زمان رجعت که برای ایشان تسلط
 و تمکن حاصل خواهد شد آن منزله است و دیگر که خدا بیتعالیٰ برای
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد طیبین ایشان در آن زمان مقرر ساخته
 و در آن زمان خلافت بلافاصله جناب امیر را کس از علمای ماقبل نبوت
 بلکه خلافت بلافاصله جناب امیر علیه السلام بعد وفات حضرت سرور کائنات
 علیه السلام و الصلوات تمام شد و از امیر المؤمنین با امام حسن رسید
 و امام حسن با امام حسین و علی بن ابی طالب تا آنکه فوت آن بحضرت صاحب
 الزمان رسید و انتخاب امام این زمانه است پس خلافت بلافاصله جناب امیر را
 بازمان ظهور امام مهدی چه تعلق است بلکه در آن زمان برای ایشان از

سر نو حکومت حاصل خواهد شد بکے را بعد دیگرے کہ دران دار و کبر
 از دشمنان خود انتقام خواهد کشید و چشم شیعیان ایشان قرار
 دل محبان ایشان از انوار سرت میزد و دیده بر مخالفان پیر خراب
 بود و ادعائے حقیقت خلافت نمیشد و وقوع امور مذکور در خلافت
 ایشان و جھے نذا و پس کدام سند است برای استخلاف
 عمر ابو بکر را و برای استخلاف ابو بکر عمر را و برای استخلاف عثمان
 عبد الرحمن بن عوف را و چه منصب بود ایشان را از جانب
 خدا که هر کس را که ایشان خلیفه سازند آنکس خلیفه رسول باشد و
 کجا بود امن کامل در زمان ایشان اگر امن کامل می بود غاطم زیرا
 از روه از نینجهان رحلت نمیکرد و مردم بسبب خوف خلیفه اخفاء
 امر حق نمیکردند و عثمان باین بے اعتنائی و ذلت مقتول
 میشد و اهل اسلام با عیله مر قضا بمحاربات پیش نمی آمدند
 پس او عای امن در زمان ایشان بے وجه محض است
 قال اکثر ائمہ حضار وقت نزول و بیچ بنوده اند تا موعود و مطحان
 یہ استخلاف باشند و این نص مختص بحاضرین سید المرسلین
 است و بس اقوال و ربضا و بی مذکور است که درین آیه خطاب
 عام امت است پس تخصیص حاضرین زمان آنحضرت صلعم
 و مختصرات مصنف رساله است قابل سماعت نیست و تونیز وقت
 نزول و بیچ حاضر نبود بی پس این نماز و روزه که حکم و جواب
 ن ثابت است از قرآن چرا بجا می آری نص و جواب این مختص
 محاضرین سید المرسلین است نه بتو و نه بمعاصرین تو و الخطاب

در آیه استخلاف مختص بحضار وقت نزول و چه باشد باز مطلب
 توازان بر بنیاید چه در بیضاوی و کثرت و غیره تفاسیر
 اهل سنت مرقوم است که خطاب در آیه استخلاف بر رسول خدا
 و جمیع مومنین صالحین است و لفظ من برای بیان است
 پس نابراین قول اگر از استخلاف معنی اصطلاحی که نیابت
 رسول است مراد باشد در این صورت باید که جمیع مومنین
 حضار وقت نزول و چه خلفاء و حق باشند
 چهار کس و در صورت اراده معنی لغوی غیر مقصود صاحب
 رساله مفقود است و اگر بالفرض و التقدير معنی اصطلاحی
 که مزعوم صاحب رساله است از لفظ استخلاف مراد باشد درین
 صورت هم مقصد صاحب رساله پنج دیگر از ان بر بنی
 آید چه محدثان اهل سنت بر قول مستحدث خود که خلفاء راشدین
 چهار کس بودند نیز اتفاق ندارند بلکه جمعی از علماء ایشان
 میگویند که خلفاء راشدین پنج کس بودند چنانچه در تاریخ
 الخلفاء مذکور است قال سفیان الثوری الخلفاء خمسة ابوبکر
 وعمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز یعنی گفت سفیان
 ثوری که خلفاء پنج کس اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد
 العزیز و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد عمر بن عبد العزیز
 بن مروان الخلیفه الصالح ابو حفص حامس الخلفاء الراشدین یعنی
 عمر بن عبد العزیز بن مروان خلیفه صالح ابو حفص پنجم خلفاء راشدین
 است با وجود بودن ان دورتر از وقت نزول و چه و بعضی از علماء

ایشان میگویند که خلفا و ستمه کس بودند چنانچه در تاریخ الخلفاء
مذکور است عن حبیب بن ہند الاسلمی قال قال لی المسیب انما الخلفاء
ثلثہ ابو بکر و عمر و عمر بن عبد العزیز یعنی از حبیب پشند اسلمی
روایت است میگوید کہ گفت مرا مسیب جزین نیست کہ خلفا و ستم کس اند
ابو بکر و عمر بن خطاب و عمر بن عبد العزیز قلت لہ ابو بکر و عمر قد عرفتما
فمن عمر بن عبد العزیز یعنی گفتیم او را کہ ابو بکر و عمر را تحقیق کہ دانستم
ان ہر دو را پس کیست عمر بن عبد العزیز قال ان عشت اد رکتہ وان
مت کان بعدک یعنی گفت اگر زندہ باشی خواہی یافت او را و اگر مرد
خواہد بود بعد تو و در مدح عمر بن عبد العزیز القدر مبالغہ می نمایند
کہ بیرون از حد است میگویند کہ اگر مہدی ہست پس عمر بن عبد العزیز
است والا مہدی کسی نیست بجز عیسیٰ بن مریم چنانکہ در تاریخ الخلفاء
مذکور است و با وجود این قدر مدح و اطرا میگویند کہ معاویہ بن
ابی سفیان از عمر بن عبد العزیز بدرجہ ما بہتر بود از جہت آنکہ معاویہ
ادراک صحبت آنحضرت صلعم نمودہ بود نہ عمر بن عبد العزیز چنانکہ
در صواعق محرقہ مرقوم است و با وجود آن میگویند کہ جناب رسول
خدا صلعم بر معاویہ لعنت کردہ چنانکہ در ربیع الاربار ز منہ شریک
مذکور است عجیب و غریب حال است علماء اہل سنت را ہر کرا خواہند
بلاحت و بران بر آسمان بر باشند و اگر خوانند در تحت الشری اندازند
و خطاب آیہ استخلاف حسب مزعوم صاحب رسالہ مختص بجاہلین وقت
نزول آیہ است لیکن با وجود بعد از وقت نزول معلوم نیست کہ عمر بن
عبد العزیز چگونه مندرج زمرہ خلفا و راشدین گردید و عایشہ و با

خلفاء و روایتی عجیب دارد چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است
 و اخرج مسلم عن عائشه انها سئلت من كان رسول الله مستخلفا
 لو استخلف قالت ابابكر ثم قيل لها ثم من بعد ابوبكر قالت عمر ثم قيل لها
 من بعد عمر قالت ابو عبیده یعنی مسلم از عائشه روایت میکند که
 پرسیدند از عائشه که اگر ابو رسول خدا خلیفه کنند اگر خلیفه میکرد گفت
 که ابوبکر را گفته شد و او را که پس کدام کس را بعد ابوبکر خلیفه میکرد گفت
 که عمر را گفته شد و او را که بعد عمر را خلیفه میکرد گفت ابو عبیده را گفته
 و عثمان و علی را ذکر کرده پس عثمان و علی که بر عجم عائشه برخلاف
 مکنون خاطر اقدس انحضرت صلم خلیفه گردیدند معلوم شد که از
 همین جهت عائشه بر عثمان لعنت میکرد و با علی مرتضیٰ بمجاربه پیش آمد
 بلکه مناسب آن بود که اصحاب رسول صلم هر کس را که خلیفه میکردند
 باستصواب و صلاح دید آن محدث خود خلیفه میکرد و ند و بعضی
 از علمای ایشان میگویند که فقط ابوبکر و عمر خلیفه بودند پس حص
 منون صاحب رساله خطاب آیه استخلاف را در چهار کس باطل است
 و چگونه مختص باشد خطاب بخاضعین زمان انحضرت صلم و حال آنکه
 علمای اهل سنت از همین قوت اسلام که صاحب رساله انرا دلیل حقیقت
 خلافت شمس میگردد و از ده کس را تا عمر بن عبد العزیز و شام
 خلفاء حق باور میکنند چنانچه قاضی عیاض گفته و قول او را ابن حجر
 بخاری پسند کرده که خلفاء حق در عزت خلافت و قوت اسلام
 و آزادی کس بودند معلوم نیست که صاحب رساله در چهار کس
 از چهار راه میکنند و خطاب قرآن عام است به جمیع مؤمنین و با بجا خداست

میفرماید یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام فمن شهد منکم الشهر
 پس باید که خوب صوم مختص بجا فرین وقت نزول باشد و خدایتما
 میفرماید که ومن یرتد ومنکم عن وینه پس باید که ارتداد هم مخصوص
 باشد بجا فرین زمان سید المرسلین و کسیکه بعد از حضرت صلعم کفر
 اصلی خود را جمع نماید از حکم ارتداد مستثنی باشد و کوائمه ما وقت
 نزول آیه حاضر نبودند لیکن جناب امیر علیه السلام موجود بودند و
 وجود با جود انجناب برای خطاب جناب باری عز اسمه کافی و
 وایفیه است در قرآن مجید در اکثر مقامات خطاب با حضرت صلعم
 است و در حکم ان جمیع امت مشمول است و در آیه استخلاف اصل
 خطاب بجناب امیر علیه السلام توصیف جمیع برای تعظیم است
 زیرا که کمال ایمان و صلاحیت عمل کما هو حق بجز علی بن ابیطالب
 و هیچکس از اصحاب رسول مقبول نبود و در سند احمد بن حنبل از

ابن عباس منقول است ما ذکر اند فی القرآن یا ایها الذین امنوا
 الاکان علی را سها و امیرا و شریفنا و سیدنا و لقد عاتب الله
 اصحاب محمد فی القرآن و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی نه ذکر کرده است
 خدایتعالی در قرآن یا ایها الذین امنوا مگر آنکه هست علی سران
 و امیران و شریفان و سیدان و برائین تحقیق عتاب کرده است
 خدایتعالی اصحاب محمد صلعم را در قرآن و نه ذکر کرده است علی را
 مگر بخیر پس هرگاه امیر المؤمنین علی را سرورین جمیع متوین
 قرار داده شد در صورت باید که اصل خطاب و آیه استخلاف بجناب
 باشد و تنصیص انجناب بر اسم ائمه دیگر که اولاد طیبین ایشانند و

هر يكے برائے ديگر يے براي صحت امامت ايشان كافيهست
 بلكه نزودما جناب رسول خدا نيز مخاطب اند باين آيه استخلاف چه
 ين آيه در فضائل جناب رسول خدا و ائمه هدي جملہ معصومين نازل
 شده است كه جملہ ايشان در زمان رجعت مالك و وارث تمام روي
 رين خواهند بود پس اصل خطاب مثل ديگر آيات بجناب رسول خدا
 است و نيز بجناب امير و ديگر ائمه در حكم ان داخل اند قال و شوار
 از ين برائے شيعة انكه نفس نفيس جناب پيغمبر صلوات الله عليه
 بوقت رجعت موهو و خواهد بود بلكه نزودما ايشان اول كسيكه با امام مهدي
 بيعت كند و اطاعت ورزد و محمد و علي و جبرئيل باشند بجا نكند
 بهتان عظيم اقول هر گاه نزودما شيعة و وقوع رجعت بايات قرآنيه ثابت
 شده باشند پس در زنده شدن جناب سرور كائنات در زمان
 رجعت برائے اعانت اولاد خود كه در دار دنيا از ايدمي فني با عي
 متغلبه و خيل ظلمه استے براي ان رفته قبا حته نيست و در زنده شدن
 انحضرت صلعم پيچگونه دشواريے بر شيعةان بنست بلكه قلوب
 شيعة و راز و زيارت رسول خدا صلعم و ائمه هدي عليهم السلام
 شادان و فرحان و چهره هايے ايشان خندان خواهند بود
 و نزودما شيعة بيعت جناب رسول خدا صلعم با امام مهدي هرگز نايست
 نيست صاحب رساله بر عقائد ايشان اطلايع ندارد و روايتے
 متضمنه بيعت رسول خدا صلعم كه از حق اليقين نقل كرده اين
 روايت از نعمان منقول است كه مخالف مذهب ماست از بار اعتبار
 ساقط است چه اعتقاد شيعة بالاتفاق ان است كه بيعت فاضل

بر دست مفضول صحیح نیست و لفظ اطاعت در روایت مذکوره صحیح
 رساله از جانب خود اضافه نموده است این لفظ هرگز درج روایت
 نیست و سبیه علمای ایشان نیز از دوام همین است که براسه اثبات
 مرام خود در روایات شیعه از جانب خود کم و زیاده میکنند چنانچه
 صاحب تحفه در خطب پنجم البلاغه از طرف خویش تحریفات نموده است
 از آنجمله در خطبه استشاره جنگ فارس آیه و عدد الذین امنوا
 منکم زیاده کرده و در نامه که بمعاویه مرقوم است آیه عیسی بن
 المرسلین از جانب خود افزوده و در خطبه لکمه بلا و فلان لفظ البوکه
 بجای لفظ فلان ثبت نموده و علی بن القیاس داین روایت بیعت
 انحضرت که نقل نموده مخالف است باعتقاد فرقه حقه شیعه نه باعتقاد
 اهل سنت که نزوایشان بیعت فاضل بر دست مفضول جائز است
 و در کتب ایشان تفصیل نبی و غیر نبی نیست و در مذہب سنیان اکثر
 روایات خلاف عقیده و در کتب صحاح ایشان که دال اند بر بیعت
 خدا و مدح او ثمان از زبان رسول خدا صلعم و تهتک انبیاء مندرج اند
 و صاحب تحفه اصل قصه مدح ائمه را که ترک نموده و در تاویلش از جانب
 خود سقیفه سازی کرده است قابل سماعت نیست که کتب اهل سنت
 برخلاف این طریقی اند چه اعتقاد اهل سنت در تحفه چنان مرقوم است که کلام
 خدا و رسول خدا و جناب امیر را بر ظاهران حمل توان نمود تا ویل را دران
 گنجایش نیست بخلاف شیعه که روایتی که مخالف معتقد در کتب
 ایشان منقول باشد انرا بدل و مطروح می نمایند و عمل بظاهران
 جائز ندارند و اگر روایت مذکوره بیعت را تسلیم کنیم در روایت مذکوره

چندان قباح است هم نیست چه بیعت آنحضرت صلعم در آن روز محض
 برای اعلای منزلت جگر گوشه خود و راعین الناس است نه برای
 اطاعت که مستلزم انحراف رتبه آنحضرت صلعم باشد و ان با اعتقاد
 شیعه هرگز درست نیست و هرگاه مرتبه امام مهدی ان باشد
 که حضرت عیسی روح الله عقب او نماز گذارد و خود انجناب خاتم الانبیا
 و پرکننده عالم از عدل و داد و مادی تمام اهل دنیا باشد که از وجود
 اقدس او دین خدا بر تمام روی زمین منتشر گردد و آنحضرت صلعم
 جدا مجد و حسین بن علی را بر دوش خود سوار کرده باشد و از زبان
 اقدس خود در حق او فرموده باشد که بایه انت و امی یا حسین
 چنانکه در جذب القلوب است یعنی پدر و مادر من فدا می تو باد
 ای حسین پس درست بردست زدن چه عیب است بزرگان را
 با فرزندان خویش نسبت می باشد که آنچه با ایشان میکنند موجب ان
 محبت باطنی است و اگر کسی دیگر را بجز حسین بر دوش خود سوار کرده
 باشند یا فرموده باشند که پدر و مادر من فدای تو باد ای حسین و
 من از حسینم حسین از من است پس نشانه بد بند و بیان کمند
 و دست بردست زدن زیاده ازین نیست بخلاف اغیار که اگر
 بایشان چنین معامله پیش آیند البته باعث حط رتبه خود است و
 نماز خواندن آنحضرت صلعم پس سر ابو بکر کم از قضیه بیعت نیست و فتح الله
 شرح صحیح بخاری مذکور است که ان النبی صلعم صلی خلف
 اقبله بکراخرجه ابن منذر یعنی بدرستی که پیغمبر خدا صلعم نماز خواند
 پس سر ابو بکر و در صواعق محرقة از ابن عباس منقول است

کہ لم یصل النبی خلف احد من امتہ الا خلف ابی بکر و اما عبد الرحمان
 بن عوف فصل خلف رکعتہ واحدۃ فی السجۃ نماز نکرده پیغمبر خدا
 عقب کسے از امت خود مگر پس ابو بکر و لیکن عبد الرحمان بن عوف
 پس نماز کرد و رسول خدا عقب او یک رکعت و در سفر اینست پس نگاه
 جناب رسول خدا صلعم نماز کرده باشد عقب کسے کہ سالیہای و او ان
 عبادت اہنام کرده باشد و عمر گرانمایہ خود را در کفریات و ضلالت
 بسر برده باشد و بیعت آنحضرت بردست فرزند خود چہ قباحت
 است کہ او نیز امام ابن الامام خاتم الامم است بہ بین تفاوت رہ
 از کجاست تا بکجا و بیعت نمودن آنحضرت صلعم بردست امام
 آخر الزمان کہ گویا ان بیعت بردست خود است موجب منقصت انجنا
 نیست بلکہ باعث تہنک ان است کہ سیدالمسلین زوہد خود را بردست
 خود سوار کرده بر اسے تماشای نامحرمان بہر و چنانکہ در صحاح
 اہل سنت از عایشہ روایت است ان الجنتہ کالنواہر قصون لیا
 و کان کثیر من الخلق مجتہما فقام الرسول و یرے الرقص و قال یلے
 یا عایشہ اترغبین الے اللہ فقلت و وضعت الید علی کتف
 الرسول فاری الرقص فقال الرسول ثلث مرات لم تشفی فقلت
 لا و کان مقصودی من ہذا ان اعلم منزلی عند رسول اللہ صلعم
 فاذا جاء عمر ففرق الخلق و ہربوا فقال الرسول انظر شیاطین
 الجن و الانس یارب من عمر یعنی عایشہ میگوید کہ بدرستیکہ
 جبشہ بودند کہ رقص میکردند روزے و بود خلق کثیر مجتمع
 پس برخاست پیغمبر خدا صلعم و دید رقص را پس گفت رسول

خدا صلعم مرا که ایست عایشه ایار غبت میداری بسوی ما باز
 پس بنحاستم و نهادوم دست را بر شانه رسول خدا صلعم پس
 دیدم رقتش را پس گفت رسول خدا صلعم ستم بار که ایانه مطلع
 شدی یعنی سیر نشدی پس گفتم که نه و بود مقصود من از آن
 اینکه بدانم مرتبه خود را نزد رسول خدا صلعم پس وقتیکه آمد عمر
 پس متفرق شد خلقت و گریخت پس گفت رسول خدا صلعم
 منم شیاطین جن و انس را گریزان از عمر و در فتح الباری
 شبح صحیح بخاری مرقوم است که در آن هنگام سن عایشه شانزده
 سال خواهد بود و بعد نزول آیه حجاب این امر واقع شده است
 و آنچه صاحب تحفه میگوید که قبل نزول آیه حجاب بود و محض در رفع
 است و در مقابل آن روایتی وضع کرده و در تحفه می نویسد
 که در کتب معتبره ایشان روایت صحیح آمده که حضرت ابو عبده
 بیاران و شیعیان خود میفرمودند که جواریان ما و فرجه
 لکم آیتهم بهائیه است صریح و افترا نیست فطیح که در هیچ کتاب
 از کتب شیعه ذکر این روایت نیست قال و قاعده مقدره است
 که امام و خلیفه بقید مدت غیبت نبی خلیفه و نائب نبی است چون
 بوجود ذات نبی ان قید مرتفع شد انقطاع استخلاف لازم آمد پس
 در حضور آن و خلافت و امامت امام مهدی معطل و بیکار ماند حال
 این عقیده یکی از دو چیز خالی نیست یا خلعت امامت از قیامت امام
 بر کشیدند یا بسبب نبوت نبی راضی شدند و اگر رجوع ازین رحمت
 بعمل آرند ازین بر و وافت مشل اهل سنت محفوظ ماند پس با وجود

بادجو و انس و مرتبت ریاست آموزدین و تفویض امور منین
 بامام مہدے و قائل بیعت و اطاعت انس و رباب خود
 صریح معتقد غصب خلافت یا سلب نبوت نبی است و این اجماع
 اقسام کفر است اقوال جناب رسول خدا صلیم برای اعانت
 اولاد طیبین خود و تعذیب معاندان و غاصبان حقوق
 ایشان زندہ خواہند شد و ہدایت خلق از جانب انحضرت
 صلیم مفوض است بامام مہدے علیہ السلام و ہمان دین
 محمدی است کہ امام مہدیہ احیاء و النفاذان مے نمایند
 بطور نیابت تخلیہ تخیل محمد و تخریم تحریم محمد و سلب نبوت
 از ان ہرگز لازم نمی آید شان و ملوک از وزرای و اراکین
 سلطنت خود و خدمات مملکت میگیرند و سلب سلطنت و
 مملکت شان ہرگز از ان لازم نمی آید و احدے قابل نیابت
 شدہ و حال خلافت منصوصہ مثل حال نبوت نبی است چنانکہ
 نبوت نبی بوجہ من الوجوہ قابل انقوائی نمی تواند شد بچنین
 خلافت منصوصہ صورت ارتقاع و خلع نمی پذیرد و نہ در
 حیات نبی و نہ بعد ممات ان البتہ خلافت مستحدثہ کہ بالتفاق
 اراے چندکان در غیبت نبی صورت انعقاد پذیرد و نہ
 حضور نبی البتہ باطل و معطل است نہ خلافت منصوصہ و قول
 بخلافت خلیفہ بعد ممات نبی نہ در حیات او عجیب و غریب است
 و از محرمات صاحب رسالہ است کہ ہیکس بان زلفتہ و
 چہ ضرور است کہ امام و خلیفہ بقید مدت غیبت نبی خلیفہ و نائب

نبی باشد و در حیات او مغزول و بیکار باشد اکثر
 انبیاء در زمان واحد بوده اند و چون دین خدا یکی است
 لهذا همه ایشان بنیابت یک بنی اجرای احکام خدا کرده اند
 چنانکه حضرت ابراهیم و حضرت لوط که در زمان واحد بودند
 و حضرت لوط بشرع حضرت ابراهیم هدایت میگردید و منصب
 احدی مانع منصب اخر نبود و نیز اکثر انبیاء را در حیات
 ایشان خلفاء بوده اند نه کسی قائل غصب خلافت خلفاء
 گردیده و نه کسی سلب نبوت نبی را معتقد گشته حضرت
 مارون خلیفه حضرت موسی بود بنص قرآن اگر چه نبی
 هم بود لیکن سلب نبوت حضرت موسی و ارتقاع خلافت
 حضرت مارون بکدام وجه ثابت نیست و در عهد حضرت اشموئیل
 نبی طاعت بحکم خدا خلیفه بود لیکن در نبوت نبی از خلافت طاووس
 حرفه نبود چنانچه صاحب تحفه در کید چهل و چهارم می نویسد
 با وجود جبرئیل و میکائیل طاعت و باغ را خلیفه مقرر کردند
 بلکه با وجود اشموئیل پیغمبر او را بمنصب خلافت نواختند
 و در باب امامت در عقیده پنجم تحریر کرده که عقیده پنجم
 آنکه امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود
 باشد زیرا که طاعت را حق تعالی بنص خود خلیفه ساخت حال آنکه
 حضرت اشموئیل و حضرت داوود موجود بودند از پیش از
 اعتقاد صاحب رساله باید گفت که حاصل این عقیده یکی از
 دو چیز خالص نیست یا خلعت خلافت از قامت خلیفه بر شایسته

یا سلب نبوت نبی را ضعیف شد و با وجود با وجود حضرت
 اشمویل مثبت ریاست امور دین تفویض امور مومنین
 بطالوت و باغ صریح معتقد غصب خلافت یا سلب نبوت
 نیست و این اقبح از انعام کفر است و تعجب است از صاحب
 رساله که تحفه پیر جے خود را شب و روز پیش نظر سید ابرو
 و از تحریر او کمال عقلمندی و در فروع و مباحث و در باب
 مطاعن و در مقدمه قرطاس جناب رسول خدا صلعم راسته
 ماه پیش از وفات از نبوت و رسالت معزول و سلب ساخته
 و آنحضرت صلعم را معطل و بیکار انگاشته و او امر و نواهی آنحضرت
 صلعم را بخیر و بدیان دانسته و جناب رسول خدا صلعم را جاهل بقرآن
 و عمر را عالم بان قرار داده چنانچه میگوید که فی الواقع درین
 مقدمه نزد عقلای صد آفرین و هزار تحسین بروقت نظر عمر است
 زیرا که قبل ازین واقعه ماه آیه الیوم الکلمت لکم و بینکم
 و ائمتن علیکم نعمته و رضیت لکم الاسلام دنیا نازل شده
 و ابواب نسخ و تبدیل و زیاده و نقصان را درین مطلقا
 سد و ساخته مهر ختم بران نموده گذاشته و بعد از آن
 می نویسد یعنی اگر آنحضرت صلعم درین حالت چیزی جدید
 که سابق در کتاب و شریعت نیامده بنویسد موجب نکذیب است
 این آیه خواهد بود البته این است معنی سلب نبوت که اصل
 آنحضرت راسته ماه قبل از وفات معزول می فهمند و آنکه
 صاحب رساله منسوب بشیعیان می سازد بلکه شیعه

چنین کس را که آنحضرت را قبل از مرگ یا بعد از مسلولی نبوت
دانند و او را مرد و لواهی آنحضرت را غیر مسلم مهند خارج از دائره
ایمان می دانند قائل آیات کثیره مذبذب و مبطل این عقیده
باطله و مطمئن این خیالات فاسده اند کما قال الله تعالی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ

نَبِيٍّ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ قُلْ أَكُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهُ فَمَا تَتَّبِعُونَ فَيُحِبُّكُمْ

اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

و اعلموا ان منكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم
اقول هرگز هرگز چنین عقیده شیعه نیست که جناب رسول خدا
صلعم اطاعت امام مهدی را مطاع رسول خدا صلعم اعتقاد
کند از زمره مومنین خارج میدانند لیکن در روایت مذکوره
لفظ اطاعت کجا است که چندین آیات در ابطال آن آورده
لفظ بیعت البته در روایت مذکوره موجود است لیکن در لفظ
بیعت هیچک آیت نیاروی صاحب رساله با تباع عاده حب
تحفه لفظ اطاعت درین روایت از جانب خود منضم کرده
بر شیعه معترض گردیده و در ذیل آن آیات مشعره اطاعت
رسول خدا صلعم آورده این بنا فاسد علی الفاسد را
چه علاج که لفظ اطاعت از جانب خود افزودن و باز بیان لفظ
بنا کرده اعتراض نمودن و مانع میگویم که جناب رسول خدا صلعم
مطاع امام مهدی خواهند بود که چندین آیات برای اثبات اطاعت

رسول خدا وارو کرده و وقوع بیعت هم مستلزم اطاعت نیست
 که ازان پیه بان توان بر وزیر که اول این چنین امر مسلم
 نیست که خلاف معتقد ماست کور و ایستنه باین مضمون وارو
 شده باشد و در صورت فرض و تسلیم این بیعت نه برای
 اطاعت است زیرا که اطاعت پیغمبر واجب است مثل اطاعت
 خدا بر هر مومن و کسی که از اطاعت رسول بیرون شد بابت
 عصیان و رد و قول آنحضرت پس خارج شد از زمره مشرکین
 لیکن تعجب است از صاحب رساله که آیات قرآنی را که وجوب
 اطاعت رسول خدا می ارث و ملاحظه پس و پیش سخن سازند
 که اکثری از اطاعت رسول بیرون شدند بسبب قبول نکردن
 ارشاد آنحضرت و همچنین آیه یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم
 فوق صوت النبی و ارشاد شیخین است هرگاه ایشان اواز
 خود را بر اواز پیغمبر بلند کردند چنانکه در صحیح بخاری در تفسیر
 سوره حرات مذکور است و ارشاد آنجناب صلعم را منسوب
 کردن بهدیان و آیه یا ایها الذین امنوا لا تقدّموا بین یدیه
 و ارشاد شیخین است که قال ابن حجر فی فتح الباری
 قال اگر گویند که ایفاي وعده خلافت جناب امیر و ائمه
 کرام بشراط منصوصه بعد امام مهدی بنظیر خواهد رسید
 گوئیم که نزد شیعه امامت و خلافت ائمه کرام از علی بن
 ابیطالب تا امام مهدی به ترتیب طبقات طبق بنص ثابت
 است در این صورت تاخیر مقدم و تقدیم موخر که وضع شدی

و منسوب کردن بهدیان

در غیر موضوع بخلاف نفس موضوع گشت امام مهدی غاصب
 امامت ائمه عظام و ابا کرام خود گردید اقول بشرط خلافت
 نزو ما تنصیص خداست و ممکن و تسلط از شرایط ان نیست
 بلکه از جملة اعراض مفارقة ان است و استخلاف ائمه هدی بر شریب
 نبص سیکه مرویگرے را حاصل بود و تا حضرت صاحب الزمان
 علیه السلام ختم شد خلافت ائمه بحضرت صاحب الزمان ۴
 و اگر بعد زنده شدن ائمه دیگر را که تسلط فی الارض حاصل
 خواهد شد ان تسلط موپته است جدیده از جانب خدا و عوض
 ان تسلط است که قبل از ان در و اردنیا از تعدی غاصبان تو
 به ممکن ایشان نرسیده بود و ان ممکن از لوازم خلافت نیست
 و اگر ائمه دیگر را تاخیر از صاحب الزمان است پس ان تاخیر و ممکن
 و تسلط فی الارض است نه در نفس خلافت که ان مقدم است
 بر خلافت خاتم الائم و از تقدم ممکن تقدم خلافت لازم نمی آید و
 در مذہب شیعه خلافت را که منصوص من الله است ممکن و تسلط
 فی الارض لازم نیست که همراه و تجو و شس خلافت باله و زور باشد
 چنانکه در تحفه مولوی و هلوئی مذکور است که حضرت ادم در بیست خلیف
 بودند و تسلط فی الارض برای ایشان حاصل نبود و کماست در
 قران که ممکن از شرط خلافت است بلکه ما حصل آنچه که قران است
 چنین است که خداستعالی میفرماید البته خلیفه خواهم گردان
 را در زمین یعنی مالک و وارث زمین خواهم نمود و الله یتمکن
 خواهم گرد و برای ایشان دین پسندیده ایشان را و خوف ایشان

را مبدل باین خواهیم نمود چه لفظ استخلاف درین آیه بمعنی لغوی
است چنانکه در بیضاوی و کشف است نه بمعنی خلافت مصطلح
که نیابت رسول است و اگر بحسب مضموم صاحب رساله خلافتیه مصطلح
مقصود باشد باز مطلب او از آن بسیغی آید چه جمله حمل در آیه
مذکوره استخلاف بطور عطف واقع شده اند و وقوع کل آنها
در زمان واحد ضرورت چنانکه قبل ازین بیان کردیم و
صاحب رساله خلافت منصوصه را که از جانب خداست مثل خلافت
دنیا می و اند که ملوک و سلاطین جائزه را می باشد که تا
بقای وصف خلافت انفکاک تسلط فی الارض از آن مستحيل
است و اگر محض تسلط فی الارض مقصود از خلافت رسول
است در نیصورت باید که جمله ملوک اسلام خلفاء بحق باشند
و نمیدانند که حال خلافت منصوصه مثل حال نبوت است که خلیفه
نیز مثل نبی برای برایت امام منصوب می باشد اعلم
است ازین که تسلط فی الارض برای او حاصل باشد یا نه
مثل انبیاء ماسلف که بعضی از ایشان غالب و تسلط مایند
و بعضی از ایشان در یکی و تغرد از دست امت جفاکار
شدت شهادت نوشیدند و احدی یار و مددگار ایشان
در دنیا نشد قال و مفهوم معنی حدیث غدیر بر وفق مذہب امامیه
راست نمی آید زیرا که مراد از حدیث مسطور نزد ایشان تمیل
و تاکید و عده استخلاف است و عده مسطور بشمار این منصوصه
که لازمه آن تسلط فی الارض است نزد ایشان برای مرتضی

میرشد پس مفهوم معنی امامیه نیز بر باد رفت اقول در آیه
 استخلاف وعده خلافت مصطلح هرگز نزد ما ثابت نیست بلکه
 مراد از آیه مذکوره این است که خدای تعالی بمومنین صالحین
 وعده کرده میفرماید که شما را مالک و وارث زمین خواهم کرد
 و مراد از حدیث غدیران است که جناب رسول خدا صلعم
 علی مرتضی را بحکم حق تعالی خلیفه خود کرد و قایم مقام خود
 گردانید باید که علی مرتضی در هدایت امت و تنفیذ احکام
 شرع مثل جناب رسول خدا مشغول باشد و اگر ممکن و اقتدار
 حاصل باشد و اعوان و انصار در تحت اطاعت و انقیاد و
 داخل باشند از جهاد و قتال با کفار انماض نوز و اگر قدرت
 نباشد جهاد و قتال و هدایت زبانی را بکار برد و وظیفه خود
 شمارد چنانکه جناب سلیمان و اب و اول و هدایت بمجرب و کاتب
 اقتضای میگردند و چون اعوان و انصار بهم رسیدند جهاد
 و قتال با کفار نیز شمار خود ساختند و حکم بر امت ان بود
 که چنانکه هر کس ملازم اطاعت و امتثال جناب رسول مقبول است
 همچنین مطیع و منقاد علی مرتضی باشد و از امتثال و
 فرمان برداری او سر نه پیچد و از حکم او سر مو تجاوز و اعراض
 نکنند این است مراد از حدیث غدیر نه آنکه صاحب رسالت گفت
 و تلک و تسلط فی الارض از لوازم و شرایط خلافت منصوصه
 نیست صاحب رسالت میخواست که چنگیز خان و امیر تیمور را نیز از
 جهت تسلط و زمره خلفاء رسول مقبول درج کند چنانکه علماء

او نیکو و عابد الملک و غیره را از حیثیت قوه و تسلط در خلفاء
 جناب سزور کائنات شمار کرده اند لیکن ما سرگز مسلم نداریم
 بلکه اقامت بر ماسه که مسکت خصم باشد و اگر فرض کنیم که حدیث
 غدیر برای تبلیغ و تاکید و تمهیل عده استخلاف است و مرا و از
 استخلاف خلافت مصطلحه است که نیابت رسول است و در نصوت
 نیز مرام صاحب رساله ازان بر نخی آید و معنی حدیث غدیر صحیح
 و درست می ماند چه تبلیغ و تمهیل استخلاف بجمیع الوجوه
 بعد قوع آمده که جناب سزور کائنات بمواجه هزار نامردم حضرت
 علی مرتضی را خلیفه خود گردانید و برائے هدایت ناس منصوب
 نمود و مثل ذات مقدس خویش مولا و مالک رقاب مومنین
 ساخت و اصحاب آنحضرت بحصول این منصب جلیل القدر جناب
 امیر ائمه و مبارک باد رسانیدند پس تمهیل و عده استخلاف
 بنحو بی بفعل آمده اگر بعد وفات آنحضرت مسلم بعض صحابه
 بمعیت دیگر هم ازان و هم منفان خویش مردمان را در مقابل
 انداخته از جهت حب جاه و هوائی حکومت ربقه ریاست ظاهر است
 مومنین را ببقعه و غلبه غصب نموده بر رقاب خود بستند و
 سلب خلافت منصوصه از خلیفه حق لازم نمی آید حضرت
 ناردن که خلیفه حضرت موسی بود اگر امت او باغوائی ساس
 خلیفه منصوص را مخدول و متروک ساخته مائل با تنهاذ کوساله
 شدند در خلافت ایشان کدام قدح و وصمت منتظر گردیدیم
 است و وعده استخلاف منصوص مشروط هیچیک را م شمس

نیست و نه ممکن و تسلط فی الارض از لوازم و شرائط ان است
 حال خلافت منصوصه مثل حال نبوت است و ممکن و قدرت در
 مفهوم استخلاف منصوص و اخل نیست و الا احتیاج بذکر لفظ
 ممکن بعد استخلاف در آیه مذکوره استخلاف چه بود معلوم شد
 که استخلاف چیزی دیگر است و ممکن چیزی دیگر که از عوارض
 متعارفه استخلاف است نه از لوازم و اخیراے ان و تعجب است
 از صاحب رساله که بار بار میگوید که تسلط فی الارض از شرائط
 استخلاف است و حالانکه تا ایندم کدام آیت و حدیثی برایه
 اثبات مطلب خود نیاورده بلکه مجرد ادعاے است بلا حجت و دلیل
 و جناب باری عز اسمه در حق مومنین قوم نوح میفرماید و جعلناهم
 خلافا و ذکر تسلط فی الارض درین آیه بهیچگونه مذکور نیست
 قال بلکه مراد از تبلیغ و تاکید محبت و موت و خدمت و تعظیم خدا
 است اقول اگر کسی ادعاے شعوریه داشته باشد و قدر قلیل
 بعقل و گویاست ممتاز باشد هرگز با میمنه راضی نخواهد شد که جناب
 رساله از حدیث غدیر تجویز کرده و از لفظ مولا درین مقام تاکید
 محبت و خدمت و تعظیم مراد گرفته چه این اتهام جناب رسول خدا صلی
 بر من غدیر برایه علی مرتضی که مردمان را در وقت شدت گرام
 فراهم نمودن و تاکید بشک باهل بیت ۴ جمله صحابه را فرمودن
 و بعد از ان فرمودن که هر کس را که من مولا بگویم علی مولا او است
 و پس از ان تهنیت صحابه بعلی مرتضی رسیدن و شعراء صحابه
 امامت علی تصنیف کردن بر اے مجرب و محبت غنی تواند شد زیرا که

محبت بموجب ارشاد باری عزوجل المؤمنون والمؤمنات بعضهم
 اولیاء لبعض وایضا فالیف بن قلوبکم پیش از صدور حدیث
 عذیر ہم حاصل بود و تحصیل حاصل از چنین بزرگان غیر معقول
 است و هرگاه بموجب آیه مسطورہ جملہ مؤمنین و مؤمنات
 بشرف محبت و تالیف یکدیگر ممتاز گردیدند پس تخصیص علی
 و رین محبت جنیت و اگر علی مرتضی در محبت و نصرت اختصار
 می دارد و نه کسی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم در نصرت
 باید که هر کس را که جناب رسول خدا صلعم محب و ناصر بود علی
 نیز محب و ناصر او باشد و ما سوائے علی جملہ صحابه دشمن
 جان و تارک انکس باشند و این معنی مقبول طبع هیچکس از
 اہل سنت نخواهد بود و اہل سنت بر عایت و اصلاح خلقت
 ثلاثہ بالمرہ الضامن را از دست داده در حفظ مراتب ایشان
 تا ویلات ریکی بکار می برند و معانی ہموق کہ ہرگز درین مقام
 از حدیث عذیر مستند و مستفاد نمیشوند از طبع خود بخوبی کرده
 در تصحیح خلقت ثلاثہ میکوشند و چہ خوب خدمت و تعظیم
 علی مرتضی کردند کہ اروہ احراق خانہ جنت استانیہ او
 نمودند و برای اخذ بیعت کثرت ان کثرت او را از خانہ بیعت
 آوردند و ہر گاہ انکار بیعت ابو بکر نمود او را از جملہ مردود
 و مفدان قرار داد و جناب لک صاحب تحف و رباب مطاع
 عمر در طعن احراق خانہ ناظمہ زہر اے نویس کہ در گاہ این
 مرد و روان جناب البے را در خانہ خدا پناہ نباشد و

آتش را در آن جفا نمودند
 و بکفر و کبر و کبر و کبر

در خانه حضرت زهرا چنانچه باید داد و حضرت زهرا چرا از ستر
 دادن اشارت و همیشه مکرر گرد و آشفته و از بعض روایات
 اهل سنت چنان مستغاد میگردد و که وقت اراده احرار خانۀ فاطمه
 زهرا بجز علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام کسی دیگر نبود و
 در بعض روایات است که عباس هم بودند و در بعض روایات
 چنان است که زبیر هم بودند و در بعض روایات این است که
 جمله بنی هاشم و جمعی از دیگر صحابه هم بودند لیکن حضرت علی
 مرتضیٰ حسنین با ضرورت بودند و سر خیل جماعت منکرین بیعت
 ابوبکر علی مرتضیٰ بودند چنانکه در استیعاب ابن عبد البر منقول

است و اما علی و العباس فقعدا عن بیت فاطمه فقالت یا بن الخطاب

اجئت لترح و انا قال نعم یعنی ولیکن علی و عباس پس
 نشستند در خانه فاطمه پس گفت فاطمه ای که پیش خطاب ایامد

که بسوزی خانه ما گفت که ارے و ورتا میخ عقد بن عبد رب
 که از علمای معتبرین اهل سنت است چنین مذکور است و اما

علی و العباس فقعدا عن بیت فاطمه قال ابو بکر ان ابی فاطمهما

فا قبل عمر یقبس من النار علی ان یضرم علیهما النار فلقیتهم

فاطمه فقالت یا بن الخطاب اترح و انا و لیدی قال نعم
 یعنی ولیکن علی و عباس نشستند و در خانه فاطمه گفت ابوبکر عمر را

که اگر ایشان انکار کنند پس قتل کن این هر دو را پس متوجه شد
 عمر با اخگر آتش تا که روشن کند بران هر دو آتش را پس ملاقات
 کرد فاطمه عمر را پس گفت ای پیش خطاب ای پخواهی سوخت خانه را

و فرزدان مرا گفت که ارے و شہرستانے در محل و محل
 از نظام حسنین روایت کرده کہ ان عمر ضرب بطن فاطمہ تھے
 سقط المحسن من بطنها و کان یطبخ احرقوا الدار بمن میںہا
 و ما کان فیہا عجز علی و فاطمہ و الحسن و الحسین یضربونہ
 عمر زو بر شکم فاطمہ تا اینکہ ساقط شد محسن از شکم او و بود
 عمر کہ شور میگرد کہ بسوزید خانه را مع آنکس کہ در خانہ است
 و نبود در خانہ بجز علی و فاطمہ و حسن و حسین پس یقین ثابت
 شد کہ علی مرتضیٰ و حسنین در خانہ فاطمہ زیر اموچود بودند
 و در نسخ بیعت ابو بکر مشورا میگردند اکنون نا صبیحت
 ان ناصی صی صاحب تحفه ملاحظہ باید کرد کہ چہ کلمات بے ادبانہ
 در حق جناب امیر حسنین تسلیم نموده کہ ان بزرگواران را
 معاندان و مردودان در گاہ الہی قرار دادہ و باز ادعا
 ضووت اہل بیت مے سازد و پدر او در کتاب ازالہ الحقائق
 مے نویسد کہ خدایے تعالیٰ از خلافت علی راضی نبود
 پدر شترہ باشد پس روشن بود و ابن ابی الحدید معتزلہ و شرج
 بیج البلاغہ مے نویسند کہ پس آوردند علی را و دیگر ہر بیان
 او را در حالیکہ گریبان بر یک گرفتہ بودند و مے کشیدند
 کشیدند سخت تا اینکہ بیعت ابو بکر کردند و در روضۃ الایض
 و روضۃ الصفائد کورست کہ عمر علی را گفت کہ ترا نگذا ریم تا
 بیعت نکنی انتی اکنون اہل الصاف بر سر الصاف آیند و ان
 و میند کہ تمین بود تاکید محبت و خدمت و تعظیم از جانب رسول خدا

برای علی مرتضیٰ که شیخین بعمل آوردند و صاحب سخته
 و پدر او که در حق علی مرتضیٰ نوشته اند ای صاحب رسالت که
 قاتلن بهین تاکید محبت و تعظیم است و بهین محبت مراد اوست
 در معنی حدیث غدیر و صاحب سخته علی مرتضیٰ را الزامی
 میداد و میگوید که علی هم بام المؤمنین عایشه بے ادب کرده
 و طلحه و زبیر را در جنگ جمل قتل نموده انیکس خیل بے انصاف
 و از حق منحرف است نمیداند که فاطمه بیچاره گاه بے از خانه خود
 بیرون رفته در کنج بیت خود منزوی بود و همچنین علی هم
 در زمانه ابو بکر گوشه نشین بود و فوجی نداشت که بمقابله ابو بکر
 پیش می آمد بخلاف عایشه که بر علی لشکر کشی نمود و مہیائے
 جنگ او گردید و باعث قتل هزاران مؤمنین شد و درین صورت اگر
 علی تدارک او نمیکرد و زیاده ترفتنه بر پا میشد و طلحه و زبیر مردم را
 اغوا نموده و جماعت کثیره را فرا هم آورده اماره جنگ علی شدند
 با وجودیکه اول از همه بدست علی بیعت کرده بودند و بعد از آن
 بکثرت بیعت نموده مستعد فتنه و فساد گردیدند این امر را بران امر
 قیاس کردن و گفتن که علی نیز با عایشه و طلحه و زبیر بے ادب کرد
 بعید از عقل و ناشی از کمال عداوت و عناد اوست با علی این صاحب
 سخته اگر چه بظاهر آدمی مطبوع علی می نماید لیکن بنظر متقی اگر ملاحظه
 کتاب او کنند الوقت منکشف گردد که انیکس و ترقیص فضائل علی
 یکدقیقه فرو گذاشت نموده قال و انما انان محبت و تعظیم در خلافت
 خلفاء رضی الله عنهم بشدت مشوره جناب امیر و خیر خواهی ایشان قول

آثار محبت و تعظیم علی مرتضی که در خلافت خلیفه اول ظهور
 رسیده در قول سابق بتفصیل بیان کرده ام منصف لبیب
 را بر اے اثبات حقیقت همین قدر بس است و اشتراک علی
 بن ابیطالب علیه السلام در مشوره ایشان مستلزم محبت و تعظیم
 نیست چون تلمذ مفتقر بود وند با ستشاره نیک که در آن
 ترقی ریاست و از دیار سلطنت ایشان باشد و جناب
 امیر را کامل العقل و معدن العلم و الحکم و صاحب راسی صائب
 و طبع سلیم فهمیده و مشاوری خود شریک میکردند
 لهذا علی مرتضی در ضمن آن ترقی دین محمدی تصور کرده
 بمشوره با محمود و کنکاش ستوده ایشان را سرفراز
 میفرمودند و مقصد اصلی آنحضرت کثرت اهل اسلام
 و نقص اهل ضلالت و کفران بود اگر چه معاصدت سودا سلام
 و معاونت تو فر اهل ایمان با مرغیر مستحقین خلافت باشد لیکن
 کثرت اسلام بجهت در آن متوقع بود و چنانچه خود آنحضرت
 در خطبه نهج البلاغه میفرمایند فخشیت ان لم انصر الاسلام
 و اهل ان اریه فیه فلما اود ما کنون المصیبه به علی اعظم
 من فوت ولا یتکم یعنی پس ترسیدم که اگر یاری نمکنم
 اسلام و اهل اسلام را به بنیم در اسلام رخنه یارم ویرانم که سخت
 تر باشد مصیبت آن بر من از امیر و اولی بتصرف نبودن
 و رشما حاصلش آنکه بعد از رفتن خلافت باعث ارشاد من
 انهارا و معاونت در وین کردن و رایی صواب بایشان

منو دل ان بود که اگر نمی کردم دین محمد بر طرف میشد بشویم
 جهالت و ضلالت انها انشته و جناب امیر را محض خیر خواهی دین
 خدا منظور بود که در مشاوره ایشان شریک گردیده برایشان
 دین رسول مقبول بمنهج مستقیم هدایت میکردند و خیر خواهی
 ثلثه هرگز از ان مستفاد نمیکرد و اگر خیر خواهی ایشان در کوز
 خاطر اقدس انجناب می بود ایشان را کاذب و غادر نمی دانستند
 و شکایت ایشان نمیکردند چنانچه ابن عبد رب در کتاب
 عقد و ابو هلال عسکری در کتاب ادائل و در خطبه از خطب حضرت
 علی نوشته اند که انجناب می فرمود اما انی لو انشأ ان

اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان و قام الثالث
 كالغراب همه بطنه و یله لوقص جناحاه و قطع راسه لكان خیراله
 یعنی آگاه باشید که من اگر خواسته باشم بگویم بر آئینه میگویم
 در گذر خدا از آنچه از پیشینیان بطهور آمد پیشی گرفتند و
 و برخاست سیوم ایشان که مثل زاغ قصدش همین صرف
 شکم می شد و ای بزد اگر چیده شده بود بالهای او بریده
 شده بود و سدا بهتر بود برای او از ارتکاب خلافت بغیر حق
 انشته و در نهج البلاغه که با اعتقاد و قوشی شایع تجدید و علامه
 تقی زانے و کازروینے و ملا یعقوب لاهوری کلام جناب امیر
 است و صاحب قاموس در قاموس و ابن اثیر در نهایه و محمد طاهر
 گجراتی در مجمع البحار و ابو هلال عسکری در کتاب ادائل و ابو طاهر
 جباری در کتاب خود و ابن خثاب در دروس خود و ابن ابی الحدید

معتزلی در شرح نهج البلاغه بخطبه ششم اعتراف دارند
 که کلام آنحضرت است و در خطبه مذکوره جناب امیر میفرمایند
 اما والله لقد قمصها ابن ابي فاخته وانه ليعلم ان محلي منها
 محل القطب من الرحا یعنی آگاه باش بخدا قسم که پوشیده
 ابن ابي فاخته جامه خلافت را و بدرستی که او میدانست که نسبت
 من بخلاف نسبت قطب است پس بنگار ایما یعنی او میدانست
 که همچنانکه ایما بی وجودان میسر که در میان دار و گردش نمیکند
 و ابراست همچنان خلافت نیز وقتیکه با من نباشد انتظارش
 بعدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود و مع هذا چشم از حق پوشیده و بعین
 استحقاق مستعدي این امر شد و بعد از آن میفرمایند حتی
 مضی الاول بسبیل فاولی بها اے فلان بعد تا آنکه در گذشت
 اول و برادره خود رفت پس رسانید خلافت را بسوئے فلان بعد خود
 یعنی رسانید بسوی عمر در تلافی آنکه در سابق ایام باو بیعت کرده
 و بعد از آن میفرمایند اے ان قام ثالث القوم نا فاخته خضینه
 بین بنیه و معتلفه یعنی تا آنکه برخاست سیوم قوم یعنی عثمان
 و بخلافت نشست که مثل شتر سیر خورده بلند کننده بو وزیر بغل
 و تپی گاه خوراکه میان موضع سرگین و موضع علف اوست
 این مثل است برای تکبر و افتخار و قاموا معه بنوا ابته خضمن
 مال الله خضمن الابل ثبته الربیع یعنی و برخاستند پسران بدر او
 یعنی اقربائی او و میخوردند مال خدا را بهم و مان مثل خوردن شتر
 کما به بهاری را اے ان اشتکت قمتله و اجهر علیهم عله و کبت بطنه

یعنی تا آنکه تاب باز داد و ریسمان تاب خورده او و واجب سخت
 بر او قتل او را عمل ناشایسته او و برادر آورد شکم خوار
 و اسراف در خوردن مال الله قال و نکاح ام کلثوم بنت فاطمه
 زهرا بخلیفه ثانی اقول نکاح ام کلثوم بنت فاطمه زهرا با محمد بن جعفر
 طیار منعقد گردیده بود و صورت العقد و نکاح امحمد و مدینه با محمد بن
 خطاب هرگز بظهور نرسیده ابن ماجه و ابن داود و محدثان
 اهل سنت می نگارند که اعلم ان المسماة بکلثوم ایشان
 احمدها کلثوم بنت الراهب و ثانیها کلثوم بنت علی بن ابراهیم
 کرم الله وجهه فوقعت نکاح کلثوم بنت علی مع محمد بن جعفر
 و وقعت نکاح کلثوم بنت الراهب مع محمد بن الخطاب یعنی
 بدانکه بدرستی که مسماة کلثوم دو تا بودند یکی آنها کلثوم
 دختر راهب و دوم کلثوم دختر علی بن ابراهیم کرم الله و
 وجهه پس واقع شد نکاح دختر علی همراه محمد بن جعفر الطیار
 و واقع شد نکاح کلثوم دختر راهب همراه محمد بن خطاب البته
 و دیگر وجه ولایت عدم وقوع نکاح کلثوم بنت فاطمه با محمد بن
 خطاب این است که صاحب تحفه در تحفه خود در باب یازدهم می نگارد
 که در غیاث خود بالقطع و التواتر ثابت است که زید بن عمر از لطن ان
 سیده بوجود آمد و او را عمر بنام برادر بزرگ خود زید بن
 الخطاب که در جنگ مسلمیه کذاب شهید شده بود می کرد و
 زید بن عمر جوان شد و بست سال عمر یافت و در خانه جنگی که فاطمه
 یعنی عدی واقع شده بود شب هنگام برای اصلاح از خانه خود

شرح
 نکاح ام
 کلثوم

برآمده بود از دست کسی در آن حیض و بیض شهید شد و ماور
 مطهره او نیز همان روز بر من در گذشته بود و هر دو جنازه را بوقت
 حاضر نمودند حضرت امام حسین و عبد الله بن عمر نماز جنازه خوانده
 و دفن کردند ائمه از بنیاد واضح شد که بسبب اشتباه مسامه کلثوم
 بنت رابع را کلثوم بنت علی قرار داده اند و زید بن عمر از بطن
 کلثوم بنت رابع متولد شده اند از بطن کلثوم بنت علی زیرا که
 کلثوم بنت علی همراه برادر بزرگوار خود جناب امام حسین^ع
 در معرکه کربلا موجود بود و چنانچه از روضه الشهداء و غیره تواریخ
 اهل سنت واضح میشود و در تحریر الشها و تین شرح الشها و تین
 چند اشعار کلثوم بنت علی در مرثیه امام حسین^ع مندرج
 اند و در تحریر الشها و تین نیز معین کلثوم با امام حسین در معرکه
 کربلا مرقوم است و آن کلثوم زوجه عمرو مادر زید که مقارن موت
 پدر خود فوت شده بود پیش از معرکه کربلا مرده بود چنانچه
 از تحریر صاحب تحفه منکشف گردیده پس معلوم شد که کلثوم
 بنت فاطمه زوجه عمر نبود بلکه زوجه او کلثوم بنت رابع بود
 و بیعتی و دار قطنی نقل کرده اند آن علیا عزل بناته یولد آیه
 جعفر نلقیه عمر فقال یا ابا الحسن انکمنی ایننگام کلثوم بنت
 فاطمه بنت رسول الله مسلم قال قد حبسهن بولدی یاخی جعفر
 یعنی بد رستیکه علی علیده کرد و دختران خود را برای پسران
 برادر خود جعفر پس ملاقات کرد و علی را عمر پس گفت ای الحسن
 نکاح کن با من دختر خود ام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول خدا مسلم را

آفت علی که حسن کرده ام ایشان را براسه پسران برادر خود
 جعفر طیار و در صواعق محرقه نیز همین قدر علی مرتضیٰ مذکور
 است و در شرع شریف خطبه نمودن بر خطبه برادر و زمو من
 حکم نیست بلکه حرام است چنانچه در اتمشارق الانوار از صحیح بخاری
 و صحیح مسلم منقول است که آنحضرت فرمودند لا یخطب احدکم
 علی خطبه اخیه یعنی نه خطبه کند کسی از شما بر خطبه برادر
 خود پس معلوم شد که نکاح کلثوم بنت علی بعربین خطاب
 صورت نه بسته و از روایت دیگر نیز یحییٰ بن مستفاد می
 چنانچه شهاب الدین دولت آبادی می نویسد که در اشکام
 عمر کلثوم چهار ساله بود و عمر او را بران خود بنشاند و ام کلثوم
 دست خود بلند کرد و گفت که اگر تو امیر المؤمنین نمی بودی
 بر خواره تو طایفه می زوم عمر گفت که این را بهرید که این
 دختر با شمیست است ایست پس از زن چهار ساله کدام مشابه
 است مرد پیر و ضعیف را که او بعد نکاح خود در آورد و
 روایتی که متضمنه نکاح در کتاب کافی است سراسر موضوع
 است زیرا که راویان زبیر بن بکارس است که مناسبه و دشمن علی
 بوده است و روایت ناجیه قابل اعتبار نیست این روایت را
 براسه عداوت علی وضع کرده است و رواة احادیث مخالف
 مذہب نیز بوده اند لیکن روایت ایشان که خلاف مذہب ما باشد
 مقبول نیست و زبیر بن بکارس روایت اهل سنت است و متوکل
 دشمن آل رسول و را قاضی مکه گردانیده بود چنانکه با قوت حمو

و در مجمع الاخبار می نویسد و خود ملک حسن و دیوان این روایت متبرک
 است نگاه میگوید که جناب امیر این محقق را برضای خود کرده بود و
 نگاه میگوید که این امر از طرف عباس بن عبد المطلب بود و نگاه
 میگوید که حضرت امیر المومنین با وجود انکار جبر این تزویج را اختیار
 کرده بود و نگاه حال او این چنین باشد با وجود مخالفت بنی
 روایت او چگونه معتبر باشد و جبر از روایات اهل سنت و اجماع
 واضح میشود چنانچه ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری
 می نویسد ان علیا لما اُلبی عن النکاح ائبته بعمر بصغر عالم یکن
 یقبل منه و ملک العذر حتى الجاه یعنی بدرستی که علی نگاه
 انکار کرد و از نکاح کردن و خمر خود را بر سبب خردی او نه قبول کرد
 عمر از او ان عذر را تا این که مضطرب و ناچار گردید و او را در صورت
 فرض وقوع نکاح کدام فضیلت و حقیقتی بر آن عمر نیست زیرا که
 در آن زمان منافقان را نیز حکم مسلمانان می دادند و هم را
 در یک قطاری می کشیدند چنانچه عبد الحق در ترجمه مشکوت
 نوشته که در آن زمان منافقان را در حکم مسلمانان می داشتند
 و در بخاری و ترمذی و نسائی نیز بحین است و عمر مشرک
 نبود که مناکحت با او ممنوع باشد بلکه مسلمان بود و قائل بود
 بشهادتین لیکن بارتکاب بعضی از امور منتهی از جاده حق
 منحرف گشته بود و ان موجب سلب استقامت ایمان است نه باعث
 انتقای بقای اسلام او قال و با هم شراکت نماز خوانی
 اقوال حال نماز خوانی حضرت علی بشراکت ثلثه این است که نماز

خالصه از توابع بیعت است و تا شش ماه که جناب امیر بیعت ابو بکر
 نکرد نماز نیز همراه او بخواند و هرگاه بعد وفات فاطمه زهرا (ع)
 و جده ناس از خود دید بناچار بی بیعت ابو بکر اختیار کرد لیکن
 باز نماز خواندن همراه او بپایه ثبوت نرسیده و در صورت تسلیم
 مضایقه هم نیست بلکه تعمیل حکم جناب رسالت مآب صلعم
 است چنانکه در صحیح مسلم است و از حدیقه روایت است که آنحضرت
 صلعم فرمود که بعد من پیشوایان بهم رسد که پیدایت من ندانند
 نکنند و بشت من متشن نباشند و در میان ایشان قومی
 بهم رسد که دلهای ایشان شیطان باشد و در جنب ایشان
 حدیقه گوید که من پرسیدم یا رسول الله صلعم اگر چنین
 شد را در یابم چگونه فرمود طاعت کن حکام را اگر چه پشت ترا
 مجروح کنند و مالت گیرند و نیز حدیث اهل سنت از آنحضرت صلعم
 منقول است که علیکم باسوا و الا اعظم یعنی لازم است بر شما که
 طاعت سواد اعظم و پیروی جماعت بزرگ کنید اعم است از آنکه
 جماعت مذکوره بر حق باشد یا بر خطای حکم است و برین حدیث
 با تبع و التزام سواد اعظم لیکن حقیقت سواد اعظم از آن لازم
 نیخاید چه آنحضرت با التزام آن حکم فرموده اند نه بحقیقت آن خطای
 در حدیث حدیقه با تبع آن حکم فرموده اند و نماز خواندن بشراکت
 ایشان موجب حقیقت خلافت ایشان نیست چنانکه قبل ازین
 بیان کردم از آئله الخفاء و ریاض نفیة و کنز العمال که اصحاب رسول
 مقبول از خلافت عمر را نه بودند و ملاست میکردند ابو بکر را در بار

استخلاف عمر و میگفتند که تو قاتل پروردگار خود هستی که چنین
غلط را بر ما حاکم میکنی و با وجود چنین ثنوف و عدم رضایه خلافت
عقب عمر نماز هم خواندند و همچنین در آخر خلافت عثمان بیکس
بجلافت عثمان را ضنه بنود و بجز عثیره او و بسبب صدور حرکات
ناشایسته او را مورد طعن و تشنیع ساخته بودند و عثیره
بروین میگرد و نماز نیز عقب او میخواندند پس معلوم شد
که شرکت نماز مستلزم حقیقت خلافت نخبه باشد حال
و قرار یافت خلافت انجناب بعد خلافت حضرت عثمان با اتفاق و
اجماع صحابه بدین است اقوال اجماع کل صحابه بر خلافت جناب امیر
السلام بنود و گویا نیکو بردست انجناب بیعت کرده بودند و منجمله
ایشان نیز نکست بیعت کرده و یاوه پر خاشش گردیدند مثل
طلحه و زبیر و اضراب ایشان و انجناب را مع شیبعیان و تابعان
انجناب از جمله ملحدین قرار می دادند چنانکه در فضول مهم
ابن صباغ سننه مذکور است در قصه واقعه جمل ناوی منا و ان عثیره

ام المؤمنین و الطلحه و الزبیر متوجهین الی البصرة فمن اراد

اعزاز الدین و قتال للملحدین و الطلب لبشار عثمان فلیخرج لیخ
مذاکر دنداکنده بدرستیکه ام المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر متوجه
اند بسوی بصره پس کسیکه اراده کند کرامی داشتن دین را و
کارزار ملحدین را و طلب کردن و رفتن بر اے گرفتن انتقام
خون عثمان پس باید که بیرون شود و خروج کند بر ایشان و
صاحب تحفه از ابتداء انکار می کند اجماع را بر خلافت انجناب بموجب

و بدین بعضی دوان بعضی را اجماع میگویند

ارشاد جناب رسول خدا صلعم چنانچه در صحفه در مطاع عن عثمان
 می نویسد که جناب رسول خدا بعلی مرتضیٰ فرموده بود
 یا علی لا یجتمع الامة علیک بعدی و انک تقاتل الناکثین
 و القاسطین و الارقتین یعنی ای علی جمع نخواهد شد امت
 بر ریاست تو بعد از من و هر آئینه جنگ خواهی کرد و با عهد شکنان
 و بی انصافان و از دین بیرون شوندگان را و وقتی که حضرت
 امیر سریر ای علی خلافت را شده شدند بقدر مقدور و درین
 فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه صدیقه
 و علی بن امیه و ابو موسیٰ اشعری و دیگر صحابه کرام بودند
 کوشش و سعی فرمود و از قتل و قتال و جنگ و جدال ایستاد
 ناک فرمود و هر چند تقدیر الهی مساعد شد و انتظام امور خلافت صورت
 نه بست ای آخر ما قاتل و معلوم نیست که صاحب رساله از کجا دعوی
 میکند اجماع را بر خلافت علی مرتضیٰ و اگر صحابه را بر خلافت انجناب
 اتفاق منظور می بود بعد وفات آنحضرت صلعم فی الفور اجماع
 میکردند و ذوبت بخلافت یومستحقان نمیرسید و صاحب صحفه که میگوید
 که جناب امیر و رشکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و عایشه و
 غیرا بودند کوشش و سعی فرمود اشاره است بان فتنه که جناب
 رسول خدا صلعم از آن ایام فرموده بودند چنانچه در جامع الاصول
 مذکور است و مسلم قال خرج رسول الله صلعم من بیت عائشه
 فقال راس الکفر من بیننا من حیث یطلع قرن الشیطان یعنی
 بیرون شد رسول خدا صلعم از خانه عائشه پس فرمود راس کفر

از نجاست از جای که طلوع خواهد کرد قرن شیطان و در سجاری
 در باب ماجرای بیوت از واج النبی مطهر است عن عبد الله قال
 قال النبی صلی الله علیه و آله غایت مکن عایشه فقال یدها الفتنه
 من حیث یطلع قرن الشیطان یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
 خطبه میخواند پس اشاره کرد و بسوی مکن عایشه پس گفت که
 در اینجا فتنه است از جای که بیرون خواهد شد قرن شیطان یعنی فتنه
 از خانه عایشه بر پا خواهد شد و خدا ستم نماید و الفتنه
 شد من القتل و درین حدیث مذکور است باینکه در مکن عایشه
 فتنه است و فرمود حضرت صلعم که راس کفر از نجاست و صاحب
 تحفه که در وقع این وصمت تا دیلات بارود رکب که می نماید لاطاع
 محض است میگوید که بدفعات در جائی که بشمار بطرف مشرق
 همین طور اشاره کرده اند هر جا بیت عایشه کجا بود و میگویم که جناب
 رسول خدا تعیین خانه عایشه کرده میفرمایند که در اینجا است
 فتنه اگر لفظ جانب میفرمودند درین صورت و را را ده جانب
 مشرق مضایقه بنویسند لیکن انحضرت چنین فرموده اند بلکه
 میفرمایند که در اینجا فتنه است یعنی در خانه عایشه و عبارت هر دو
 کتاب صراحت و دلالت میکند بر اینکه انحضرت خانه عایشه را مشخص
 و معین کرده فرموده اند که راس کفر و فتنه از نجاست و قرن
 شیطان نیز از نجاست طلوع خواهد کرد و بیرون خواهد شد و را را از آن
 آفتاب نیست چنانکه صاحب تحفه میگوید و بحث تاویل در ارتفاع فتنه
 از خانه عایشه می سازد و حال آنکه در عبارت سابقه که بیان کردم خود

میگوید که جناب امیر در دفع فتنه عایشه و غیره با کوشش فرمود
پس انجبا اقرار فتنه او مینماید و در اینجا دفع تهمت فتنه او میکند
ان بذلش عجب و در باب اول تحفه میگوید که در قول پیغمبر تاویل
نباید کرد بلکه بظاهر او باید گذاشت و در اینجا تاویل را راه میدهد
و روایتی که در توبه عایشه بیان میکنند هیچگونه از ان توبه او متجاوز
نمیشود چنانکه ان روایت در جمع بین الصحیحین است ان بن الزبیر

و دخل علي عائشة في مرضها فقالت له اني قتلت فلانا وسميت
المقاتل برجل قاتلة لودوت اني كنت نسياما يعني بدستیکه
ابن زبیر داخل شد بر عایشه در بیماری او پس گفت عایشه او را
بدستیکه من جنگ کردم فلان را و نام گرفت جنگ کننده را یعنی
عنه را بر جل کارزار کردم با او هر آینه دوست میدارم اینکه چه
بودم فراموش کرده شده انچه پس کجا ثابت است توبه او این
روایت بلکه احتمال دارد که تحریف باشد از جهت عدم فتح او بر علی
و هم ازین روایت عناوشن ظاهر میشود که آنحضرت را بر جل تشبیه
کرده و نام انجناب بر زبان خود نراند و هرگاه هزار بار مردم را اغوا
نموده قتل کنانید این جرم او چگونه معفو خواهد بود و این خون
ریزی جسم غفیر بطور ضایع خواهد شد و بالفرض و التقدير اگر توبه
کرده از جنگ جل توبه کرده لیکن دشمنی علی که هنوز از سینه او
بدر نرفته بود و با فرزندان انجناب عداوتی داشت چه هرگاه
امام حسن و فاطمه و امام حسین خواست که برادر خود را در وضو
جد خود دفن نماید عایشه مانع و حاکم شد و نگذاشت که امام حسین

امام حسن را در روضه جد خود دفن کند چنانکه در روضۃ المناظر قاضی
 القضاۃ محمد الدین ابوالولید الحنفی الحلی نے ذکر کتاب مختصر اخبار الشیخ
 مذکور است کہ کان الحسن اوصی ان یدفن عند جدہ رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم وکان علی الدنۃ مروان بن الحکم من قبل
 معاویہ فمنع من ذلک وکان یقع بن بنی امیہ وبن بنی ہاشم
 بسبب ذلک فقتلۃ فقاتل عایشۃ البیت بیتہ ولا اذن ان
 یدفن فیہ فدفن بالبقیع یعنی بو حسن کہ وصیت کرد اینکہ
 دفن کردہ شود نزدیک جد خود رسول خدا صلی علیہ وسلم پس ہر گاہ و نما
 یافت ارادہ کردند اقربا بہ حسن این را یعنی خواستند کہ اورا
 قریب جدا و دفن نمایند و حاکم بود دران زمان در مدینہ مروان
 بن الحکم از طرف معاویہ پس منع کرد ازین امر و قریب بود کہ واقع
 شود و در میان بنی امیہ و در میان بنی ہاشم بسبب آن فتنہ پس
 گفت عایشہ خانہ خانہ من است و نہ رخصت خواہم داد کہ دفن
 کردہ شود دران پس دفن کردہ شد و در بقیع و در روضۃ الصفا
 مذکور است کہ جبہ امیر المومنین حسن قبر ی نزدیک بقبر حضرت
 رسالت کنندید و جنازہ را بجناب را بر سر قبر بردہ تھا و ندو قبل از
 دفن عایشہ ازین معنی وقوف یافت و براستری سوار شد
 و بانموضع رفت و بمنع مشغول گشت شیعیہ امیر المومنین علی
 بنیاد و غوغا کردہ گفتند ای عایشہ روزے بر شتر نشسته
 محاربہ کنی و روزیے براستری سوار شدہ بر سر
 جنازہ بنیہ پیغمبر مناہت آغاز کنی و نگذاری کہ اورا دفن کنند

و چند آنکه سعه نمودند مفید نیفتاد و چه مردم بد و فرقه متفق
 شدند و بجانب یکدیگر تیر انداختند چند تیر بجنازه رسید
 انگاه امام حسین بنابر وصیته که با بقا مذکور گشت جنازه را
 در بقیع بردند انشبه افسوس است که عایشه بر استری سوار
 شده برای دفع جنازه فرزندان رسول مثل ولید ابن نبر و از
 بمقابله پیش آمد و از قول رسول خدا که تنهایی ابن اشیر است لعن الله
 القروج علی السروج هیچ مهالالتی نکرد و یعنی لعنت کرده
 است خدا فرجه را بر زمینها و صاحب تحفه که میگوید که عایشه را
 با علی بعض نبو و کذب صریح و انکار از مستوات است بلکه
 عایشه از علی انقدر عداوت میداشت که نام انجناب را بر زبان
 خود نمی راند چنانکه در مسند احمد بن حنبل مذکور است از مابیندیش
 گفت عایشه که جناب رسول خدا صلعم بیمار شد در خانه سیمونه پس
 آنحضرت صلعم از زمینهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت
 مرض بدر بر دلیس آنها اجازت داد و پس بیرون شد رسول خدا
 صلعم در حالیکه تکیه کرده بود بر عباس و مردی دیگر و پادشاه
 مبارک بر زمین کشیده میشدند از عبد الله بن عباس روایت
 میکنند گفت که میدانی که آن مرد که عایشه نام او را نگرفت
 که بود آن عی بن ابی طالب بود و آنکه عایشه را خوش نیخه آید
 که نام علی را بر زبان برد و در تاریخ طبری مذکور است فحدث عنها
 عبد الله بن عباس فقال انذری من الرجل قلت لا قال
 علی بن ابی طالب و لکنها کانت لا تقدر علی ان تذکره بحجیر

یعنی پس روایت کرد و عبد اللہ بن عباس پس گفت ایامیدارے
 کہ کدام کس است رجل گفتم کہ منبر اغم گفت علی بن ابیطالب
 است ولیکن عایشہ قادر بنو و برین کہ ذکر کند علی را بخیر و در
 فتح الباری شرح صحیح بخاری مذکور است و فی روایت الامام اسمعیل
 من روایت عبد الرزاق عن معمر ان عایشہ لالتطیب نفس
 ان تذکرہ بخیر یعنی و در روایت اسمعیل از روایت عبد الرزاق
 از معمر چنین است کہ عایشہ را خوش نغہ آمد کہ ذکر کند بر او
 علی بخیر و نیکی انتہی این است حال عداوت عایشہ با علی
 و فرزندان او و بعض روایات فضایل علی مر لفظہ کہ در
 کتب اہل سنت از عایشہ منقول است این مزیتہ و شرف
 است بر اے علی بن ابیطالب از جانب خدا کہ معاندین ہا
 قائل اند و مقربند بر فضائل انجناب عدو شود سبب خیر گمر
 خدا خواهد و سو ا عایشہ دیگر اعداء علی نیز روایات فضائل
 انجناب نقل کرده اند بلکہ جمیع صحابہ عالم بودند بمناقب و
 فضائل انجناب لیکن بعضی از ایشان با وجود علم طریق
 عداوت انجناب سے پیو وند و علماء اہل سنت ہر چند
 و رتق فی فضائل انجناب سے موفور ہمار سے برند و فضائل
 انحضرت را محمول بر وضع یا ضعف سے نمایند لیکن سے ایشان
 نزد خدا مشکور و پسند نیست بلکہ شہرت فضائل انجناب و رتق
 و تراپد است و مناقب انجناب بر اسمہ جمیع ناس وائر و سائر
 کہ دیگر سے از اصحاب رسول خدا صلعم بان منزلیتہ متمایز است

الغرض اجماع صحابہ درین زمان خلافت ہرسم بر بیعت علی مرتضیٰ
 بنوہ بلکہ اکثر صحابہ بر دست معویہ بیعت کردہ بودند چنانچہ در
 ہدایہ حنفیہ مذکورست فان الصحابة تقلدوا من معوية والحق
 بسيد على كرم الله وجهه وازجمله متخلفين علی مرتضیٰ عبداللہ
 بن عمر بود کہ بر دست علی بیعت نکرد و بر دست معویہ بیعت نمود
 چنانچہ در استیعاب مذکورست قیل لنا فی ما یال بن عمر
 یال معوية ولم یال علیا فقال کان بن عمر لا یعطی یدانی فرقة
 ولا یمنعنا من جماعة ولم یال معوية حتی اجتمع علیہ یعنی
 گفتہ شد برای نافع کہ چہ حال ابن عمر بود کہ بیعت کرد معویہ را و نہ
 بیعت کرد علی را پس گفت کہ بود ابن عمر کہ منہ را دست را
 و رفرقہ و نہ منع میکرد و انرا از جماعت و نہ بیعت کرد معویہ را
 تا اینکہ اجتماع شد بروا شتہ پس صحابہ جناب رسول خدا صلی
 معویہ را خلیفہ حق و الشہ بر دست او بیعت و اجماع کردند
 و باوجود آنکہ او نالائق مشب و رز سب علی میکرد و مروان
 را بران تخریص مے نمود لیکن صحابہ رسول از تقلید او استنکان
 و اعراض نمی نمودند در صحیح مسلم مذکورست کہ معویہ او کرد
 سعد را لغو ذبالہ تو چرا بر ابو تراب سب نمیکنی چہ چیز ترا مانع آن
 سعد در جواب گفت کہ تو منہ را نے کہ جناب رسالتاب در حق
 جناب سید الوصیین فرمودہ انت منہ بمنزلہ ہارون من موسیٰ
 و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری مے نوید تم اشتد
 الخطب فنقصوه و اتخذوا العن علی المناہر سنۃ و وافقہم الخوارج

علی بن فضہ و زاذو اسحق کفر وہ یعنی بعد از ان سخت شد
 امر پس تنقیص او کردند و گرفتند بنی امیہ لعن کردن او را
 بر منبر اسنت و موافق شد ندایشان را خوارج بر دشمنی
 او و زیاده کردند تا اینکه کافر شمرند او را یعنی علی را اسنت
 این است حال صحابہ با علی بن ابیطالب و صاحب رسالت که او عا
 اجماع سے نماید برخلاف علی و ہر گاہ حال صحابہ علی الخصوص
 مطاع ایشان معویہ بن ابی سفیان کہ بردست او بیعت
 کردہ بودند ان باشد کہ شعار خو سب و لعن علی مرتضیٰ کردہ
 باشد بلکہ انرا اسنت و طریق حق قرار دادہ باشد ما چگونہ جمیع
 صحابہ را بخوبی یاد کنیم اینہم کار اہل سنت است کہ معاذ ان علی
 مرتضیٰ را عدول و صادقین و پیشوایے خود اعتقاد میکنند
 و ما دشمن علی را بموجب حکم رسول مقبول یا علی لا یضغک
 الا منافق بلاریب از دایرہ ایمان خارج سے داینم و اگر ان ہم
 قتل و قتال و سب و لعن محمول بر اجتناب دست چنانکہ صاحب
 تحفہ میگوید شیعیہ نیز در سرزنش و بدگویی غاصبان معذورند و
 مستحق اجر و احد و صاحب تحفہ و صاحب صواعق محرکہ و مدح
 و اصلاح معویہ القدر سے سے نماید کہ پایا نے نثار و قال و علی
 الحقیقت مقصود سے حدیث غدیر تاکید ہیں مدعاست کہ اہل
 فہمیدہ اند و بس اقوال انچہ اہل سنت از سے حدیث غدیر
 فہمیدہ اند کہ از لفظ مولانا در حدیث مذکور سے محب و نامرزا
 سبقت نہایت لغو و لوچ است و مستحکمہ اطفال خود و سال چنانکہ قبل

برابر باب اذمان صافیه و اهل حق و انصاف واضح گردانیده ام و
 منعم باطل اهل سنت را از پیچ و بن استیصال نموده ام
 بلکه معنی حدیث مذکور را آنچه که واقع و مقصود خدا و رسول
 است آن است که شیعه فهمیده اند و بس ازان باید که تمامی مطلب
 خود را بدلائل و براین قراینات اثبات نمایند و نه توبه ازین عقیده
 قبیمه واجب دانسته بحقیق خلفا را که از روسا و مهاجرین اولین
 اند قائل شوند و السلام علی من اتبع الهدی بدویم از گنج
 مقصد نشان نمودیم حتی راز باطل عیان اقول اگر توحید
 مذهب خود را با بابت قراینات اثبات رسانیده باشی یا نه
 تکلیف آن بدی و ادعای نبوت و پیغمبری که امت محمدی علم
 منشخص است یقیناً مسترد و برقرار نمیشود و حقیقت
 ملت خود را از این قراینات اثبات نمیکند پس چگونه خصم از آنکه
 مسلم میدانند صاحب این کتاب را که تا این حد که امام ایه بینه را این
 که وال باشد بر حقیقت مذهب او متبیین نشانده و معلوم
 ایه را استخراج و تامل نموده و متبیین نموده و ذکر و استنباط
 امریک و بگویند من از این مسلم میدانم و نگاه فاشاک
 فین و غیره و استنباط این امر و نشانهاست که بر اینست
 کلام معلوم است و باید باشد و خود مقرب باشد که از راه
 خود میگویند و این را که در این اثبات خود را صاحب
 رسالت که نموده و بگویند که این را که در این اثبات خود را
 و از آنکه بگویند که این را که در این اثبات خود را

خود را کفای به این ساطعه و دلایل قاطعه از آیات قرآن شریف
و اکثر کتب اهل سنت با ثبات رسانیده ام و دعوی به تحقیق
خلافت نمائش را از بسبب و بن برکنده ام و جمیع مزعمات
باطله و منطوقات لا طائفه صاحب رساله را مثل بیاز منشور را
بر آگنده و منتشر گردانیده ام و حق را از باطل متمیز ساخته بمعا
اهل بصفت و زاورده ام اکنون صاحب رساله و اهل نخه او را از
عقیده قبیحه خود توبه و انابت لازم است بدویم از گنج مقصد
نشان نمودیم حق را از باطل علیان قال باید دانست که صفت
مهاجرین اولین آنست که قبل از جنگ بدر هجرت کردند و مشرک
حضرت را کفر و کفر را از باطل کردند و کفر را از حق انکار

نار و سوزانند و اینها را هم بغیر حق الا ان یقولوا انما
اقوال این بیان صاحب رساله خلاف واقع و سنائی تحقیق مفتیان
اهل سنت است چه آیه مذکوره در نشان مهاجرین مطعون است نه
مهاجرین اولین و کمال در اعتقاد و هر از که بطرف مدینه می فرست
از هجرت کردند ایشان در زمانه مهاجرین اولین محسوب میشوند
بلکه در زمانه مهاجرین اولین که ما از آن بطرف مدینه مهاجرت
نموده بود و در آن هجرت او است پس آنکه در کتب تاریخی آمده
که آنکه در آنکه چند نفر مثل جعفر بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
کفار بطریق مشبه که ولایت بخاشی بود و هجرت نمودند و یک
هجرت و در شب با او آمدند و هجرت نمودند و هجرت نمودند
سپیدیم است و علاوه بر آنکه صاحب رساله هجرت نمودند

اول از کجا میگوید که مهاجرین السمت را مهاجرین اولین قرار داد
 و در تجاریه حدیثی است طولانی در تکرار گفتگوی مطهره
 اسما بنت عمیس با عمر بن خطاب در باره سبقت هجرت که آسمان
 بطرف حبشه هجرت نموده بود آخر الامر جناب رسول خدا صلعم
 تصدیق اسما کرد و از آسمان فرمودند که ایس باحق ایسکم
 له ولا صحابه هجرت واحدة و لکم و انتم اهل السقینة و هجران یعنی
 منیت کسے حق دار زیاده از شما بر اے عمر و اصحاب او یک
 هجرت است و برای شما و شما که اهل سقینة هستید و هجرت
 انداخته پس کجا باقی ماندند شیخین در مهاجرین اولین و اگر
 مراد از ان کسے اند که بطرف مدینه هجرت نمودند و در جنگ بدر
 با کفار قریش کارزار کردند پس انهم معیند مرام صاحب رسالت نیست
 زیرا که ثلثه گماشته و رموه جهاد و قدم ثبات نفی شده اند و مقابل
 نمودن با کفار ایشان را نهایت متعذر بود چنانچه در ازاله الخلاف
 مذکور است که در جنگ بدر اول کسیکه از مغربین معاونت نمود و او بکر
 بود و در عقب خود دید ناگاه ابو عبیده بود و انچه و آیه مذکور
 در شان کسے است که در نفرت دین خدا خوف مرک پیش نظر
 ایشان نبود و کسے که نفس خود را عزیزتر از نفس رسول
 دانسته میدان قتال را پشت میدادند و رحمت ایشان این است
 یا ایها الذین امنوا ما کم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله انما قلتم
 و یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله قلتم لا یفعل
 الا یہ قل الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم یمیتون فقل

قول
 العینین

من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون
اقول سابق هم صاحب رساله صدر اين آيه را محذوف ساخته
و حالا باز اسقاط نموده و ان اين است كه للفقر المهاجرين الذين اخرجوا

من ديارهم و اموالهم الايه و رين آيه الله تعالى مدح فقراء مهاجرين
ميفرمايد نه ستايش متمولان و ثلثه از فقرا نبودند بلكه مالدار
بودند چنانچه بيان ان پيش از اين گذشت و اين آيه بدل است از
لذي القربى چنانكه در تفسير كبر و تفسير كشاف مذکور است و مراد
از ذي القربى بنى عبد المطلب و بنى هاشم اند چنانكه در تفسير كبري است
و اگر للفقر بدل از ذي القربى و الهيتامى و المساكين و ابن السبيل
باشد چنانكه در بعضا و بى است باز اين آيه مفيد صاحب رساله
نست چه ثلثه بهيچك از اين اوصاف اربعه موصوف نبودند و اقربا
انحضرت داخل بودند و در ايام و نه و مساكين و نه و ابن السبيل
پس بركه ثلثه از نزول آيه مذكوره شرفه حاصل نشد
و مقصد صاحب رساله بوصول نه انجاميد و اگر ثلثه طب
فضل خدا و رضوان او مى بودند و نيا طلبه اختيار نميكردند
و حقوق اهل بيت رسول را قطع کرده كيه اقارب خود را
از دراهم و دنانير مملو نمي داشتند پس مدشان ايشان اين آيه است
و من كان يريد حرث الدنيا فليؤثمه منها و ماله في الآخرة من فليس
و نيز ايمان مهاجرين مفيد است بعد از اتياب و رباب خدا
و رسول خدا و عدم فزار از جهاد چنانكه در تپاسى و كبر الله تعالى
ميفرمايد انما المؤمنون الذين امنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا

و جاهد و اباموالہم و الفہم فی سبیل اللہ اولئک ہم
النصار و قون یعنی جزین نیست کہ موہبین ک نے اند کہ
ایمان آوردند بخدا و رسول او پس ازان نہ شک کردند و
جہاد نمودند با مالہاے و نفہاے خود و در راہ خدا
ایشانند راست باران و ارتباب بعضے ازان شان و فرار
از جہاد و قبل ازیں بیان کردہ ام پس نصرت دین خدا و صدق
و روات ایشان با حقے نمادہ قال و انصار البقیں ~~نشانند~~
کہ قبل از ہجرت مہاجرین ایمان آوردند و در موسم حج و ر مکہ
آمدہ بر عقبہ اولے و عقبہ ثانیے برایے نصرت و خدمت
مہاجرین و حمایت رسول امین بیعت کردند و عہد بستند و
انحضرت ہم مع مومنان مکہ بروثوق عہد و ایشان در مدینہ تشریف
آوردند و انصار ہم بجلد و بیے خدمت مہاجرین و نصرت
و حمایت رسول امین مور و فلاح و رشا و در قرآن لازم الارشاد
گشتند و الذین تبوء الدار و الایمان من قبلہم یحبون من ماجر
الہم و لا یجدون فی صدورہم مما او ثروا و یؤثرون علی
الفہم و لو کان ہم خصاصہ و من یوق شح نفسه فاولئک
ہم المفلحون اقول ما نیز معتقدیم کہ انصار اولین کہ اہل بیت
اولیے اند و ان ہفت تن بودند و بعضے میگویند کہ دو آزدہ
کس بودند و اہل عقبہ ثانیہ و آن ہفتاد تن بودند و حضرت
مسلم را و مہاجرین را جاییے دادند و نصرت خدا و رسول
او کردند و مقبول بارگاہ صمدیت گردیدند لیکن بقای ایمان و

نجات ہر کس شرط است لان الصحابے مہاجر کان اومن
 الانصار الذیے اور ک صحبۃ النبی ومات مع الایمان و
 عموم آیات کہ در مدح ایشان است لاسیما ولا یغنی عن
 جوع و از تجمہ انصار سعد بن عبادہ است کہ رئیس و نقیب انصار
 است و جناب رسول خدا صلعم در حق او فرمودہ است کہ
 اللهم اجعل صلواتک ورحمتک علی آل سعد بن عبادہ چنانکہ
 ابن جریر اصحابہ فی معرفۃ الصحابہ سے نوید یعنی خداوند
 بگردان صلوة خود را در حمت خود را بر آل سعد بن عبادہ و خلف
 ثانی در حق ان جلیل القدر ممدوح رسول خدا کہ در عقبہ بیعت
 نمودہ بود بوقت تخلف از بیعت ابوبکر مسیگوید قتل اللہ سعد بن
 عبادہ چنانکہ در صحیح بخاری است و در تاریخ طبری کہ صاحب
 سجدہ و شیقش و طعن سوم عثمان سے نماید چنان است کہ
 فقال عمر قتل اللہ انہ منافق یعنی پس گفت عمر قتل کند
 خدا سعد را بذرتیکہ او منافق است پس تحقیر حسنین صحابی
 عالی منزلت و سامی قدر نمودہ و وعاسے بد در حق وی
 گفتہ و او را منافق قرار دادہ و رعایت سبقت بیعت و نصرت
 او نکردہ از دو حال خالص نیست یا اینکہ چیزے از منافیات
 ایمان در عمر بود کہ حسنین صحابے جلیل القدر را تذلیل نمودہ
 و یا سعد بن عبادہ از ایمان بریے بود کہ مور و تشنیع و توہین
 عمر گردید و در تاریخ بلا درسی مذکور است کہ عمر خطاب محمد بن مسلمہ
 انصاری و خالد بن ولید را از مدینہ بکشتن سعد بن عبادہ و شاوہ

فی حدیث
 انصار

بر سر کعبہ عثمان
 الایمان و اوست کہ
 و عاصی و غیرہ

و ہر یک تیرے بیند اخت و او بہ تیر ایشان کشتہ شد اکنون
 باید کہ اہل سنت از وجوب تعظیم و لزوم تکریم حبیب صواب
 و تحقیر حرمت و توہین ایشان دست بردار شوند قال بنار علیہ
 و رحق مہاجرین اولین و انصار سابقین و تابعان ایشان کہ بعد
 ایشان ایمان آور و ند و ہجرت و نصرت کردند ثرت دادہ

قال الله تعالى و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار
 و الذين اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم و رضوا عنه و الله اعلم

جہات بخیر من تحتہا الا نہار خالدین فیہا ابدان ذلک الفوز العظیم
 اقول چنانکہ این آیہ در مدح مہاجرین و انصار سابقین است
 کہ خدای تعالیٰ از ایشان راضی است و ایشان از خدای
 خود راضی اند بچھنین و ر مدح مالک بن نویرہ و غیرہ کہ خدا

و رسول ایمان آور و ہ بودند این آیہ نازل است ان الذین امنوا
 و عملوا الصالحات اولئک ہم خیر البریہ جزا ہم عند ربہم جہات

عدن بخیرے من تحتہا الا نہار خالدین فیہا ابدان رضى الله عنهم
 و رضوا عنه ذلک لمن خشي ربه پس مثل مہاجرین و انصار
 از ایشان ہم خدای تعالیٰ راضی است و ایشان از خدای خود
 راضی اند و ارتدا و ایشان از قرآن ثابت نیست کہ پے باز آمد
 ایشان توان بر و پس در رضوان خدا و دخول جنت مہاجرین
 و انصار را بر مالک بن نویرہ و غیرہ مرتدین کدام فوقیت و مزیت
 ثابت نشد و مراد از سبقت درین آیہ یا سبقت الی النجۃ
 است یا سبقت الی الايمان و یا سبقت الی الموت

اما سبقت الی الهجرة پس ان صحیح ہے تو انڈیشہ زیرِ کلمہ من
 للمهاجرین والا انصار بیانِ بہت از سابقون اولون در نصیحت
 ہے باید کہ برائے مهاجرین و انصار ہر دو فریق ہجرت ثابت
 باشد و ان برائے انصار مستحق نیست و در صورت فرضِ سبقت
 ہجرت مراد از مهاجرین مسافرانِ جہشہ خواہند بود کہ اول از ہمہ
 ہجرت کر وہ بودند کہ کل مهاجرین کہ شیخین وراثتِ ان داخل
 و ہمچنین سبقت الی الایمان ہم در سبقت معقول نیست
 چہ کہ ایمان آوردہ اعمال صالحہ نمودہ و زمان سابق یا
 و زمان لاحق و بر بقایے استقامتِ ایمان و صدور
 اعمال صالحہ جان وادہ جنابِ باری عزاسمہ از ورانے بہت
 واد از خدایے خود خوشنودست در رضای خدا تخصیص
 سبقت نیست گو سابق الایمان نسبت بہ لاحقین مدارجِ عالیہ
 داشتہ باشد چنانکہ اللہ تعالیٰ و رایہ ان الذین امنوا و
 عملوا الصالحات اولئک ہم خیر البریہ کہ بالا نوشتیم میفرماید
 و در صورت فرضِ سبقت الی الایمان مراد از ان جنابِ امیر
 علیہ السلام خواہند بود کہ پیش از ہمہ ایمان آوردہ و صیغہ جمع
 بلایے تعظیم بہت و ہر گاہ ہر دو وجہ بالاسدیدنہ برآمدند
 پس معلوم شد کہ مراد از سبقت در ایہ مذکورہ سبقت
 الی الموت بہت کہ بر ملا متہ ایمان و کردار شایستہ جان
 دادند و بغداد مرگ بمشابدہ مدارجِ عالیہ خویش از جنابِ باری
 عزاسمہ خوشنودست گردیدند و خدای تعالیٰ از ایشان راضی شد

بکه و اطاعت و راه او جان دادند والا هر یک از صحابه و در راه
 دنیا از خدای خود راضی است و اگر چنین نباشد ایمان
 ایشان صحیح نباشد و از همین جهت خدای تعالی لفظ رضی
 را بصیغه ماضی آورده و یعنی تواند شد که خدای تعالی
 راضی باشد از آن نیکه پس ازین خون ریزی خواهند نمود و شراب
 نوشی و باوه کشی خواهند کرد و مرتکب زنا و محصنه خواهند
 گردید و از معرکه جفا و قرار خواهند ورزید چنانکه اهل سنت
 و رحی اهل بدر و اهل بیعت رضوان و دیگر مهاجرین و انصار
 میگویند که ایشان هر چه خواهند بکنند مغفور اند و ازین
 قول ایشان لازم می آید که اگر ایشان در کعبه الله شرا بنحور
 و باو خرد و باو خواهر خویش زنا و محصنه بکنند خدای تعالی از
 ایشان راضی است و فسق و فجور مهاجرین و انصار و اهل بدر
 و اهل بیعت رضوان از کلام علمای معتبرین ایشان ثابت
 است چنانچه صاحب سخته در باب مطاعن و رجواب مطاعن عثمان
 می نویسد که نزو اهل سنت عصمت خاصه انبیاء است صحابه
 و معصوم نمی دانند و لهذا حضرت امیر و شیخین بعضی از
 صحابه را خذروه اند و خود جناب پیغمبر مسلح را که از اهل بدر بود
 و حسان بن ثابت را زیر حد قذف گرفته اند و کعب بن مالک و
 مرور بن الربیع و هلال بن امیه را که دو کس از ایشان حاضر از
 غزو بدر بودند در سنای شتخاف از غزو به شوک تا پناه روز
 سطره و مغضوب داشته اند و ما عزا علیه را زخم فرموده و

بسیاری را قزیر و حد شرب نمر جباری فرمودند و داشتند
 و ابن تیمیہ در منهاج السنۃ می نویسد کہ و ذکر بن حرم ان
 عمار بن یاسر قتله ابو العادیه و ان ابا العادیه ہذا من السابغین
 ممن یایع تحت الشجرۃ یعنی و ذکر کردہ است ابن حزم
 بدستیکہ عمار بن یاسر گشتہ است اورا ابو العادیه و ابن ابو العاد
 از سابغین است از کس نے کہ بیعت کردند زیر درخت پس
 چگونه باور کردہ شود رضوان خدا از ہجمنین کسان کہ خون
 صحابہ کبار ترختمند و عمار بن یاسر است کہ ورحی او جناب
 رسول خدا میفرمودند یا عمار ستقتلک الفتنۃ الباغیۃ تدعوهم
 الی الجہنۃ ویدعونک الی النار کما ورد فی البخاری
 و شرح فتح الباری یعنی ایے عمار قریب است کہ قتل
 کند ترا فرقہ باغیہ خواہی خواند ایشان را بسوے بہشت
 و خواہند خواند ایشان ترا بسوے نار و معیرہ بن شعبہ
 کہ داخل بیعت رضوان بود علاوہ آنکہ زائے بود لیکن
 جناب امیر را سب مے کرو چنانکہ در مسند احمد بن حنبل
 است پس ہر گاہ حال ایشان باین نہج باشد ممکن نیست کہ خدا
 تقابل از ایشان را صفی باشد و از افعال ناشایستہ ایشان
 کہ خون ریزی نمایند و شراب خورند و زنا کنند خوشنود
 گرد و و اگر ابو بکر میدانست کہ من از بشارت این آیہ جنتہ قطع
 ام وقت احتضار مستلفظ باین کلام نمیشد کہ لیکن ترک بیت فاطمہ و علم
 احراق بابہ چنانکہ در تاریخ طبری و مستنجات علی متضمن است

سلف کردن العبد
و عمر وقت و دن از کارهای
خانیانه و غیره از کارهای
سلف

یعنی کاشکی من میگذاشتم خانه فاطمه را وینے سوختم و روانه
اورا و پچنین عمر نیز نمیگفت که بعد رسول خدا آنچه که اعمال کرده ام
از ان نجات یابم عینیت است چنانکه در صحیح بخاری است و برای
کس نفس تخصیص وقت و دن وقت و کار نیست زمان رسول خدا
و زمان ما بعد از حضرت هر دو برابر است و در جمیع بن الصمیمین
مذکور است از ابن عباس که وقتی عمر القدر نفس تا سلف زو
داشتیم که بپلوی او شکسته شد گفتم ای امیر المؤمنین کدام
خوف اینقدر نفس بر او روگفت از خوف تو و اصحاب تو اگر ان گناه
بخشیده شوند کسی در عوض عفو ان زمین و آسمان پر کرده
طلای بگیرد بدسم و مرا و از اصحاب تو علی است و نیز اختلاف
است در میان علما که مراد از سابقین کدام کدام کس از ابن عباس
شافعی می نویسد که و لا یقول سبق یوشع بن نون

الابون و سبق صاحبین الی عیسی و سبق علی

العمید و در حدیث الاول لیا از ابن عباس منقول است سابق

هذه الامته علی بن ابي طالب و در منهاج السنة مذکور است که

حمزة و جعفر اند فان هذين رضى الله عنهما من السابقين الاولين

و كذلك عبدة بن الحارث الذي استشهد يوم بدر قال

عرض که مفهوم معنی مطلب و مضمون اوراق هذا خوف بر علم

قران است اگر بجهه از علم قران ندارد از خواهد این مضمون خود را

بے نصیب انگارند لازم که در ترجمه و تفسیر قران شریف رجوع کرده

بجهه ازین مضمون حاصل کنند ورنه در مطالعه ان هیچ فایده مترتب

نخواهد شد اقول صاحب رساله که عموم آیات در مدح مهاجرین
 و انصار آورده و آن را دلیل حقیقت جمله مهاجرین و انصار گردانیده
 و هیچکس را از آنها مستثنی ندانسته میخواهد که باین تزویر و تلمیص
 عوام کلاهعام و جهل را در مغالطه انداخته از جابری و تالیان
 بمعانته ترجمه آیات متضمنه مدح مهاجرین و انصار مطلق در شکاک
 افتند و گویند که هرگاه حق تعالی در حقان شریف جابجا ایشان
 را ستوده باشد باز در حق ایشان چون و چرا کردن سراسر
 تعصب و بے التفاتی است بنابراین ما نیز ایستاده که قبل ارتداد
 در حق مرتدین مثل مالک بن نویره و قوم او و اقوام دیگر که
 بزعم اهل سنت بعد رسول خدا مرتد گردیده اند ایراد می کنیم قال
 تعالی و من یومن بالله و یعمل الصالحات یمکفر عنه سئیاته و یدخل جنت
 تجری من تحتها الانهار ایضاً ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
 اولئک هم خیر البریه جزائهم عند ربهم جنات عدن تجری من
 تحتها الانهار ^{لهم} فیها زکوة ^{لهم} و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه
 ایضاً و من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند رب و لا
 خوف علیهم و لا هم یحزنون ایضاً و لشد الذین امنوا و عملوا
 الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار و علی بذل الثواب
 اکثر عموم آیات متضمنه مدح ایشان قبل الارتداد و بعد حصول
 ایمان و ایراد ایشان در تحت این آیات داخل اند چنانکه
 جمله مهاجرین و انصار در عموم آیات داخل اند پس اگر ایشان
 باز جو دو و دو این قدر مدح میسین بعد ایمان مرتد گردیدند

بعض مهاجرین و انصار نیز بعد حصول هجرت و نصرت مرتد شده اند
 حالیم کمالیم و چنانکه عموم آیات مدح ایمان برای جملة مومنین
 افاده نمی بخشد همچنین عموم آیات مدح هجرت و نصرت
 برای کل مهاجرین و انصار دال بر حقیقت ایشان نیست که
 بعض از ایشان هم مرتد گردیده اند بلکه بقایای ایمان
 تا دم واپسین شرط است و اگر تو در صدد اثبات وارد شوی
 جماعه مومنین خارج از قرآن خواهی شد من نیز ارتداد بعض
 مهاجرین و انصار با ثبات خواهد بود و بجز قرآن از کتب
 نمیکند اول جواب آیات از آیات می دهیم و بعد از آن در
 صد و کشف غیوب مذہب تو از کتب تو می بینیم و بدانیم
 از علم قرآن بچکس بجهه نذار و بجز کسی که در حق او جناب بالتاب
 فرموده باشد و اعلام کرده باشد که این است عالم بقرآن
 چنانچه میفرماید که على مع القرآن والقرآن مع علی و نیز
میفرماید که انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکم بهالن ثقلوا
 بعد می کلام الله و عزتی اهل بیتی لن یفرقا حتی یردوا علی
 الخوض یعنی بدرستی که من گذارنده ام در شما و کرده را اگر تمسک
 خواهید کرد شما با آنها هرگز گمراه نخواهید شد کلام الله است و
 عزت اهل بیت من که هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه
 وارد شوند بر من بر حوض کوثر و مرا و از عدم افتراق این است
 که علم قرآن نزد ایشان است و در تارخ الخلفاء از حضرت علی
 منقول است قال الله ما نزلت آیت الا وقد علمت فیما نزلت و این

نزالت و علی من نزالت یعنی گفت علی قسم بخدا که نہ نازل شدہ
 است ایہ مگر تحقیق کہ دانستم در چیزیکہ نازل شدہ و کجا نازل شدہ
 و یکیکہ نازل شدہ و نیز در تاریخ الخلاف است قال علی سلمۃ
 عن کتاب المدفانہ لیس من ایۃ الا وقد عرفت بلیل نزالت
 او بہار ام مے سہل ام مے جبل یعنی گفت علی
 سوال کنید از من از کتاب خدا پس بدو شکی کہ نیست ہیچ آیہ
 مگر تحقیق کہ مے شناسم در شب نازل شدہ یا در روز
 و رزمین رزم نازل شدہ یا در کوہ ایستہ اکنون بنظر
 الضاف بگویند کہ متک با ایشان کیست و مذہب خود
 را منسوب با ایشان شیعی مے سازند یا اہل سنت
 بکتب خود رجوع کنید و بہ ببینید کہ حال چیست کہ علما
 اہل سنت سراسر مخالفت مے سازند با عزت
 طاہرہ بخون طوالت از تطہیر ان اعراض نمودم لیکن برا
 تقنیہ غافلین بر چند اقوال اقتصار مے نمایم در مہنہا
 مذکور است حدیث قال فی مہن القیاس انہ قد استہتر
 من اہل البیت کالباق و الصادق و غیرہا من الائمہ رضوان
 اللہ علیہم انکار القیاس کما بہتر من ابے حنیفہ و
 الشافعی و مالک القول بوجوب العمل بہ کما ذکرہ العز
 یعنی تحقیق مشہور شد از اہل بیت مثل باقر و صلوات
 و غیر ایشان از ائمہ رضوان خدا بر ایشان انکار قیاس
 چنانکہ مشہور شد از ابو حنیفہ و شافعی و مالک و حنبل

عمل بقیاس چنانکه ذکر کرده است انرا غریبه و ابن ابر
 در جامع الاصول میگوید اهل البیت نیز عمون ان ابا طالب
 کان مسلمات مسلما یعنی اهل بیت گمان میکنند
 بدرستی که ابوطالب بود مسلمان و مردود در حالت اسلام
 و شهر شامی در مثل و نخل و فخر الدین رازی در بعض
 مصنفات خود از سیلمان بن جریر که قائل بحقیقت امامت
 شیخین بود نقل نموده که بدرستی که ائمه را مضنه و دویز
 برای خود و اسامی بناوه اندیکه قول بیداد و بی
 تقیه و جلال الدین و شرح عقائد عضدیه در بیان اینکه
 فرقه ناجیه اشعریه است چنین گفته که فاهم یشکون علی
 عقائد هم بالا حدیث الصحیح الرویه عن صلح و عن اصحاب
 و لا یشجاوزون عن ظاهرها الا ضرره و لا یستزلون
 مع عقولهم کالغزاة و من یجد و حدوهم و لا مع النقل من
 غیرهم کالشیع المتتبعین بار و عن ائمتهم لا اعتقاد
 هم البعثه فیهم یعنی پس بدرستی که ایشان شک میکنند
 بر عقائد خویش با حدیث صحیح که روایت کرده شده اند
 از آنحضرت صلعم و از اصحاب او و تجاوز نمیکند از ظاهر
 انها مگر ضرره و نمیگذارند بعقلهای خود و مثل متغیر
 و کسیکه قایم مقام ایشان است و نه بنقل از غیر ایشان مثل
 شیعه که بر روی و قبیح کنند کان اند بجهیر که روایت کرده
 شده است از امامان ایشان برای اعتقاد ایشان صحت

در امامان این است حال مشک اهل سنت بعلمان علوم قرآن
 و صاحب تحفه و خراب او پرده حیا از رخ بر افکنده بمقریب
 ابله فریب اهرار می نمایند و میگویند که در حقیقت ائمّه اثنا
 عشر مذہب سنّیان داشتند و سنّیان را کب سغینه ایشان
 و شیعیان متخلف از ان فلیحظه الله علی الکاذبین پس
 واضح شد حال عدم مشک علمای اهل سنت با ذیال طاهر
 ایشان و اکنون قرآن و ائمّه مقتدایان اهل سنت نیز باید
 شنید در تاریخ الخلفاء مذکور است اخراج البیعه و غیره عن
 ابی بکر انه سئل عن الکلاله فقال انی ساقول فیها
 برائے خالی بکن صواباً فمن الله وان یکن خطا فمنی و
 من الشیطان اراه علی بن الولد والوالد فلما استخلف عمر
 قال انی لاستی ان اردو شیئا قال ابو بکر یلنی از ابو بکر
 پرسیدند از منی لفظ کلاله پس گفت بدرستی که من قریب است
 که بگویم در آن برائے خود پس اگر صواب باشد پس از
 جانب خداست و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از
 جانب شیطان می بینم انرا سوا من پس و پدر پس
 هرگاه خلیفه شد عمر گفت که بدرستی که حیا میدارم اینک رو کنم
 چیزی را که گفته باشد انرا ابو بکر و نیز در تاریخ الخلفاء مذکور است
 که از ابو بکر پرسیدند از پیغمبر قول حق تعالی و فاکهت و اما فقال
 ای سماء نطقی او ایسے ارض تعلی فی ان قلت فی کتاب الله
 ما لا اعلم یعنی پس گفت ابو بکر که کدام اسمان بایه خواهد کرد

مرا یا کدام زمین پنهان خواهد کرد مرا اگر بگویم در کتاب خدا
 چیزی را که نمی دانم و حال عمر مشهور و معروف است
 که باعث جهالت از احکام خدا بمحض برای خود فتوی
 می داد پس برگاه حال مقتدا باین پنج باشد و ای
 بر تفسیر دانی مقتدیان چون از ورثه علوم بنی و تفسیر
 حقیقه کلام مجید متخلف و زیدند و از رای و عقل خود
 بیان معانی قرآن مستوحه گردیدند بنابراین در ضلالت
 و غوایت افتادند و دیگران را جاده پیمای تیره عتساف
 و ناهنجاری گردانیدند و آنکه صاحب تحفه ادعای تلمذ
 ابوحنیفه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نماید نیز کذب
 محض و دروغ بحت است چنانچه صاحب منهاج السنه انکار
 ان میکند و میگوید که توفی الصادق سنه ثمان و اربعین
 و مائتین و توفی ابوحنیفه سنه خمسین و مائت یعنی وفات
 یافت صادق علیه السلام در سال هشت و چهل و دویست و وفات
 شد ابوحنیفه در سال پنجاه و یکصد و نیز وجه عدم تلمذ و بیگانه
 و مسامحت ابوحنیفه از حضرت صادق علیه السلام آنست که میری
 شافعی در حیات الحیوان از ابوحنیفه روایت کرده که او گفت
 من در مسکن نزد حمای بر این ترا شنیدم موی مستح
 او گفت طرف راست خود را نزدیک کن و رو بقبله شود
 بسم الله بگو پس من امو ختم از وسه خصلت را که منید انتم
 پس گفتم من با و کر تو غلام هستی یا از او گفت من غلام بتم گفتم

غلام کیستی گفت غلام امام جعفر صادق ۴۲ ہستم پس منتم
 من بدرخانہ آنحضرت و طلب اذن داخل شدن اندرون
 خانہ کردم آنحضرت اذن ندا و قوسے از اہل کوفہ طلب اذن
 کردند از آنحضرت انقوم را اذن داد من نیز بان قوم اندرون
 خانہ رفتم پس وقتی کہ نزد آنحضرت رفتم گفتم یا بن رسول اللہ اگر
 میفرستادینے کسی را نیز و اہل کوفہ نہی میسر کردی ایشان
 را از سب کردن اصحاب محمد صلعم زیرا کہ من گذاشتم زیادہ
 از ہزار کس را کہ سب اصحاب میکنند پس آنحضرت فرمود کہ ایشان
 گفتہ مرا قبول نخواہند کرد پس گفتم کیست کہ گفتہ ترا قبول نکنند
 و حال آنکہ تو فرزند رسول هستی آنحضرت فرمود کہ تو اول کسی
 هستی کہ گفتہ مرا قبول نکردی بی اذن من داخل خانہ من
 شدی و بغیر رایے من نشستستی تحقیق کہ رسیدہ است
 بمن بدرستی کہ میگویم تو بقیاس ابوحنیفہ میگوید گفتم
 ایے بقیاس میگویم فرمود و بچک یا نعمان اول کسی کہ قیاس
 کرد البیس بود و قشیکہ حق تعالیے اورا امر بجدہ حضرت
 آدم کرد پس او ابا نمود و گفت خلقتنی من نار و خلقتہ من طین
 بعد از ان آنحضرت فرمود یا نعمان کدام از دو چیز بزرگتر است
 قتل یا زنا گفتم قتل پس فرمود کہ چرا در قتل دو شاید
 است و در زنا چہارا یا بقیاس تو این معنیے آید گفتم
 نہ بس آنحضرت فرمود کہ کدام بزرگ است نماز یا روزہ گفتم
 نماز فرمود پس چرا احتیعا یلے بر حالف واجب کرد و رفت

را که در ایام حیض فوت شده باشد قضا کند و نماز را
 قضا نکند آیا این معنی بقیاس تویمه آید گفتم نه پس فرمود
 کدام یک ضعیف تر است زن یا مرد گفتم زن پس فرمود
 چرا گردانید حقتعالی در میراث برای مرد و سهم
 و برای زن یک سهم آیا این معنی بقیاس تو میگذرد گفتم
 نه فرمود پس چرا حقتعالی بر قطع ید سارق و سهم
 را واجب کرد و کسی که قطع ید بگیا هم بکند پس دیت ان
 پنجهزار و سهم مقرر کرد آیا این معنی بقیاس تو میگذرد
 گفتم نه پس فرمود بتحقیق که رسیده است یمن که تو تفسیر
 میکنی لفظ نهم را در آیه کریمه و لکن یومئذ عن النعم
 باینکه ان طعام طیب و آب سرد است در روز گرم گفتم
 اری فرمود اگر کسی ترا دعوت کند و بخوراند ترا طعمای
 طیب و بنوشاند اینے سرد بعد از ان منت مند بر تو تو
 او را بچم نسبت کنی گفتم نه بخیل فرمود آیا بخیل نمیکند
 حقتعالی گفتم چه چیز است ان خود فرمود حب اهل بیت است
 قال و باعث همین است که این اوراق را بخد مت مولوی جعفر علی
 و مولوی محمد باقر و مولوی مکرم حسین و مولوی واحد علی
 و مولوی گلزار علی و عمار علی رسانیدم لیکن از کسی جواب
 حاصل نشد ناچار حسب التاکید برادر رسید فتح علی بجهت
 حصول جواب بخد مت سید غلام حسین صاحب فرستادم
 امید که جوابش ارقام فرمایند و یا بر حقیقت این مضمون

اعتقاد دارند و اگر لایق جواب ندانند واپس فرمایند
 اقول قول تو که نزد فلان و فلان رسانیدم لیکن از کیسے
 جوابی حاصل نشد از حدیث صدق عاریست چه از جمله آنها
 یکے منم کہ قبل ازین گایھے این اوراق بنظر من نرسیده
 اکنون بملاحظہ نقل اہل فرید آباد از شخصے فرید آبادی بموجب
 وصول در آوزدہ ام و اگر پیش کسے دیگر رسیدہ و باوجود
 وصول بجوابش نپرواختہ و در صد و نقص آید شدہ پس
 انرا محمول بر عجز و عدم قدرت او نتوان نمود بلکہ بخیاں عدم
 مساوات بین السائل و المجیب کہ مکالمہ و مطارحہ باہر کس موجب
 انخطاط رتبہ و باعث سقوط وقعت و منزلت خودست امادہ
 تحریر جواب اوراق رسالہ نگردیدہ باشد و یکے فرومقابل
 و ہم پایہ خود نباشد چه ضرورست کہ بتحریر جوابش پردازد
 و الا معتقد مضامین باطلہ او گرد و قال از اصول مقرر شیعہ
 اثنا عشریہ است کہ جناب رسالتہا صلعم بامر الہی علی بن
 ابیطالب رار و برویے ہفتاد ہزار مہاجر و انصار و مقام
 غدیر و صحے و جانشین خود گردانید اقول شیوہ درین
 امر متغویستند بلکہ کتب اہل سنت نیز از روایات این مضمون
 مملوست و اہل سنت از کمال تعصب و عناد معاینے ان روایا
 را بر مفہیم غیر مستبادرہ و احتمالات تعبیدہ محمول مے سازند
 و قبل ازین بہر بسط و تفصیل از کتب اہل سنت با ثبات
 رسانیدہ ام کہ جناب رسول خدا صلعم بجنور ہفتاد ہزار

بلکه قریب صد ہزار مردم حضرت علی مرتضیٰ را بامر ایسے
 خلیفہ و جانشین خود گردانید و اکنون بر چند روایات اقتضا
 سے نمایم عینے در شرح صحیح بخاری سے یہ نوید کہ چون
 آیہ وَاٰیہ ہدایہ یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ نازل شد جناب رسول خدا
 در فضل علی بن ابیطالب فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
 پس این تاکید از جانب پروردگار بجز امراہم ہرگز متصور نیست
 و محبت و نفرت کہ قبل ازان ہم جناب امیر را حاصل بود عقل
 سلیم اصلاً پسند نمیکند کہ در یحیما را دبا شد و سیوطی در
 تفسیر در منشور از ابو سعید خدری روایت کرده کہ چون
 حضرت رسول خدا علی مرتضیٰ را منصوب کرد و روز غدیر
 وصدا بلند نمود از برای او بولایت جبرئیل بران حضرت
 نازل شد و این آیہ اورو الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتہ و رضیت لکم الاسلام وینا پس این اکمال دین و اتمام
نعمت چگونہ موقوف باشد بر امر اسہل و اخف مثل
محبت و نفرت کہ خدای تعالیٰ از حصول ان قبل ازان ہم
اعلام فرمودہ باشد و احمد حنبل و مسند خود از حکمانہ
از ابو سعید خدری روایت کردہ کہ ہر گاہ این آیہ نازل شد
الیوم اکملت لکم دینکم الایہ فرمود جناب رسول خدا صلعم
الیرشد علی اکمال الدین و اتمام النعمتہ و رضائہ بر سالتہ و ولایتہ
علی من بعدی پس ولایت را کہ بعد رسالتہ و پس از وفات

خود برای علی معین فرمودند بجز خلافت و ریاست مومنین
چیزی دیگر از آن متبادر نشود و محبت و نصرت مومنین
در زندگی آنحضرت هم حاصل بود تخصیص آن بعد وفات
آنحضرت چیست و اگر در آیه المومنون و المومنات ذکر محبت
عام مومنین است و آن حضرت صلعم را اظهار و تاکید محبت
خاص علی منظور است چنانکه صاحب تحفه میگوید پس
میگویم که ابوبکر و عمر نزد اهل سنت بهتر بودند از علی و فاطمه
که جگر پاره آن حضرت بود و حسین که نور چشم رسول مقبول
بودند و روز غدیر تاکید محبت ایشان اقدام و اولی
بود از تاکید مودت علی معلوم نیست که علی را برین
اشخاص موصوفه چه فوقیت و ترجیحی بود که تاکید
محبت او فرمودند و از تاکید دیگران اغماص و اعراض نمودند
و اگر وجه تخصیص علی آن بود که آن حضرت را بویچه
معلوم شده بود که بعد از من بر علی از بعد از من چندان غار
است بستم خواهد رفت و در صد و غصب حتی او خواهند شد
و با او میقاته خواهند پرداخت میگویم که درین صورت لازم
آن بود که برای شیخین بسم تاکید میفرمودند و بعد از آن
که زبان مردم از بدگویی و طعن ایشان بسته میشد چه آن حضرت
را بویچه معلوم شده بود که بعد از من اکثر مردم بر جماعتی از
اصحاب من لعنت خواهند کرد و نیز برای مودت فاطمه زهرا
در آن روز تاکید میفرمودند که از زوجه از پنجهان رحلت نمود

از ستم کیش مردم امت و هم برائے محبت حسنین^ع
 و راز و بهمان کیفیت تاکید میفرمودند حال ایشان نیز
 بر آنحضرت منکشف گردیده بود که بعد از من از دست
 امت مقتول خواهند شد و آنکه صاحب تحفه میگوید که هرگاه
 جماعت صحابه از بمن مراجعت کرده شکایت علی^ع پیش آنحضرت
 صلعم نموده بودند آنوقت آن حضرت برائے وجوب محبت علی^ع
 فرموده بودند که من کنت مولاه فعلی مولاه این دروغ
 محض است و در هیچ کتابی ذکر آن نیست بلکه آنوقت حسنین
 فرمودند که ما تردیدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی
 کل مؤمن من بعدی چنانکه در ریاض النفرة و غیره کتب
 اهل سنت مذکور است و قضیه غدیر بعد مرور عرصه و راز است
 از مراجعت صحابه از بمن نه متصل آن و پیش ازین به عرض تحریر
 در آورده ام که از لفظ مولای و پیغمبر او^ع بقرون مراد است نه
 محب و ناصر بقرائن حالیه و اعمیه و اله بر خلافت و امامت علی^ع
 و سید علی^ع همدانی در کتاب مودة القریبه از عمر بن خطاب
 روایت کرده که قال نصب رسول الله صلعم علیا فقال
 من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
 عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره اللهم انت شهید
 علیهم قال و کان فی حبسی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال لی
 یا عمر لقد عقد رسول الله عقد الایحده الا منافق فاحذر ان تخله
 قال عمر فقلت یا رسول الله انک هیث قلت فی علی کان فی

جنبی شب حسن الوجه طیب الریح قال کذا وکذا قال یا عمر
 انیس من ولداوم لکنه جبریل اراد ان یوکد علیکم ما قلتم فی
 علی یعنی گفت عمر که بر پا کرد و پیغمبر خدا بخلافت علی را پس گفت
 تسبیحه بودم من مولای او پس علی مولای او است ای خدا دوست
 و ارکسی را که دوست دارد او را و دشمن و ارکسی را که دشمن
 دارد او را و ترک کن نصرت کسی را که ترک کند نصرت او را و یار
 کن کسی را که یاری کند او را خداوند آن تو گواه منی برایشان گفت عمرو
 بود و در پهلوی من جوانی نیکو روی خوش و پاکیزه بوی پس گفت
 مرا ای عمر بر آئینه تحقیق منعقد گردانید جناب رسول خدا صلعم عقد
 را که نمی کشید او را مگر منافق پس می ترسم که تو بکشای او را
 گفت عمر پس گفتم یا رسول الله بدرستی که تو وقتیکه گفتی در حق علی بود
 و در پهلوی من جوانی نیکو روی پاکیزه و خوش بوی که گفت چنان
 و چنین گفت رسول خدا صلعم عمر بدرستی که او نیت از اولاد آدم
 لیکن او جبریل است اراده کرده که تاکید کند بر شما چیزی را که گفته ام
 در حق علی انتهی پس هیچ عاقل و رینجا از لفظ مولای معنی محبت و
 ناصیه را دستخواب گرفت مگر کسیکه او را از عقل و فهم بصره نباشد
 باطنیت او از غذاوت علی محروم گردید باشد و امام عزالی و در العالین
 می نویسند لیکن اسفوت الحجة و حبها و اجسمت البها به علی من
 الحدیث فی یوم خم بالفاق الجمع و هو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه
 فقال عمر بن الخطاب بخ یا ابا الحسن اصحبت مولای و معلی کل
 مومن و مومنه و بذات سلیم و رضی و محبتهم ثم بعد هذا غلب الهوا و

بحسب الریاسته و حمل عموم الخلافه و عقود النبوه و حقائق الهوا
 فی قعقه الرايات و اشتباک از و حام الحینول و فتح الامصار سقام
 کاس الهوا فحملهم الی الخلافه فعاودوا الی الخلافه الاول فنبذوه
 و راء ظهورهم فاکثروا به ثمنا قليلا فلبس بالیشرون ترجمه
 این روایت قبل ازین در ذکر قضیه غدیر گدشت پس واضح شد
 از مضمون این روایت و اقرار امام سنیان که جناب رسول خدا صلعم
 علی مرتضی را امام مسلمین و خلیفه خود گردانید و بعضی علما ایشان
 بر گاه بملاحظه چنین روایات متضجر خاطر می شوند تا ویلایات بارده
 رکیکه پیش می آرند علی الخصوص صاحب تحفه که از تحریر کذب و
 دروغ مهالاتی ندارد و کتاب سرد العالمین را انکار میکنند و میگویند
 که از تالیفات امام غزالی نیست و حالانکه علمای ایشان مقید
 بتالیف شدن این کتاب از امام غزالی و من قبل ازین با ثبات
 رسانیده ام و چگونه عقل سلیم باور کند که کسی تصنیع اوقات
 خود کند و تالیف کتابی که بنام خدا و شخصی دیگر باشد و در عاود
 صاحب تحفه داخل است که اگر کسی از راه منصفی چیزی بنویسد
 کتاب او را از تالیفات او مسلم نمی دارد و یا میگوید که شیعه
 هم باین نام موسوم است از کتاب او منقول خواهد بود و چنانچه
 سدی دین قتیبه و میگوید که باین نام شیعه هم بوده اند و حالانکه
 علمای شیعه از کتب اهل سنت نقل می کنند نه از کتب شیعه و
 اعظم کوفی را شیعه بلکه از معتبرین شیعه نوشته و حالانکه شیعه
 از و تیرا می کنند و ثعلبی را که از قدما مفسرین اهل سنت است

از ضعف و شمار کرده معلوم نیست که ثعلبی بر کدام مذهب بود و
 حال آنکه علمای اهل سنت و کتب تواریخ ستایش او می نمایند افعال
 او را در تفاسیر خود مستند می گردانند و نیز دو کتب یکی مجال السالکین
 و دیگر اظهار الحق تألیف ملا عبد الله مشعشعی مطر و من از جانب
 خود تجویز کرده و آن هر دو کتب را بشیعه منسوب گردانید و حال
 نزو شیعه نشان می از آن هر دو کتب پیدا نیست از مجموع عالمی باین علم
 منزله بعید است که مرتکب چنین امور باشد و حیدر علی کشف دوز
 بر همه کس نفوق جسته که نام مصنف مجحاج السالکین از جانب خود تجویز
 کرده و منسوب بکلی از علمای مانموده قال و چون استناب ازین جهان
 رحلت فرمود غیر از پنج کشتش کس همه ایشان از دین برگشتند و مرتد
 شدند و بر عکس وصیت رسول خدا صلعم بخلافات ابو بکر اتفاق و
 اجماع کرده و بر اخلیفه ساختند اقول روایت ارتدا و جمیع صحابه که در تفاسیر
 روایات صحیح آمده خلاف معتقد و مسلک شیعه است قابل اعتبار
 نیست پس اسناد و تجویز ارتدا و جمیع صحابه بطرف شیعه و حرمه
 منع است و خصوص علمای شیعه مبطل آنست چه علمای شیعه
 اکثر صحابه را جلیل القدر و مدح و مدحی را از اکمل اولیای کرام
 می شمارند و مستحق رحمت و رضوان جناب سید الساجدین در
 صحیفه کامله ستایش آنها نموده میفرمایند اللهم واصحاب محمد
 خاصه الذین احسنوا الصحابه و ابن ابویه علیه الرحمه در کتاب خصال
 از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که کان اصحاب رسول الله
 صلعم اثنا عشر الفا ثمانية المائات من المدنیة والعین من غیر المدنیة و

در کتاب
 تاریخ
 طبرستان

العین من المطلق لم یفهم قدری ولامرجی ولاحروری ولامعجز
 ولامصاحب راسی کالذی یقول العلیل والنهار و یقولون اقبض اذنا
 قبل ان ناکل خبز الخمیر یعنی بودند اصحاب رسول خدا صلعم و دوازده
 هزار کس هشت هزار از مدینه و دوازده هزار از بخیر مدینه و دوازده هزار از مکه بودند
 که میگردیدند شب و روز و میگفتند که قبض کن ارواح ما را قبل
 از آنکه بخوریم نان خمیر را انتهی پس اصحاب محمد و حنین نزد شیعه
 امامیه بسیار اند و اسناد و خلاف آن بطرف امامیه اثنا عشریه
 خلاف واقع و کذب صیح است الا برخی از معلمان عداوت اهل
 و خاصه بان حقوق ان بزرگواران را القبیح میکنند و اگر بعضی
 بسبب وقوع ارتداد از بعضی صحابه قائل بتکفیر بعضی از اهل بیت
 باشند استبعادی ندارد و وقوع ارتداد و بعضی از اصحاب به موجب
 احادیث مستطافه در صحاح سه و غیر ان ثابت است در کتاب
 مروی است ان رسول الله صلعم قال یرد علی المؤمن رجلا من امتی
 فیحدون عنه فاحول یارب اصحابی فیقول انک لاعلم لک لما
 احدثا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القسری خلاصه اینکه
 فرمود رسول خدا صلعم و اردو خواهند شد برحوض مرومی از امت
 من پس راند و ممنوع خواهند شد از ان نگاه من خواهم گفت
 ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد
 گفت بدرستی که ترا علم نیست بانچه انها احداث کرده اند بعد از تو
 بتحقیق انها مرتد شدند و از دین برگشتند انتهی و مثل این دعا
 در بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین اکثر روایات بطریق متعدد

وارواند و در صورت تسلیم صحت روایت ارتداد که در کتاب ما
پس جوابش این است که در روایت مذکوره لفظ ارتداد از دین
منقول نیست صاحب رساله لفظ دین را نیز اضافه کرده بلکه ثواب
مسطوره همچنین است که ارتداد اصحابه الاثلاثه نفردین روایت
لفظ صحابه مذکور است و مراد از آن این است که کسانیکه با اسم اصحاب
مشهور شده بودند نه آنکه جمله آنان که بقیض صحبه رسول خدا
صلعم مشرف شدن بودند زیرا که جمله بنی هاشم و غیره مومنین در
انکار خلافت ابوبکر متفق بودند و عبدالحق و دهلوی نیز از لفظ صحابه
اصحاب مشهورین اراده کرده است چنانچه در جذب القلوب
در حال هجرت آنحضرت صلعم از مکه بطرف مدینه می نویسد که او
صحابه غیر از ابوبکر صدیق و علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما با آنحضرت
در مکه ماندند و بعد از آن خود عبدالحق میگوید که و ما ناکه مراد این
کلام است که از اعیان صحابه و اکابر ایشان غیر از صدیق اکبر و
علی مرتضی باو می کسی نماند انتهی و همچنین مراد از صحابه در ثواب
ارتداد است که از اعیان صحابه ارتداد پذیرفتند نه کل صحابه و مراد
از ارتداد درین مقام نه است که فقط از دین برگشتند بلکه مراد از
ارتداد اعم است از آنکه ارتداد از دین باشد یا ارتداد از استقامت
و عمل صالح که از بسبب یا بی ارتداد از نصرت و اعانت و احسان اهل
بوقوع آمده و علمای اهل سنت نیز در روایت ارتداد همچنین
نوشته اند چنانچه قاضی عیاض در معنی حدیث ارتداد صحابه می
می نویسد المرتدون عن الاستقامه و العمل الصالح والمرتبون

عن الدين و باید دانست که تازیست فاطمه زهرا مردمان را گونه
 روداری علی بود و بعد وفات آن مخدومه مردمان با نکل از علی
 برگشتند چنانچه در سناری و مسلم و جامع الاصول مذکور است فلما
 توفیت فاطمه انصرف وجه الناس عن علی یعنی هرگاه وفات یافت
 فاطمه زهرا برگشتند روی مردم از علی و الارتداد متحد المعنی بالا
 انصراف و بعد وفات آن حضرت مسلم نیز همین انصراف بود که آن را
 بارتداد تعبیر کرده لیکن بعض مردم را ارتداد از دین حاصل بود و
 اکثری از نصرت علی مرتضی انصراف پذیرفتند و این آیه از
 امریست که در اول و بعد واقع شده و بعد تنبیه از شبهه غفلت
 اکثری از صحابه توبه و انابت نموده رجوع باهل بیت نبوی کردند
 و اجماع بر بیعت ابوبکر برگزیده واقع نشد و اجماع انست که اول همه
 کس بر امری اتفاق کنند و بعد از آن اگر باطل آرند و بیعت
 ابوبکر باین منبج نبوده و نه کسی از بیعت او راضی بود بلکه اول عمر
 بروست ابوبکر بیعت کرده بود و بعد از آن از احباب خود و از
 احباب احباب خود بیعت ابوبکر گرفت و صورت آن برین منوال
 است که چون جناب علی مرتضی حسب وصیت حبیب خدا صلعم
 مباشر غسل و کفن خاتم انبیاء صلعم شد مدعیان خلافت از
 جهت حب ریاست و اشتحای حکومت و ثروت و طمع مال
 در سقیفه بنی ساعده که محل مشوره باطل بود مردمان را در
 مغالطه انداخته از راه خدایت و احتیال خلافت را برای خود
 قرار دادند و مردمان از تنجید ایشان غافل مطلق بودند بطنه

آنکه علی مرتضی را شاید بطرف خلافت رغبتی نیست که مدعی آن
 نشده و آن جناب مشغول بتعمیل وصیت رسول مقبول بود و بنابراین
 بعضی بجهت حب جاه و بعضی بلطف و برخی بعنف و قومی بحد
 افزان خود بخلیفه اول بیعت نمودند و جناب مرتضوی ثبات
 مبارک خود را علی الدوام احق بخلافت و ادلی با مامت میداشت
 و جمله بنی هاشم و جماعتی از خواص اصحاب و رین باب معتقد
 و تابع آن جناب بوده آن حضرت را خلیفه برحق و امام مطلق
 میدانستند و ابن عباس نیز یمن عقیده داشت چنانچه
 ابن عبد البر که از مشایخ علمای اهل سنت است در استیعاب
 از ابن عباس روایت کرده قال قال لی عمر بن الخطاب انی اؤید
 لقول ان صاحبک اولی الی الناس بجمیع علی قلت اجل و اشد
 الی لا تقول ذلک فی سابقه و علمه و قرأته قال انه کما ذکرک و کفنه
 کثیر الدعایه یعنی گفت ابن عباس که گفت مرا عمر بن خطاب
 بدرستی که من می یابم که میگوئی اینکه صاحب تو اولی است بسوی
 ما پس بخلافت یعنی علی گفتیم که اری قسم بخدا بدرستی که من این
 میگویم این را در سابق شن او و علم او و قرابت او گفت
 عمر بدرستی که ان چنان است که ذکر کردی ولیکن او کثیر الزاج است
 انتهی و قاعده عرب ان بود که اقاله بیعت نمیکردند بحدس
 که کرده باشند چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید
 و در روضه الاحباب و غیره کتب تواریخ اهل سنت مذکور است
 که ابو عبیده و غیره گفتند که یا علی اگر تو پیش ازین برای و این خود

می خواستی بالتو بیعت میکردیم و اکنون مردمان بروست ابو بکر
 بیعت کرده اند تو نیز موافقت کنی حضرت امیر فرمودند که من چگونه
 جسم اطهر جناب رسول خدا را به غسل و کفن می گذاشتم پس
 طالبان حکومت و ریاست چند روزه دنیا انتظار غسل جناب
 رسول خدا نکردند و در همین تاخیر غسل و کفن و رستنی کار خود کردند
 چنانچه مولوی معنوی میگوید چون صحابه جاه دنیا خواستند
 مصطفی را بی کفن انداختند و اگر تا فراغ غسل این مهم را صحابه
 سر نمیکردند صورت اتفاق و خلافت برای ابو بکر متعذر بود و
 چون جناب امیر از غسل و کفن و دفن جناب رسالت مآب صلعم
 فارغ شدند مدعیان و منتحلمان خلافت قوی بجهم رسانیده بودند
 جناب امیر بخوف ارتداد و ناس مقالت که را با ایشان مصلحت ندیدند
 چنانچه پیش ازین از استیفاء نقل کرده ام و جناب امیر مدام
 مدعی خلافت که حق آنجناب بود مانده اند و اگر حق آن حضرت نمی
 بود فوراً بلا تا مل بروست ابو بکر بیعت میکردند و تابشش ماه از
 در تسویه و تحویق نمی انداختند چون حضرت فاطمه و فاطمات یافت
 انصراف و جود ناس از خود دیده با ابو بکر مصالحه کردند از بهیچ
 بیعت حقیقت خلافت ابو بکر و عدم استحقاق علی ثابت نمی تواند
 شد بلکه پیش منصف بحسب معامله بالعکس است که سر
 حقیقت علی از آن تراوش میکند و اگر حق آن حضرت نمی بود تا
 این مدت و عوی نمیگردید و در بیعت ابو بکر تاخیر نمیفرمودند
 برای ما همین قدر حجت کافی است که آن حضرت خود را خلیفه

حق میداشتند و دعوی حق خلافت برای ذات خود میکردند
 و در وصیت رسول خدا صلعم نزد صحابه امری عظیم نبود و هرگاه
 در حیات آن حضرت امثال امیران حضرت صلعم نکردند و در مرض
 الموت رو وصیت آنحضرت نمودند بعد وفات آنحضرت صلعم
 کدام ملاحظه و برودار بود که التزام با جرای و وصیت از مستحکات
 می دانستند قال و فدک که حق فاطمه بود و غصب کردند از رسول
 و در حقیقت فدک و بودن آن برای فاطمه زیرا او در غصب شدن
 آن ربیبی نیست چنانچه قبل ازین به بسط و تفصیل مبین بآنرا
 و ابو بکر بلا شک واضح روایت لایق است جناب رسول خدا
 صلعم هرگز هرگز به چنین نفرموده اند و حضرت علی مرتضی فاطمه را
 ابو بکر را در روایت مذکوره کاذب می دانستند و جناب فاطمه را
 از جهت عدم حصول فدک تا دم و الهین محزون و متالم ماوند
 و در حالت ملالت و تکرار مزاج و رنجیدگی و آزر و گی فاطمه حفظ
 از ابو بکر وفات یافت و تا حین حیات از ابو بکر مشکوک چنانکه
 در صحاح اهل سنت است و علی مرتضی درین روایت اگر تصدیق
 ابو بکر میکرد و او را صادق القول اعتبار میکرد از عمر و خلافت
 او طالب میراث نمیشد و ابو بکر و عمر را کاذب و غادر و اثم
 اعتقاد نمیکرد چنانکه در صحیح مسلم است و ماکه بموجب حدیث
 ثقلین شمسک بابل بیت نبی خفیم بر خلاف علی مرتضی و
 فاطمه زیرا چگونه ایشان را درین قضیه صادق الهی و راست
 گو باور کنیم و هرگاه علی مرتضی و فاطمه را ایشان را غاصب

عالم نور

دانستند ماینز تبا سی ایشان غاصب می دانیم قال و محسن
 فرزند علی را در بطن مادرش شصید خستند اقول قضیه
 اسقاط محسن را نیز علمای اهل سنت روایت میکنند شیعه
 و ریلیان این امر متفق و مختص نیستند چنانچه عقید بن ربیع در
 کتاب تاریخ خود و ذی بی و در میزان میگوید که آن عمر رضی بطن
 فاطمه حتی سقط المحسن من بطنها یعنی بدستیکه عمر کلد زو
 شکم فاطمه را تا اینکه افتاد و محسن از شکم او و شصید تباری
 در مثل و مثل از نظام روایت میکنند که آن عمر ضرب بطن فاطمه
 حتی سقط المحسن من بطنها و کان یطرح احرقوا الدار من فیها
 و کان فیها غیر علی و فاطمه و الحسن و حسین یعنی بدستیکه عمر زو
 شکم فاطمه را تا اینکه افتاد و محسن از شکم او و بود و عمر نمره میزد
 که بسوزانید خانه فاطمه را مع الکس که در انخانه است و نبود
 و در انخانه بجز علی و فاطمه و حسن و حسین انتهی و نظام اگر چه معتقد
 است لیکن در حقیقت خلافت ثلثه با اهل سنت متفق است و
 در مصباح الفتوح و مصباح بغوی در ترجمه علی بن ابی طالب
 مذکور است که اولاد علی از ذکوره و انانیت است و پشت نفر بودند
 حسن و حسین و محسن که اسقاط نمودن از منیع کردن ابو بکر
 فاطمه را از ذک قال و غضب ام کلثوم بنت فاطمه زهرا و عمر
 عمر به نسبت عمر بعل ادا اقول نكاح ام کلثوم با عمر هرگز بوقوع
 نیامده بلکه بعضی اهل سنت میگویند که نكاح واقع شده بود
 غضب نیز روایتشان خواهد بود و جوابش به تفصیل قبل

گذشت و موجد غضبیت آن صاحب تحفه است که روایتی از آنجا
 خود اختراع کرده که اول مزج غضب مثلاً و منسوب کرده اند
 بطرف صادق علیه السلام و همچنین روایت خدمت جواریها
 لنا و فزوجهن کم نیز از مختصرات اهل سنت است و در کتب
 شیعه شالی نازان پیدائست قال و تعیین خالد بن ولید
 از جانب عمر بر قتل علی بن ابی طالب قرار یافت اما چون مطاع
 تقدیر نبود عقد این مقصود نگشت و انقضای آن حرکات عمر حقیقه
 بود که خالد را بر قتل علی متعین کند هرگاه که او اراده احرار
 علی و فاطمه حسن و حسین کند و بگوید که احرار الدار بمن جنبا و
 ما کان منہا غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین پس اگر عزم قتل
 علی کرده باشد از جبلت او بعد نیست لیکن خالد را پیش علی
 حقیقتی نبود و مقدرتی نداشت که بمقابله علی جرأت میکرد
 و علی را از جانب کسی خوفی نبود و تعیین آنجناب نیز همین قدر بود
 که باعث عدم اجتماع انصار طریقه اصطبار را شعار خود کرده
 بودند و بجمعیت قلیل اراده مقاتله اعداء خود نکردند از جهت
 ارتداد امت رسول و پس قال غرض که بهمین خجج بالانواع متنا
 و باتمام شد اندر زمان هر سه خلفاء مبتلا و اشتد
 اقوال این جمله امور مذکوره که انهارا بمصائب و شدائد تعبیر
 از کتب اهل سنت ثابت اند و خاصگان خدا مدام مبتلای
 مصائب و شدائد ماندند و بن حال حضرت نوح علیه السلام
 که از دست امت جفا کار چه ظلمها کشید و چنان خاتم المسکین

از ستم کمیشی کفار قریش چه ایذا ببرد داشته پدر خالک سبط الله
سنان پر پشت مبارک آنحضرت صلعم شکنجه شتر انداخت و آب و
لبن بر پایی اقدس سنگی زد و پدر خال المؤمنین معویه و ندان
مبارک آنحضرت صلعم شکست لیکن آن حضرت صلعم صبر فرمود
و همچنین اصحاب آن حضرت صلعم در مبارک جهاد از صدمات
ضرب تیرو شمشیر چه المباحشیده اند البته گاهی که از جهاد رو
بفرار می نهادند ایشان گاهی صدمه تیرو تفنگ ندیده اند
بلکه رعان ایشان هم گاهی در جهاد جاری شده و اگر علی مرتضی
مثلاً می مصائب مانده چه پاک است که جناب رسول خدا صلعم
نیز از دست ستمکاران ایذا کشیده اند و برای علی مرتضی اصعب
و اشد ازین چه مصیبت خواهد بود که اصحاب رسول خلیفه منصوف
را محذور ساختند در سحر صلاحت فرورفتند و امت آنحضرت
متفرق بهقتا و سه فرقه شد اگر آنحضرت را بعد وفات جناب
سید و کائنات مطاع و امام خود قرار میدادند لغت باین
ان شعب و افتراق نمیرسید جمله در یک سبک منکک می ماندند
قال و کسی از صحابه محمد و معاون آنجناب نشد و اکثر امویین
را در عهد خود باغراض باطله تغیر دادند انقول از تحریر صاحب الزم
چنان مستفاد میگردد که خلافت رسول مقبول صلعم بلافاصله
بعد آنحضرت حق علی بنو و علی دعوی خلافت نکرده و اگر دعوی
میگرد صحابه پیشک امداد و اعانت او میکردند این منظره او
باطل محض است زیرا که علی مرتضی امام طالب حق خود مانده اند و

طلب حق خود خیلی سعی فرموده اند چنانچه قبیل ازین به تفصیل بیان
 کرده ام و اگر علی مرتضی ابوبکر را خلیفه حق نمی دانست بیعت او را
 هاشم ماه در تبث و تراخی نمی انداخت بلکه فی الفور مثل دیگر
 صحابه با ابوبکر بیعت میکرد و نیز هرگاه ابوبکر عمر را خلیفه خود
 کرده بود جناب امیر از خلافت او استنکاف و تنفر نمیکرد
 و ناراض نمیشد و بشراکت طلحه نمیگفت ابوبکر را که تو بخدای خود
 قائل نیستی که عمر را بر ما خلیفه کرده چنانکه در کثر العیال است و
 هم بوقت انعقاد خلافت عثمان بصحابه گفتگو نمیکرد و نمیگفت که
 بخدا سوگند که شما میدانید که حق بخلافت کیست و معذب بقیضا
 علم خود عمل نمی نماید و بنا بر ملاحظه اغراض و مصالح دنیوی خود
 و اندک مسلم و دشمن این امر را بر غیر خود زیرا که میدانم که سلامت
 مسلمانان و دین متزلزل و تسلیم است چه درین تسلیم حیث خاص
 بزمین است نه بر اسلام و مسلمانان ترک مناقشه کردم طلبا بلا
 خیر المنوجو و هرگاه انجناب دعوی خلافت نمود و خود را احق
 بخلافت دانست پس صحابه را درین صورت لازم بود که اعانت
 انجناب نمیکردند و عدم اعانت جناب امیر ظاهر است از قول
 آنحضرت صلعم که فرموده بودند یا علی لا تجتمع الامت علیک
 بعدی و نیز بصحابه خطاب کرده فرموده بودند که شما علی را
 امام و امیر خود نخواهید کرد و با وجودیکه امارت او موصل بدایت
 و طریق مستقیم است چنانکه در مسند احمد بن حنبل است که آنحضرت
 بصحابه فرمود ان تو مروا علیا و لا اراکم فاعلمین بخبره یا مایه

یا خذکم الطریق المستقیم و از عدم اعانت علی عدم استحقاق
اولاژم نمی آید چپاره عثمان باین بیکسی مقتول شد و کسی
از صحابه رسول مقبول ممد و معاون او نشد تا آنیکه کسی از اعیان
صحابه بر جنازه او نماز هم نکرده و او را باین بیرحمی بیفزاید انداختند و
بعض رجال عشیره او مخفی در مقبره یهود او را دفن کردند لیکن
نزو اهل سنت این خذلان و عدم اعانت او موجب سلب خلافت
و عدم استحقاق امامت او نمی تواند شد و در تغیرات صحابه
شکی نیست اکثر امور و در خلافت خود احداث نموده اند و بشک
از ان قبل ازین مبعوض تحریر در آورده ام و باین در شمار حج الکفا
اولیات شیخین را و در بعضی اولیات عمر حنیان مرقوم است که قال
العسکری هو اول من سمی امیر المومنین و اول من عاقب علی
الیهجار و اول من ضرب علی الخمر ثمانین و اول من حرم المتعة و اول
من نهي عن بیع امهات الاولاد و اول من جمع الناس فی
صلوة الجنائز علی اربع مکبات و اول من اعاد الفرائض و اول
من اخذ زکوة الخیل یعنی گفت عسکری که عمر انکس است که اول
نام نمود امیر المومنین نهاد و اول او بر بجز نمودن عقاب نمود و
اول او بر می خوردن هشتاد و نهم زو و اول او متعه را حرام
کرد و اول او منع کرد از بیع امهات اولاد یعنی منع کرد از فروختن
کینسان که از اقای خود و اولاد و میدارند و اول او جمع نمود مردم
را در نماز جنازه بر چهار تکبیر و اول او در فرائض عمل را ایجاب نمود
و اول او زکوة اسپان گرفت اشتبه پس کجا بودند این امور

و در زمان انحصار صلعم که ثانی اختراع آن کرده بود و در نوافل
 ماه رمضان حکم جماعت و اذان و الصلوة خیر من النوم و راذ آن
 افزودن نمودن و از جنب منعذ و نماز ساقط کردن و حکم تمیم ندان
 و سوره ان اکثر امور را بد که تغییر یافته اند از جهت خوف طوالت
 از تحریر آن اغماض نموده ام قال و بیعت علی بن ابیطالب بخلاف
 ثلثه اکراه و اجبار با خوف تطم ایثان بعمل آمد و نماز علی و رئیس
 ایثان و مشارکت مشوره انتخاب و رباب انتظام امور خلافت
 و خیرخواهی ایثان از این ظاهر و باری بود و اقوال حال بیعت علی
 مرتضی و مشارکت انتخاب و مشوره انتظام امور خلافت قبل
 ازین بر تفصیل مبین ساخته ام من شاد علیه جمع الیه و بلا ترتیب
 بیعت علی با کراه و اجبار بود و نه بر رغبت کما بدیل علیه روایت مسلم
 و جامع الاصول و جمع بین الصحیحین حیث قال فلما رای علی ان
 وجوه الناس ضرع الی مصالحه الی بکرات تا ولا یا تمنا معک احد و کرم
 ان یاتیه عمل ما علم من شدة عمر یعنی پس و قشیکه دید علی بر کشتن
 روی مردم مضطر شد بسوی مصالحه ابو بکر که بیاید نزد ما و
 نیاید نزد ما همراه تو کسی دیگر و ناخوش و انست اینکه بیاید نزد او
 عمر را بی اینکه می دانست سختی عمر را انتهی پس لفظ ضرع را به بین که
 بر اکراه دلالت میکند یا بر رغبت و اگر بیعت علی بر رغبت می بود عمر
 نمیگفت علی را که ترا نگذاریم تا بیعت کنی و نماز ضرع بیعت است
 و مشوره علی مرتضی با ایثان نه برای خیرخواهی ایثان بود بلکه
 برای ترقی دین محمدی بود که تسلط آن یو مافیو ما در عروج باشد

گویند و غلبه آن از دست عصاة متوقع باشد بموجب حدیث
 بخاری آن اندک بود لهذا الدین بر جمل نماز قرآن و صحابه که بعد
 قتل عثمان بر خلافت علی اتفاق و اجماع آوردند بشرط اتباع این
 و سیرت شیخین بیعت خلافت با جناب نمودند و این خلافت را
 بر خلافت خلفا مذکورین مبنی داشتند اقوال اجماع کل صحابه بر خلافت
 علی برگزید و بلکه اکثر صحابه از علی مستخف بودند و اول از همه بی بی عایشه
 و طلحه و زبیر بکث بیعت کرده بر سر پرچاش اقدام نمودند و هزار
 مومنین از جانبین علف تیغ بیدریغ کنایند و بعد از آن معویه
 بن ابی سفیان مع اکثر صحابه بمقابله علی مر لقی معوکه را گردید
 و باعث قتل و قمع هزار اهل ایمان شد و اجماع صحابه بر خلافت
 علی مر لقی بشرط اتباع سیرت شیخین نیز برگزید و در بیعت
 انعقاد خلافت علی تذکره عمل سیرت شیخین بمیان آمده و علی مر
 کی اجابت میکرد سیرت شیخین را که سر خلافت سیرت
 رسول مقبول بود و اگر انجناب را بشرط اتباع سیرت شیخین
 منظور می بود بعد فوت عمر بنیت خلافت بعثمان بنیر سید الرحمان
 بن عون در روز شوری از علی مر لقی گفت که اگر کتاب خداست
 رسول بد و سیرت شیخین عمل نمایی بهو بیعت میکنیم انجناب
 در جوابش فرمود که کتاب خدا و سنت رسول عمل خواهیم نمود
 و سیرت شیخین عمل نخواهم کرد بعد از عبد الرحمان بر سر عثمان
 بیعت نمود چنانکه در ضوابطی محرقه و در سند حسن و تاریخی الخلفاء
 مذکور است عن ابن و اعل قال قلت لعبد الرحمان بن عون کیف

با یقیم عثمان و ترکتم علیا قال ماؤ بنی قد بدات بعلی فقلت ابا یعلک
 علی کتاب الله و بشتم رسولہ و سیر قالی بکرم و عمر فقال فیما استطعت
 ثم عصنت فذلک علی عثمان فقال نعم یعنی از این و اصل منقول است بگوید
 که گفتم عبد الرحمان بن عوف را چگونه بیعت کردید عثمان را و گذاشتید
 علی را گفت عبد الرحمان که نیست و رین امر گناه من ابتدا کردم بعلی
 پس گفتم که بیعت نمیکم ترا بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او و سیرت
 ابو بکر و عمر پس گفت علی عمل خواهم نمود و در چیزیکه می توانم بعد از ان
 عرض کردم انرا بر عثمان پس گفت که اری یعنی قبول نمود و اتباع
 سیرت شیخین را انبستی و هر چند در نظر مردم خلافت حضرت علی
 مسببی باشد بر خلافت شیخین لیکن انجناب هرگز نمی خواستند
 امور محدثه شیخین را که باقی مانند نگر بنا بر مصلحت و بملاحظه
 اختلاف امت از اطاس و نسخ ان اعراض فرمودند چنانکه جناب
 رسول خدا صلعم از تبدیل امور جاهلیت اعراض و تاجیح میفرمود
 و پیش ازین به بطل و تفصیل بموض تحریر آورده ام قال
 علی بن ابی طالب نیز بعد خود در انتظام امور مملکت و اجرای احکام
 ملت بر سیرت و این شیخین که نزد انجناب خلاف سیر رسول الثقلین
 بود به تقیه عمل می نمود و امور موصوعه و مختصره خلفا را که دستور العمل
 خاص و عام شده بودند تغییر داد انہا متوانست زیرا که محمد ص
 و مختصرات ایشان مطبوع و مقبول تابعان ایشان بودند تغییر و
 اصلاح انہا خیلی دشوار می نمود لهذا حکم ملت متع زمان و وصیت
 مسیح جلیلی در وصو و انتقام بنظروان از ظالمان و تشہیر و ترویج

و آن صحیح و کامل که ترتیب و انتظام داده انجناب بود مخفی
 و مستور ماند اقول این فقره بعینها پیش ازین گذشت و چهار
 به تفصیل معرّن بیان درآمده اعاده آن تطویل لا طایل است
 قال اکنون باضاف باید دید و در تمیز حق و باطل باید کوشید
 و عیثا و عینا و کدورت و کدورت را که مانع فلاح و رشاد است
 از دل بیرون باید کشید و بگوشش هوشش باید شنید آن فی حکله
 تذکری لمن کان له قلب او العی السمع و هوش هید اقول هرگاه
 خالقون محشر سیده نساء العالمین از تقدیمی شیخین آزرده و
 مکرر این جهان ارتحال نموده باشد و علی مرتضی مخصوص الحق
 و ستم دیده از بی اندامی نکلش و عایشه و طلحه و زبیر و معویه و غیره
 ازین دارد دنیا رفته باشد حسن مجتبی از جور معاویه پستان ستم
 نفعیح مجروح گشته باشد حسین بن علی به تیغ بنی امیه پاره پا و
 گردیده باشد که خدای تعالی در حق ایشان میفرماید قل لا املکم
 علیہ اجر الا المودة فی القربی و جناب رسالت مآب در شان ایشان
 ارشاد مینمایند که مثل ابلیسی فیکم مثل سعیتة نوح من رب علیها بی
 و من تخلف عنها ملک پس با چگونه عشا و عینا و چنین ظالمان را
 از قلوب خود بر داریم انضاف از اهل سنت به اصل دور افتاده
 که ایشان حق را از باطل تمیز نمیکند و ستم کشها ظلمه را محمول
 بر اجتهاد می نمایند عشیة محبت اعدا و اهل بیت رسول مقبول انجناب
 بر عیون قلوب خود ناکشیده اند که بنظر انصاف نمی نگردند آیا همین است
 رعایت حال رسول که دشمنان ایشان را بر ایشان گزیدند و محاکم

اعدا و ایشان را بدل و جان مستقد گشتند و رحمت را بر سلاطین
مقدم داشتند و با شیعیان ایشان عداوت قلبی در زیدند
و چگونه مثل اهل سنت معاندان آل رسول را محبوب خود گردانیم
سنیان ثلثه را که غضب حقوق اهل بیت کردند و ارا و احوال
خانه جنت آشیانه ایشان مع من کان فیها و ما کان فیها غیر علی
و فاطمه و الحسن و الحسین نمودند چنانکه در مثل و نخل بست افضل امت
رسول مقبول می دانند و عایشه را که بانفس رسول مقاتله کردند و عدا
و زید و هزاران موافقین را قتل گنایند صدیقه مجتهده افضل النساء
امت می فهمند و معویه را که بارها سب علی کرد و آنحضرت را کاف و گفت
چنانکه در فتح الباری است و مروان را بسب علی امر میکرد چنانکه و جامع^ص الا
ست و انداختن بجا بر و جلال پیش ابد حسن محبت را نیز قاتل شهید
گنایند چنانکه در استیعاب و تاریخ مدائنی و تذکره خواص الامت است خلیفه
حق و امام صدق می دانند و در ربیع الا برار ز محشر می گذور است که
جعل معویه لجمده بنت الاشعث امرأه الحسن مائة الف درهم حتمه
ستمه یعنی گردانید معویه برای جده و دختر اشعث زوجه حسن
صد هزار درهم تا اینکه زهر داد او را و همچنین مولوی جامی در شواهد^{السنه}
و معجزات آنحضرت می نویسد و نیز در ربیع الا برار مرقوم است
حیث قال لما بلغ معویه موت الحسن سجد یعنی هرگاه رسید
معویه را خبر موت حسن سجد و شکر بجا آورد و طرفه این است
که اهل سنت همچو معاندان رسول را خلیفه برحق و پیشوای مطلق
خود می دانند چنانکه ابن حجر در صواعق محرقة و پیر و تنگیز سنیان

در غنیة الطالبین نوشته و در صحیح بخاری روایت است که سعید
 بست سال امیر مازند و بست سال خلیفه و پسر او یزید که حسین
 بن علی را شهید کنانید و تهنک حرم محترم ان امام مظلوم نمود
 اهل سنت او را نیز خلیفه حق میدانند چنانکه قاضی عیاض گفته و
 ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری قول او را پسند
 کرده و در کنز العمال و صواعق محرقة نیز همچنین مرقوم است و در
 تاریخ الخلافه از ابن عساکر نیز مستقول است و در شرح جامع صغیر
 سیوطی هم بان اشاره است بلکه علما اهل سنت یزید را خلیفه و
 حسین بن علی را باغی می نگارند چنانچه ابن حجر شارح بخاری در
 قصیده بمنزیه قول ابن العزبی مالکی را نقل کرده انه قال لم یقتل الحسین
 الا بسیف جده اسی لانه الخلیفه و الحسین باغ علیه یعنی میگوید که
 نه کشته شده است حسین مگر شمشیر بر خود و زیرا که یزید خلیفه است
 و حسین باغی است و این ابن العزبی شارح صحیح ترمذی است و علما
 اهل سنت در مدح و ستایش او می پردازند و منفتح کنز الدرایه
 را ملاحظه باید کرد و تخصیص ابن العزبی نیست بلکه آنیکه از علما
 اهل سنت یزید را امام برحق میگویند و در زمره ائمه اثناعشره
 می سازند مثل ابن حجر مکی و ابن حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری
 و قاضی عیاض و صاحب کنز العمال و جلال الدین سیوطی و غیره
 اعتقاد همه ایشان چنین است چه خروج بر امام زمان موجب بغاوت
 است و حسین بن علی از یزید امام بنیان البیته محاربه کرده بود
 تا اینکه کشته شد و در کنز العمال در جلد چهارم در خاتمه حدیث ذکر ائمه

اثنا عشر مرقوم است که کسیکه از بیعت این ائمه اثنا عشر که از ان
 جمله یکی یزید بن معاویه است انکار کند او را قتل کنید یعنی واجب القتل
 است و حسین بن علی البته منکر بیعت یزید بود و ابن حجر شافعی صحیح
 بخاری قول و عقیده خود در شرح قصیده همزیه می نویسد که
 و یعیده ایضا ما قبل فی نظیر ذلک حال معاویه مع الحسن و مع علی
 فانه کان متغلبا باغیا علیها لکنه غیر اثم لاجتهاده فالحسین کذا لک
 خلاصه اش آنکه چنانکه معاویه در مقابل علی مرتضی و امام حسن باغی و مغلوب
 بود لکن بسبب اجتهاد گناهکار نبود و مستحق یک اجر بود و همچنین حسین
 بن علی بقیه یزید باغی است و یزید مثل علی و حسن مستحق دو اجر است
 و طرفه تر این است که در ایمان بسبب قتل حسین نقص و صمت نمیدانند
 چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اکبر میگوید الامر بقتل الحسین لا یوجب الکفر
 فان قتل غیر الانبیاء کبیره عند اهل السنه و الجماعه الا ان یکون مستحلا
 و هو غیر مختص بالحسین و غیره مع ان الاستحلال امر لا یطعن علیه الا
 ذوا الجلال یعنی حکم کردن بقتل حسین موجب کفر نمیشود چه قتل غیر انبیاء
 گناه کبیره است نه کفر نزد اهل سنت و جماعت مگر آنکه حلال دانند
 قتل کردن را و ان مختص بحسین و غیر او نیست با وجود آنکه حلال دانستن امر
 قلبی است که بر آن هیچکس مطلع نمیشود بجز خدا تعالی و چون شافعی عقاید
 نسفی بسبب طریق انصاف دو چهار کلمه حق در کتاب خود تحریر کرده
 و گفته که الحق ان رضی یزید بقتل الحسین و استنبطاره بذلک معلوم و
 ائمه اهل بیت النبی تو اتر معناه و انکان تفاصیلها احاد افنخ لا یقوت
 فی شانہ بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اخوانه یعنی حق

اداری کسب بقتل حسین
 ائمه اهل بیت

این است که راضی شدن یزید بقتل حسین و بشارت خواستن بآن
 معلوم است و امانت کردن اهل بیت پیغمبر متواتر المعنی است اگر چه
 تفصیل آن احادیث پس با توقف نمی کنیم در شان او بلکه در ایمان
 او لعنت خدا بر او و پر یاران او و دو گاران او و آنچه پس ملا علی قاری
 کلام شراح عقاید را رد و منسوخ کرده و گفته که لا یحیی ان قوله و الحق
 بعد نقل الاتفاق لیس فی محله مع ان الرضا بقتل الحسین لیس بکفر
 لما سبق من ان قتله لا یوجب الخروج عن الایمان بل هو منق و خرج
 عن الطاعة الی العصیان یعنی پوشیده نماند که بد رستیکه قول او
 و الحق بعد نقل کردن اتفاق در محمل خود نیست با وجود آنکه رضی
 شدن بقتل حسین کفر نیست از جهت آنکه قتل او موجب خارج شدن
 از ایمان نمی شود بلکه آن فسق است و بیرون شدن از طاعت بسو
 ثا و زیانی و بعد از آن می گویند علم ما تقدم انه کان مسلماً و لم یشک عنه
 ما یخرج عن گونه مومنا یعنی پس تحقیق دانسته شد از کلام سابق که
 بد رستیکه بود یزید مسلمان و ثابت نشده از و چیزی که خارج کنند
 او را از مومن شدن انتہای این است حال علماء اهل سنت و باره
 معاندان آل رسول و متوکل عباسی که حکم داده بود بر اسی بندم
 نمودن قبر امام حسین علیہ السلام و مردمان پرا از زیارت آنجا ب
 مانعت کرده بود و امر کرده بود که بر قبر آنحضرت زراعت بعمل آید چنانکه
 در تاریخ الخلفاء و جلال الدین سیوطی مرقوم است پس او را بعضی علماء
 اهل سنت که از جمله اولیاء الهی اند و را قطاب داخل کرده است و او را
 عوث و قطب تحریر نموده است چنانچه محی الدین عربی و رفوعات

مکتبه می نویسد و اسامی اقطاب باین پنج ترقیم می نماید که ابو بکر و عمر
 و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل
 و قاضی بیضا در نظام التواریخ می نویسد که متوکل با به جعفر بن محمد
 مروسی سنی بود و فقهار و محدثان را دوست داشته و مارون
 الرشید که امام موسی کاظم را محبوس ساخته بزهر شهید کرده بود
 از خلفاء اهل سنت بود و در معراج و ستایش او و فترامی نویسد
 چنانچه قاضی بیضا در نظام التواریخ تحریر می نماید که ابو یوسف
 قاضی او بود و محمد والی بیت المال بود و شافعی را نواخت و
 خلعت داد و از جمله ملازمان او امام احمد بن حنبل بود بمصر رفت
 و آنجا بجوار حق پیوست و ولی الله و در رساله انصاف میگوید
 که رشید تکبیر عبد خود ابن عباس را دوست میداشت ابو یوسف
 و محمد بیاس خاطر او و زین العابدین تکبیر ابن عباس را گفتند و در
 تاریخ الخلفاء مذکور است و خلاصه آن این است که مارون بدخوله
 پدر خود مهدی عاشق شده بود و دوست که با و جماعت نماید کنیز گفت
 که من بدخوله پدر تو ام مارون از ابو یوسف پرسید که چاره چیست
 گفت که بر قول زن اعتماد نیست این است حال خلفاء و آنکه
 اهل سنت با خاندان نبوت و کیفیت معاشرت علماء ایشان که بیاس
 خاطر خلفاء جو رد در شرع شریف افراط و تفریط می نمودند و بتقریب
 اعدا آل رسول شرف دارین می انگاشتند ما چگونه مثل اهل سنت
 اعدا اهل بیت رسول را پیشوایان خود قرار دهیم و دین خود را
 بر اسی دنیا بر باد کنیم اکنون اهل سنت را می باید که بنظر انصاف

بنگرند و در تمیز حق و باطل کوشش نمایند و غشاه و عناد و کدورت
 عناد را که مانع فلاح و رشد است از دل بیرون کنند و بگوش بپوش
 بشنوند آن مانی خلك لذت گری لمن كان له قلب او السمع و هو
 شهيد قال ظلم و تعدی اصحاب معنی نصاب به نسبت جناب ولایت
 مای تهمت محض و بهتان بهت است اقول شعار ما نیست که بر کسی تهمت
 ظلم و تعدی نهیم و ما را که اذیت و منقصتی از دست ایشان
 رسیده است که در تلاقی آن ایشان را مورد ملام و تشنیع سازیم
 بلکه ایشان آل رسول را که در حق ایشان آیه قل لا اسئلكم
علمه احبا الا المودة فی القربى نازل شده و محبت ایشان اجر است
 گردیده تکالیف شاقه و الامم متکاثره رسانیده اند چنانکه و آیات
 کتب اهل سنت بر آن دلالت دارند بنا بر آن از جانب ایشان فیضان
 قلوب نمود و آلوده عناد کدورات و اقسام ملامت می داریم و ذکر
 ظلم و تعدی جمعی از اصحاب به نسبت جناب فاطمه و جناب ولایت مای
 و حال غضب حقوق ایشان پیش ازین در اقوال سابقه گذشت و معلوم
 نیست که گفتن علی مرتضی ابو بکر و عمر را خائن و کاذب و غدار چنانکه
 در مسلم و ترمذی است و تاسف نمودن جناب امیر از رفتن خلافت
 چنانکه در استیعاب و شرح مقاصد است بر چه چیز دلالت میکند
 بر ظلم و تعدی دلالت میکند با بر صلاحیت شیخین و شعبی روایت
 میکند که علی میگفت اللهم انی استعذ بك علی قریش فانهم طغوا
رحمی و غضبی و حقی و اجمعوا علی منار عیسی امر اكنث اولی بر یعی
 ای بار خدا پناه می خواهم بتو بر قریش بد رستیکه ایشان قطع نما

قرابت مرا و غصب کردند حق مرا و اتفاق کردند بر نزاع من و دایم
 بودم اولی بان پس بمین که این استعاذه علی بنجد ابر چه چیز دلت
 میکند قال زیر که تمامی مهاجر و انصار تعلیم و تلقین و تربیت یافته
 و مستفیض از فیضان جناب رسالت مآب بودند خصوصاً مهاجرین
 اولین و انصار سابقین که از ابتدا در زمان بعثت تا وقت وفات
 آنجناب در یاب انداد معظمت امور ایمانی و احکام قرآنی سعی و مشاغل
 و کوشش بسیار بکار بر بودند و از دست اعداء دین و بنجهای فزونی
 کشیدند لاسیما مهاجرین اولین برای طلب رضائولاً و متابعت
 مصطفی تا چند سال در دست کفار که با انواع رنج و تعب بجهت حمایت
 دین مبین و رعایت رسول کریم بتلا ماندند و ایمان خود را از دست
 ندادند اقول هر چند جناب رسالت مآب و رباب تعلیم و تلقین اصحاب
 خود یک دقیقه فرنگ داشت نگردند و اعدای سامع ایشان را
 بدر غرر و صایا و مواعظ مشحون و نمودند علی الخصوص و رباب رعایت
 حقوق اهل بیت و تمسک با ذیال طاهره ایشان تا کید مزیه و قدغن
 شدید فرمودند لیکن جمعی از صحابه و صایای و اندرز آنحضرت
 صلعم را کان لم یکن انگاشته بعضی از جهت حب جاه و بعضی عین
 عدوت اهل بیت و برخی بسبب حسد علی مرتضی از طریق مستقیم و
 سنج قویم و خراف و رزیدند و اهل بیت آنحضرت صلعم را محذول
 نموده و رهد و ایدای و انشراح حقوق ایشان گرویدند و
 صحبت رسول مستلزم صلاحیت و سعادت و مانع غوایت و ارتداد
 و ضلالت نمی تواند شد اکثر منافقین و صحبت آنحضرت صلعم بسبب این

و معجزات با بهره مشاهد میگردند لیکن بحقیقت جناب رسول خدا صلعم
در قلوب ایشان ساری نمیشد و جمعی با وجود اقتباس انوار صحبت
آنحضرت بجزو ثنائیه عقیده اهل سنت طریق ارتداد پیمودند و آنحضرت
صلعم از ارتداد برخی از صحابه خود مطلع فرمودند چنانکه در بخاری
و مسلم مذکور است و بعضی در حیات آنحضرت صلعم بر تدریج دیدند چنانچه
خواری و انست انشاء الله تعالی و شارح مقاصد سعد الدین نقاشانی

در شرح مقاصد میگوید که این بعضیهم قد جاوَز عن طریق الحق و بلغ
حد الظلم و الفسق یعنی بعضی ایشان تحقیق که تجاوز کرده و از راه حق
و رسید بحد ظلم و فسق و بعد از آن میگوید که اولیس کل صحابی معصوماً

و کل من نفی النبی بالخیر موسوماً الا ان العلماء بحسن ظنهم باصحاب
رسول الله صلعم ذکر و امحامل و تاویلات بهایلیق یعنی زیر که نیست
هر صحابی معصوم و نه هر کسیکه ملاقات کرد و پیغمبر را به نیکی موسوم است
مگر اینکه علماء بسبب حسن ظن که باصحاب رسول خدا دارند ذکر کرده اند
برای آنها محل و تاویل که برای آنها لایق است انتهى پس معلوم شد
که اکثر صحابه از داوره حق و صدق خارج شده اند و از جاده مستقیم
اعتساف و رزیده اند لیکن علماء بسبب حسن ظن خود قباحت و فضاوت
ایشان را ماول سازند لیکن و رصد و معاهی فواحش از ایشان
ریبی نیست و هزار بار درم تعلیم و تلقین و تربیت یافته حضرت موسی
بودند و فقه باعوانی سامری از حضرت ثارون خلیفه آنحضرت متکلف
گردیدند و فیضان صحبت رسول مقبول از قلوب ایشان زائل و
مطمئن گردید و خدا تعالی صیفاً بیدان کثیر المصلون با هوایم

ان ربک ہوا علم بالمعتقدین یعنی بد رستیکہ اگر مردم گمراہ میشوند
 بخوابش یاے خود بدون علم بد رستیکہ پروردگار تو دانای تراست
 بتجاوز کنندگان از حق و برای اصحاب نبی مصلح کدام و ثقیفہ
 از جانب خدا نازل نشده بود باین مضمون کہ ایشان گاہی مرتکب
 معاصی کبیرہ نخواہند شد و پیرامون سنایات نخواہند گردید و قبل
 ازین حال صحابہ بہ تفصیل واضح کردہ ام کہ با ہم مخالفت و منازعت
 می داشتند و مرتکب مناہی و معاصی میشدند و بعد ازین انشاء اللہ
 خواہی دانست و صاحب تفسیر باب یازدہم می نویسد کہ نزد اہل
 عصمت خاصہ انبیاء است صحابہ را معصوم نمی دانند و شراب نوشی
 و رجم را کہ علت ان زنا است نسبت بایشان ذکر کردہ است این است
 حال اعمال و افعال صحابہ کہ مصنف رسالہ ادعای تعلیم و تربیت
 رسول مقبول نسبت بایشان می نماید و رضای مولا موقوف است
 بر استقامت ایمان علی الدوام و از جملہ آثار ان مجاہدہ و جان نثاری
 است در راہ خدا چنانکہ شاید بر آن آیات قرانہ و ترتب ابتدا
 کہ اصل ایمان است نیز بموجب آیہ شریفہ و الذین جاہدوا فینا لنہدھن
 سبلنا بر اختیار جہاد است یعنی و کسانیکہ جہاد کردند و راہ ما البته
 ہدایت خواہیم نمود ایشان را راہی خود را و کسانیکہ ہجرت و مشاہدہ
 لمعات بروق سیف و سنان اہل عدوان رنگ برہ و شکستہ از
 بیم جان فرار برقرار اختیار کردند و از ہول جبروت و طنطنہ قوم
 تمام ہوش و حواس خود باختہ بد ہوشانہ بررو افتادند و بار نکاب
 تقدی و ستم کشی و ہنی و نقصانی در ایمان خود ہم رسانیدند

از رضای مولا محروم مطلق و بے نصیب محض اند و محک امتحان
 رضا کے خدا ہین جہا و است و بس کہ موجب ظہور امتیاز مومن کامل
 از ضعیف الایمان است و کسانیکہ طالب رضا کے مولامی باشند جان
 خود را و راہ او عزیز نمیدارند و از راہ او و بر بنی کا بند و کدام
 امر ایمانی و حکم قرآنی افضل و عظیم تر از جہاد است کہ باعث
 ترقی اسلام و تذلیل و ترغیم انان کفار لئام است و کدام رنج و
 اذیت ترجیح میدار و بر خدمات جراحات شمشیر و سنان کہ سبب
 کاهیدن جان و موجب و فور الہم و روح و روان است و طبیعت کسانیکہ
 متعود است بفرار از جہاد و چہ دانند ذائقہ رنجہا کے فراوان را بلکہ
 اہم مہمات ایمانی و اعظم اسرار و بنی جہاد است و ایشان گاہے
 در مہر کہ جہاد ثابت قدم نماندہ اند و از جملہ احکام قرآنی اطاعت
 رسول است و بعضی از ایشان متابعت مصطفی صلعم را نیز مرکز
 خاطر خود نمی داشتند چہ اگر ایشان را متابعت آنحضرت صلعم منظور
 می بود بہ اقوال آنحضرت صلعم معترض نمی شدند و در مرض الموت
 آنحضرت صلعم مرتکب نہ و نہائی آنجا نمیگشتند و کشیدن انواع رنج
 و تعب بے بقای ایمان فایده نمی بخشد اگر ایشان علی الدوام بر ہمان
 اطوار و اوضاع خود ثابت قدم و مستقر می مانند البتہ درین صورت
 بحال ایشان نفی می بخشد و ہر گاہ بعد رسول خدا صلعم از قرار و
 سابق خود منصرف شدند و آل رسول مقبول را با انواع تکالیف
 رنجانیدند جملہ اعمال حسنہ ایشان ضبط شدند و مثل ہمار منشور اگر دیدند
 بموجب شریفہ و منہ و منکم عن دینہ قیمت و ہوکا فرقا و لیک حطت

اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی کسیکه مرتد شود از شما از دین خود پس بمیرد و حال آنکه او کافر
است پس ایشان آنکسانند که نابود نیست شدند اعمال ایشان در دنیا
و آخرت و ایشان اصحاب نارند ایشان در آن مداومت کنندگان اند
قال و گاهی مثل شیعه تقیه هم نکردند اقوال تقیه از شعار انبیاء و اولیا
است چنانچه قبل ازین مفصل سبب عرض تحریر و آورده ام بنابراین
شیعه بتقلید انبیاء و اولیا تقیه را بوقت ضرورت بعمل می آرند و کلام
خدا بر صحت تقیه شاید علول است و منکران منکرات قرآنی است و
بموجب قول جناب امیر لا دین لمن لا تقیه له چنانکه در فردوس دلیلی
است مقرر است آن از دین خدا بهره ندارند و بعضی از صحابه که تقیه
نکردند و بی اجازت جناب رسول خدا و ممانعت آنحضرت که خطبه
خواندند کفار قریش ایشان را انقدر کفش کاری نمودند که مبنی با
رخساره برابر شد چنانچه در معارج النبوة در حال خلیفه اولی مرقوم
است و اگر تقیه صحیح نمی بود جناب رسول خدا او را که معظمه مع اصحاب خود
مخفی و پوشیده در خانه ارقم نماز نمی خواند چنانچه عنقریب بر تو واضح
میکنم قال و در رسوم جاہلیت و فرج لغیر الله و در دیگر احکام تابع و تریک
ایشان نشدند و هم نواله و هم کاسه ایشان هم بودند اقوال رسوم جاہلیت
تا وفات جناب رسالت مآب از طبائع صحابه مرتفع نگردیده بود و جناب
رسول خدا ابراز آن قابو و اختیار ننمیداشتند و در صورت
اطلاس و محو آن منطقت ارتداد ایشان بود چنانکه قبل ازین از جمیع
بین الصحیحین بیان کرده ام که جناب رسول خدا صلعم از عایشه فرمودند که

قوم تو نوعهدان جا بلیت و شرک و کفر نمی بودند و می ترسم که قلوب ایشان
 آشکار کنند البته حکم میگردم برای بدم خانه کعبه و داخل میگردم در آن
 چیزیکه خارج شده است از آن در زمان جا بلیت در اغلب تر سوم جا بلیت
 و مائل تر از همه خلیفه ثانی بودند که چرا سوور که جناب رسول خدا صلعم
 از موضع جا بلیت برداشته و در محل اصلی آن گذاشته بودند خلیفه جناب
 در عهد خلافت خود باز از آن موضع جا بلیت نهادند و فعل رسول خدا اینست
 نشان یافتند چنانچه در تاریخ النعمان مذکور است و هو الذی آخر مقام
 ابراهیم الی موضعه الذی الیوم و کان مصفا بالبلیت یعنی عمر بن
 است که پس انداخت مقام ابراهیم را بسوی موضع آن که درین
 ایام در آنجا است و آن موضع جا بلیت است و بود قبلی از آن پیوسته
 بخانه کعبه و آن موضع اصلی آن بود که حضرت ابراهیم بناوده بودند
 و بعضی از ایشان مائل باتحاد و ولا کفار نیست بودند چنانچه حق تعالی
 میفرماید لترون الیهم بالموودة و انما علم بما یخفون و ما املکم من
 لیفعل ذالک فقد ضل سواد السبیل یعنی پوشیده میکنند بسوی
 ایشان دوستی را و من میدانم چه میگویند و چه میکنند و کسانیکه
 امر را پس تحقیق گمراه شد از راه راست و بعضی از ایشان تیغ را در دهان
 بایه و دهنه می میداشتند چنانچه مدعی سنی و شیعه خود می زنند
 که هرگاه در جنگ احد جناب سید المرسلین ص و شدند عثمان گفت
 که من بشام خواهم رفت دوستی دارم بیدری از و ابان خواهم رفت
 ناپه و یان مرا ازیت فرستند و طلحه گفت نه من بشام خواهم رفت
 آنجا دوستی دارم نصرانی از و امان خواهم گرفت تا نزاری مرا

اذیت نرسا نذاشتی و حالانکه حق تعالی میفرماید اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ
 قَالُوا قَوْمًا غَضِبَ اِلَهُهُ عَلَیْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ یعنی نمی بینی بسوی آنانکه
 دوستی کردند قومی را که خشکین شد خدا بر ایشان نه ایشان از شما
 اند و نه از ایشان و نیز خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا

لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء لهم اذ لیسوا ببعض و من یتولهم منکم فانه منهم
 ان الله لا یهدی القوم الظالین یعنی ای آنانکه ایمان آورید
 بگیرد یهود و نصاری را و دوستان بعضی ایشان و دوستان بعضی
 و کسیکه دوستی کند از ایشان از شما پس بدرستیکه او از ایشان
 است بدرستیکه خدا بدایت نمیکند قوم ظالمان را و بعضی از ایشان
 در دوستی یهود آنقدر ترقی کرده بودند که کلام مجید و فرقان حمید
 را ترک نموده رغبت بکتاب منسوخه میداشتند و کلام محبت تورات
 را پسند میکردند چنانچه در مشکوٰۃ و کتاب الاعتصام مذکور است

اما عمر فقال انا لسمع احادیث من یهود فتعجبنا انهم یقولون ان نکتب
 بعضنا فقال ایهو کون انتم کما نهوکت الیهود و النصارى لقد
 جعلکم بشریة بینهما و لقیتمو لوکان موسی حیا ما یسعه الا اتباعی
 رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان یعنی آمد نزد آنحضرت صلعم
 عمر پس گفت ما می شنویم احادیث را از یهود پس تعجب کردیم آیا ما
 میدانیم که بنویسیم بعضی از اهل یهود و که آیا متعجب شدید شما چنانکه
 متعجب شده یهود و نصاری بر آئینه تحقیق آورده ام جوای شما نسبت
 روشن و اگر می بود موسی زنده نه گنجایش داشت او اگر چه در دنیا
 دروایت کرده است از احمد و بیہقی در شعب ایمان اتہی لیکن باز

امتثال ارشاد آنحضرت صلعم نکرد و نسخه تورات نوشت و پیش آنحضرت
 صلعم آورد و چنانکه در مشکوٰۃ در کتاب الاعتصام است عن جابر ان
 عمر بن الخطاب اتي رسول الله صلعم بنسخة من التوراة فقال يا رسول الله
 هذه نسخة من التوراة فسكت فجعل يقرء ووجه رسول الله يتغير فقال
 ابو بكر لعلك التواكل اما ترى بوجه رسول الله فقال اعوذ بالله من
 غضب الله وغضب رسوله رغبنا بالله ربنا وبعده نبينا فقال رسول الله
 صلعم والذي نفس محمد بيده لو يدلكم موسى فاتبعوه وتركتموني فضلتكم
 عن سوار السبيل ولو كان حيا وادرك هو لي لا تبغني رواه الدارمي
 يعني از جابر روايت است كه بزرستى كه عمر بن خطاب آورد و نزد رسول خدا
 صلعم نسخه تورت را پس گفت يا رسول الله اين نسخه نيست از تورت
 پس خاموش شد پس شروع كرد كه ميخواند و رومي رسول خدا صلعم
 متغير ميشد پس گفت ابو بكر عمر را بگزيند ترا از نان گريه كنندگان آيا
 نمي بيني رومي رسول خدا را پس گفت عمر پناه مي برم بخدا از غضب
 خدا و از غضب رسول او راضى شديم بخدا بپروردگار مي و به محمد
 به پيغمبر پس گفت رسول خدا صلعم قسم كه يكه جان محمد در دست قدرت
 اوست اگر ظاهري ميشد براي شما موسى البته پيرومي ميكرد و ديده او را
 و ترك ميكرد و ديده مرا پس گمراه ميشد و از راه راست و اگر زنده بود
 موسى و نبيا و مرا البته پيرومي من ميكرد و روايت كرده است
 از او در مي و در فتح الباري شرح صحيح بخاري در آخر مجلد ناسع
 از جابر جنين روايت است كه قال نسخ عمر كتابا من التوراة بالعربيه
 فجا به الى النبي صلعم الى آخر الحديث يعني گفت كه نوشت عمر كتاب

از تورات و در عربی پس او را از البسوی پیغمبر خدا صلعم و حال آنکه حق تعالی
میفرماید یا ایها الذین آمنوا تطیعوا فریقا من الذین او توال کتاب
یر و وکم بعد ایما لکم کافرین یعنی اسی کسانیکه ایمان آورید اگر
اطاعت خواهید نمود فرقه را از انا آنکه داده شده اند کتاب یعنی تورات
و نصرا را خواهند گردانید شما را بعد ایمان شما که فراتر است و همچنین
که در صحبت ایشان قرآن را یکسو نهاده کتب منسوخه را پسند کردند
قال بلکه همیشه با هم مقابله و گفت و شنود و ضرب و شتم در میان بود
و هجو و ضلع ایشان ابرملا میگفتند و مردم را علی الاعلان بدین حق
می خواندند و صعوبتها میکشیدند **اقول** این مقوله صاحب رساله نیز
از پیرایه صدق و صفای عاری است چه اهل اسلام با داسیکه مقیم مکه معظمه
بودند تا تادمی ایام قبل ظهور و دعوة قدرت بر مقابله و ضرب و شتم
کفار و اجهار شعائر دین مبین و اظهار بر اسم حق و یقین نمیداشتند
و یا راسی دعوت علی الاعلان و ردوات ایشان نبود بلکه لیل و نهار
در سرادق اخفا و استتار محجوب و مستور می ماندند و صلوٰه و دیگر
اعمال و مناسک خویش مخفی در خلوت بجای می آوردند چنانچه علی بن برهان الدین
الحلی در کتاب انسان العیون میگوید فکان من اسلم اذا ادا بالصلوة
یذهب الی بعض الشعب یتخفی بصلوة من المشرکین یعنی پس سیکه
اسلام می آورد و وقتیکه ادا میگرداند نماز را میرفت بسوی غارهای
کوه پوشیده میخواند نماز خود را از مشرکان و بعد از آن میگوید
و هذا السیاق يدل علی انه صلعم استمر متخفيا به و اصحابه فی دار الارقم
الی ان اظهر الدعوة یعنی و این سیاق دلالت میکند بر آنکه انحضرت صلعم

همیشه پوشیده می ماند او و اصحاب او در خانه ارقم تا آنکه ظاهر گردیدند
 دعوت و در تاریخ حمیس از عالم التزیل مذکور است و کما کثیر انواع
 الاذی امن المشرکین استر رسول الله مع اصحابه فی دار الارقم یعنی
 در هرگاه بسیار شد انواع اذیتها از مشرکان مخفی شد رسول خدا صلعم مع اصحاب
 خود در خانه ارقم و همچنین فضل بن رزن بهان در ایطال الباطل می نویسد
 پس در نصوصی که کفار را بر ملا گفتن و بضر و شتم و تیشا افتادند نمودن و
 مردم را علی الاعلان دعوت کردن کمال بعید و خلی متعذر است بلکه جهل و
 و افعال صحابه علی سبیل الاختفاء بودند تا اینکه قوتی بهم رسید و حکم دعوت
 علی الاعلان نازل شد و اگر اهل سلام را قدرت و مکنهت بفریب و تسخیم
 کفار می بود گاهی در شعاب ابو طالب و گاهی در خانه ارقم چراغ مشهور
 می شدند و پدر خالد سیف سنیان شگنبه بر سر ووش انحضرت چگونه
 می انداخت و صحابه از مکه معظمه و طن اصلی خود چرا اجمران میکردند و
 در صورت تسلیم وقوع جمله مساعی و جانفشانیهای صحابه باز بر اے
 ایشان هیچگونه فائده مترتب نیست تا وقتیکه استقامت ایمان در ووات
 ایشان تا دم واپسین مستمر نباشد و هرگاه بعضی از ایشان بمجر و وفات
 جناب رسالت مآب از جهت سبب جاه و طمع دنیا از طریق حق و سبیل
 نجات معشرف گردیدند ان جمله مساعی ایشان ضایع و برباد رفت قال
 حتی که بحکم هجرت ترک اوطان و اخوان و اقرا ن خود نموده قریب بشهادت
 تن زن و مرد بسمت حبشه هجرت نمودند و باقی ماندگان کربت غربت از دنیا
 خود اختیار کرده بامید اعانت انصار رخت اقامت در دار هجرت و خانه ایما
 یعنی مدینه منوره انداختند و مهاجران حبشه نیز و مدینه ملحق ایشان شدند

اقول همچنین است و امر واقعی است لیکن حصول فایده برای ایشان در
 آخرت مشروط است بقا استقامت ایمان کما و مانا سابقاً قال و بحکم
 و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظهروا لنبوتهم فی الدنیا حسنة و لما جازا اخره
 اگر فخره اند و زحمت دینا و آخرت شدند اقول حصول ثواب هجرت مشروط
 است بر بقای ایمان علی الدوام و هجرت مطلق با وجود زوال ایمان قبل
 نزع روح روان بکار نمی آید الله تعالی در مدح اهل ایمان مبغر مایه و الذین
 آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون لیکن با وجود
 اینقدر مدح و بشارت جنات نعیم این آیه بحال مالک بن نویره که سابق بر
 بودند حسب اعتقاد اهل سنت هیچگونه نفع نه بخشید و همچنین حال بشارت
 هجرت است و پس ازین اشارت الله تعالی به تفصیل خواهی دانست قال
 و انصارهم یجبت نصرت دین و اعانت رسول امین در خدمت مهاجرین
 که بستند تا آنکه بعد از هجرت قوت اعوان و انصار بجهت کثرت اصحاب
 سید ابرار بهم رسید و معنی مضمون هو الذی ایدک بنصره بالمؤمنین
 و انصارهم بن قلوبهم لوالفقت ما فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم و لیکن
 الله الفت بینهم بوضوح پیوست و بغیر او یا ایها النبی حرص المؤمنین علی القتال
 حکم جهاد با کفار اهل عناد و صا در گشت از دعوت لسانی بقبال سیفی سنانی
 ترقی نمود پس غالب اوقات تکالیف جهاد و تحمل مشاق از دست ایشان
 گوارا نمودند و بجهت ترقی دین سبیل بصرف جان و مال خود مصروف
 مانند دبا بار و ابناء و اخوان و اقربا و خود چنگبند حتی که رفته رفته
 بعون ایزدی بسبب اقبال امر قاتلوهم یعذبهم الله باید یکیم و نیز هم و
 و بنصرکم علیهم و یثقف صدور قوم مؤمنین و یدب غیظ قلوبهم و یتوب الله

علی من لیثاء بر کفار مظفر و منصور شدند و بحکم یایها الغنی حسبک الله
 و من آتک من المؤمنین کفایت و حمایت ایزد متعال لاحق حال ایشان
 گشت و بمصدق و عده ان الله یدافع عن الذین آمنوا شر اعدائهم از ایشان
 دفع شد آقول در نصرت انصار و اعانت ایشان برای دین مبین
 و جانفشانی مهاجرین جهت ترقی اسلام و دورافت قلوب مؤمنین و جهاد
 ایشان با اعداء دین ربیبی نیست و نه مارجال ایشان تعرضی است زیرا که
 ما اکثر مهاجرین و انصار را از مؤمنین خلص میدانیم بلکه جمعی را از اولیا
 کل می شماریم لیکن کلام ما در کسانی است که برای نام معروف باهل ایمان
 بودند و در جهاد و کفایت تذبذبی و جان فشانی نمیکردند بلکه بوقت غلبه یورش
 کفار غیرت اسلام را از دست داده و بفراری می نهادند و جناب رستاخوار
 و رمیدان کارزار تنها میگذاشتند و آیات مذکوره و مدح کسانی است که
 در معرکه جهاد قدم ثبات و در زمین انتقام فشرده مثل شیر زیان و صفوف
 اعداء دین اقتحام می کردند و از صدمات ضربات حرات کفار بمالائی نمیدادند
 و اهل ضلالت و طغیان را مثل ثعلب و ارنب از پیش روی خود منهدم
 و منتشر می گردانیدند و بوقت یورش ایشان از ضربات سهام و مداح رو
 بر نمی تافتند و در میدان کفاح متحمل جراحات سیوف کفار نابکار گردیدند
 زخم بر زخم می خوردند و بضر و فقر جان گسار و معاذت حسام
 خون آشام اجسام اقوام لئام را از گلهای جراحات گوناگون لاله آ
 می ساختند و در غرر ارواح و نفوس خود را بر سر دین مبین و قربان
 اقدام سید المرسلین میکردند و آخر الامر مظفر و منصور از میدان مرد
 از مائی معاودت می نمودند نه گمانکه تاب مقاومت کفار نابکار نیارود

بفوز مشاهد ه ساعات سیوف و سنان اهل عدوان رو بفرار می نهادند
و نفس نفیبه جناب رسالت را در هنگامه واد و گیر و از و حام کفار یکینه
میگذاشتند و بوقت تقسیم غنائم برای اخذ حقوق مجاهدین حاضر میشدند
در تاریخ الخلفاء مذکور است قال سعید بن المسیب اصحاب علیا یوم احد

عشرة ضربة وثبت و احواله فی الشجاعة و انابه فی المحر و مشهوره
یعنی گفت سعید بن المسیب رسید علی را بر روز جنگ احد نشانزده ضرب
و ثابت ماند و احوال او در شجاعت و انار او در نبرد مشهور است این است
نصرت کامل و جان بازی اتم برای دین خدا که زخم بر زخم می خوردند
و ثابت قدم می ماندند و از میدان کارزار بر نمی تافتند آنانکه رعان
ایشان بهم گاه و رسید ان جها و جاری نشده و وقت غلبه آنها را زخون
و بهم وصول جراحات جان خود را سلامت می برد و آن حضرت صلعم را
در میان اعدا آنها میگذاشتند و باعث برهی انتظام و موجب خوف
و گیر مومنین میشد و فرار ایشان ثابت است از قرآن متریف چنانچه حق تعالی

میفرماید و یوم حنین اذا جمعتم کثرتم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم
الارض بما رحبت ثم و لیتهم بد برین یعنی در روز جنگ حنین و قتیکه در
عز و انداخت شما اکثریت شما پس نه دفع کرد از شما چیر بر او تنگ شد
بر شما زمین با وجود گشاده شدن بعد از ان گشتید شما پشت گردانیدگان

و در سند احمد بن حنبل مذکور است ان الشیخین هریا یوم احد و رجع عمر
نیست و موعده و یسال علیا العنه فقال الست المنادی قتل محمد فارحوا
الی و یا کم فقال انما قالها ابو بکر ثم نزلت ان الله الذین تو تو اسلمکم یوم ق
الجمعان انما استرلهم الشیطان یعنی بدرستیکه ابو بکر و عمر گر نختند در روز

در روز احد
از حدیث ابن عباس
در تاریخ الخلفاء

جنگ احد و بازگشت عمر پاک میکرد آشکهای خود را و سوال میکرد علی را
معاف کردن را پس گفت علی ای یثیتی تو ندانستی که کشته شد محمد پس برگرد
بسوی دینهای خود پس گفت عمر خربین نیست که گفت این کلمه را ابو بکر بعد
از آن نازل شد ای ان الذین تولوهمکم و در تاریخ الخلفاء مذکور است

عن ابی بکر قال لما کان یوم احد افترق الناس کما هم عن رسول الله
صلعم فکنت اول من فار یعنی از ابو بکر روایت است گفت که هرگاه روز
جنگ احد شد برگشتند همه مردمان از نزد رسول خدا صلعم پس بودم اول
کسیکه معاودت نمود بغداد فرار شدن و دلی الهیه محدث دهلوی و رقره العین
فی نوید که در جنگ بد چون صحابه فرار نمودند اول کسیکه از مقرین
معاودت نمود ابو بکر بود و عقب خود دید ناگاه ابو عبیده بود و ایتی این
حال نصرت دین خدا و کیفیت تائید و اتباع رسول بدی اکنون بنظر انصاف
به بین که کدام کس از اصحاب رسول کریم نصرت دین خدا نمود و کدام کس
از جهاد فرار نمود و رسول خدا را آنها گذاشت و کدام کس تائید رسول نمود
و کدام کس از اعانت آنحضرت اعراض کرد و کدام کس در باره جهاد امتناع
امر رسول نمود و کدام کس در معرکه جهاد ثابت قدم نماند و کدام کس تحمل
مشاق از دست اهل شقاق گوارا نمود و بجهت ترقی دین بصرف جان و
مال خود مصروف ماند و با قارب خود جنگید و از دست کدام کس اله تعالی
کفار نابکار را عذاب نمود و رسوا کرد و بطفیل کدام کس شفای قلوب
مومنین و زوال عیقه قلوب ایشان حاصل شد و کدام کس بخدمت رسول
اتباع رسول مقبول نمود و کافری شد برای آنحضرت و کدام کس به شقاق و منسوب
چند گردید و جهاد و کتله یا فرار کننده و بذر بیگانه کدام کس الله را

شر اعدا ر نمودند و یونانی با فارس و جباران گریزند از میان میدان
 و اگر کسی گوید که علی را با اعتقاد شیعه علم بقا حیات خود حاصل بود و می دانست
 که بعد وفات جناب رسالت آب نیز زنده خواهیم ماند بنا بر آن در جهاد جرت
 او ما فوق قدرت دیگر صحابه بود و از همین جهت هزار نمیکرد از جهاد میگو
 که یثین را نیز علم بچیات خود حاصل بود هرگاه آنحضرت صلعم با اعتقاد
 اهل سنت فرموده بودند که ابو بکر و عمر بعد خلیفه خواهند بود و بار ثبات
 تاکید فرمودند که ائمه اکنید بعد من ابو بکر و عمر را و هر چند علی را علم بحیات
 خود حاصل بود لیکن از اصابت جراحات مامون و مصون نبود و الم
 جراحات اشده و اصعب می باشد از الم جان دادن که یکد و ساعت می باشد
 و الم جراحات مستمر می باشد تا اندمال زخم و طول میکشد تا ایام کثیره پس
 رعایت آن مقدم است و درین صورت می بالست که علی مرتضی از صدقات
 جراحات خود را محفوظ میداشت و مثل دیگران از جهاد و فرار میکرد و آیه
 هو الذی ایدک بنصره بالمومنین و رشان علی است که نصرت دین خدا
 نمود و گاهی از حرکت جهاد و نگرخت و تائید میکند آنرا و ابی که جلال الدین
 سیوطی در تفسیر منشور از ابو هریره روایت کرده که بر عرض سرفروم

است لا اله الا انا و جدی لا شریکی و محمد عبیدی و رسولی ایدته بعلی
 یعنی نیست معبودی سوا من که یکنام شریکی ندارم و محمد بنده من است
 و پیغمبر من است نصرت کردم او را بعلی و آیه یا ایها النبی حسبک الله و من
 اتکبک من المومنین نیز در شان علی است که پیش از همه ایمان آورد
 و متابعت آنحضرت صلعم نمود و در امتثال امر آنحضرت صلعم سر مو تجاوز
 نکرد و گاهی بر قول و فعل آنحضرت صلعم معترض نگردد و کامی شده حمایت

خدا و حمایت علی بر اوست رسول مقبول که علی بضرب ذوالفقار و دفع شتر
 اعدا از آنحضرت صلعم کرد و وقتیکه دیگران آنحضرت را در میدان کارزار
 در گروه اعدا آنها گذاشته فرار کردند و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء
 روایت کرده که این آیه در نشان علی هست و هر چند اکثر صحابه بارها
 از غزوات فرار کرده اند لیکن ثلثه درین باب بر همه تفوق جستند
 و پیشتر و سالار و سرخیل جمله ثلثه بودند و تشنیده باشی که ایشان
 یک کس را از جمله کفار قتل کرده باشند پس اسناد نصرت دین خدا
 بطرف ایشان صحیح نباشد و بالفرض و التقدير اگر ایشان نیز جها و بغار
 نمودند لیکن نظرا بر عواجب امور است هر چند از ایشان مسامحی کثیره
 در ترقی دین مبین بعل آمده باشد لیکن در صورت همستقامت
 ایمان و وقت نزاع روح و روان هیچگونه فایده برای ذوات ایشان
 مترتب نیست قال و نشان نزول احکام قرآنی و مور و تفضلات بے غایات
 رحمانی شدند کما قال الله تعالی الذین آمنوا و اوجروا و جاہدوا فی سبیل
 باموالهم و انفسهم اعظم درجہ عند الله و اولئک ہم الفائزون یستبشرون
 ربهم برحمته منه و رضوان و جنات لهم فیہا نعیم مقیم خالدین فیہا ابد
 ان الله عنده اجر عظیم و الذین آمنوا و اوجروا و جاہدوا فی سبیل الله
 و الذین اؤوا و نصروا اولئک ہم المؤمنون حقاً لهم مغفرة و رزق کریم
 اقول کسانیکه ایمان آوردند و هجرت در راه خدا با خلاص نمودند نه پریا
 احتشای میفرمود و لا تکتونوا کالذین حزوا من ديارهم بطرا و ديار الناس
 یعنی و نه باشید مثل کسانیکه بیرون شدند از خانههای خود تا نکند گمان
 و برای نمودن پیشتر مردمان را بالذات در راه خدا جها و کردند

ایشانند مورد تفضلات رحمانی و کسانیکه بر پامها جرت کردند و در جهاد
رسول خدا را تنها گذاشته و بفرار نهادند برای ایشان است
عقاب پزدانی و سخط سبحانی و آیه اولنک هم المؤمنون حقاً و ریح
نماند گذارندگان و زکوة دهندگان نیز و دوست چنانچه حق تعالی میفرماید
الذین یقیمون الصلوة و مازقنا هم ینفقون اولنک هم المؤمنون
یعنی کسانیکه بر پامها نمانند و از چیزیکه روزی و اویم ایشان
را بذل میکنند پس مالک بن نویره و غیره نیز بعد ایمان و قبل ارتداد
در زمره اولنک هم المؤمنون حقاً و اهل اند برای مهاجرین کدام
مزیتی حاصل نیست مگر در خوبی مهاجرین و انصار علی العموم حرامی
نیست بلکه ایشان را که اعانت دین خدا کردند و در اعلاء کلمه حق سعی
موفور بکار کردند و از دوست کفار اندام کشیدند تا اینکه بحکم هجرت
ترک اوطان و اخوان خود نمودند و با هلبیت رسول رنجها نرسانیدند
اذا فاضل مومنین و اکابر مسلمین میدانیم و ایشانند محل نزول احکام
قرآنی و مورد تفضلات بے غایات رحمانی مگر کسانیکه از صراط مستقیم دین
سبیل اعتساف و رزیه جاده پیامی و اوسى ضلالت گردیدند و بعد از آن
آنحضرت صلعم بغصب حقوق آل او صلعم کمر تعدی چیست بستم ایشان را
از اوصاف و بشارت مندرجه آیات مذکور مستثنی اعتقاد میکنیم
و بعموم آیات استدلال کردن و از ان حجت جستن کار عقلا نیست اکثر آیات
علی العموم قرآن شریف و اردو اند بے تخصیص و تفتیم عمل بران ممکن نیست
الله تعالی می فرماید که ان الذین کفروا و کذبوا باياتنا اولنک اصحاب النار
هم فیها خالدون و اکثر صحابه قبل کفر بودند و تکذیب آیات خدا

میکروند پس باید که ایشان را با بیان مستثنی انگنی بلکه بر عموم آن بگذاری
و بودن ایشان از اصحاب بار اعتقاد کنی و اگر این آیه را مستثنی
سبکنی پس همچنین خال آیات ملح مهاجرین و انصار است که مقید اند بعموم
ارتداد یعنی کسانی که از مهاجرین و انصار بعد ایمان مرتد نشدند بر اے
ایشان هست و رجاء عالیات و نواجات و رضوان خدا و کسانی که از مهاجرین
و انصار مرتد گردیدند ازین بشارات محروم محض اند چه حق تعالی در باره
ایشان میفرماید و من یرتد و منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حظ

اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و چنانکه آیات ملح مهاجرین و انصار مقید اند بعموم ارتداد و همچنین مقید
اند بعموم فزاد از جهاد و چه حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین امنوا اذا

یقتم الذین کفروا از حقاً خلا تو لو هم الا و بار و من یوهم یومئذ و یره
الاستخفاف لقتال او متخیرا عن فیه فقد یاء بغضب من الله و ما واه

جهنم و پیش المصیر و فزاد از صحابه بوقوع آمده چنانکه قرآن شریف
و احادیث نبوی بر آن شاهد است و قبل ازین سبب ساختن ائم و اگر
همچنین است که از عموم آیات استدلال درست و صحیح باشد پس درین
صورت میگویم که قول حق سبحانه تعالی و الذین آمنوا و عملوا الصالحات

سند علم جنات تجرئی من تحتها الانهار خالدین فیها ابد و عدا له
حق و من اصدق من الله قیلاً ایضاً و الذین آمنوا بالله و رسوله
اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نولیم ایضا

بعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجرئی من تحتها الانهار خالدین
فیها و مساکن طیبه فی جنات عدن و رضوان من الله لکبر ذالک الفاعل

ایضاً این لذین استوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه جزا انهم عند
 ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار محالین فیها ابد ارضی الله
 عنهم وارضو عنه ذالک لمن خشیه ربہ الی غیر ذالک من الایات کہ در شان
 بنویر بوج قوم مالک بن نویره و قوم بنو فزاره و قوم بنو سلیم کہ نزد
 اکثرت بعد آن حضرت صلعم مرتد شده بودند نازل گردیده اند باید کہ
 اینهمه اقوام بموجب این آیات مبشر جنات النعیم باشند و علی الدوام
 و رفزد و وس برین مخلص باشند کہ خلف در وعده اصدق الصادقین
 ممکن نیست و اگر از خارج ایشان را از بشارت آیات مذکورہ خارج میکنی و
 آیات مسطورہ را مخصوص میگردانی ما نیز مدوحین ترا از خارج مستثنی
 میکنیم و آیات را مخصوص میگردانیم و اگر آیات را بر عموم و اطلاق
 خود میگذاری پس درین صورت ہر ایمان و دخول جنت و حصول رضوان
 خدا و وصول فوز عظیم نسبت بہ مالک بن نویره و اقوام مذکورہ ہم معتقد
 شوی و علی العموم اکثر آیات قرآنہ در مدح مجاہدین و انصار و دیگر
 مومنین نازل شدہ اند تخصیص کسی نیست و نہ ہم کسی در آیہ مذکورہ است
 کہ فلان کس باین صفت موصوف است تا اعتقاد و در خوبی او کردہ شود
 و همچنین آیات مذمت صحابہ نیز علی العموم موجود ہستند نام کسی مندرج
 آیات نیست کہ معتقد بدعی او شویم پس آیات مذمت معارض شدند آیات
 مدح را و حال خوبی و بدعی کسی بالتخصیص از آیات واضح نشد پس رجوع
 کردیم بطرف روایات و از ان پلہ بردیم بحقیقت حال ہر یک از صحابہ
 اما آیات مذمت فلما قال اللہ تعالی و اذراوا ہجراۃ اولہوا انفسو
 الیہا و ترکوک قائما ایضاً تریدون عرض الحیوة الدنیا والدیرید اللہ

و الله عزير حكيم ايضا و اذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراؤن
 الناس لا يذكرون الله الا قليلا ايضا يا ايها الذين آمنوا ما لكم اذا
 قيل لكم انضربوا في سبيل الله اثا قلتم ايضا و اعلموا ان فيكم رسول
 الله يوليكم في كثير من الامر نعمتم الى غير ذلك من الآيات و الايات
 مستمرة بوقوع ارتداد و كفر ایشان بعد تحقق ايمان قال الله تعالى
 ان الذين ارتدوا على اوبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى لن يغفر الله
 شيئا ايضا كيف يهدي الله قوما كفروا بعد ايمانهم و شهدوا ان
 حق ايضا الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم فذوقوا العذاب
 مما كنتم تكفرون ايضا ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا
 كفرا لن تقبل توبتهم ايضا من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا
 ايضا و ان كثير يضلون باسواءهم بغير علم ان ربك هو اعلم بالمعتدين
 ايضا ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا الى
 غير ذلك من الآيات ليكن آيات قرآنية مجمل اند و اسامی مرتدین در
 آیات مذکور نیست لهذا رجوع کردیم با حادوث و اقوال جناب سرور
 کائنات صلعم تا حال مرتدین واضح شود که از کدام قبيله خواهند بود و آن
 اینست که در بخاری مذکور است ان رسول الله صلعم قال ترو على
 يوم القيمة رهط من اصحابي يحملون على الحوض فاقول يا رب اصحابي
 فيقول انك لا تعلم لك با احد ثواب بعدك انهم ارتدوا على اوبارهم القهقري
 ايضا احمد بن حنبل و مسلم از انس و حديثه روايت کرده و جلال الدين
 سيوطي نيز تخرج آن نموده که آنحضرت صلعم فرمود ترو على ناس من
 اصحابي الحوض حتى اذا رايتهم و عبرتهم اقبلوا و اني فاقول يا رب اصحابي

فیقال لی انک لاتدرسی ما احد ثوابک ایضا و رجع بن الصالحین
 مذکور است سبجا و رجال من امتی فیه عذبهم ذات الشمال فاقول
 یارب اصحابی فیقال انک لاتدرسی ما احد ثوابک فاقول کیا قال
 العبد الصالح و کنت علیهم شهید اما دمت فیهم فلما تو فیتی کنت انت انک
 علیهم و انک علی کل شی قدیر ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک
 انت العزيز الحکیم فیقال لی فانهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارت
 و ما حصل و خلاصه جمله روایات این است که آنحضرت صلعم فرمود
 در روز قیامت خواهیم دید که گروه مردم را در دو نخل می برند انگاه
 خواهیم گفت که پروردگار اینها اصحاب من اند که بدو نخل می روند نظیر
 در جوابم خواهد گفت که تو بنهید ای که اینها بعد تو احدی را نش نمودند و
 اینها بجز دو فحاشی تو مرتد شدند همیشه آرند او خود مانند انتی مدین
 روایات لفظ اصحاب واقع است یعنی که بلکه در صحبت آنحضرت
 صلعم غرض اند و زمی مانند ایشان مرتد شدند و مالک بن نویره و غیره
 را که تهمت بردند و بران فرقه مسلمان بسته میگوند در تحت این روایات
 هرگز مندرج نیستند زیرا که صاحب تحفه خود انکار صحابیت ایشان میکند
 میگوید که ایشان از اصحاب آنحضرت نبودند و در روایات لفظ اصحاب
 وارد است که ایشان مرتد خواهند بود پس معلوم شد که مالک بن نویره و غیره
 که از اصحاب آنحضرت صلعم نبودند مقصود از مرتدین نیستند و لفظ منذ که
 بر اے ابتدا از زمان است دلالت میکند بر آنکه در ابتدا از مفارقت آنحضرت
 یعنی بجز و مفارقت آنحضرت مرتد شدند و مالک بن نویره که بفاصله
 چند منازل از مدینه منوره مسکن خود پیدا داشت البته بعد مرور چند ایام

از وفات آنحضرت مطلع گردیده باشند فضلا عن الارتداد و وصحتر
 ازین انست که روایتی است در مسلم و خطاب است بسوی اصحاب نه
 یکسے دیگر و آن این است که قال رسول الله صلعم بردا منی علی الخوض
 و اما ندو الناس عنه كما نردو الرجل اهل الرجل من الهیه قالوا یا بنی
 اهدنا لهدینا قال نعم کم سیمار لیست لاهد غیر کم تردون علی غیر محجبین
 من آثار الوضوء و لیصدن عتی طاکفة منکم فلا یصلون فاقول یا رب
 هو لا را صحابی فیجی ملک فیقول بل تدری ما احدثوا بعدک درین روایت
 خطاب است باصحاب که و لیصدن عتی طاکفة من کم یعنی باز خواهند ماند
 از من یک گروه از شما پس خواهند رسید بهن آنوقت خواهد گفت که پروردگار
 اینها اصحاب من اند و ازین هم دار ضحتران است که در جامع الاصول
 است و از موطای مالک اخراج ان نموده و در تیسر الوصول نیز موجود
 است و در جذب القلوب عبدالحق دهلوی نیز بان اشاره است ان
 رسول الله صلعم قال لشهدا را احد هو لا و اشهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق
 ایمنایا رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلمو و جاهدنا کما جاهدوا فقال
 البنی صلعم ملی و لیکن لا ادری ما تجدون بعدی فیکی ابو بکر ثم بکی ثم
 قال وانا کما کنون بعدک یعنی بدرستی که رسول خدا صلعم فرمود برای
 شهدها را احد که بر اینها گواهی میدهم پس گفت ابو بکر صدیق آیا نیستیم ما
 یا رسول الله برادران ایشان اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آورد
 و جاهد کردیم چنانکه ایشان جاهد کردند پس فرمود پیغمبر صلعم آری ولیکن
 نمیدانم که شما چه احوال خواهید نمود بعد من پس بگریست ابو بکر پسر بگریست
 بستر گفت و بدرستی که ما البته همچین شوندگان ایم بعد تو یا رسول الله

و میگویم که اگر مهاجرین و انصار در این آیات عامه بلا تفسیر و اشتراط
داخل می بودند صحابه را هم بان علمی حاصل می بود پس در صورتیست
که اعمال خود را مذمت نمیکردند و از افعال مخصوصه خود مذمت نمیکشیدند
و نمی گفتند یا یقینی ترکست بیت فاطمه و لم کشفه و نیز نمی گفتند که آنچه
بعد رسول خدا اعمال بد کرده ام از ان نجات یابم پس غنیمت دانم
چنانکه پیش ازین بتفصیل بیان کرده ام در شکوه در فضایل عمر
مذکور است و خلاصه اش آن است که هرگاه عمر از زخم ابولولور مجروح گردید
جزع میکرد ابن عباس گفت که یا امیر المؤمنین صحبت رسول خدا صلعم همین
وجوه حاصل کردی و همچنین صحبت ابوبکر و ایشان از تو راضی بودند
و همچنین صحبت مؤمنین را و ایشان از تو راضی اند موجب جزع چیست
گفت که آنچه از صحبت رسول خدا صلعم و ابوبکر و رضای ایشان ذکر کردی
این همه احسان خداست بر من لیکن این جزع من که می بینی آن از جهت
توبه اصحاب است قسم بخدا اگر تمام زمین طلا گردد البته آن را ندانم
سزاوارتم از برای مخلصی خود از عذاب خدا را و این را ایت کرده است آنرا
نخاست و سر داد از اصحاب ابن عباس علی ابن ابی طالب است که در تفسیر حقوق
او سعی موفور بکار برده پس اسناد تفسیق و ظلم بطرف صحابه صحیح و متفق
علیه فریقین است و آیات مدح مقید و مشروط و فرقی که هست همین است
که این سنت ظلم و فسق ایشان را ماول می سازند و نظمه ما بر ظاهر افعال
ایشان است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه تقریر منصفانه میکند و
میگوید که اما آنچه وارد شده از فرمان مجید از قول حق تعالی بقدر رضی الله
عن المؤمنین و قول حق تعالی محمد رسول الله و الذین آمنه و قول النبی ان الله

اطلع علی اهل البدر پس با وجود صحبت خیر تمام اینها مشروط بسبب اشی
عاقبت است و جایز نیست بر حکیم علی الاطلاق که خبر دهد از مکلف غیر معصوم
یا اینکه ترا عذاب نیست هر چه خواسته باشی بکنی و کسیکه انصاف دارد میداند
که غیر از شرف صحبت بنی مابه الامتیاز در میان ما و ایشان نیست آنچه
بر ما جایز است بر ایشان نیز جایز است و معلوم است که صحبت رسول
موجب آن نمیشود که صد و ر خطا و گناه از اصحاب تمتع باشند و اگر چنین بود
عایشه که شرف صحبت از دیگران افزون تر حاصل کرده بود محتاج بان نمیشد
که در باب بر ارت او از خجورایه از آسمان نازل شود و صفوان بن خطله
هم از اصحاب بود می بایست که آنحضرت محزون نمیشدند و میفرمودند که
صفوان از صحابه است صد و ر عصیت از او جایز نبود و کیست که جسارت
دارد و بر اینکه بگوید که بر ارت از هیچک اصحاب جایز نیست هر چند از ایشان
بدیها بظهور رسد بعد از آنکه حق تعالی و ر حق جنابیکه شرف صحابت بر ویست
او حاصل کرده باشد بگوید لکن اشترکت لیحیطن عملک و تکلون من
الجاهلین بعد قوله تعالی قل انی اتخاف ان عصیت بری عذاب یوم
عظیم مگر اینکه آن شخص فهم نداشته باشد و این الی الحدید اگر چه عظیم
است لکن در اعتقاد حقیقت خلافت ثلثه با اهل سنت متفق است قال پس
شوک مشرکین از ملک عرب و کفر کافرین از ملک کسری و شیر سبین و خان
ایشان زائل گشت و ظهور اسلام و غلبه اهل ایمان بر کفر و کفرین و کفر
و به صدق و عدم الله متعاضد کثیره تاخذونها فعجل لکم فی مال و ملک کفار
عرب و حکم و آخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بهما و کان الله علی
کل شیء قدير مال و ملک کسری و قیصر غنائم ایشان گشت اقول قاطع

شرک مشرکین و دافع کفر کا فرین از ملک عرب و بانی مہمانی قوۃ و ظہور
 غلبہ اسلام علی مرتضیٰ است کہ ہنگام فرار صحابہ قدم ثبات در زمین ہتھام
 فشرودہ بضرب ذوالفقار جان گسار اقوام کفار نامکار نابکار را منہزم و
 پس باہمی ساخت و اصحاب ہارمین ہمشاہدہ غلبہ غازیان و مجاہدین از فرار
 گاہ مراجعت نمودہ باز در سایہ رایت اسلام مستظل می شدند و
 گر نبوی و دست حیدر ذوالفقار کے شدے الہ کبر آشکار
 و ہر گاہ اسلام بظہیل وصی خیر نام چہرہ دستی گرفت و قوسی وغالب شد
 تسخیر ملک قیصر و کسری بسہولت انجامید ہر کس از ملوک اسلام بہان غلبہ
 و قوت سابقہ فتح بلا و میکرد محمود و یزید و عبد الملک وغیرہ سلاطین اسلام
 ہم یونہی فیو ما انتزع قلاع و اقالیم از دست کفار می نمودند و جا بجا رفتن
 اسلام بسعی ایشان ظہور میگرفت فیصلہ اے احدے نیست و تسخیر ملک عرب
 و ملک قیصر و کسری شرفی کہ از جانب خدا حاصل است بر اے کسانے است
 کہ در گرفتن آن جان فشانی و شن دہی می نمودند و بالذات خود جہاد میکرد
 و تسخیر ملک قیصر و کسری نیز بحکم و تجویز حیدر کرار است کہ در گرفتن آن
 مشورہ ہنیک میدادند و بتدبیر صایب ہدایت طریق فتح بلا و میکردند و کلام
 در مجاہدین و غازیان راہ خدا نیست بلکہ کلام ما در غاصبان است کہ نہ گاہ
 نصرت دین خدا نمودند و نہ کلام کا فر از دست خود گشتند و نہ گاہ
 تکلیف جہاد کشیدند و اینہم مدایح و مناقب در آیات بر اسی کسانے است
 کہ در میدان مرو آن ماسی ثابت قدم و ہمدوش و ہمدم جناب رسول خدا
 ماندند و بعد آن حضرت در ترقی اسلام سعی موفور بکار بردند و بنفس نفیس
 خود جہاد با کفار نمودند و آخر الامر بر استقامت ایمان جان وادند پس

مورد تفضل است بپایان رحمانی ایشانند که ذوال شریک مشرکین از ملک عرب
 بیرون ایشان گردیده و اندفاع کفر کافران از ملک قیصر و کسری از صوامع
 لسان است که بالذات با کفار قهال نمودند و کسان که شریک جهان شدند
 و ابدان خود را از اصابت جراحات مصون داشتند و مثل ملوک نیاد
 خانه خود نشسته حکمرانی کردند بر اسی ایشان از مدایح جهان حفظ نیست
 پر خدا بی تعالی مدح مجاهدین میفرماید نه ستایش قاعدین چنانچه میگوید فضل الله
 المجاهدین علی القاعدین و اگر بر اسی قاعدین شرفی می بود و جناب سرور
 کائنات گاه تکلیف جهان نمیکشیدند و متحمل صدمه انگسار بودند ان نمیشدند
 بلکه در مدینه منوره نشسته مدام بر اسی جهان حکم میدادند و به نفس خود گاه
 حاضر جهان نمیشدند مثل ثلثه که در خانه خود نشسته حکمرانی میکردند و جمله
 سعی و کوشش ایشان در ترقی دین اسلام و فتح بلاد و همه از باب دنیا
 بود که ترقی و بقای یاست خود را و برپای ترقی اسلام فهمیده بودند
 و از جهت خلوص نیت و امید ثواب هرگز نبود بلکه در محل خود نشسته مردمان
 را بر اسی جنگ میفرستادند و ایشان ترقی دین و جهان را در اسی فهمیده
 با کفار مقاتله می نمودند و فتح بلاد و قلع میگردند و اینها مفت بر مردمان
 اسلام حکومت می ساختند و اقارب خود را از زر و مال مالامال میکردند
 و باخذ حقوق مجاهدین و مومنین میالانند نمیداشتند پس جهان کردن
 با کفار بنفس خویش امری دیگر است و حکم دادن بر اسی جهان و خود را
 حاضر نشان امری دیگر که این محض بر اسی دنیا و ترقی سلطنت و ریاست
 خود است نه بر اسی خدا و اگر بر اسی خدا می بود گاه گاه خود هم شریک
 جهان می شدند و باز منته خود را مثل جناب رسول خدا صلوات الله علیه

و سو آیه و عدمکم الله مغناکم کثیره تاخذونها فاعجلکم بذه مراد از معجلکم بذه
غناکم خیر است چنانکه در بیضاومی و غیره تفاسیر اهل سنت مرجم است
و آنهم بطفیل حیدر کرار بود که بعد از قرار اکابر صحنی به مثل ابو بکر و
عمر و عثمان فتح خیر کردند و مراد از اذواخری لم تقدروا علیها غناکم جهاد
حضرت صاحب الزمان علیه السلام هست چه حق تعالی میفرماید که شما
بر اخذ آن قدرت نمیدارید الهی تعالی احاطه آن نموده است پس
معلوم شد که حصه دیگر کسان هست که پس ازین خواهند بود و بر اخذ آن
قدرت خواهند داشت و مراد از ان اموال ملک قیصر و کسری نمی تواند
شد چه مسلمانان آن زمان بر اخذ آن بالقوه البته قدرت میداشتند و مثل
غناکم خیر اموال روم و فارس به انبیز در تصرف خود آورده بودند و
خدا تعالی از عدم قدرت اموال اخری مطلع میفرماید پس معلوم شد که
مراد از ان اموال روم و فارس نیست که آن در قدرت مسلمانان آن زمان
بود که در تصرف خود آورده بودند مثل مال خیر بعد فتح و بالفعل وقت
نزول آیه مال خیر هم در قدرت اهل اسلام نه بود و اگر از غناکم آیه و اخذ
لم تقدروا علیها اموال روم و فارس مراد باشد درین صورت هم مضایقه
نیست چه مجاهده و مقاتله با اهل روم و فارس بمشهوره و حکم امام بر حق و
خلیفه مطلق بوقوع آمده بود قال و این آیات فضائل انتظام ایشان
در قرآن عظیم الشان تا قیام قیامت و روز بان خاص و عام اهل اسلام
ساخت الحمد لله علی ذالک اقول آمین و صدقنا اعتقادمانیز و باره حاجت
و انصار همین هست که این آیات فضائل انتظام ایشان را در قرآن
عظیم الشان تا قیام قیامت

الحمد لله علی ذالک لیکن نه مطلق مهاجرین و انصار و نه جمیع ایشان بلکه
 کسانی که بعد قبول ایمان مذہب ارتداد نه پذیرفتند و رد و صاپای و
 ارشادات آنحضرت صلوات الله علیه و آله آنحضرت اهل رسول بدانسانند که غصب حقوق ایشان
 نکردند و تا دم و اسپین بر استقامت ایمان خود ثابت و مستقر ماندند
 و الا آیات فضائل مالک بن نویره و غیره مومنین که نزد اهل سنت مرتبه
 شده بودند نیز در قرآن عظیم الشان موجود است و تا قیام قیامت
 و روز بان خاص و عام اهل اسلام است فاما کان جوایکم فهو جبارنا قال
 پس طبع سلیم و ایمان صحیح که باور کند که مثل این کسان که با سترضای
 موافق و متابعت مصطفی چنین صعوبت و اذیت از دست اعدای بن
 تشیده باشند و جمیع مآلوفات و مرغوبات خود را ترک داده باشند و
 در قرآن عظیم البرهان مدوح بدرجات عالیات و مبشر بدخول جنات نعیم
 و قائل بقدر عظیم بوده باشند و بنصرت و اعانت ایشان علیه اسلام
 کثرت اهل ایمان در روی زمین بوده باشد باندک تغیر حال که قرار دارد
 خلافت است تمام سعی ایمانی و کوشش دین را بر باد دهند و مرتد شوند
 و بر وصیت رسول عمل نه کنند اقوال و امر و قوعی و چیزیکه بفعل آمده باشد
 و کتب طرفین از واقع شدن آن مخلوق مشحون باشد باز طبع سلیم را در آن
 مداخلت نمودن و خوض و فکر و ادراک آن راه دادن که واقع شده بود
 یا نه چه معنی دارد و این امر چنان است که کسی بگوید که شیطان بر حیم صدها
 سال در عبادت پروردگار سعی نموده و بذریعه آن صاعد درجات عالیها
 گردیده تا اینکه با اسم معلّم الملکوت موسوم گشته و مقرب بارگاه احدیت
 نموده پس طبع سلیم و ایمان صحیح که باور کند که باندک تغیر حال که قرار دارد

سجدہ آدم بہت تمام سعی و کوشش خود را برباد داده باشد و رانده
 در گاہ صدم گریز و بد حالانکہ خود حق تعالی در قرآن میفرماید کہ اکثر مردم بہبود
 نفس خود و طریق ضلالت می پیایند چنانچہ میگوید کہ و ان کثیر الیضلون
 یا ہوا انہم بغیر علم ان ربک ہوا علم بالاعتدین پس ہر گاہ حال چنین باشد
 کہ اکثر مردم بہوای خود حمار چکا و او ضلالت شوند و بعضی از اصحاب
 آنحضرت صلعم جب استبعاد است کہ برای جب حکومت و جاہ و ہوا کے مال و
 زردی و نیاز راہ استقامت بسوی طریق بطالت و ضلالت میل نمایند و
 آنحضرت صلعم خود مطلع میفرماید از ارتداد صحابہ چنانچہ در صحاح اہل سنت
 موجود است کہ آنحضرت صلعم فرمودند کہ گر و ہر را از امت من خواہد کشید
 بسوی دوزخ انگاہ خواہم گفت کہ پروردگار اینہا اصحاب من اند
 اللہ تعالی در جوابم خواہد فرمود کہ تو ننہی انی چیزیکہ الیشان احداث
 کردہ اند و بعد تو مرتد شدند و ہمیشہ بر ارتداد خود ماندند و متکلمین اہل سنت
 نیز ظلم و فسق صحابہ و تجاوز و اعتساف الیشان از طریق حق بر صفہ اخبار
 و اعلان می نگارند کہ چیزیکہ واقع شد بہت در میان صحابہ از منازعات و شقاق
 ظاہر آن دلالت کند بر آن کہ بعضی از الیشان از طریق حق تجاوز کردہ اند بحید
 ظلم و فسق رسیدہ اند چنانکہ در شرح مقاصد و غیرہ موجود است پس ہر گاہ
 بعضی از صحابہ با عترت علی اہل سنت از طریق حق تجاوز گردیند باز کدام دہم
 خوض قائل در حال الیشان باقیمانده بر صیصا را بہ با وجود شقت و سعی بخت
 سالہ عبادت و راتگاہ امر پیر میگردیدہ و صحابہ کہ سلطنت عظمی و ملک
 کبر کے را آرزو میداشتند اگر در ہوا سے آن آخرت را بدنیافروشتند کہ

استیفاء است و پنهان بود قوع آمده که با وجود سعی در باب دین و تحمل آلام و
صدقات که از جاده مستقیم منحرف گشتند و بروحیت رسول عمل نکردند و در حیات
همین حب حکومت و جاه بود و در جامع الاصول روایت است که جناب رسول
خدا صلعم فرمودند لصحابه که سحر صون علی الامارة و مکنون لکم ند است یعنی
قریب است که حرص خواہد کرد و بر امارت و خواہد شد بر اے شما پیشانی پس
بر اے همین حرص امارت و ہواے نفسانی از صراط مستقیم دین قویتم منحرف
شدند و بروحیت رسول مقبول عمل نکردند و چون در زندگی آنحضرت
این امر مد نظر و ملحوظ خاطر صحابہ بود کہ بعد وفات آنحضرت منصب و ریاست
را بہ تدبیرے بر اے خود مقرر کنند نہا بر آن در مرض الموت آنحضرت وصیتے کہ
مستعمل بود و بر ہدایت و استخلاص ناس از ضلالت ان وصیت را رد کردند و
وستوار است کہ در وقت علالت و بیماری خاطر ہمار از جملہ اوقات و از منہ عنبر
ترے باشند بر چه میگوید انرا منظورے دارند و اگر وصیت خلاف طبع و غیر مناسبت
میباشد نیز انرا بر اے جمعیت خاطر ہمار مقبول میدانند گوہر ان عمل نکنند و
وقتیکہ وصیت کنندہ بخیر باشد و وصیت ہم بر اے سود و افادہ تمام است
باشد ورنہ صورت اقبال آن واجب تر و لازم ترے باشد پس با وجود آن
وصیت ان حضرت را کہ ضایع کردند و قول آنحضرت را بپنداشتند و او را از
جہت تعشق ہمین دنیا و ہواے حکومت و جاه چند روزہ ان بود و با وجود کشیدن
چندین صعوبت و اذیت از وسعت کفار و ترک مالوفات و مرغوبات و نصرت
و اعانت دین بین و ممدوح شدن در قرآن عظیم البرہان کہ از حق و صدق
منصرف گشتند و بروحیت رسول مقبول عمل نکردند این ہمہ از راہ چیل رہ

کج فهمی و ضلالت ایشان بود و میداشتند که ما در ترقی دین مساعی جمیله بکار
 بردیم و از دست کفار و مشرکان کشیدیم و اگر خلافت و ریاست در دست ما خواهد
 ماند آینده نیز سعی خواهیم نمود که کثرت اهل اسلام بوقوع آید گو بر امر خدا
 و صیت رسول عمل نکنیم و اگر چه خلافت حق علیه است لیکن ما نیز مثل علی بلکه بهتر
 از ان در انتظام امور دین و ترقی ان جانفشانی و تندهی خواهیم نمود و در
 عوض آن ما جور خواهیم شد نه معذوب و معتوب و می انگاشتند که با بجا و قرآن
 عظیم الشان مدح و ستایش ماست در رسالت جاری و نجات ماریه و شکسته نیست
 گو بر وصیت رسول عمل نکنیم و حق علیه و غاطمه را غصب نمائیم هر گاه انقدر در
 ترقی دین سعی کردیم این ارکان را مورد مقابله ان چندان حقیقت ندارد
 لهذا در صدد تحریب بنیان ایمان خود شدند و مردمان را در ضلالت انداختند
 و حال دیگر کسان گوناگون بود بعضی در محبت و اتحاد ایشان و بعضی منظم
 و بر خیز تحریف قوای بعد اوت حد علی و اکثری که جلا بودند و در حق و باطل
 تمیز نمی کردند و پیروی دیگران همراه ایشان شدند این بود سبب رویت
 آنحضرت صلعم لیکن در عشق حکومت و حب جاه نه فهمیدند که رویت رسول که
 مشتمل بر هدایت است باشد موجب اتذا و خود از دین و باعث ضلالت دیگران
 است و برای منصب خلافت شخصی می باید که عالم باشد بقرآن و جمیع سائل
 و ینیه که است را مطابق رضای خدا و موافق مرضی رسول الهی نماید و بطرف حق تقوی
 رنمایی کند نه هر عامی جاهل که مردم را در ضلالت اندازد و حق تعالی که در
 قرآن مجید فرموده است که و ان کثیر المیطلون با هو اسم غیر علم ان ربک هو
 اعلم بالمعتدین و حق پیچنین کسان فرموده است و جناب رسالت مآب

صلح نمیرسوا به را اطلاع داده است سحر صون علی الاماره و خون کلم ندامت
 هچنانکه در جامع الاصول است و همچنین واقع شد که بخمال خام و کج نمهی خود در
 خلافت افتادند و آخر الامر بر افعال ناشایسته خود بوقت مرگ ندانستند
 و چنانکه توانقلاب خلافت را اولی تغییر حال نمیدم همچنین پیران تو فهمیده
 بودند نمیدانی که بعد رسول خدا صلح بد است و خلافت موقوف بر خلافت حق
 و باطله است اگر خلافت بر محل خود قایم است هدایت نجات است از میان آن
 است و اگر بر محل و مرجع خود قایم نیست درین صورت بحر خلافت و عوایت
 امری دیگر از آن متوقع نیست و وجه عداوت ایشان با علی آن بود که خون آب
 و انباده و اقارب هر یک از ایشان بضر و ذوالفقار ریخته شده بود و عصیت
 عوب اطهر من الشمس است و لهذا بسیار بوده که در میان قبائل عرب بسبب
 کشته شدن سگ یا زودیدن شتر یا اسبی متنازع و با عظیم
 بهم رسیده و عداوت و دشمنی تا زمانه ایشان بوده چه جائیکه کشتن قریب
 و عزیز از ایشان که عداوت آن پایانی نداشت و جمیع از علی مرتضی حدسیدند
 و سبب حد آن بود که هرگاه میدیدند محبت و الفت جناب رسول خدا را بابت
 بر علی مرتضی از حد افزون ایشان را ناخوش معلوم میشد چنانچه در جذب
 القلوب عبدالحق دهلوی مذکور است که اصحاب رسول همه در مسجد شسته
 بودند ناگاه ندا می داد و داد ایها الناس سددوا ابوابکم آتیاپی و مردم
 پیدا آمد و لیکن بکس بر نداشتند و بار دیگر ندا آمد ایها الناس سددوا ابوابکم
 قبل ان یزول العذاب مردم همه برآمدند و بملازمت انحضرت صلعم
 سبادت کردند علی مرتضی نیز آمد و بر سر آن حضرت بایستاد و فرمود چه سنائی

برو بخانه خود بنشین و در خانه خود را بحال خود گذارد و میان مردم از سخن
 گفتگو و افتاد و نیند و در لحد راه یافت آنحضرت و غضب شد و بمنبر رفت
 و حمد ثناء مولا گفت و گفت حق سبحانه تعالی وحی فرستاد بر موی که مسجد
 بنا و کن موصوف بصفط طهاره و ساکن نشود و در و سه جز تو و مار و ان و لیسان
 مار و ان شبر و شبیر و چینین وحی کرد بر من که مسجد سازم طاهر که ساکن
 نشود و در و سحر من علی و لیسان او حسن و حسین اے آخر الروایه و در مسند احمد
 حبش بن عمر بن سنان اسلمی که از اصحاب حدیث بود روایت که قال خرجت مع علی بن ابی طالب فی بعض
 من غزواته فاما قد اظلمت الحاکمیه فی المسجد فبلغنا الک سول الله فقلت لعلنا نعدو رسول الله فقلت
 سر ایچا بلما را که حقیقه جلیل بود و الیم الله فقلت لعلنا نعدو رسول الله فقلت لعلنا نعدو رسول الله فقلت
 فعدا لای یسے گفت که بیرون شدم همراه علی بسوی یمن پس جفا کرد بر من و در
 سفر من تا اینکه یافتم آنرا و در نفس خود چیرا پس برگشتم و مدام ظاهر کردم شکایت
 او را در مسجد تا اینکه رسید خبر آن شکایت رسول خدا را پس داخل شدم و مسجد
 نزد اعلی الصبح و رسول خدا صلعم در میان اصحاب خواب خوابسته بودند پس برگشتم
 و دیدم را تیر کرد طرف من چشمان خود را تا اینکه نشستم فرمود اے محمد قسم بخدا البتہ
 بحقیق اید او را پس
 پس گفتم پناه بخدا که بر من از سید ایدار سلام
 ترا با رسول الله پس فرمود که کسیکه اید او را و علیه ایست تحقیق اید او را و انیر احمد
 حبش روایت کرده که آن حضرت دو لشکر فرستاد بر یک لشکر حضرت امیر را
 کرده بر لشکر دیگر خالد را فرمود که بر گامی و لشکر با هم شوند علی بر مرد و امیر
 است پس ایشان رفته فتح کردند حضرت علی از اسیران یک کینه را
 خوگر بنام خالد شکایت آن حضرت صلعم نوشت آنحضرت که باه خاله اید

فرمود ہر آشتی دوزخ فرمودند کہ ان علیائے واثقین ویکم سن بعد می این است
 و ہمہ انحراف مردم از علی کہ تعلق رسول خدا را در حق ان خلیفہ حق شاہدہ کرد
 و در تیران جسمی سوختند و جسد بلاے است نہایت بدالہ تعالیٰ محفوظ و
 از شر آتش اگر صحابہ با ہم شدہ بسبب حسد خلافت را از دست علی بہ انتراع
 کردہ باشند چہ عجیب است حضرت یوسف کہ هنوز نابالغ بود و محبت حضرت
 یعقوب نسبت با و از حد افزون بود و از پسران دیگر و خواجے دیدہ بود کہ
 تعبیر شبن بادشاھے و بزرگی کے گفتند ہر اورانش با وجودیکہ حسب عقائد
 اہل سنت از جملہ انبیاء بود و بد بر حضرت یوسف حسد برودہ در چاہ انداختند
 با وجودیکہ حضرت یعقوب زندہ بود و پیغمبر مصلح زندہ نبود و اصحاب آن
 حضرت صلح از زمرہ رسل نبودند اگر برودہ بعلی بدسلوکی نمایند و متکبر
 اخذ حق او شوند چہ بعید است و کدام محل استجاب است و قوم بنی اسرائیل
 کہ جملہ اصحاب کلیم السد بودند بجز و عیوب آنحضرت از خلیفہ ہر اورا کہ مارون بنی
 بود و دفعۃً متخلفا گردیدہ بعد از او سالہ مہر و ف شدند و قریب بود کہ مارون تا
 بکشند تا وجو کہ توقع کدام منفعت و نبوی انجا بود و جہائے کہ در اسلام در آمدہ
 بودند و پیغمبر خود را از دنیا رفتہ دیدند و شعلے دیدند کہ در ان فریخت و خوف
 حرمت و توقیر و ہمہ کثرت مال باشند پس کدام تعجب است کہ ہر اے خود سازند
 و در کتب حدیث است کہ جناب رسول خدا صلعم و حق علی ابن ابی طالب
 فرمودند کہ انت منی بمنزلۃ مارون بن موسی الا ان لا بنی بعدی پس این
 حدیث چنانچہ بر خلافت علی دلالت کے کند چھچھین مشہر است ہر این امر
 لڑخا کہ است موسی مارون خلیفہ او را مٹھنول نمودہ مشغول بہ گوسالہ پیر

گردیدند ترا نیز است من خواهند گذاشت و کتب باطل خواهند بود و غفلت کنند
 و نجایه ابن الاثیر و غیره عن حذیفه عن ابیہ صلیع قال استم استمہ اللام منہ بنی اسرائیل
 لکن طریقتهم جد و العمل بالعلل و القذرة بالقلوب غیر الخ لا ادری العبد و ان جعل
 ام لا یخیر از حذیفه روایت است که فرمودند اب رسول خدا صلعم باصحاب
 خود که شما شباهت بر احم بستید به بنی اسرائیل البته اختیار خواهید کرد طریقہ
 ایشان را مقابلہ و راست شدن کفش یا کفش و پیرتیر یا پیرتیر غیر آنکه من نمیدانم
 که آیا عبادت خواهید کرد و کوساله را یا نه و اشهم صفات بنی اسرائیل آنست
 که از مار و نخلیہ موسی برگشتند و قصد قتل او کردند و کوساله پرستی اختیار
 نمودند درین امت نیز چنین واقع شود و یکد وجه انحراف اکثر صحابه از علی
 این ہم بیان میکنند که صحابه میدانستند که علی مال را بر مسلمانان علی التواضع تقسیم
 خواهد نمود و یکس را بر یادتی مختص نخواهد کرد چه بید و چه قریب و حصول قبیح
 ازوات اگر تفرغ نسبت ازین جهت ہم با نجباب متفق استند و ازوات ثلثه تفرغ
 هر گونه منظم بود و بالیشان متحد شدند و در کتاب عقد بن ربیعیت ابو
 سفیان مذکور است که او را رضی نبود و خلافت ابو بکر صدیق که در دست او بود
 باو بگزاشتند را رضی شد و بیعت کرد و همان عثمان آن بود که مال مسلمانان را
 غارت کرده باقارب و دشمنان خود میداد و شهرستان و رطل نخل
 می نویسد که خمس که مخصوص اهل بیت بود و مال مسلمانان باقارب
 خود میداد و چهار کلبه و نیار بھر چایسیر خود داد و واقعه سے سے نویسد
 که عثمان میگفت ابو بکر و عمر و عثمان خود را میدادند من نیز میدادم و
 زید بن ثابت را گفت که سه کلبه و نیار بھر بده ای قسم را بن ندان

محبت که این مال سلمانان است من گروا و نحو آنم گروید و سوائے آن
 اکثر مردم را بوجهی میداد و بسبب طوالت از نوکران اغماض نمودم و
 شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان می نویسد که از امام شافعی پرسیدند
 اگر علت نفرت خلایق از علی و عدم اجتماع ایشان بر حضرت علیه السلام کرم الله
 وجهه چه باشد گفت آنکه وے در اظهار حق بروے کسی نمی دید و از هیچ
 احدی مبالا نداشت و مدانت نیکو وزیرا که وے زاهد بود و زاهد
 را دنیا و اهل دنیا مبالا نداشت و عالم بود و عالم را مدانت نبود و شیخ
 بود و جماع را ترس از کسی نبود و شریف بود و شریف را پرواے کسی نداشت
 آنچه دانا فاوہ امام شافعی این فائز هم حاصل شد که گمانیکه اجتماع مروج
 بر ایشان قرار یافته بود و ایشان از جمله این اوصاف مذکورہ کہ در علی موجود
 بودند محسوس مغلط بودند بنا بر آن اجتماع مردم بر ایشان صورت گرفت
 و از علی وجوہ ایشان منصرف شد قال و ابرار و کثرت ارتداد و ارحابہ کہ
مظنون غیر اعلی سبقت اند از آیه یا ایھا الذین آمنوا من یرید منکم من
وینہ مبوق یا الی الہد یقوم بحکم و یحیوہ اذ لک علی المؤمنین اعزۃ علی الکافرین
یحادیون من سبیل الہد لا یخافون لومۃ لائم ذالک فضل الہد
من یشکک ذوالفضل العظیم کہ مخبر ارتداد و مرتدین قبل از ارتداد و
دشمن بر توصیف و تعریف ایشان است تحقیق نمایند کہ در جملہ اخیر منقبت ابو بکر
صدیق و غیرہ اصحاب است کہ آنها سلسلہ کذاب را در خلافت صدیق
اکبر گزشتند و دیگر نیز ہائے اعراب کہ تفصیل آنها طول دارد و مرتد شدہ بود
و انکار نکوہ میکردند ہمہ آنها جہاد کرد و تیغ کشید بسیاری از آنها

معاودت باسلام کردند و ایمان آوردند و حکم من ینقلب علی عقبه
فلن یضرب شیئاً از انقلاب ایشان بر عقاب دین و اہل دین را خرد
و نقصانے نرسید بلکه خود مغذول و مقتول شدند احوال از تحریر صاحب
رسالہ بوضوح پیوست کہ اہل سنت و رضیت صحابہ جزم کلی و یقین کامل
ندارند بلکہ نزد ایشان منطون انحراف و تمیہ افند کہ حقیقتاً میفرماید
وان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً یعنی و بدو شیکہ ظن بے نیاز نمیکند
از حق چیز را و نیز میفرماید فاجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم
یعنی پس پرہیز کنید از ظن بدو شیکہ بعض ظن گنا و ہست و این آیہ البتہ
مخبر از تعدد مرتدین قبل از آمدن ادوایشان است لیکن تعریف و تو
صیف قائلین مرتدین کجاست درین آیہ این ہم خاصہ اہل سنت است
کہ بتاسی عثمان براے اصلاح حال ثلاثہ ہرچہ میخواستند و قرآن تحریف
نماینند و صاحب رسالہ افسوس است کہ در اتباع صاحب تحفہ طریق
غوایت اختیار کردہ ترجمہ آیہ مذکورہ اینست کہ خداے تعالیٰ میفرماید
اے انا کہ ایمان آوردید کہ یک مرتد شود ارشما از دین خود پس توبہ
است کہ بار و خداستعاے ٹوے را کہ دوست دار و انہارا دوست دارند
ایشان اورا تواضع کنند و کان بر مومنین سختی کنندہ گان بر کافرین
ہما و خواہند کرد و در راہ خدا و نہ خوفی خواہند کرد و ملاست کردن ملامت
مندہ را این فضل خداست میدہا ترا کسی را کہ بخواند و خدا را عیب
نصل عظیم است انتہے پس بہ بین کہ کجاست درین ترجمہ کہ قوم مومنین
بجفات مندرجہ آیہ یا مرتدان قتال خواہند نمود و البتہ اگر بجای کے مجاہد

نے سبیل المد لفظ یحیٰ مد و ہم بود و درین صورت مطابقت مرعوم صاحب
 رساله را البته محتمل بود لیکن مضمون آیه عاریت از مرعوم او و چون
 ہر اے حقیقت خلافت ابو بکر و واقع و نصیرا مکرکام و دلیل بنو و محمد و غلبہ
 او را حجت گردانیدہ در آیه استخلاف تحریف نمودند و چون ابو بکر را
 مقاتلہ مرتدین بزعیم ایشان اتفاتی افتادہ بود بنا بر آن درین آیه نیز
 تحریف نمودند ابو بکر را در قوم داخل کردہ قوم را از مقاتلین مرتدین
 قرار دادند و ہر اے مقاتلہ ابو بکر مرتدین را پیدا کردہ و حال آنکہ
 آیه مسطورہ یک از مرعومات ایشان مذکور نیست و این ہمہ تحریف ایشان
 در یحیٰ مدون نے سبیل المد است چہ خدا میخائے میفرماید کہ ایشان
 را خدا جہاد خوانند نمود و ہر کافر کہ اتفاقاً پیغمبر کفار دنیا و ہر کس کہ با
 نہ آنکہ مرتدین مخصوصین را بالضرر قتل خوانند نمود و بلکہ اعم است ازینکہ
 کافرا صلی باشد یا مرتد و آنچه کہ مطابق ہذا و ہی و معالم التشریل و تفسیر
 و غیرہ ہست و تفسیر این آیه خلاصہ اش آنست کہ خدا میخائے سے فرماید اے
 مومنین اگر شما مرتدین خوابید شد قریب است کہ ما ببارحم قوی را بجائے
 شما کہ موصوف باوصاف چنین و چنان باشند انتہی یعنی اگر شما مرتد شوید
 بروا آن نیست القوم بجائے شما در راہ خدا جہاد و پیغمبر و شما جہاد
 کنید و مثل این آیه دیگر آیه نیز در قرآن موجود است قال المد تعالی و
 ان تنولوا بعدا قومنا غیر کم تم لا یکنوا امثالکم یعنی و اگر شما رو خوابید کرد
 از خدا سبدل خواند نمود و خدا قوی را غیر شما یعنی شما را بقوی دیگر بدل خواند
 نمود پس ایشان خوانند بود و مثل شما انتہی و تفسیر آیه مذکورہ ارتداد

انجناب رسول خدا صلعم منقول است که مرا و از قوم اهل فارس اند
 چنانچه در تفسیر مدادک در تفسیر آیه ارتداد یعنی یا ایها الذین امنوا من یرتد
 منکم عن دینه الا یدرؤم انکم لکنتم علی غلظ علی علق
 سلمان فقال یداو و ذوده لو کان الايمان معلقا بالشرا لالتجبال من اهل
 فارس یعنی سوال کرده شد پیغمبر خدا صلعم از ایشان یعنی از قوم پس
 نه و آن حضرت دست خود بر ووشش سلمان رضی الله عنه پس گفت که
 این است و اهل او اگر باشد ایمان معلق بشرا البته خواهند یافت اثر از
 ابناء و فارس و ازین روایت حقیقت مذہب شیعه اثنا عشریه نیز
 بموجب انجا میدی سکنه تمام ولایت فارس که سلمان از انجا است
 حتی تمذہب هستند و در تفسیر مضی و ی در تعیین قوم مذکور است که قبل
 هم الیمن لها و ی عن ابنه صلعم اشاره الی ابی موسی و ثل قوم یداو
 قبل الفرس لانه سئل عنهم فغضب یدک علق سلمان و قال یداو و ذوده
 یعنی گفته شده است که ایشان اهل یمین اند بر اے آنکه روایت کرده شده
 است از پیغمبر خدا صلعم که آن حضرت صلعم اشاره کرد و بسوئے ابو موسی
 و گفت که قوم این و گفته گشته است که اهل فارس اند بدینستیکه پیغمبر خدا
 صلعم سوال کرده شد از ایشان یعنی از قوم پس زو آن حضرت صلعم
 دست خود را بر ووشش سلمان رضی الله عنه و گفت که اینست
 و اهل او و ذریعکم التزلیل مذکور است که ان قوم در عهد خلیفه ثانی
 با کفار مقابل کرده بودند با مرتدین و بر اے ابو بکر از ان حضرت صلعم
 بچک روایت از آن حضرت صلعم منقول نیست که این هم در قوم داخل است

یا نہ لیکن اہل سنت برائے اصلاح حال اور از جانب خود و تجویز سے نمایند
 و برائے ابو بکر نیز روایت سے کنت لیکن از رسول خدا صلعم مگر از دیگر
 کسان روایت سے کنت پس بموجب ارشاد آن حضرت صلعم مراد از
 قوم اہل فارس اند یا اہل یمن کی بجائے مرتدین خدا کے تعالیٰ ایشانرا
 کہ موصوف بعضیات مندرجہ آید بود و ذرا دور و دورا شناعشریہ مراد از قوم
 جناب امیر علیہ السلام و پیروان آن جناب اند کہ در ایشان جمیع اصناف
 مندرجہ آید مذکور موجود بود و نہ چنانچہ خواہی و انت انتاء البتہ تعالیٰ
 ہر گاہ از آیت مذکورہ حسب ارشاد جناب رسول خدا صلعم مقابلہ قوم با مرتد
 ثابت نشد و نہ صورت منقبت ابو بکر از مرے است فرمائی کہ قابل سماعت
 نیست و اولی کلام است و را تداوا انہا کہ در زمانہ ابو بکر کشتہ شد و در
 صورت تسلیم ارتداد انہا باز کدام شرنے برائے ابو بکر حاصل نیست
 چہر کہ ابو بکر با نہایت مہاشہ قتال نکر ویدہ بود و حکم قتال و ادن بر آ
 ترقی ریاست خود امر سے دیگر است و خدا کے تعالیٰ و قرآن مدح
 قاتلین پیغمبر یاد نیست انہیں اہلین قتال و تخصیص اسناد این ارتداد
 بطرف سلیمہ کذاب و مانعین زکوۃ و جھجھندار و زیر کہ خطاب و آیت
 بحمد مومنین امت مہاجرین باشند یا نصاری یا غیر الشیان و سلیمہ کذاب
 از نو و ام کا فر بود و در زمان آن حضرت صلعم دعوی نبوت کردہ بود
 و فرود اہل سنت یک فرقہ نیز مرتد گردیدہ با و کیوستہ بود تا آنکہ در
 عبد ابو بکر کشتہ شد و انگ بن نو پرہ کہ با ابو بکر زکوۃ ندادہ بود مرد
 بہرین بود و جناب رسول خدا صلعم اورا ہر اے تحصیل صدقات اقوام

و منسوب فرموده بودند خالد بن ولید بعلت عشق زوجه اده که حنیفه
 و جمیل بود و متهم بارتداد کرده آن بگناه را بقتل رسانید و زوجه اده را
 بهائش قبل از وقوع عده در تصرف خود درآورد و چنانکه در تاریخ ابن
 خلکان و تهذیب الجرای و غیره خالد مع مالک امرت و ابوبکر و عمر فقال عمر لعلی

ان خالد ذی ناصبه قال انت حمیه فانه تناول فاحطاً و قال فانه قتل

مسلماناً و قتله مسلماناً و قتله قال کنت لا قتله به فانه تناول فاحطاً یعنی هرگاه

رسید ابوبکر و عمر را خج خالد همراه مالک و زوجه او گفت عمر ابوبکر را که خالد

را تار کرده است پس گسار کن او را گفت ابوبکر که او را گسار نخواهم نمود بدستیک

او تا وایل کرده است پس در آن خطا کرده گفت عمر که او مسلمانان را

قتل کرده است پس قتل کن او را مسلمان پس قتل کن او را البیوض

آن گفت ابوبکر که نه قتل خواهیم کرد او را و باید بدستیک که او تا وایل کرده بود

پس خطا کرده در آن و همچنین در شکوة اربع صحیح بخاری و مسلم بر دایت ابو

هریره ناگوار است لیکن مثله دانی خلیفه اول صاحب ملاحظه باید کرد

که خالد بموجب حکم قرآن در مرد و حرم واجب القتل گردید بود

و خلفه صاحب انرا محمول بر تا وایل کردند و از دیان یوم الدین مخ خوش

و خشیه بیرون خاطر اقدس خود نگردانیدند و در تفسیر و منشور

است که قال عمر لان کون سلت ابنه صلعم عن ثلث احمه

انی من حمرة العثم عن الحلیفه بعده و عن قوم قالوا القر بالذی و من

اموالنا و لا نؤویحنا الیک ایحل انت الیم و عن الکلامه الموصیه انما اگر سوال

میکردم اندر سوغند اصالحیم اندر سوغند چیز نرود من در دست قبر بود

ان شتران موے سرخ از خلیفه که بعد تو که خواهد بود و از حال قوم که
 گفتند اقرار بر کوفه اموال خود و نماز و غیره سائیم انرا بسوے
 تو یا حلال است متعاند با ایشان از معنی کلامه سوال میکردم منتی
 اینجا سبکه دانی خلیفه ثانی صاحب با پیغمبر و خود ابو مکریا عطا و خلعت
 خلافت سر فراز فرموده بودند و اکنون میفرمایند که از رسول خدا
 میسریدم که بعد تو خلیفه که خواهد بود و کاش در اخذ خلافت تو
 میکرد و احتیاط نمودند انتظار و فن جناب سرو کائنات
 میکشیدند که انقدر حق داری میرسد و شیخ عبدالحق و هلموی از اصحاب
 ابن حجر می آرند که انحضرت عامل ساخته بود مالک را بر صدقات
 چون رسید او را خبر وفات رسول صلعم اسکا کرد صدقه را
 و تفریق کرد و در قوش و اشعار می خواند که خلاصه ترجمه اش
 انست گفتم بگیرد اموال خود را بلا خوف اگر کسی بعد ازین بر دین
 حق قائم و منصوب خواهد بود و اطاعت او خواهم نمود و خواهم گفت که
 دین دین محمد است و شیخ متقی در کنزالعمال نوشته و خلاصه ترجمه
 اش آن است که خالد و عوسه که دارند اموال را و مالک انکار کرد
 و گفت که ما بر دین اسلام هستیم و چیز را تغییر ندایم و گواهی داد و بر اسلام
 او ابو قتاده و عبد الله بن عمر و در تاریخ طبری مذکور است
 که سرگاه خالد معاودت نمود و در مسجد رسید عمر گفت که ترا سنگ
 خواهم نمود بسنگ تو مرد مسلم را قتل کردی و باز وجه او مقاربت
 نمودی انچه پس اسلام مالک نموده شد از روایات اهل بیت

ایک علی بن ابی طالب یا اس خاطر ابو بکر کہ ازوجہرم عظیم صادر شدہ بود کہ مسلمان
 قتل کنندہ ورجہش تاویل سے نہاند و میگوند کہ مالک منکر زکوٰۃ
 بود بنا بر آن قتل او واجب شد میگویم کہ نہ رسانیدن زکوٰۃ یا ابو بکر
 مستلزم ارتداد مالک نیست چه او ابو بکر را سزاوار خلافت نمیدانست
 بنا بر آن زکوٰۃ را یا ابو بکر نہ رسانیدہ نیست او منکر خلافت بود نہ منکر
 زکوٰۃ چنانکہ آنحضرت بعد الحقیقہ — واضح میشود و منکر خلافت
 مرتد نمیشود بلکہ انموثین اہل بیت متل معاویہ و اہل شام کہ منکر
 خلافت علی بود چنانکہ صاحب تحفہ در باب سطا عن مے نوید
 کہ آنہا بدگمان شدہ آخر با منکر خلافت شدند و سلب لیاقت اینکار از
 انخاب و بدگفتن آثار نہاوند و جنگ برخاستند انتہی خلافت بر خیار
 خلفا و نسبت مساوات و اردو بی فوجیت کدام ترجیح برائے ابو بکر نیست
 پس منکر خلافت ابو بکر بشکل منکر خلافت علی مرتد نمی توانشد و آن کہ
 صاحب تحفہ میگوید کہ زنان مالک بوقت رسیدن خبر وفات آن حضرت
 صلعم خاندہی و دفنوازی نمودہ بودند پس کذب محض است
 و حوالہ کدام کتاب ندادہ و اگر انجبین مے بود ابو بکر چگونه خالدر اخطای
 میگفت و عمر چہ اسلام پیدا نشت چنانکہ والستی و اگر زنان
 مالک این امور ممنوعہ را بجا آورند اجازت مالک از کجا ثابت شد
 حضرت عائشہ بے اجازت آن حضرت صلعم مکتب اکثر امور ممنوعہ
 گردیدہ اند و نیزہ تحفہ مے نوید کہ مالک آن حضرت را حکم داد
 صاحب لغتہ بود این ہمہ دروغ است و در تاریخ طبرستان تاریخ

ابن خلکان و شفا و قاضی فقط لفظ صاحبکم موجود است و لفظ جلکم
 اصلاً موجود نیست و در صورت تسلیم قباحتی ندارد زیرا که خلیف صاحب
 نیز آنحضرت صلعم را وقت وصیت گفت بود ان هذا الرجل یخبرکم
 در صحاح اهل سنت است و لفظ صاحبکم نیز در احادیث موجود است چنانکه
 در بخاری و کتاب الحج در باب کسوة الکعبه مذکور است ان صاحبکم
 یفعل یعنی پیغمبر ابو بکر و در صورت فرض اتیان قوم خاص برای
 قتل مرتدین نیز مراد از قاتل مرتدین ابو بکر نمی تواند چه او صاحبکم
 برای قاتلین در آیه مذکوره مسطور اند و ابو بکر چنانکه از ان موجود نبود و ادل
 اینکه خدا یتعالی میفرماید بحکم و بجهت بعضی دوست مبارک و ایشان را خدا دوست
 میداند ایشان خدا را دین اسرار ابو بکر بر ثابت بنویس که ابو بکر و عثمان
 از جنگ خیبر بی نیل مقصود فرار کرده آمده بودند جناب رسول خدا صلعم فرمود
 بودند که لا عظیم الرأیه عدا رجلاً کرا غیر فرا یحب الله و یحب الله
 و رسول الله علیه و آله چنانکه در صحاح اهل سنت مذکور است یعنی برای
 خواهم داد علم خود و افزا مردی را که مکرر و نده غیر گریخته باشد که
 دوست دارد و خدا را در سوال افرام دوست دارد و خدا و رسول او را دوست
 پس ازین تعریض صاف هویدا است که کسانیکه پیش ازین در جنگ رفته
 بودند و فرار کرده معاودت نمودند نه کرار بودند نه غیر فرار نه ایشان
 خدا و رسول او را دوست میداشتند و نه خدا و رسول او ایشان را دوست
 میداشتند الا آنحضرت را حاجت ارشاد این کلمات چه بود و اینهمه جفا
 مندرجه حدیث مخفی بودند بعلیه که آنحضرت صلعم اظهار فرمودند و

و مدارج النبوة وغیرہ کتب اہل سنت مذکور است کہ ہر گاہ آنحضرت صلی
چنین ارشاد فرمودند اکثر سے از صحابہ بہ تمنا عریان داشتند کہ این منصب
بر ما مخصص باشد و ہر کس برائے ذات خود آرزو آن میکرد چنانچہ عمر خطاب
گرموچ شدہ پیش آنحضرت رفت لیکن آن حضرت التفات فرمود
و فرمودند کہ علی کجاست بیارید اور الیکن تعجب است از عمر کہ چنین
خیال محال کردہ فہمیدہ کہ اکنون از جہاد و گریختہ آمدن اہم برائے ذات
من چگونہ این منصب اختصاص خواہد یافت و مرتبہ خلت کہ افزون از
مرتبہ محبت است چنانکہ و مدارج النبوة است ہنوز نصیب ابو بکر
نشدہ بود و چہ جا کہ محبت چنانکہ قول آنحضرت از طریق اہل سنت منقول است
لو كنت تحت خيل لا اتخذت ابا بکر خيلا یعنی اگر میگزفتم خلیل را
البتہ میگزفتم ابو بکر را خلیل پس ہر گاہ نوبت خلت آنحضرت رسیدہ
باشد مرتبہ محبت کہ افزون تر از انت کجا حاصل خواہد شد و آنکہ صاحب
تحفہ گفتہ گونیز اثبات این دو صفت برائے شخصے در کلام نفی آن
دو از دیگران نمیکند چنانکہ در تاویل حجاب السد و رسولہ و خلیلہ رسولہ
تفسرہ این قول او نہایت سخیف است کہ باصل بدعا مسا سے ندارد و دو
سہ اقوال کہ در مقابلہ آن آورده ام از بابان روایت پیچگونہ تعلق نیست
زیرا کہ روایت عطاء راایت مقصود بان التست کہ ہر گاہ ثلثہ از جنگ فرار
کرده آمدند آن وقت آن حضرت صلیم نظر بر فرار ایشان فرمود
بودند کہ من علم خود را فرود آوردم و اینچنین کس خواہم داد کہ فرار نکند و خدا
را در سوال و را دوست دار و خدا و رسول اورا دوست دارند پس

از بیان این صفات بوضوح پیوست که ایشان از ایل و صفای با اکل عاری
 بودند و در آیه ان الشیخ الحذیق یقاتلون فی سبیل الله البسته
 این مضمون ثابت نیست مگر آیه را بان روایت چه تعلق است
 و حال اذکر علی المومنین یعنی فروتنی کننده گان بر مومنین نیز ظاهر
 است که بعکس آن در گرفتن بیت هر مومنین چه قدر تشدد و خود
 و سرگاه علی و عباس و غیره و در خانه زهر اشتهاد گفت ابو بکر عمر
 را که اگر انکار بیتی کند قتل کن ایشان را چنانکه پیش ازین عرض
 نموده ام و آورده ام و بر سر را که در عرشه شیره است گرفتار که و نه
 و کشان کشان به دیوار آوردند و کسرا از و بیتی گرفتند و شمشیر را
 شکستند و بیتی به که بکند و سیخ را وصل شده و اسامه غرق علی الکافران
 یعنی سختی کنندگان بر کافران پس آن نیز نسبت به ابو بکر اظهر من الشمس
 است که بعکس آن مدام از غار و اعدا و درین بسبب رعب ایشان فرار
 میکرد و علی الدوام در مقابل کفار تنهایی نموده و داشت سختی بر ایشان
 چه خواهد کرد و از جناب رسول خدا صلعم کدام حدیث منقول نیست
 که ابو بکر بنی بر تدین قتال خواهد نمود و چنانکه برای جناب امیر منقول است
 از آنحضرت صلعم که بعد من قتال خواهد نمود و چنانچه در جامع الاصول
 از ابو سعید خدری روایت است که آن حضرت صلعم فرمودند که
 در میان شما کسی است که بر تاول قرآن قتال خواهد نمود و مثل آنکه
 من بر تنزل قرآن قتال کردم ابو بکر گفت منم یا رسول الله
 فرمود نه و لیکن آنست که فعل من پیوسته است و آن علی بود که گفت

آن حضرت علیه السلام و دخت و صاحب تحفه هم سہ تولید کہ آن حضرت
 پیش از وقوع واقعه مطلع فرمودہ بودند کہ یا علی لا تجتمع الائمۃ علیک
 و امک تعالٰی الناکثین القاسطین و المارقین یعنی ای علی نہ متفق خوا
 شد بر تو امت و بدرستی کہ تو جنگ خواهی کرد با جمعی دشمنان و بے انصافان
 قرادین بیرون شوندگان پس علی مرتضیٰ بھر قسم مرتد جنگ نمودہ از
 دین بیرون شوندگان ہم جنگ نمود پس جملہ اوصاف مندرجہ آید
 مذکورہ متحقق بودند علی نہ در غیر او یعنی علی خدا و رسول را دوست میداشت
 و خدا و رسول او را دوست میداشتند و آن ثابت است از حدیث
 اعطاء رایت و روز خیر و مجاولہ و مقاتلہ او با کفار مشہور است
 کہ گاہی از میدان کارزار رو بر تنافستہ و زخم بر زخم خورہ چنانکہ
 و تبارخ خلفاء و صواعق محرقہ و غیرہ مذکور است و خوف لوم لائم
 نیز مخصوص بر اے علی است کہ با کلمہ گویان مقاتلہ میکرد و مقاتلہ
 کفار یکس ملامت نمیکند و همین است حال پیروان جناب امیر
 علیہ السلام از جهت تبعیت انجناب کہ ایشان ہم متصف بودند بجمع صفات
 مندرجہ آید مذکورہ و در بعض اوقات کہ جناب امیر شکایت تیرا بان
 خود میکردند مراد از آن بعضی از ایشان بودند کہ در جہا و تساہل نمی
 کردند و در نفوس ایشان رسوم و عادات ثلاثہ رسوخ یافتہ بود
 و مراد از آن کل اصحاب نیست کہ ہمراہ انجناب بودند و با این پنج در
 قرآن شریف شکایت صحابہ آن حضرت صلعم بسیار است قال اللہ
 تعالیٰ یا ایہا الذین امنوا ما لکم اذا قیل لکم انفسوا فی سبیل اللہ

انا قلتم یعنی انا کہ ایمان آور وید حسیت برائے شہاد و تکیہ گفت مشہود
 برائے شہاد برودن شہید و راہ خدا گزان و کامل میشوید ایضاً و ممالکم
 الاتقائون فی سبیل اللہ یعنی و حسیت برائے شہاد کہ قتال نمیکند و
 راہ خط قال پس تمت ارتداد از صحابہ بوجہ باطل شد کہ فوق آن
 متصور نیست چرا کہ اگر کسی از صحابہ مرتد بود و بیکر مومنین کامل الایمان
 حکم آید مطور بانہا جہاد کرد و بداد انہا را بکشند و شک نیست کہ بخلفا
 ثلثہ کہنے مومن کامل الایمان جنگ نکرد و بلکہ علی و ابوذر و دیگر مومنان
 کامل الایمان بعت بانہا کرد و حکم المومنین و المومنات بعضهم اولیاء
 بعض یأمر دن بالعزف و ہینون عن السکر و طبعون لکد و سولہ و نصرت دین محمدی
 لکما یوکلیا وسیع شہاد یکا بر و ندیس کسیانکہ نسبت ارتداد و بانہار و اوارد بانکارا یہ
 سطور کہ فرما شد اقول عدم مقابلہ بالبعثۃ مرتدین مستلزم رفع ارتداد و نشان نیست و اند
 و و ارتداد یعنی از صحابہ جزم کلی است و درایہ مذکورہ ہرگز ہر حکم خدا مخصوص
 بر قتال مرتدین نیست چنانکہ و التے در قول سابق و قتال کہ با مرتدین بوقوع
 آمدہ حکم آید سطورہ است و و صورت فرض تسلیم میگوم کہ سیاق آید مذکورہ
 دلالت میکند بر آنکہ خطاب برین آید کہ است کہ غیر قوم اند چنانکہ و رایہ مستعدون
 الحکم او بایشید یقیناً لکنہم اولیاء مومنین قوم و اخل زمرہ مخاطبین نیست و ثلثہ
 بزم الملت و قوم و اخل اند کہ با اعتقاد ایشان با مرتدین مقابلیہ کردہ اند
 پس ثلثہ زمرہ مرتدین این آید اخل شد بکلیہ علما و شیعہ و اہل بیت با یک تفسیر و بریدہ
 این آید داخل اند بلکہ ارتداد و ایشان با حکم آید مومن مرتد و مستعد
 قیمت و ہر کافر و اذل حببت ممالہم فی الدینا و ان حسرہ

والیگ اصحاب النار ہم فیہا خالدون ممکن الوقوع میدانند یعنی کسی
 مرتد شود از شما از دین خود پس ہمیرد و حالانکہ او کافر است پس
 ایشان نابود شدند اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب
 نار اند ایشان در ان مدام باشند گانند چرا کہ خطاب درین آیہ
 مختص است بمہاجرین و انصار چہ این آیہ بعد مرور ایام قلائل از
 محرت نازل شدہ است و دو ماہ قبل از معرکہ بدر چنانکہ در تفسیر مضبوط
 مذکور است و این آیہ مختص بایہ یا ایہا الذین امنوا من یرتد عنکم
 عن دینہ نمی تواند شد چہ خطاب درین آیہ عام است بمہاجرین و
 انصار و غیر ایشان و خطاب در آیہ و من یرتد عنکم عن دینہ مخصوص
 است بمہاجرین و انصار و بس بلکہ عکس آن سے تواند شد و ماوراء
 آن بگوئیم کہ اقوال جناب باری عز اسمہ اگر چہ بصورت کلیات اند
 لیکن در حقیقت از قبیل کلیات نیستند چہ حملہ امور او تعالیٰ منوط بہ
 اند و عدم وقوع بعض امور تخلف در وعدہ لازم نمی آید و در
 اقوال حقیقہ بے بر اکثر ہم حکم کل جاری میشود پس اگر بسبب این
 و عائق بابتعد از مرتدین و وقوع مقتضای صورت نہ بستہ باشد
 مضاف بہ نیت از سر در نہ بیان ایفا سے وعدہ الہی کدام خستہ متطرق
 نمیکرد و وقوع تخلف در وعہ الہی وقت صورت سے بست کہ اگر
 با ادرسی از مرتدین مقاتلہ واقع نمیشد و چون بالاکثر ایشان مقاتلہ
 واقع شد حکم گمران جاری شد و شمل آن در قرآن شریف بسیار
 است و ابو بکر کثرت عم اہل سنت با مرتدین مقاتلہ کردہ بود و ممکنہ
 نیست کہ با ہر فرد و مرتد مقاتلہ کردہ باشد و احوال از مرتدین

بالیقین بعد ارتداد و قبل مقاتلہ فوت نشدہ باشد و نہ ہمار باشد و نہ
 میر باشد و نہ غائب باشد و نہ کور باشد و نہ معذور باشد و نہ مجنون
 نزد محال ثلثہ است کہ وقت اتیان قوم ہر اسے جنگ جمل و صفین
 و نہروان ایشان زنج نبودند لیکن وقوع مقاتلہ با ہمنفسان اتباع
 ایشان عین مقاتلہ بالایشان است و اکثر مرتدین بدون مقاتلہ انوار
 دنیا بخت اقامت بروا شتہ اند چنانچہ یک فرقہ کہ در عہد خلیفہ
 ثانی مرتد شد بحکس باو مقاتلہ مکر و چنانچہ صاحب تحفہ در باب مامت
 مسگوید بلکہ و یک فرقہ در زمان خلیفہ ثانی ہر شدہ بنصارے ملحق شد
 و در عالم التشریل مرقوم است کہ بطرف شام رفت و بنصارا ملحق شد
 اسنے ظاہر است کہ بعد لحوق ایشان کسے بالایشان مقاتلہ نہ کردہ و عہد
 بن حبش مرتد شد و بر همان ارتداد خود بھرو و کسے باو مقاتلہ نہ کرد
 و اشعث بن قیس مرتد شد و در زمان خلیفہ اول ایمان آورد
 لیکن بعد ارتداد و قبل اسلام کسے باو مقاتلہ نہ کرد و در تحفہ مذکور است
 کہ چون عمرو عاص و راحر مرتد و کافر گشت عزول اورا ارعثمان بن
 کرامات عثمان باید فهمید استے لیکن از حیث ارتداد ازوین کسے
 باو مقاتلہ نہ کردہ موافق مذہب اہل سنت الا لازم مے آید کہ جملہ
 اتباع معاویہ مرتد باشند و ضرورت نیست کہ ہر مرتد صورت مقاتلہ
 نہد و اکثر مرتدین در اطراف منتشر شدند و ہر بہتر خود فوت شدند
 و بالایشان مقاتلہ بوقوع نیامدہ و آیہ مذکورہ محض ہر اسے تہیہ
 و تحلیف و مدح مومنین کہ مرتد نشوند ماذل شدہ است و ازان
 کلیت مقاتلہ مرتدین کہ بالضرور ہر مرتد مقتول ہووہ شود لازم

نے آید و بیعت البوز و غیرہ مومنان کامل الایمان باثلثہ حکم حدیث
 صحیح مسلم بود کہ رسول خدا صلعم از خدیفہ فرمودہ بودند کہ بعد
 تن حکامے کہ ہم رسند کہ تم سن بسنت من نباشند اطاعت ایشان با
 لازم گیری گونا مال ترا گیرند و پشت ترا زخمی کنند و نیز بیعت ایشان
 مستلزم حقیقت خلافت نے تو انکد عبد الدین عمر و انس بن
 مالک کہ از مومنین کل بودند نزد اہل سنت بروست نیز بیعت کرد
 بودند و عبد الدین عمر بروست علی بیعت نکرد و بلکہ بروست
 معویہ بیعت نمود و روا داشتن ارتداد ثلثہ موجب انکار این
 آیہ نے تواند شد و در فضائل علی بن ابیطالب آیات متعددہ قائل
 شدہ اند و معویہ منکر فضائل آنحضرت بود بلکہ سب میکرد و مرومان را
 ترغیب مے نمود و ہر ب علی چنانکہ و مسلم است و نبی امیہ کافر میدانند
 جناب امیر را و بر منابر لعن میکرد و نہ چنانکہ و فتح الباری است
 و شکر عالیہ حضرت علی را و عمر ایان آنجناب را محمد میگفتند
 چنانکہ و در فصول مہمہ است لیکن کسے از اہل سنت ایشان را کافر نے و
 ملکہ از زمرہ مومنین کاملین مے دانند و معویہ را خلیفہ حق و امام صدق
 میگویند با وجود آنکار چندین آیات قرانیہ فضائل علی و ما بحکم آیہ
 را در مدح و فضیلت ثلثہ نے دانیم تا بالانکار ایان انکارایہ لازم اند نظام
 و نہ نشان کسے از ثلثہ در آیہ مذکورہ ورج است کہ ایشان را از
 مقابلین مرتدین باور کردہ شود و نہ اوصاف سدرجہ آبہ از محبت
 خدا و رسول و مقامہ بالذات با مرتدان و ثلثہ موجود بود تا برو
 داشتن ارتداد ایشان انکار آیہ لازم آید ما از اول و ہلہ جملہ

بن اوصاف را از ذوات ثلاثه سلوب ہے و انهم بلکہ میگوئیم کہ
 مقاتل مرتدین علی و ہر ایمان او بندہ این آیہ در فضائل ایشان
 نازل شدہ است پس کسیکہ منکران باشد بانکار آیہ مرتد خواہد بود
 و نیز مالک بن نویرہ و غیرہ باعتراف خلیفہ ثانی موسیٰ بن جعفر و در
 فضائل موسیٰ اکثر آیات نازل شدہ اند و ایشان منبر اند بحد
 رضوان خدا و محبت او و دخول جنّت نعم پس کسیکہ این کارا مرتد
 گوید بانکار آیات کافر است و اللہ تعالیٰ گریزندگان جہاد را
 وعید اذخالی نارحیم کردہ است پس کسیکہ ایشان را جنتی گوید بہ
 انکار آیہ کافر است و اللہ تعالیٰ میفرماید کہ ان الذین یقاتلون
 فی سبیل اللہ و اکثر مولقہ القلوب باوجود آنکہ از ایمان بہرہ داشتند
 لیکن آنحضرت صلعم گرویدہ با کفار متقاتلہ میکردند پس کسیکہ ایشانرا
 کافر گوید و محبوب خدا کند بانکار آیہ کافر باشد و از اسناد او بردارد و بسو
 ثلاثہ انکار آیہ بگونه مفہوم باشد ہر گاہ آنحضرت صلعم مراد از قوم اہل
 یمن و اہل فارس گرفتہ باشند ثلاثہ از اول و دوم قوم مندرج
 نیستند اگر از ان حضرت برائے ایشان کدام حدیث منقول حضرت
 منقول باشد بیان کنند و از ہوائے نفسانیت ایشان را تجویز کرد
 امرے دیگر است و اگر حقے پرسی پس سنکر قرآن انکس بود کہ قرآن
 را برائے ہوائے نفس خود و احراق نمودہ سورہ صحن بی بی عالیہ مجتہد
 سنیان گرویدہ چنانچہ میگفت لعن اللہ حراق المصاحف کافروئے
 شرح البخاری لابن جریر العقیلی و نہ آنکہ بالخصوص مدح حکیم و قرآن
 سو جو نیست تا از انکار او انکار قرآن لازم آید چنانکہ شارح مواتقہ

الاشارة عليهم خاصة ای لا تشار فی القرآن علی واحد من الصحابة بخصوصه فلا
 يكون قد حسم نكذيا للقران واما الاحاديث الواردة فی تتركیة بعض معین من
 الصحابة والشهادة لهم بالجنة فمن قبیل الاحاد فلا یكفر المسلم بالانكار المخفض
 اكمله در قران شریف ستایش یكس از صحابه بخصوصه مذکور نیست و باری تعالی
 و عیب كننده در ذوات ایشان كذب قران نخواهد بود و لیكن احادیث
 كه در یاكیزگی بعض معین از صحابه وارد اند و شهادت دخول جنت كه بر
 ایشان منقول است پس از قبیل احادیث منكر آن كافر نمیشود و شیخ
 عبدالحق در كمیل الايمان میگوید و لا یكفر احد من اهل القبلة یعنی كس
 از اهل قبله كافر نمیشود قال و ایشان را با علی بن ابیطالب چه عداوت بود
 كه حق و سب غضب كردند و مد و مواو آن نشدند و كدام وجاهت غیر از
 وجاهت دینی به ابوبكر بود كه ویرا خلیفه ساختند اقول غضب حق تبارك
 و تعالی در عداوت نیست بلكه غضب حق اكثر بر طمع و خست و دنارت طبع
 غاصب هم بوقوع می آید و علت غضب حق علی بر دو امر بودند هم عداوت
 و حد و هم حب حكومت و جاه و طمع اموال دنیا و ناپا مدار و بر دو امر را
 بتفصیل قبل ازین بمعرض تحریر در آورده ام و در عداوت ایشان با علی بن
 ابیطالب ربیبی نیست ابن ابی الحدید معتزلی با وجود قائل شدن او بحقیقت
 خلافت ثلثه در شرح نهج البلاغه می نویسد كه قال شیخنا ابو جعفر الاسكافى
 كان اهل البصرة كلهم یغضون علیا و كثیر من اهل المدينة و اما اهل مكه فكلمهم
 یغضونه قاطبة و كان قریش كلها علی خلافتة یحیی شیخ ابو جعفر اسكافى
 میگوید كه اهل بصره همه ایشان دشمن میداشتند علی را و اكثر اهل
 مدینه دشمن او بودند لیكن اهل مكه پس همه ایشان عداوت

میدانستند او را و قریش جمله بر خلاف او بودند انتی پس هرگاه حال
 ایشان باینمنوال باشد باز توقع اعانت و امداد از ذوات ایشان
 خلاف عقل و بعید است و اگر صحابه را بعلی بن ابی طالب عداوت نمی بود
 در جنگ جمل و جنگ صفین بمقابل او بر نمی خواستند و آماده قتل او نمی شدند
 و هزار مسلمانان طرفین را قتل نمیکنانیدند و در وعیدایه و یقتلون النبی
 یا مردن بالنقط من الناس نبشیر هم بعذاب الیم داخل نمی شدند یعنی قتل
 میکنند کس را که حکم میکنند بانصاف از مردم پس خبر ده ایشان را
 بعذاب دردناک و حق او که غضب نمودند همان عداوت و حسد و سوء
 حکومت و حب جاه و مال بود که پیش ازین به تفصیل بیان کرده ام و در
 مسلم و جمع بین الصیغین و جامع الاصول و غیره کتب صحاح مذکور است که
 فخره فاطمه فلم تکلم حتی ماتت فدفعها علی لیل و لم یوزن لها ابابکر و کان
 علی وجه فی الناس حیاة فاطمة فلما توفیت انصرف وجه الناس
 عن علی و مکثت فاطمة بعد رسول الله ستة اشهر ثم توفیت فقال
 رجل للزهری فلم یأیج علی ستة اشهر فقال لا والد ولا احد من بی اشم حتی
 بالیة علی فلما رای علی انصرف وجه الناس عنه فزرع الی مصالحة ابی بکر
 ان اتنا ولا یاتنا معک احد و کره ان یاتیه عمر لما علم من شدة عمر الحدیث
 یعنی مهاجرت نمود فاطمه ابو بکر را پس نه کلام کرد و از و تا اینکه بمرد و
 دفن کرد علی فاطمه را در شب و اهلان غدا ابو بکر را که بر خبازة او حاضر
 شود و تا زندگانی فاطمه مردمان را رو داری علی بود هرگاه فاطمه
 و ناث یافت روی مردمان از علی برگشتند و در جنگ نمود فاطمه
 و در دنیا بعد رسول خدا شش ماه و بعد از ان وفات یافت بگفت

مردی زهری را که ایما بیعت نکرده بود علی ابو بکر آتشش ماه گفت
 که والد نه علی بیعت کرده بود و نه کسی دیگر از منی هشتم تا اینکه
 بیعت کرد و او را علی پس برگاه دید علی بر شق زوای مردمان
 از جانب خود ناچار شد بسوی مصالحه ابو بکر پس فرستاد کسی را
 بسوی ابو بکر اینکه بیاید زود و نیاید همراه تو کسی دیگر و ناخوش داشت
 آمدن عمر را از جهت سختی او و انتهی پس بهین که این هجران و عدم
 تکلم زلبا ابو بکر و عدم اجازت ابو بکر در باب حاضر شدن او بر جنازه و
 تنفرد استکراه علی از آمدن عمر همراه ابو بکر بر چه چیز دلالت میکند
 بر محبت دلالت میکند یا ناشی از عداوت است و بیعت بر رضا و غیبت
 واقع شده یا بجز و اگر اه و مردمان در آن زمان از علی مرتضی ملتئم و متفق
 بودند یا متفرق و منصرف و مخدول کننده و همچنین عایشه را اجازت
 نبود که بر جنازه آن معصومه حاضر شود چنانچه در جذب القلوب است
 که چون فاطمه وفات کرد عایشه بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهما خوات
 که درون در آید اسماء بنت عمیس منع کرد از آنکه در آید انتهی
 و این کمال ناراضی است که با وجود بودن عایشه از جمله زنان رسول
 خدا صلعم از داخل شدن حجره فاطمه ممنوع گردید و صلاح الدین
 رومی در حاشیه شرح عقائد می نویسد که در میان فاطمه و ابو بکر
 بابت فدک عداوتی پیدا گردیده بود انتهی و عداوت فاطمه
 عین عداوت علی است و در صواعق محرقة مرقوم است
 که آن علیا کان کثیر الاعداء یعنی بد رستیکه علی بود کثیر الاعداء
 یعنی دشمنان علی بسیار بودند و در مسلم و در صحیح ترمذی

مذکور است بر گاه علی و عباس بر آن طلب تر که رسول خدا نزد
 عمر در خلافت او آمدند قال قال ابوبکر قال رسول الله صلعم لا نورث
 ما تركناه صدقة فرائیما که کاذبا آنجا غادر امانا و الله یعلم انه لصا دق
 باثر رشدا تابع للمحق ثم توفي ابوبکر فقلت انا ولی رسول الله و ولی
 ابی بکر فرائیما که کاذبا آنجا غادر امانا و الله یعلم انی لصا دق
 باثر رشدا تابع للمحق یعنی گفت عمر در جواب علی و عباس
 که گفت ابوبکر فرمود رسول خدا صلعم مورث نمی شوم زیرا که
 گذارنده ایم صدقه است پس دیدید شما او را یعنی ابوبکر را
 کاذب انتم غادر خائن و خدا می داند که او صادق رهنما نمی یافت
 پس و بر آن حق است بعد از آن مرد ابوبکر پس گفتم که
 من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابوبکر هستم
 پس دیدید شما هر دو مرا دروغ گو بزه کار بے وف
 خیانت کننده و خدا میداند که من البتہ راست
 گو نیک رهنما نمی یافتہ تابع ام بر آن حق پس درین
 روایت قاطع باید کرد که آیا این منظر علی و عباس
 بکذب و خد و خیانت ابوبکر و عمر ناشی از عداوت
 حبابین است یا مشعر است بر التیام و شایع مفاصد
 میگوید و فی ارسال ابی بکر عمر و ابی عبیدة الی علی را
 لطیفه رویتها الثقات باسناد صحیحہ تشتمل علی کلام کثیر من
 الحبابین و غلیل غلطه من عمر و علی ان
 علیا حبار علیهما و دخل فیما دخلت فیہ الجماعة

وقال حين قام عن المجلس بابك الله فيما سألني وسترتم لي
 وور فرستادن ابو بكر عمر و ابو عبیده را بسوے علی فرستادن بطیق
 و نازک است که روایت کرده اند اثر معتدین با سبب و صحیح که شامل
 است بر کلام بسیار از چند و طرف داند که سخته از جانب عمر
 و علی و بدرستی که باید علی نزد ایشان و داخل شد در جائیکه داخل
 شد و آن جماعت و گفت و گفت که برخواست از مجلس برکت دهد خدا
 در چیزیکه اندو همکین ساخت بر او خوش کرد شمارا انتبه پس این
 غلظت و سختی جانبین را ملاحظه باید کرد که دال است بر ریخ یا محمول
 است بر اتحاد و اخلاص و از رفتن خلافت علی را تا سفاقت یا ستر
 و در ملل و نخل مذکور است که کینه و عداوت ایشان با امیر المومنین
 بجای رسیده بود که سعد بن وقاص و ابن عمر و اسامه بن زید
 متنبای رسول خدا و رافع بن خدیج الانصاری و محمد بن مسلم و
 زید بن ثابت انصاری و ابو هریره و ابو ذر و اوجماعه دیگر
 غیر ایشان از صحابه بروست علی بیعت نکردند و بروست معاویه و
 زید بیعت کردند کسی که یافت از ایشان او را این بود حال عداوت
 صحابه علی ابن ابیطالب و پیش ازین حال عداوت ایشان با علی
 به تفصیل بیان کرده ام و صحابه با هم شده ابو بكر را قاطع خلافت نکرد
 اند و بیعت او اثر و س و حاجت او بود بلکه بالتماس ابو بكر عمر
 و دیگر هم از ان او کمون خواطر خود ماسه داشتند که این امر مرا
 ابو بكر انعقاد یا بد بنا بران اول عمر بلا شاوره در بیعت ابو بكر
 مبادرت نمود و بعد از ان ابو عبیده و غیره دیگر هم از ان او در بیعت

ابو بکر بیعت کردند و بعد از آن حنا و دوا عداو علی بن ابیطالب باستمع
 این مژده که خلافت بعلی نرسید سرور گشته بطیب خاطر و رغبت
 سگال شریست بروست ابو بکر زوئند و مرکز خاطر ایشان آن بود
 که خلافت بعلی نرسد و سوائے علی هر عامی و جائلی که باشد خلافت
 او را متعلق بقبول میداشتند نظر ایشان برو جابیت کسے نبود و
 پس از آن بعضی بطمع دنیا و قوی به تحویف متمر دین و اکثر
 و مخالف افتاد و بیعت ابو بکر تبسح اتفاق نمودند و کدام وجای
 بنو و در ابو بکر که بعثت آن او را قائم خلافت میکردند و از وجه تخصیص
 او خلافت بخر کنده سنالی حکم ذکر نکرد و اند و باین وجه پدید او و بوقافه
 او بی بود که بسین خود اقدم بود و از و س و جابیت دینی منحصر است و در
 علم مجمع سائل و ابو بکر از آن بهره نداشت بلکه معانی قرآن را از زراعی
 خود شنیدند چنانکه در تاریخ خلفاء است و اگر خلافت ابو بکر از روی
 وجابت دینے بود در این صورت مے بالیت که اول جمله صحابه بالفاق
 از اے خود با تجویر ابو بکر میکردند بر اے خلافت و بعد از آن شفو
 شده بروست و بیعت مے نمودند و آن هرگز بوقوع نیامده و لایع
 بر سر منبر نیگفت که کانت بیعتہ الی بکر فلتہ و قے السد المومنین شرابا
 و عمر با وجود ابو بکر را خلیفہ کرده بود لیکن باز در حقیقت او مترود بود
 چنانچه در تفسیر و منشور مذکور است که عمر نیگفت که اگر سن از رسول خدا
 سوال میکردم که بعد تو خلیفہ که خواهد بود و دوست تر بود نزد من
 از شتران موی سمخ و اگر وجود وجابت دینے در ابو بکر متحقق مے
 بودنت سزا و خلافت بود بر گاه میخواستند بروست و بیعت مے

لیکن احتیاج چندین عجلت چه بود که انتظار و فن لاشه جناب رسول
 خدا نکشیدند و بحر رحلت آن حضرت صلعم از دوا دنیا آماوه
 گرفتن خلافت شدند و چون دیدند که اهل بیت آن حضرت صلعم
 بسبب حدوث واقعه جانگاہ که اقاے ایشان از دایا نماندند و دنیا
 احوال فرمود در مصیبت خود گرفتار اند و چنین وقت سختی که اغیار
 و اجانب و اعداؤ دین نیز بر حال مصیبت زده گان ترحم مینمایند
 موقع و محل خود دیده بے حضور احدی از اهل بیت و اقارب آن
 حضرت صلعم و بدون وقوع غسل و دفن و بلا اداے حقوق لغزیت
 آنحضرت صلعم در سقیفه بنی ساعده اجتماع نمود و دستبرد اخذ
 خلافت گردیدند و هنوز کدام دشمن دین بمقابل اهل اسلام فوج
 کشی نکرده بود و نه کدام مقصد در اسلام برپا شده بود و کسانیکه
 نزد اهل سنت خارج از اسلام شده بودند ایشان نیز بعد برور
 ایام طریق ارتداد پیچوده بودند و وقت وفات آنحضرت کرام حاوشه
 و یگر رنداده بودند و غنچه بگامه پرواز می کسے بود و زمان غسل
 و دفن آنحضرت صلعم نیز چندان طول و تراخی نداشت پس چندین
 عجلت را که کار فرمودند و انتظار و فن آنحضرت نکشیدند بحر خوف و فقر
 وقت اخذ خلافت امر سے دیگر چه بود و در تحلف و زیدین ایشان از
 حبش اسامه با وجود گوارا نمودن لعن رسول خدا صلعم دره
 نمودن وصیت آنحضرت بجز این آرزو چه تصور کرده شود و اگر ایشان
 بر سر انصاف مے بودند و جارت دین میداشتند مناسب
 آن بود که اولی در دایره عظمی وفات آنحضرت صلعم شریک اہلبیت

آن حضرت می شدند و بعد از فراغ از دفن رسول حق بغزیت و صبر
 فرمودن ال انجیاب صلعم و کداری و استمالت می نمودند
 و پس از آن با استصواب و صلاح و ید ایشان و دیگر اصحاب کبار
 هر گرامی خواستند و لائق این منصب جلیل القدر می داشتند
 بر اے بعیت مختص می ساختند لیکن چنین رعایت و رقبوب ایشان
 کجای بود بلکه و غنچه می داشتند که چنان نشود مردم بطرف علی غیبت
 وسیل نمایند و خلافت از دست مایه و باین و غنچه و خوف و ر
 اگر نقش خلافت کمال استعجال را کار فرمودند و پروا که افتاده
 مانند لاشه آنحضرت صلعم نکردند چنانچه مولوی روم و شیوخ
 خود می گویند چون صحابه را جاه و نیا خواستند ۴ مصطفی را بے
 کهن انداختند ۵ قال و بر تقدیر صحت عداوت بعد خلافت عثمان
 بهادش که ام خدمت و حسن سلوک، متوقع و مرجو احسان انجیاب
 شدند که خلیفه می ساختند و از صحابه دیگر پادشاهان اولاد خلفاء کس را بر اے
 خلافت اختیار نکردند اقول عداوت ایشان با علی واقعی است
 چنانکه پیش ازین بمرات و کرات با ثبات رسایم لیکن اعتقاد و ما
 در حق صحابه ان چنان نیست که جمله صحابه اعدا علی بودند بلکه در میان
 خلافت ظاهره و راغبان ریاست ناپا ندار و نیویه مرومان را بجهت
 و احتیال در مخالط انداخته متفق خود کرده بودند و کاینکه حاسد و
 ساند علی مرتضی بودند بطوع و رغبت خوانان این امر شده بودند
 که خلافت بعلی نرسد و جناب امیر مصلحت بخوف بر سیم اسلام و انرا
 مرومان بر سر دعوی بر نخواستند تا اینکه بعد از قراض غم و دلشسته

نوبت بخلیفه حق رسید و در اتصال حق تحقیق نظر مبادا مثل خدمت
 واحسان کسی نمی باشد بلکه لحاظ غرض خدمت در تسلطت دنیوی
 میباشد چنانکه لشکر ابو بکر را خلیفه کرده بود و او را شرف
 خدمت او که اول او ابو بکر را خلیفه کرده بود و عبد الرحمان از
 جهت قرابت خود و عثمان را خلیفه کرد و چون بانی مباحی مفاسد
 از وادار دنیا بخواه و الی خود شتافتند و کتبی مدعی خلافت ظاهره
 باقی ماند اصحاب کبار متبینه شده جوع بحق کردند و اکثر عوام به
 تبعیت ایشان کار بند شدند چنانکه جناب امیر علیه السلام میفرمایند
 الحمد لله علی احسانه و حج الحق الی مکانه لیکن ایشان نیز کسیکه
 طبیعت او از سعادت و صلاحیت محروم بود و مقرر فضائل آنجناب گردید
 جوع بحق نمود و لکل ایشان در روضه الاحیاء مذکور است که جمله
 متفق اللفظ و المعنی گفتند با اختلاف علی رضیتم و او را سطع و فرمانبردار
 بطوع و رغبت نه با کراه و اجبار این سخن میگویم و از سر اتفاقان بصیرت
 نه از وجه ترویج این مفاوضه میداریم امیر المؤمنین گفت حدیث
 طوع و رغبت بلا کراه و اجبار که میگویند بحسن راے خویشین میگویند
 با مراد این حق واجب میدانید آنجناب حضرت با رعایت ساجده گفتند
 بلکه این حق ترا بر خویشین با مراد اینها واجب میدانیم آیتیه اینست حقیقت
 خلافت که همه کس قبل از تبعیت اتفاق نمودند و مستحق خلافت منصوب
 از جانب خدا گردیدند چنین اتفاق برای لشکر برگزیده بوقوع نیامد
 بلکه ابو بکر را عم خلیفه کرد و عمر ابو بکر و عثمان را عبد الرحمان و بر اے
 علی بن ابی طالب را جمیع صحابا بخیار و اقرار ایشان بحقیقت خلافت

از جانب خدا هر دو متحقق گردید و از محکس بیعت آنحضرت با کراه و اجبار
 بوقوع نیامده لیکن یکبار بر عداوت علی استقل بود و رجوع آنحضرت
 نه خود و مثل عبد الله بن عمر و محمد بن عمر بن مسلم و اسامه بن زید و
 هسان بن ثابت و سعد بن مالک و سعد بن وقاص و غیره و بعضی عذر
 مقبول شدن ابا و خود از دست حق پرست امیر المومنین پیش آوردند
 و گفتند که سینه ما چگونگی از تو صاف شود که پدران ما را در جنگ بدر و غیره
 کشتی چنانکه در روضه الاحیاء کوراست و طلحه و زبیر نکست بیعت جناب
 امیر کردند و اما ده سکا شدند و دیگر صحابه را با خود متفق ساختند تا
 اینکه در جنگ جمل کشته شدند قال این نه اندیشیدند که ویرانامت است
 و چهار سال ایذا ناوادم و بخارستان خدیم و حق تو تلف نمودم چرا
 امیر خود سازیم باشد که هر ما قاتل بود و بپاداش ظلم تعدی چقدر بر
 حال ما نماید و آن مقام از ما کشد حاکم وقت هر چند مغلوب و مقهور تا بیان
 خود باشد تا هم ایشان را مظنه سقرت باشد خود از دست وی قوی است
 اقول کسانی که موذی و عاصب حق علی بودند بمقرحاد و الی خود شتافتند
 و بناواش ظلم تعدی خود و هانجا بد حال شدند و منتقم حقیقه از ایشان
 انتقام کشید و کس ماندگان که باغراض مختلفه و انحاء گشته برکت بیعت
 ایشان گردیده بودند قوس از پنجه ظلمه ربانی یافته و قوس از خواب
 غفلت بنگریده باز بر سر منزل حق مراجعت نمودند و کسانی که صدق
 ایشان عملوا رضائن علی بود و سواد ضلالت احاطه قلوب ایشان
 کرده بود و از جمله موذیان و معذومگان و موذیان علی بودند همانطور
 و تارایی زنج و غواصیت حیران و سرگردان بماندند لیکن معاودت

بجانب مرحل حق و صدق نکر و نسیرویت رسائی زمان کفر و عصیان
 بعد توبه و انابت قابل انتقام نمی باشد جناب رسالتاب تکالیف متناهی
 و ایند اثاث متوجه از دست کفار قریش کشیده بودند چون ایشان در
 دایره اسلام و آمدند تکالیف مذکوره از پای اعتبار ساقط شدند و
 همچنین حال جناب امیر است که برگاه شمر و ان جوع بحق نمودند
 و داخل اطاعت انجناب گردیدند جمله اذیتها کان لهم بکن فمضیه شدند
 و عیوض و انتقام از شمر و عاصی گرفته میشود و از مطیع و گرفتار انتقام
 کار سلاطین جبار و قاهره است که عوض نفقه من خود رعایا را بر
 مهر و ارانتقام میکشند کسیانیکه متصف اند بصفات رحمت و کرم
 از سبب نفس خود و راعلت تکلیف دیگران نمیکرد و اندک نفعی که در
 جهاد علی مرتضی کافر را بر زمین زد و خواست که سر او قلم
 ها زدن احوال آن کافر لعاب و بن بر روی آنحضرت انداخت آنحضرت
 نه الفور از بالاسینه او بریر آمد ان کافر پرسید که یا علی چرا
 نکشتی مرا و بر اسیحه از سینه من یابین شکم فرو برد که من ترا
 خالقم و سبب انتم میکشتم و اکنون که شکم بر من انداختی و خلوص
 من فرقه بهم رسد و امیرش نفسانیت و ران یابیه یا وقت بنمایم
 آن تر بگذراشتم و کافر بهما وقت شباهه خلوص و رحمت و کرم
 بحقیقت اسلام گردید چنانچه مولوی در شوی خود میگوید
 و ضیواند اخت پر و علی علی استخار بر نبی و بر ولی
 پس کسیانیکه باین خلوص متصف باشند منطبق انتقام از ذات
 ایشان نگوییم باشد و مسلمانان تا مدت و از تیر حم و کرم خطاب امیر

را مشاهده کرده بود و هیچکس را خوف وصول گزند از جانب
 آن حضرت نبود و گویا و اندواید و آفتها را بینا نیدند پس چگونه و نفوذ
 مظنه بد کشیدن انتقام بر ذات آن رحیم و کریم روا میداشتند
 و جناب امیر را مغلوب و مقهور تا بجان خود و گمان گردن ناشی از
 کمال حماقت است رسوم جاهلیت و طبایع اصحاب رسول مقبول
 چنان شکنج گردیده بود که آنحضرت صلعم بسبب انکار قلوب ایشان بر
 محو آنها قایم نداشتند و بعضی از اصحاب بر افعال و اقوال آنحضرت
 منقصر میشدند و بکتب منسوخه توریت و انجیل میله و رنج میزدند
 و آن حضرت صلعم را از هیچ حرکات ایشان خجسته و مکرر خاطر میداد
 و آن کسان از حرکات خود باز نمی آمدند و قلوب خود را از موانع
 و موانع رسوم جاهلیت پاک و صاف نمیداشتند چنانچه عادات
 عهود و ملکه و طبایع صحابه مستقر گردیده بود و جناب امیر هم مصلحه
 نتوانستند از آنها از قلوب ایشان از خجسته جناب امیر را مغلوب
 و مقهور تا بجان خود و قرار دادن و او را نالضمانه دادن است قال
 و قطع نظر ازین علی ابن ابیطالب را این خلافت نام نیا و چگونه
 پسند افتاد و چرا خود را در مضیق انداخت و ورپای کاغذت چون
 شتافت و اتباع سیرت جاهلیت که خلاف سیرت رسول
 الثقلین بود و در اجراء احکام ملت و انتظام امور مملکت چگونه اختیار
 افتاد و ظلم و تعدی که از دست ایشان کشیده بود چرا فراموش کرد
 قائلین کلمه اسلام و نواموزان ایمان عهد خود را از تعلیم و اعلام
 عقاید حق چنان محروم داشت که ایشان خلافت انجناب را نپذیرفتند

بر خلافت خلفاء اعتقاد کردند و خلیفه بلا فصل بعد سیمه علیه السلام
 ندانستند پس ایمان آنها مثل ایمان اهل سنت صحیح نشد و با تقاضای
 فضلاء شیعه ریاست عامه ستین و را مورد و نیا و دین بسبیل
 نیابت پیغمبر شد و عصمت و انحصار علوم و نبی و روات امام لازم
 امامت است پس هرگاه امام باین اوصاف موصوف باشد
 و با و عاے ما کننت متحد المصلین عضدالب بکشايد و دیگر سرالعیات
 الایمان اثبات رک الصدق حیث یفرک علی الکذب حیث ینفعک بتاکید
 امر فرماید و باز خود در رعایت دین مداومت و زور و اظهار
 حق کما ینبغی نکند و بر سیرت مخالفین رسول عمل فرماید و تلف
 حق اهل حق روا دارد و در سروده دین مخالفین بسربرد و
 انتقام مطلوبان از ظالمان نشاند و تنقیه و خوف گذاره نماید و
 قرآن صحیح و کامل را در کنه امام هر زمان بسیار دوازده و دیگر روایات
 خود کتب شیعه را که مخالف و مضاد اهل سنت اند مملو و مشحون
 سازد و مسو رت و آیت تملو و معمول بها از ان قرآن صحیح
 بایشان نرساند البته حکم امامت و نیابت بنی که سبب هدایت
 خلق است بر ما و داده باشد و از راه وین بر خلافت رفته
 باشد و غیر از ریاست و نیایح نخواسته باشد پس دیر امام
 بر حق و معصوم مطلق و وارث علم نبی و تمام مقام نبی چگونه
 محقق آید این است نتیجه اصول مذہب امامیه که اصول مذہب
 خواریج را اب و کتاب تازه و رونق بله اندازد و بخشد زیرا که
 اراصول پیغمبر و فقیه در باب خلافت علی بن ابی طالب بجز

طمع مال و عزت و جاه و غیر از طلب چشمش و امارت و نام و نشان
 و ترغیب بر اخوان و افراین که طالبان دنیا را باشد به نسبت آن
 جناب هیچ برتری آید اما ذیق انکه خواجہ امین را در ضمن عداوت
 بیان نہایت در روزانہ و در سیرہ محبت عداوت میکند مادہ و حد
 است دس افول شخصی ناچہ پیش ازین میر بہ خدمت سنجہ اجل
 عبد الجلیل قزوینی علیہ الرحمۃ جنین اعتراف اے مرسل داشته
 بود جناب شیخ محمد و جہاں نیچ اورا جوابے داد و بدو ند کہ گوئیم
 معلوم است کہ در جہ خدا ایتعالی در جہ وحدانیت است و مثل
 و مانند و شریک اورا تصور نیست و حین و خوف و بدامت در
 جہ ایتعالی روا نہا شد و رسول و امام مخلوق اند و حصول این
 معنی و الیہان ممکن باشد پس گوئیم چگونه روا باشد کہ خدا
 تعالی قایم و ناما و روزند و عالم بے بنیاد مبداند کہ موسی را
 کہ رستاخ و دست از شہر مصر بدر میکنند و از خوی تنہا و پرند
 پاست گریز و جہا کہ خود و کتاب کریم از ان خبر و ادہ کہ فوج
 شہا خا افاضت رفت و عز و مخلوق عاجز و عوسہ الی میکند
 خلیہ را با آتش منہ اندازد و در خلاص او توفع میکند و چون
 و کر با بگناہ و بیکشہ و بر عیس مدد موم را بدان حال میکند
 تا خیر میکند و چون از خون ریختہ و زار با عالم میشود توقف میکند
 و چون جووان و در رہا طلب سچہ اید او ز شب پنهان
 و بیدار میگرد و بیدار میگرد و بیدار میگرد و بیدار میگرد
 کہ سہ و بیدار میگرد و بیدار میگرد و بیدار میگرد و بیدار میگرد

سیف الدنسیان است شکبه ناقه برشتش مے نهد والجر
 سنگ بر یالش بنزد ویدر خال الومنین سنگ بر لب ووند
 او میزند و چون اهل یک بکشتن او جمع میشوند و رالشب تاریک
 پنهان از خلق بغار مے گیرانند و خدا میخالد بدان باید که حق
 بر حق و ران لگا پدار و و انبیاء و خور الصرت و بدو اولیاء
 خور از لون نکند همانکه بران اصل و قاعده که خواجه ناصبی
 مخبر آورده است نه او خداے را شایسته است و نه انبیاء و
 صلاحیت رسالت داشته باشند و آنکه بدین عاجز می باشد
 خداے را چگونه شاید و آنکه بدین خائف و در ماندگی باشد
 رسالت را چگونه لالین بود و اگر نه ان توقف بر اے مصلحت
 باشد و امامت و چه سیوم که امام مخلوق است نه خالق و
 است منصب بنی و ارو این توقف نیز بر اے مصلحت باشد
 و اگر عجز باشد عجز اینجا بیشتر باشد پس اگر علی بن عجر امامت
 جمور را نشاند محمد بن عجر رسالت جن والنس را نشاند و اگر
 عجز و توقف بمصنعت نقصان امامت علی کند عجز و توقف
 همه انبیاء و راول بعثت نقصان رسالت ایشان کند پس این
 تا و ان اول خدا ی را باشد که ان را از مک و مدینه بیت المقد
 شب پنهان باید گرفتن رسالت فرماید و ثانیاً : سے و عیبه
 محمد را باشد که چون و اند بکار کے قیام کردن نتوانند
 قبول کنند و ثانیاً جبریل را باشد که وحی بکے آرو که اہلیت
 آن ندارد و بقول خواجه ناصبی صحیح پنجم انبیاء لالین رسالتند

نبود و اندک خوف و محبت و حقیقت و الا چون در شان ایشان
 رواست در شان امام که درجه او کمتر است روا باید داشتن
 البته و من در جوابش بطریق الزام میگویم که حال صحابه آن بود
 که عادات جاہلیت و عهد کفر را دوست میداشتند و میل بطرف
 کتب منسوخه می نمودند و با وجود مخالفت آنحضرت باز نمی آمدند
 و اقوال و افعال آنحضرت را پسند میکردند بلکه برای آنها سختی
 میشدند و با وجود استماع وعید شدید پیغمبر خدا را تنها و سرگردان
 فرار می کردند و آنحضرت عقب ایشان نداسیکردند لیکن ایشان
 معاوت نمی نمودند و امثال امر نمی کردند و وقت فراغ
 مسلمانان را میگفتند که بروین سابق خود برگردید که محمد
 قتل شد چنانچه در جنگ احد گفتند و عالم بر تبه آن حضرت نمود
 بلکه مثل دیگر کسان شریک بشیریت دانسته بر چه میخواستند میگفتند
 که تو مسلم بودندی حال آنحضرت مسلم آن بود که قدرت بر محو
 از الہ رسوم جاہلیت و دیگر امور مرتکبه قلوب اصحاب نمیداشتند
 و اظهار حق از خوف انکار قلوب ایشان نمیکردند و ازین جهت
 و اجرائی امور دین بدانت می نمودند و مرومان را از مدح
 بتان نمی میگردد و بدو خود امید شفاعت آنها میداشتند و برگاه
 ابو بکر و عمار و ابرار و آنحضرت مسلمند اگر و که من قال لا اله
 الا الله محمد رسول الله دخل الجنة بغیر صاحب خلیفه
 صاحب بر سنیه او و کز زو و لکدے حواله او کرد و کبر و بر
 زمین افتاد آنحضرت مسلم انتقام آن مظلوم از عمر نکشید

و البکر با حکم داد که حق فاطمه با و نند پس درین صورت
 بفرق نیسیر مثل صاحب رساله بطریق اجمال باید گفت که آنحضرت
 صلعم را این رسالت نام نهاد چگونه پسند افتاد و چرا خود را
 در مضیق انداخت و در بے کار غمت چون شدت محبت و اتباع سیرت
 جملاء و کفار که خلاف دین مبین بود و در اجراء احکام ملت و انشظام
 امور مملکت چگونه اختیار افتاد و ظلم و تعدی که از دست ایشان در
 مکه کشیده بود و چرا فراموشی کرد و قائلین کلمه اسلام و نوا موثران
 احکام ایمان عهد خود را از تعلیم و اعلام عقاید حقّه چنان محروم
 داشت که ایشان رسالت ان جناب را بتیسه بر رسوم جاهلیت
 اعتقاد کردند و پیغمبر حق ندانستند پس ایمان آنها مثل ایمان
 یهود صحیح نشد و بالتفاتی فضلاء اهل سنت ریاست عامه
 مسلمین در امور دنیا و دین بسبب احوالت و عصمت و انحصار
 جمیع علوم در ذات نبی از لازمه نبوت است پس هرگاه پیغمبر
 باین اوصاف موصوف باشد و با و عاے ما کنت شیخ المصنفین
 عضد الب کتاید و دیگر عبارات الایمان اثبات الصدق
 حیث یفرک علی الکذب حیث ینفعک بتاکید امر فرماید و باز
 خود در رعایت دین مداومت و زود اظهار حق کما شیخ نمکند
 و بر سیرت جملاء عمل فرماید و تلف حق اهل حق را و ادرو و در
 پرده دین مخالفین بر سر برد و انتقام مظلومان از ظالمان
 ستاند و بتقیه و خوف گذاره نماید و پاره قرآن صحیح را در کنار
 عثمان سپارد و در پاره باقی آیات منزه عثمان حکیم خوانید

و بدواز دیگر روایات مجید و تشبیه مدح بتان که مخالف قرآن
 اند کتب اہل سنت را ملو و شحون ساز و البتہ حکم رسالت کہ
 سبب ہدایت خلق است بر باد و اودہ باشد و از یہ کہ دین حق
 بر خلاف رفتہ باشد و غیر از ریاست دنیا ح نحواستہ باشد
 و بر رسول برحق و معصوم مطلق و وارث علوم اولین و آخر
 چگونه گفتہ آید این است نتیجہ اصول مذہب اہل سنت کہ اصول
 مذہب یہود و اب و تاب تازہ و رونق بے اندازہ بخشید
 زیرا کہ از اصول مذہب ہر دو فرقہ در باب رسالت انحضرت
 صلعم بخیر طبع مال و عزت و جہاد و غیر از طلب حشمت و امارت و
 نام و نشان و ترفع بر اخوان و اقران کہ طالبان دنیا را باشد
 بہ نسبت انجما سبب برنخے آید اما فرق انکہ یہودان این را در
 ضمن عداوت بیان مے نمایند و اہل سنت در مودہ محبت
 عداوت میکنند مادہ واحد است و بس و جواب تفصیل جملہ امہ
 مند چہ آن پیش ازین بتفاد یق گذشت و باز سطری از ان معض
 تحریر مے آرم کہ خلافت جناب امیر مخصی بود ان حضرت را
 حاصل ہو و نصب کسے معصوب نھے تو اند شد مثل بنوب
 رسول خدا صلعم کہ از او عاصی سلیمہ کذاب معصوب نھے تو ان
 شد لیکن خلافت ظاہری البتہ معصوب ہو و جناب امیر
 قبل از وقوع بعثت مے دانستند کہ این خلافت من با انجام
 رسیند و عائدین و اعداؤ من بر سر ضا و کسے مستعد کردہ
 پر خاموشے خوانند نمود از ہمین جہت بتخل و مدافعت می پرداخت

و از قبول خلافت استکفاف میفرمودند و بخوف منقاد می
 و افتراق جماعات عذر میسر و دنیاخواهی در روضه الاحباب و غیره
 مکتب تواریخ است و خود انجباب میفرمایند ما کمان لی فی الخلافة
 رغبت و فی الولاية اربته و لکنکم و عوتمونی الیها و حملتمونی علیها
 یعنی نبود مراد خلافت رغبت و در حکومت حاجت و لیکن شما
 بخوانید مرابو السوء آن و برداشتید مرابرا ن لیکن چون
 مردمان و لایقاع بیعت اصرار نمودند و بهو اشیق متظافره و عمو
 مشکاثره استمالت خاطر اقدس انجباب نمودند که ما هرگز هرگز
 از تو تخلف نخواهم شد لهذا ان حضرت بعد احکام یشاق و ابرام
 پیمان برای تمام محبت انرا قبول کردند و نیز اقبال ان انجبت
 برایت رعایا و انتظام امور خلافت بودند و نه عبت و نه برای طمع
 دنیا و ترفع بر اقران و ان حضرت حتی الوبح در انتظام امور
 خلافت خیل سعی و جد و جهد و ان نمودند و در دفع مفیدین و
 معاندین خود که ناکشین و قاسطین و مارقین بودند کوتاهی نکرد
 و بهلوتی نسبت دنیاخواهی شما بد است بران عبارات نهج البلاغه و
 دیگر کتب ما و انجباب خواستند که معامله یکسو شود و جماعت اهل
 اسلام شفق گرد و لیکن تقدیر مساعدت تدبیر نمود و همچنین صاحب
 تحفه میگوید که وقتیکه حضرت امیر سریر آرا خلافت را شده
 پیغمبر شد بقدر تقدیر و تکیه فتنه در دفع مخالفان کمالی و زین
 و ام المومنین عایشه صدیقه و یعلی بن امیه و ابو موسی اشعری
 دیگر صحابه کرام بودند و کوشش و سعی نمود و از قتل و قتال جنگ

و جدال با ایشان باک نفرمود و هر چند تقدیر مسا عد شد و انتظام
 امور خلافت صورت نه بست اے آخر قال بس خباب امیر در انتظام
 امور ریاست چگونه مدابنت نفرموده اند قصورے کہ بہت
 از جانب رعایا است کہ با خجواب تنفق نشدند و اظهار صفائیں
 ویرنیہ خود ناکر وند و مقابلہ امام زمان پیش آمدند و ہر گاہ در
 انتظام امور ریاست فرصت و مژدن حاصل نشود و طبیعت
 از طرف اعداء خانگی مطمئن و مجتمع نباشد نوبت تجویدعات و
 مخترعات متبدعین کجا رسد لیکن جملہ شیعیان خاص و محبان
 باختصاص و رین صورت ہم پیروی ارشادات انتخاب
 نمودند عمل ایشان بر بدعات متبدعین برگزینود و تا دم
 و الیکین بر استداد و اقتداد امام حق مانده اند و اجراء احکام
 حق علی الاعلان موقوف است بر اتحاد و اتفاق جماعات
 و چون اہل اسلام با ہم مختلف باشند و اکثرے از انجباب
 متحرف و متخالف شوند لکہ جدال و قتال پیش آیند و رین
 صورت انفاذ امور حقہ چگونه صورت بند و چنانچہ بوجہ و ہم
 اختلاف و قتیکہ قضاہ عہد انحضرت استفسار نمودند چنانکہ در
 صحیح بخاری است کہ در زمان خلافت علی قضاہ عرض خستند
 کہ احکام شریعیہ را بر طبق سابق بعمل آریم یا طریق دیگر اجراء
 کنیم آن حضرت عدم اتفاق ایشان ویدہ فرمودند کہ اقضوا

ماکم تم تقضون فالی اکره الاختلاف حتی یكون الناس
 جماعة او اموت کلمات اصحابی یہی حکم کنیہ انہی کہ حکم

میگردید برستیکه من ناخوش میدانم اختلاف را تا آنکه
 مردمان تجماعت شوند با هم مردم خائنه مردان اصحاب من تنه
 لهذا ان جناب بانتظار حصول اتفاق واجتماع مردمان بنیم
 واحد اجراء احکام موافق مرضی خدا نظر نمودند جناب رسول
 مقبول از جانب خدا آمر معروف و ناهی منیات بودند و بر
 محو کفر و اثبات اسلام معوض شده بودند و صلح حدیبیه از
 گفتن زمره ضلالت لفظ رسول الله را از صلحنامه محو فرمود
 که او روی بخاری چنین حال و صی آن حضرت صلعم بود که
 کار مصاحف میگردید و از همین علت که بسبب اختلاف و اجراء
 احکام حقه انعام فرمودند و قرآن شریف جمع کرده خود را
 جاری کردن نتوانستند که کتاب خدا اختلاف شدید بهم رسید
 بعضی برین قرآن و بعضی بر قرآن جمع کرده عثمان عمل نمایند
 چنانکه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوه و فضل قرآن مینویسد
 که جناب امیر سترس اختلاف قرآن خود را بر روی کار نیامد
 تا همه عالم بر یک نهج باشند و در صواعق محرقة موجود است
 که حضرت علی وقت طلب بیعت ابو بکر حسن اعتذار پیش او فرمود
 که من در جمع کردن قرآن مشغولم مردمان سخنان کردند که علی
 موافق تنزیل جمع کرده است و همچنین در روضه الاحباب
 است و در قرآنهای محرفه عثمان حال آن مذکور نیست پس بجا
 رفت آن قرآن بحکم آنکه نزد امام آخر الزمان باشد و بر
 دیگر تصویب شود که از تاریخ انشاء بابت میشود جناب امیر

رو برے رسول خدا صلعم جمع کرده اند چنانچه در مدح آن
 جناب منسوب و احد من جمع انقران و عرضہ علی رسول اللہ
 صلعم یعنی علی یکے از جاسمان قرآن است و عرض کرد انرا بر
 رسول خدا صلعم پس وجود قرآن علی ثابت است اکنون بر
 علماء شیعه اعتراضی باقی نمانده اعتراضی که بہت از جانب
 اہل سنت بر علی ابن ابیطالب است کہ انرا جاری نکردہ از
 انت رسول پوشیدہ داشتہ و خلافت آنحضرت بہتنی خلافت
 ثلاثہ برگزیدہ و در صحیح کتالی مذکور نیست کہ وقف انعقاد خلافت
 انجناب ذکر اتباع سیرت شیخین ائمہ باشد بلکہ در صواعق محرقہ
 و تاریخ الخلفاء مذکور است کہ بعد فوت عمر مرگاہ عبدالرحمان از
 جناب امیر رسید کہ اگر بر کتاب خدا و سنت رسول و سیرت
 ابو بکر و عمر عمل نمائی تبویجیت میکنم انجناب در جوابش فرمود
 کہ فیما استطعت یعنی در چیزیکہ خواہم توانست پس از حفظ نما
 استطعت صاف ظاہر است کہ بر سیرت شیخین عمل خواہم کرد و دیگر
 از عثمان پرسید قبول کرد و گفت کہ بر سیرت شیخین عمل خواہم
 نمود لیکن باز ایفاء و عہدہ خود نکرد و برخلاف سیرت شیخین
 عمل نمود پس عمل جناب امیر بر سیرت شیخین کہ مخالف سیرت
 رسول الثقلین بود و نبود و محبان باختصاص ان حضرت نیز
 موافق ارشاد ان حضرت استعمال امروہی نمیکردند مگر
 طبایع جماعتی از صحابہ کہ مثل رسوم جاہلیت بختراعات از منہ
 ثلاثہ عادیہ بود و محو انہا از طبایع ایشان متعذر نہ نمود

لهذا جناب امیر باعث عدم اتفاق اہل اسلام از سے ازالہ
 ان مصلحتہ تسلیم فرمودند و تاحیات انجناب صورت اتفاق
 اہل اسلام نشد امر مذکور بحال طور بر حالت خود باقی ماند و برین
 باب حسب اعتقاد شیعیہ تصور جناب امیر علیہ السلام حسرت البتہ
 اگر ان جناب از جانب خود و رباب سے انتظام امور دین برآید
 میفرمودند و برین صورت جائے گفتگو بود و از اجراء بعض
 امور کہ سبب فرمودند باعث ان از رک مصلحت بود چنانکہ چند
 رسول خدا صلعم رسوم جاہلیت را مصلحتہ از نفوس و طبائع
 اصحاب خود محو کردن نتوانستند و از عایشہ فرمودند کہ قوم
 تو نواموزان اسلام و حدیث عہد جاہلیت اند بسبب خوف
 انکار قلوب ایشان بنا کہ کعبہ را بر اصل او قائم کردند نمیتوانم
 بختین جناب امیر از محو محدثات و مختصرات مردمان کہ شین
 و مستعد و طبائع ایشان شدہ بود و اغماض فرمودند و عمل
 جناب امیر هیچگونہ مخالف عمل آنحضرت صلعم نبود چنانکہ ان
 حضرت صلعم کار مصلحت میفرمودند بچنین خلیفہ او صلعم
 و از پیش آمدن چنین امور جناب امیر را طالب دنیا گفتن
 کار اہل ایمان نیست و شیعیہ دین خود را اخذ نمایند از
 جناب امیر و اولاد طہیین و لهذا کتب خود را مبلوے سازند
 از روایات ایشان بخلاف اہل سنت کہ در اکثر مسائل
 بمخالفت جناب امیر میرانید چنانچہ صاحب تحفہ میگوید و
 لمخصش ان است کہ نز و اہل سنت مخالف جناب امیر

در مسائل فقهی کفر نیست بلکه معصیت بم نیست زیرا که حضرت امیر
 مثل و یگر صحابه یک مجتهدی بود انتہی و شیعه را ندیده باشند
 کہ برخلاف روایت ان حضرت رفتہ باشند و چگونہ مطابقت
 و زور روایات اہل سنت بر روایات شیعه زیرا کہ علمائے
 اہل سنت اکثر روایات را بخوشناید و تقرب سلاطین بنی امیہ
 و فضائل سخین و بنی امیہ و در باب امور دیگر وضع کردہ اند
 و طبقات مجبر و حین جامع الاصول مذکور است کہ قومی اند
 کہ وضع احادیث کردند برائے ہوائے نفس و بعد از ان میگویند
 کہ از مجبر و حین جامع اند کہ برائے تقرب ملوک وضع احادیث
 کردند و ابن ابی الحدید محترقی در شرح نہج البلاغہ مینویسند
 کہ معاویہ بعاقلان خود نوشت کہ حدیث فضائل عثمان بسیار شد
 الحال مردم را بر روایت فضائل خلفاء اولین و صحابہ بخوانید
 و مگذارید کہ کسی از مسلمین در حق ابو تراب چیزے روایت کند
 انتہی اینست و جہہ مخافت روایات شیعه بار روایات اہل
 سنت و ابو و او گوشتہ کہ در اہل ابو و یحس کس صحیح تر و
 حدیث از خوارج بنود پس بر گاہ اعداء علی را و ہی حدیث
 باشند مطابقت روایات اہل سنت بار روایات ما چگونہ صورت
 بند و در اہل سنت و خوارج فرقی بم نیست و فرقی کہ ہست
 ہمین است کہ خوارج حضرت علی را علی الاعلان بہ بدی یاد
 میکنند و اہل سنت در تنقیص فضائل و مناقب انجناب
 یک و قبہ فروسخ گذارند و احادیث فضائل جناب امیر

را گاه بوضع و گاه بضعف راوی عمل نمایند و تاویل میکنند
 تا مرتبه آن حضرت منقطع و منزل شود مال خوارج و اهل سنت
 یک است قال و تحقیق اهل حق است که جمیع مهاجر و انصار بود
 اصحاب اختیار که منطون الحیرا هستند اند مقبولان حضرت حق و
 خاصان و ندیمان رسول برحق بودند و بمصداق آیات
 بنیات و نصوص بحکما ت مدوح بقوے و صلاح و طایب
 رضای مولا و مولی محبت و متابعت مصطفی بودند و اقامت
 صلوة و دادن زکوة و عامل با بر بالمعروف و ناهی عن المنکر
 محبت و سعادت ایمان و حلاوت و زینت آن در دل و جان
 جناب و کرامیت از کفر و عصیان و حفاظت و عفت از
 علیه شیطان لازمه ذات بابرکات ایشان و فلاح و رشا و
 وابسته حال ایشان اقول این تحقیق که جمیع صحابه جنین و چنان بودند
 خلاف واقع و دعوی بلا دلیل است بلکه تحقیق است که جماعته از جمیع
 مصدر ظلم و فسق گردیدند و از حق تجاوز نمودند مگر علمای اهل سنت بحسن
 ظن خود تاویل میکنند چنانکه در شرح مقاصد مذکور است و خود
 صاحب سیالیه اعتراف دارد که منطون الحیرا ند نه مجزوم الحیرا و آن
 الظن لا یغنی من الحق شیئا و اهل حق گاه باین نبرل مشکوک خواهند
 این همه کار اهل سنت است که بر عایت ثلاثه هر چه میخواهند افشرا
 پروازی و تحریف ساز می نمایند و برای اختلاط عیوب ایشان در
 جمیع صحابه پیدا کنند و بعضی فاسق و از دین حق خارج شده باشند
 و چگونه جمیع صحابه مقبول حضرت حق باشند که اکثری مرتکب منہیات

می‌شدند و اگر جمیع صحابه مقبول بارگاه بودند و درین صورت احتیاج
 وضع حدیث جنبی بودن و به یاریه بود و تخصیص برای و به یاریست
 اگر جمله مقبول اند و جنبی بودن ایشان نیز ریه نیست البتة و محبت
 نمائند خیال پس پیش نیندارند بر چه میگویند بے ثبات میگویند بلکه
 تحقیق البتة که اصحاب آنحضرت صلعم از مجسم بودند ابراریم بودند
 و عجز نیز جماعه از طریق حق اعتساف ورزیدند و بعضی زانی و بعضی
 شراب خواریم بودند چنانچه صاحب تحفه میگوید که بعضی را بجم کرده اند
 و بعضی را حد شراب خمر زده اند و مجسم بخاری مسلم جمیع من اصحاب
 بطریق متعدده از جناب سرور کائنات منقول است که در روز قیامت
 بر جوض کوثر خواهیم بود و الوقت خواهم دید که جماعه را بدو رخ می‌برند
 ایشان را خواهم شناخت و خواهم گفت که ای میسرید اینها اصحاب من
 اند ملائکه در جواب خواهند گفت که تو نمیدی که اینها مرید شده اند بعد
 مفارقت تو و همچنین مریدانند علی الدوام و سعد الدین نقض ازانی
 در شرح مقاصد مینویسد که ان بعضی جماعه از عن طریق الحق و بلغ حد
 و الفسق و بعد از ان میگوید اولیس کل صحابی معصوما و کل من بقی
 البقی با الحیر موسوما الا ان العلماء بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم
 ذکر و الیهما محامل و تاویلات لخصش انکه هر صحابی معصوم نیست و نه
 بر سیکه با پیغمبر ملاقات کرده و به نیکی موسوم است مگر علماء و بحسن ظن
 که باصحاب رسول خدا صلعم دارند بران ایشان تاویلات میکنند البته
 پس اسرار واقعی و تحقیقی دیگر است حسن ظن چیزی دیگر و کلام ما دار
 واقعی تحقیقی است نه در حسن ظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا

و تحقیق ان است که کل اصحاب ان حضرت صلعم مقبول بارگاه
حق نبودند که ان موقوف است بانجام خیر و بنا و است حضرت رسول
بر کس را سفید نبود بلکه منافقین هم در مصاحبت آنحضرت صلعم مدتی
میکردند و نه هر صحابه فحش بجلیه صلاح و تقوی بود و بلکه بعضی از ایشان
از حق متجاوز بودند و بعضی شراب خوار هم بودند چنانچه ابن حجر
در صواعق محرقة و جلال الدین سیوطی در تاریخ خلفاء مینویسند که
خلیفه ثانی وقت مجروح شدن از ضرب ابو لؤلؤ و باماء مرد و شتر
نمید خورد چنانچه مینویسند که الی عمر بنید فشره منخرج من جبرته یعنی
داود شد عمر بنید پس نوشید اندر افس بیرون شد از زخم او و ایشان
با هم مودت و محبت ایمانی هم نداشتند بلکه مشاجرات و مناغات
فیما بین ایشان جاری میماند چنانچه صاحب صواعق محرقة از امام
غزالی نقل میکند قال الغزالی و یحرم علی الواعظ و غیره ذکر مفسد

الحسن و الحسنین و ماکتبی بنی امیة من الصحابة من الشاجرة و التخاصم فانه
یسیج الی بغض الصحابة و الطعن فیهم و جله ایشان طالب رضا مولا هم
نبودند بلکه جماعته از ایشان طالب دنیا بودند که مال مسلمانان را
غارت کرده با قارب خود می دادند و متابعت مصطفی هم در نهاد
کل ایشان نبود بلکه بعضی از ایشان معترض و منکر ارشاد آنحضرت
صلعم می شدند و رد قول آنحضرت صلعم می نمودند شایسته است برای
قصه صلح حدیبیه و قصه طلب قرطاس و نماز و زکوة ایشان هم با خصله
نبود چنانچه حق تعالی میفرماید و اذا راو تجارتهم و اهلوا الفضول الیها
و ترکوا کما کانوا و نیز میفرماید و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کما

پیرا و ان الناس یعنی وقتیکه قائم میشوند بسوی نماز قائم میشوند از روی
 کسل ریاسیکند مردمان را و امر بعضی بمحروف و نهی از منکر نیز خلاف
 مرضی خدا بود چنانچه خود خلیفه ثانی میفرمایند لولا علی لهک عمر و
 کل الناس افقه من عمر حتم الخدرات فی الحال و کل ایشان که راست
 و اجتناب از کفر و عصیان هم نداشتند بلکه بعضی از ایشان سزیدگرو
 بودند فضلا عن الفسق و العصیان که از ارتکاب ان مبالغاتی نداشتند
 و حفاظت از غلبه شیطان هم لازمه ایشان نبود بلکه قول بعضی از
 ایشان این است که ان بی شیطانا یعنی بدستیکه بر اهل حق
 شیطان است که فرو میگردد و مرا بلکه خونیوسف میکردند بر افعال خود
 میگفتند که بعد از حضرت صلعم اعمال بد کرده ایم از ان نجات یابیم
 بس غیبت است و برای کفر فکی تخصیص زنانه با بعد از حضرت پیوسته
 است و اکثر آیات بنیات و نفوس محکات علی الصوم و رمدح مؤمنین
 نازل شده اند و بسیاری از مؤمنین بقول اهل بیت برادرانند و هم
 رفته اند و در صورت باید که ایشان هم رسنگار و مقبول بارگاه برو
 باشند قال و وعده استخلاف و حق ایشان است که اقال البدلت
 و عد الدین انما انکم و عملو الصالحات لیتحلفنهم فی الارض که
 استخلف الدین من قبلهم لیکنن لهم وینهم الذی ارضی لهم و لیدلهم من
 بعد خوف هم انما لید و تمی و لا یشکون بی شتیما و من کفر بعد ذلک
 فاولک هم الفاسقون حبیب الیکم الایمان و زینہ فی قلوبکم و کره الیکم
 المنکر و الفسوق و العصیان اولک هم المرشدون فضلا من الله
 و نعمته اقول جواب آیات پیش ازین بتفصیل بیان کرده شد و آیه

ولكن التَّحِبُّ اليك الايمان البتة ورفشان کسانی است که ایمان در
 قلوب ایشان تا دم و لکین قائم و مستقر مانده و علی الدوام از
 کفر و فسق و عصیان احتراز ورزیدند و کسانی که از جاده سقیم
 دین بسین معترف گردیده و در مظلومانه از تداو فرورفتند و غضب
 حقوقی مومنین و ارتکاب مناهای شعاری خود ساختند از مصداق این
 آیه فی نصیب محض اند و حقیقاً ایمان را در قلوب مومنین باریب
 مزین گردانیده است و دوست میدارد و ایمان را که در قلوب ایشان
 است و کفر و فسق و عصیان را که مکرده میداند لیکن در صورت
 سلب ایمان و ارتکاب کفر و عصیان این شخص را برای ایشان حاصل نیست
 و تم تخصیص زمانه آنحضرت نیست بلکه بعد آنحضرت نیز اگر کسی شرف
 بایمان خواهد بود و خدا بایمان را در قلب او دوست خواهد داشت
 و کفر و عصیان را بسوء او مکرده خواهد داشت لیکن لازم نخواهد بود
 که صد و کفر از ایشان محال باشد و اگر محجب و تحجب در تزئین خدا ایمان
 را در قلوب مومنین و تکریم کفر و فسق و عصیان از ایشان مانع
 صد و کفر و عصیان باشد و بی ضرورت باید که جمله ایشان محصور
 باشند و حال آنکه خدا بایمان در حق همین مومنین میفرماید که یا ایها الینز
 امنون یرتد منکم عن وینه پس مکرده داشتن کفر و عصیان
 در قلوب مومنین موجب آن میشود که صد و کفر و عصیان از ایشان محال باشد بلکه مقصود
 اینست که در قلوب مومنین است خدا بایمان را دوست داشته است و در قلوب ایشان
 مزین گردانیده و کفر و عصیان را که مرتکب آن شوند ان را مکره
 و ناخوش میداند که بان را رضی نیست نه بکلمه صد و عصیان از ایشان

متنوع باشد بلکه بعضی از صحابہ با ہم خون ریزی میکردند و زنا و ہم نیمه و
 و مرتکب باوہ کشتی ہم میگشتند چنانکہ در تحفہ شاہجی مذکور است و ما
 قبل همین ایہ التذاتعائے در بیان فسق و لیدین عقبہ برادر عثمان کہ از
 مہاجرین بود میفرماید یا ایہا الذین استنجاکم فاستق بنوا قبیلاً
 چنانکہ در مدارک بیضاوی و تفسیر کبیر است یعنی ای انا کہ ایمان آوردید
 اگر بایزید نزد شما فاسق بخیر پس تحقیق کنید انرا اتے پس کجا با قیامند
 فسق و عصیان و الیثان ہر گاہ خدا تعالیٰ ایشان را فاسق فرمودہ
 باشد و این خطاب بجمع مومنین است و در وقتیکہ ولید سب را گرفتند
 زکوۃ نبی مصطفیٰ رفت و بر الیثان بہمت ارتداد و انکار زکوۃ
 نمود پس اگر مجرب و حبیب خدا ایمان را و مکر یہ او عصیان را موجب جہنم
 صدور و مباحی از ایشان میشد درین صورت مے بالیت کہ احدی بعد
 آنحضرت صلعم طریق ارتداد نمے چمود و حالانکہ نزد اہلسنت اکثر فرق
 مومنین براہ ارتداد رفتہ اند قال استدا علی الکفار رجاء و بینم تیرم
 رکعاً سجداً یقنون فضلا من اللہ و رضوانا سیما ہم فی وجوہہم من
 انہ السجود و الک مشاہیم فی التوریتہ و شہلم فی الانجیل اقول این ایہ
 از اول جنین است کہ محمد رسول اللہ و الذین معہ استدا علی الکفار
 رجاء و بینم تیرم رکعاً سجداً الا یہ این ایہ در شان کل صحابہ نیست بلکہ در
 شان مومنین کاملین است کہ آنحضرت صلعم را و معرکہ جہاد و تنہا
 نمے گذاشتند و تیراہ آنحضرت صلعم ثابت قدم مے ماندند و بہیت
 آنحضرت را لازم مے داشتند و بے اذن آنحضرت صلعم از امر جامع
 مثل جماعت نماز و انجمن و غط و حجاب و کفار و منافقت نمیکردند چنانکہ

حقتعالی میفرماید اِنَّا الْمُؤْمِنُونَ الذِّیْنَ اٰتٰوْا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاَوْكَا نُوْا
 مَعَهُ عَظٰمَ رَاجَعٍ لِّمٰذِ هُوَ اَحْسَنُ یَسْتَاذِنُوْهُ یَعْنِیْ خَیْرَیْنِ نِّسْبَتِیْ کَہِیْطِیْنِ
 کَسَا لَیْ اَنْدَکَ اَیْمَانِ اُوْرُوْنَدِیْخَازِیْخَمِرَ اُوْوَوَقِیْکَہُ بِاَشْدِ سَمَرَاہِ اُوْر
 اِمْرَجَاعِیْ نَیْ رُوْنَدِیْ اَیْکَہُ اُوْنِ گِیْرَ نَدِ اَزِ اَنْخَضَرْتِ ضَلَعِیْ اَتَیْے وَاِیْثَانِ
 نَہِ وَجَاعَتِ نَمَازِ مِیْثَہِ مَعِیْتِ اَنْخَضَرْتِ رَا لَازِمِ مِیْدَانِ سِتْدِ جَنَیْخَہِ حُوْ
 تَعَالِیْ مِیْفَرِیْدِ وَاُوْارِ اَوَا جَارَہِ اَوَلِہُوْا اَنْفَعُوْا اِلَیْہَا دُتْرَ کُوْکُ تَقَا مَا
 یَعْنِیْ وَوَقِیْکَہُ مَیْ بِنِیْدِ خَرِیْدِ وَفَرْخَتِ رَا یَا بَا زِ پِیْرَا مِیْدِ وَنَدِ سُوْیْ
 اِنْ مِیْگِذَارِ نَدِ تَرَا دِرِ نَمَازِ جَاعَتِ تَنْہَا اِیْتَا دَہِ وَنَہِ دِرِ مَجْمَعِ وَعَظْمِ تَوَقُفِ
 وَتَلَبُّثِ مَیْ وَرِیْزِیْدِ نَدِ جَنَیْخَہِ حَقْتَعَالِیْ مِیْفَرِیْدِ قَدِ یَعْلَمُ اَللّٰہُ الذِّیْنَ یَسْتَلُوْنَ
 سَکْمَ لُوْا اُوْا اِیْنِیْے تَحْقِیْقِ مِیْدَانِ خُذَا کَسَا لَیْ رَا کَہُ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَزِ اَنْجَمِیْنِ
 وَعَظْمِیْرِ وَنَدِ اَرِ شَمَا پُوْشِیْدَہِ نَظَرِ وَنَہِ اِیْثَانِ وَجِہَا وَہِمَرَاہِ اَنْخَضَرْتِ
 صَلَعِیْ مِیْدَامِ قَدَمِ ثَبَاتِ مَیْ فُشَرِ وَنَدِ جَنَیْخَہِ حَقْتَعَالِیْ مِیْفَرِیْدِ خَمِ
 تَوَلِیْمِ کَہِ بَرِیْنِ یَعْنِیْ پَسِ بَرِ گِرُوْیْدِ شَمَا پُشْتِ گِرُوْا شَدِ گَانِ وَبِرَگَاہِ
 جَنَابِ رَسُوْلِیْ مَقْبُوْلِ رَا وِرِ مِیْدَانِ قِتَالِ فَرِیْدِ وَہِ حَیْدِ گِذَا شَدِ
 اَزِ خَوْفِ وَرَعْبِ کُفَّارِ رُوْیْفَرَا رَہِتا وَنَدِ کَبَا بَا قِیْمَانِ مَعِیْتِ اِیْثَانِ
 بَا اَنْخَضَرْتِ وَہِیْجِنِیْنِ جَالِ مَعِیْتِ نَمَازِ عَظْمِ اسْتِ کَہِ بَیَانِ کِرُوْمِ وَاِیْنِ شُغُفِ
 مَعِیْتِ بَرَا کَسَا نِیْسَتِ کَہِ دِرِ ہِمَرِ اِمْرَجَاعِیْ مَعِیْتِ جَنَابِ سُوْیْخَازِ اَلتَّحَرُّمِ
 مِیْنِہُوْ وَنَدِ بِلِیْ اِجَا زَتِ اَنْخَضَرْتِ صَلَعِیْ طَرِیْقِ مَفَارِقَتِ نَحِیْ ہِمُوْ وَنَدِ
 حَقِّ ہِمِیْنِ کَسَا اِیْنِ اِیْہِمِ نَا زِلِ سَتِ یَا اِیْہَا اَلْبَحْیْ سَبْکَا لُشْدِ مَنِ اَتَبَعْکَ
 مَنِ الْمُؤْمِنِیْنِ یَعْنِیْ اِیْ سَمِیْہِ کَا فِیْئَتِ تَرَا خُذَا وَکِیْکَہُ مَعِیْتِ تُوْکُنْدَا رِ مَوْنِیْنِ
 وَقَبْلِ اَزِیْنِ اَزِ تَبْا بِلِیْ سَتِ تَطْیِیْرِ مَوْنِہُوْ وَاَمَ کَہِ اِیْنِ اِیْہِیْثَانِ عَلِیْ بِنِ

بطالب است و مجرب و معیت آنحضرت صلعم کما فی آیه ما و اسیکه معیت ایمان
 و مخر حاصل نباشد اکثر متلافین آنحضرت صلعم بودند
 رحمن جهت خدا تعالی در آخرین ایام تحصیل کرده میفرماید که
 عبد الله الذین اسنوا و علوا الصالحات منهم مغفرة و اجر عظیم ما و هرگاه
 جماعت معیت آنحضرت صلعم گوارا کردند و بار بار از سر حرکتها و گریختن
 ایشان بر کفار چه تشدد و خواهند نمود بلکه شعار بعضی از ایشان بعکس از
 یہ بود که از کفار بیشتر شدند چنانچه حقیقتا میفرماید آنحضرت صلعم فالدخول
 ان الجحشوه ان کنتم مومنین یعنی آیا میترسید از کفار پس الله تعالی
 سزاوارست باینکه بیشتر سید از و اگر باشد شما ایمان آورندگان و
 بر مومنین شدت مینمودند و مومنین از غلظت مزاج ایشان متنفر شدند
 حکومت ایشان را پسند میکردند چنانچه قبل ازین تحصیل نگاشته ام که سرگاه
 بوبکر را خدیجه و طلحه و غیره گفتند ابو بکر را که تو بخدا و خود قایل نیستی که
 بنین فقط غلیظ را بر ما حاکم کرده و القدر از غلظت او مجتنب بودند که
 بخوف او مسئله حق بیاورند مینویسند چنانچه در احصاء العلوم
 امام غزالی مذکور است که ابن عباس بعد از قرائت عهد عمر گفت که عول
 در شرح جانر نیست و رومان گفتند که چرا و عهد عمر نگفتی گفت که از خوف
 او گفتن نخواستیم و اگر چه میبایستیم و رکل صحابه متحقق بود و ضرب و
 اخراج صحابه عالی متعارف بود قیوع بجهت آمد و قتال مشاجرات با هم
 نمی بست و الوهیه و بر بیان قول رسول خدا صلعم که من قال لا اله
 الا الله محمد رسول الله و فعل الحجة بغیر حساب لکد و مشقت عمر نمی خورد
 و حال رکوع و سجود و ایشان ان بود که جماعت نماز را ترک کرده بر

نظاره العجب است تا مقصد انحضرت صلعم را در نماز تنگ نهشته راه خود میگرفت
 چنانکه قبل از زن بیان کرده ام و در ابتدا که سلام بخواند بر سر تمام نشسته و بعد
 چنانکه صاحب تحفه در غدر آن مینویسد و هرگاه حال نماز ایشان همچنان باشد که هنوز
 را بر آن مقدم دارند و درین صورت احتمال سماع از اشجود و روزه ایشان که با و اگر طایف
 فصل و ضوان جدا میبودند از هر که جدا فرامیگردند و اخضاعت نماز مجمع بدایت و
 وعظ اغتراب بخوریدند پس این صفات بندجه آیت که نشد و بفرار است و بیرون
 رحمتیم بجا آوردن سجود و رکوع بخشوع و خضوع و ابتعا فضل و ضوان خدا و انعام
 آثار سجود و حیاهه آنها محصل است بر آنستین مخلصین که از مراجع بی اجازت
 انحضرت صلعم مخالفت نمیکردند و نه کل صحابه که حسب رساله ادعای آنستینامه قال
 و اولکم هم الصادقون و اولکم هم المفلحون لایستونکم من الفقه من قبل الفقه و
 قاتل اولکم اعظم حربه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنه
 و الرحیم کلمه التوفیق و کانوا احق بها و اولها هو الذی امر الی سیکینه علی بن ابی طالب
 امیر داور ایمان و ایمانهم و غیره من الایات کثیره بر واقفان قران پوشیده
 اقول چنانکه جناب پارسى عز اسمه در حق مهاجرین و انصار میفرماید اولکم هم الصادقون
 و اولکم هم المفلحون همچنین در حق جمیع مؤمنین مالک بن نویره و غیره نیز میفرماید
 اولکم الذین صدقوا و اولکم هم المستفون ایضا لکن المرسل الذین یؤمنون به و یحاربون
 باهم و انفسهم اولکم هم المفلحون ایضا یؤمنون بالله و الیوم الآخر و یسرون
 بالمرضا و یهون عن المنکر و یسارعون الخیرات و اولکم هم الصالحون و غیره
 من الایات و نیز حقیقتا پنج مقاتلان متفقان فی سبیل الله میفرماید
 غاصبان قاطعان حقوق مؤمنین نه توصیف ثاربان و غارتین چنانکه سید
 نزو اهلست مژده گردیده اند البته در زیره منقذین متقاتلین بعد فتح که اهل اند

و بعد از آنکه بر ایشان ثابت است و نیز خدا تعالی بر اجماع مومنین و عدوین و غیره
و بعد از آنکه المذنبین امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و هو عظیم نعم خدا تعالی
و بعد از آنکه او بهت کس را که اینها آورند و گرداگرد ایشان است که در نزد ایشان امرش است
و عز و بزرگی پس تخصیص مباحترین باقی مانده و لزوم کلمه تقوی مختص بهت بوقت
حلول حجت جا بلیه در قلوب کفار و حجت ایشان ان بود که آنحضرت صلعم زمانه شد
از طواف خانه کعبه و مراد از کلمه تقوی بسم الله الرحمن الرحیم است یا محمد رسول الله
که کفار از او صلعم نامه نوشتن ندا و مخالفت کردند از تحریر آن پس وقتیکه کفار
حجت او در قلوب خود نگاراه دادند الله تعالی انزال سینه فرمود بر رسول مقبول و
اجماع مومنین که با کفار مقاتله کردند بلکه صلعم راضی شده و عداوت کردند و ایشان را
خدا تعالی بر کلمه تقوی ثابت داشت که ایشان را و از کلمه تقوی بودند کفار اینست
ما حصل ضیای و مدارک حجت و لزوم ثبوت کلمه تقوی بر او و امانیت بلکه بر او شرط
است بعد از آنکه شرط بقا و عدم بقا و در هر دو ایستاد اگر مطلق کلمه تقوی باعتبار مفهوم ظاهر
خود را و باشد یا بر او و ام نمی تواند شد چرا که اگر بر او و ام می بود کس متفق نشده باشد
عایشه را بهترین زبان می ساخت و کلمه تقوی را از دست خود نمیدانند و با صداره کلمه تقوی
آنحضرت صلعم را ملول نمی ساختند و آنحضرت صلعم را منسوب به زبان نمیکردند و نیز در
لزوم کلمه تقوی بر او صحت است و عصمت ایشان بهت و بخلاف آن نظر نموده و انزال
سینه در قلوب مومنین در این امر علت موجب از و یا ایمان نیست بلکه هر کس که موافق
کامل بود البته تقویت می شد و بهت بکلام ایشان تا یکبار صلعم را ندانند و بشیر و در آیه

انما ارسلک شایدا و مبشرا و نذیرا التومنون بالهدی رسول و لو قروه و لو قروه و لو قروه
بکرة و اولی علت موجب ایمان جمیع تقویت دادن تسبیح و تسبیح شام تسبیح بلکه با وجود
تا یکبار و با قاعد می نمود و از حرکت چو سبک رفتند و نماز که در آن است امر اقطع و ظاهر

گروه بر آتش که لعوب فتنه فضلا عن تسبیح و این آیات و دیگر آیات در
 مدح مؤمنین و عوذه جنات نغم نازل گردیده اند پس اگر عمل بر عموم آیات است عقیده
 در این آیات است که هر کس که بخدا و رسول و ایمان آورده و بال نفس خود جدا کرده
 پس آن شخص ناجی است گو بعد ایمان برکت برسد و دعا گیر شده باشد پس نصیب
 قصود مالک بن نویره و قوم اچیت ایشان هم در جمله اولی فتنه با ایمان گردیده
 بودند و اتفاق میکردند و گویا فتح باشد و این حرفی نمی از منکر میکردند و موخو بود
 نمی بودند و بر کلمه تقوی ثابت میماندند و اگر بر آخر حج ایشان خارج اطلاق کدام پس
 سجد و است بر آخر حج بعضی از مهاجرین از استقامت ایمان نیز دلایل قاطعه موجود اند
 و اگر اواران این است که این آیات در حق کسانی است که تا دم اولین برایمان
 خود متقل میمانند پس برین صورت جمله مؤمنین با وی اند تخصیص ایشان چیست حسب
 رساله بار آیات مدح مهاجرین و انصاری آورد و ما از خوبی ایشان با اندازیم مگر کسی
 چرا و حقیقت برین سخن قائم و برقرار نماندند ایشان را البته بموجبیه و من میرند
 بنکم عن دینه فیمیت و موکافرا و لکن حطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولیک
 اصحاب النبییم فیما خالدهن از آیات مذکوره که در مدح و ابرو اند شش صد ایم
 صاحب سائر چند است و پانصد و بر اصلاح حال ایشان جمله اولی و ثانی و ثالث
 در مدح ایشان آیات قرآنی بسیار و در ضمن مدح مهاجرین و انصاریت
 ایشان جوید لیکن بغیر جمعا و نغمی و اند شد الاصلاح العطار یا فسد الدهر قال
 و دیگر مؤمنین حکم ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین بحیث و اتباع
 مهاجرین با مو از بغی اسی کسانیکه ایمان آوردید و بر رسید اند و با شدی همراه
 صادقان اقول و بین ایها الذین اتقوا الله حکم با اتباع الصادقین فرموده است و اما
 مهاجرین تخصیص مهاجرین چیست بلکه مهاجر باشد یا کسی دیگر که در مدح و ثناء باشد

بصفت طاع بودن و ان موقوف است بر استحالة رد کردن و توان صحیح نیست
 شد مگر از معصوم و اگر جائز الخطا خواهد بود افتاد و عدم افتاد هر دو واجب خواهند
 بود و این محال است چگونه چنین باشد که جناب حکیم علی الاطلاق بر پیروی
 حکم فرماید که خلاف امر خداست و دینداران مرونی که حقها مطلع نباشند و در
 پنبه رجوع بدیگران نمایند و معافی قرآن از او تخمین گویند و از تحذرات حمله
 نشین الزامات خورند و در اموال مسلمانان تصرفاتی بکنند پس در اینجا بقدر
 اقتداء و بودن همراه ایشان مراد از صادقین معصومین اند و الا لفظ صادقین
 در قرآن بر او دیگر مؤنثین هم آمده است فخرالدین رازی و تفسیر و تفسیر
 آیه و الا فلا ینکم میگوید که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای
 او و الا لامر و الا لازم می آید که هم امر باطاعت نشان شده باشد و هم نهی از
 اطاعت زیرا که اطاعت و محضات حرام است و نیز گفته که مراد از صادقین در آیه
 و کونوا مع الصادقین معصومین اند لیکن چون دیده که اعتراف بمقتضا این آیه مستلزم
 بطلان امامت خلفاء ایشان است گفته که مراد از صادقین او و الا لامر اجماع است
 و نهی نیست رکاکت این تاویل چون خدا تعالی امر فرموده است بودن همراه صادقین
 یعنی به پیروی ایشان و تکلیف تا قیامت باقیست پس کجا است آن اجماع
 به پیروی ان کنیم و تا این دم هیچکدام اجماع ثابت نشده فضلا عن الاجماع
 و اجماعی که بیان میکنند بنور توضیح پیوسته و اگر گویند که درین زمان اگر
 مراد از صادق صاحب الزمان باشد و ان معلوم بر شخص نیست پس چگونه در
 باشد که خدا تعالی امر باقتداء شخص نامعلوم فرماید که حکم نظیر این قول کسی است که بگوید
 چگونه پیغمبر خدا را ببعوث بر سایر خلق از شرق تا غرب باشد و چگونه خلق مأمور
 باقتدای او باشد و حال آنکه اکثر از اهل بلا بعید مثل

حدیثی در نام و نشان او را شنیده باشند چه آنکه در حدیثی است او حضرت
 بنیال بن قتیبه است او ششمه باشند قال نقول بن عباس و او از صدوقین
 درین از مهاجرین اولین اند و کلمه او لکن هم الصادقون در سوره حشر و
 توصیف مهاجرین دارد شده تا میگوید بن عباس است اقول نقول بن
 عباس که از طرق مخالفین است بر ما حجت نمی تواند شد و این باب مناظره
 نیست که بر کار ازم خضم قوال کا و به خود را ایراد نمایند و حاشا که ابن عباس
 چنین فرموده باشد و ابن عباس که تلمیذ شیخ ابی میر است نزد اهل
 سنت بچنین قول غیر معقول برگزیده اند و خواهد بود و در صورت تسلیم مراد
 از مهاجرین اولین کسانی اند که بطرف حث سیرت کرده بودند چنانچه از اخبار
 قبل ازین روایت کرده ام پس ششمین که بطرف حث سیرت کرده بودند
 و صدوقین مندرج نخواهند شد و در سوره حشر او از صدوقین قطرا مهاجرین
 انما فو القرب و التی و الساکین ابن ابی سبیل ندانم که در رضای است یا نه
 مهاجرین شلثه و یک ازین اصناف مذکوره داخل نیستند و لفظ صدوقین
 در قرآن در جای دیگر و حق سائر مؤمنین هم در گروید است نه بهر لفظ مهاجرین
 پس تخصیص مهاجرین باقی نمانده و نیز او از صدوقین کسانی اند که ایمان بخدا
 و رسول و آوردند و در راه خدا کردند و بعد از ان اواره و اترتاب
 نکردند چنانکه حق تعالی میفرماید انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم
 یزالبوا و جاهدوا با مو الهم و نف سبیل الهدی و لکن هم الصادقون پس
 کسانی که وقت صلح حدیبیه در نبوت انحضرت صلح اترتاب نمودند و از جهاد
 فی سبیل الله فرار کردند و جناب رسول خدا صلعم را در میدان معرکه تنها گذاشتند
 از زمره صدوقین خارج اند و چند از صدوقین سائر مؤمنین مراد اند چنانچه

از آیات قرآنی به ثبوت میرسد لیکن در آیه و کون الخ الصادقین مراد از صادقین
 بقرینه اقتدا و بودن همراه آنها خصوصاً این اند که دیگر مؤمنین چنانکه از قبل
 ازین بمعرض بیان در آیه قال بنا بران بمقتضا اهل بیت و استحقاق
 خویش عایت حق ملحوظ داشته باشیم خیرخواهی دین اسلام ابو بکر و عمر و
 عثمان و علی را مهاجرین اولین و افضل صحابه آنست و مثلاً اللهم استجب
 از احادیث نبوی پندش تا ایشان را امام و خلیفه قرار داده بحکم کتمه خیر امته
 اخبرجت للناس تار و نون بالمعروف و تنهون عن المنکر و امام باقر علیهم السلام
 در نصرت دین جنغی و اعلاء کلمه حقیقه سعی بسیار و کوشش بشمار کار بردند
 و بیعت و شرکت نماز و شرکت مشوره جناب مرتضوی با خلفاء و سربازان
 همین قسم نمود و اقوال جواب اینهمه و عادی قبل ازین بمعرض تحریر و آورده ام
 لیکن برای کتبیه صاحب رساله باز علی سبیل الاختصار بقلیم می آورم که از روی
 اهل بیت و استحقاق و پیاس خیرخواهی دین اسلام حکم شلثه را منصوب
 بخلافت نکرد و انیده بود و نیز مهاجرین چگونه اهل بیت و استحقاق داشتند
 بر نصب کردن خلیفه نه از جانب خدا که امام مبدء برای ایشان حاصل بود
 و نه جناب رسول خدا صلعم فرموده بودند که بعد من هر کس را که خواهید
 خلیفه من گردانید و نه شیخین مهاجرین اولین بودند چنانکه بان اشتهاد کرده
 و نه افضل صحابه بودند چه افضلیت موقوف است بر حصول علم جمیع مسائل
 و جوافی سبیل الهدی و حال علم شلثه ان بود که تفهیم بران را از راه
 تخمین خود میکردند و مسائل دین غلطیه ها کرده از نسوان پرده نشین
 امرات میخوردند و نگاه رجوع بطرف دیگران نمینمودند و حال جهاد
 ایشان ان بود که گاهی یک کافر را از دست خود نکشته بودند و از خون

شوکت مجلب که فرار بر فرار اختیار میکرد و اگر افضلیت باعتبار ذات
 و اصل مزاد است پس ایشان در ذوات خود با افضل از سنی باشند بودند
 و اشاره استحقاق و استخلاف ایشان در احادیث بنویسم اصل موجود
 نیست اگر کدام حدیث درین باب از آن حضرت نقل نمیکند قبول میدود وقت انعقاد
 خلافت انراستند میگردانیدند و آنچه در کتب اهل سنت ازین باب بقوم
 است از جمله موقوفات است که بعد از قراض خلافت ثلاثه نوبت بوضع
 ان رسیده است و اگر بالفرض مهاجرین ثلاثه را منصوب بخلافت میکردند
 و نیز صورت ثلاثه امراء در رؤساء ایشان میدویدند و خلفا رسول مثل دیگر
 سلاطین مثل معاویه که او را نیز اصحاب رسول قبول خلیفه گردانیده بودند
 چنانکه در ملل و نحل کواست قالوا قد بلغ حقهم و عداوتهم مع امیر المؤمنین
 الی ان سعد بن ابی وقاص بن عمر و اسامه بن زید مولی رسول الله
 صلعم و رافع بن خدیج انصاری و محمد بن سلمه زید بن ثابت انصاری و
 ابابکر و ابوالدرداء و جماعتی غیر هؤلاء لم یأعوا علیها ذولی الخلافه
 ثم یأعوا معاویه و یزید بنه من او که منهم خلاصه آنکه گفتند که کینه و دشمنی
 ایشان با امیر المؤمنین بحدی رسید که سعد بن قاص بن عمر و اسامه
 زید که متبعا آنحضرت صلعم بودند و رافع بن خدیج انصاری و محمد بن سلمه و
 زید بن ثابت انصاری و ابوبکر و ابودرداء و جماعت دیگر غیر ایشان
 از محاب پیغمبر خدا بر دست علی بیعت نکردند بعد از ان بر دست معاویه
 و یزید پس او بیعت کردند بر که از ایشان او را یافت و اکثر صحابه نزد اوست
 با اتباع معاویه در نصرت دین جیفی و اعلاء کلمه تحقیق سعی بسیار و کوشش بسیار
 بکار بردند چنانچه صاحب تحفه هم بان اشاره مینماید پس در خلافت ثلاثه

و خلافت معاویه و عثمانیت بلکه منسوب است که معاویه را حاصل بود که اکثر صحابه
بر خلافت او اجماع کرده بودند و بطوع و غیرت از علی متخلف گردیدند و تهاشم
بذیل معاویه کشته بودند عثمان رتبه ثلثه حاصل نبوده ثلثه را تهاشم
از مهاجرین و انصار اتفاق کرده منصب خلافت نکرد و انیده بود بلکه عمر
البوکر را خلیفه کرده بود که بانی بنیان خلافت ابو بکر را بود و چنانچه قاضی
عضد و شارح مقاصد شارح مواقف تکمیل این بابت تصریح بان مینمایند که

و ذلک بحصول الیقظ من جمیع اهل الحل والعقد بل الواحد والاثین من
اهل الحل والعقد کافی عقد عمر لالی بکر و عقد عمر عبدالرحمان لعثمان لمحضرت آنکه
حصول خلافت محتاج بجمیع اهل حل و عقد نیست بلکه یکدیگر و کس کافیست مثل
عقد عمر را ابو بکر و عقد عبدالرحمان بر عثمان یعنی عمر ابو بکر را بیعت خود
کرده خلیفه گردانیده بود و عبدالرحمان بر عثمان را خلیفه کرده بود و اتفاق صحابه
بر خلافت ایشان نگردیده بود و نیکن بعد بیعت عمر و عبدالرحمان همه صحابه
بتدریج باغراض گوناگون با ایشان در بیعت کردن شفق شدند و افضل
مهاجرین که بنی تهاشم و دیگر اصحاب که با او بودند و شکر بیعت ابو بکر بودند و بهر
خلافت عمر حکم از صحابه را حاضی نبود بلکه اصحاب کبار مثل طلحه و زبیر و غیره
درین باب ابو بکر را ملاست میکرد و میگفتند که تو بخدا خود قائل نیستی که
چنین فظ غلیظ را بر ما حکم کرده پس چگونه رعایت حق ملحوظ داشتند و کجا
افضل صحابه پیدا شده ایشان را خلیفه کرده بودند اگر همه کس ابو بکر را
مستحق خلافت میدانستند لازم بود که اول بر خلافت او اجماع و اتفاق میکردند
که با ابو بکر را خلیفه میسازیم که او استحقاق این امر میدار و نه انکه ابو بکر را عمر
خلیفه کند و عمر را ابو بکر و عثمان را عبدالرحمان و بعد از آن مروان بن الحنفیه

رفته بحمل تو طبع تو قیاس خود کرده و از هر چه بی جمله نبی شمر بیست ابو بکر عت
 کرده بودند مگر تحب و بعد روشش ماه و سجدین الحیا و انظار ی که قبائل
 بسیار داشت تا و هر گسیت ابو بکر کرده چنانچه در حدیثی از ابن عباس است و
 اسد البخاری بن اثیر و نهایی مخی از می مذکور است و صاحب تحفه که دعوی بیعت
 او میکند و حق مختار و در این که تمخیر است خطاب است بکسان که امر معروف و نهی از
 منکر موافق مرضی خدا میگردانند نه هر حال و بخیر که از امر معروف خدا مطلع باشد و ذکر
 ان قبل ازین بعضی تحریروا آمده و لو فرضنا که اصحاب دخول برضا و غیرت خود ایشان
 بیعت کرده بودند لیکن با نیحال ایشان نفی نمی بخشد و خلیفه کردن ایشان مستلزم
 خلافت نمیتواند شد چنان کسان بیعت معاویه هم کرده بودند و حق بجانب علی بود
 چنانچه صاحب هدایه میگوید بخیر تقلید النعماء من السلطان الحاکم کما یجوز
 من العاقل لان الصحابة رضی الله عنهم تقلدوا من معاویه و اسن معاویه و کما یجوز
 فی علی و التابعون تقلدوا من حجاج و کان هو جائز لیس جاسر
 است تقلید علما و از باو شاه ظالم چنانکه جائز است از عاقل زیرا که صحابه رضی الله
 عنهم تقلید کردند از معاویه و ابو جح و دوست علی و تابعین تقلید کردند از
 حجاج و ابو اوطالم پس تقلید اطاعت مهاجرین انصار و جب حقیقت خلافت نمیتواند
 شد و از موافقت ظاهری علی بر رضی که بیعت و شرکت مشوره ایشان بود
 حجت قائم نمیشود چه علی بر رضی که خلیفه حق بود و ناچار بود و شرکت مشوره ایشان
 بر اکثری دین مبین اگر چه اعانت آن از دیگر مستوقع باشد خواندن نماز
 عقب ایشان ثابت نیست و لو سلمنا و لکن نماز علی عقب ایشان نه است
 اقتدا بود بلکه ایشان را اسطوانه مسیحی فمیده عقب ایشان نماز میکردند و
 اساطین و مسجد نبی صلعم بسیار اند و تعجب است که علی را دشوره خود و شریر

اگر دانیدند و مشوره خلافت که اتم مقاصد بود متفق شوند و ایندند و بفرما
 و دعوی او غلط نکردند قال فی الحاشیه و کلام هدایت التیام جناب
 مرتضوی که در پنج البلاغیه شباهتین مدعاست کلامی بگذا و سپوا بالجدقان
 بیعت با معاویه از تنگ انت بالثام فانه بالیغ القوم الذین بالعواد بالکرم
 و عثمان علی بابایعوم علیه فلم یکن للثام ان یخیر لالاغائب ان یرودنا
 الشوری لهم هاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماکان الله
 رضی فان خرج منهم خارج بطحن او بدعته رده الی ما خرج منه فان الی
 قال کوه علم اتباع غیر سبیل المؤمنین و دلاله المولی و اصلاحهم و سائر حق
 اقول فقره غیر سبیل المؤمنین در کلام جناب امیر اصلا موجود نیست صنف
 رساله باتباع صاحب تحفه از جانب خود اضافه کرده است و این نامه
 الزامیه است که جناب امیر معاویه تحریر فرموده اند یعنی معاویه خلافت حسن
 اعتقاد و توحی است مبعث من بر تو لازم است اگر چه تو و دشمنان من
 اعتقاد تو آن است که علت حقیقت خلافت و چیز است یکسعت هاجرین
 و انصار و دویم شوره ایشان در باب تعیین خلیفه و ان هر دو بر حسن
 متحقق است و این نامه الزامیه است جمیع مقدمات آن نزد معاویه مسلم
 بودند و ولایت میکند بر الزامیه بودن این نامه فقره لنتک نیر اکه اگر جمیع
 مقدمات این نامه نزد معاویه از مسلمات نمی بودند و درین صورت احتیاج
 فرمودن فقره لنتک چه بود و تحقیق سلیست جمیع فقرات الزامیه ثابت
 شد و فقره اما الشوری لهم هاجرین و الانصار نیز از معتقدات معاویه است
 پس این فقره هم داخل در الزام خواهد بود و مثل فقرات بالایه و حب حقیقت
 سلیست نزد معاویه و در حیرت یکسعت هاجرین و انصار اگر چه ملامت شود

باشد مثل بیعت ابو بکر فلقه بود و بیعت عمر و ابوبکر است صحابیه
 آمده و دیگر شورش پس از جناب بیان هر دو طریق فرموده اند و بعد
 بیان هر دو طریق فرمودند که خان اجتماع علی رجل سموه اما مکان
 للیه رضی و این فقره متفرع است بر هر دو طریق مذکور بالا که تعلق به هر
 طریق دارد و این هم بر طبق اعتقاد معاویه است و عقیده جناب امیر
 چنان نه بود که هر کس را که صحابه مشوره کرده خلیفه نمایند و ناشی امام
 نمهند پس آن مواضع مرضی خداست چه جمعی از مهاجرین و انصار بر سوت
 معاویه بیعت کرده بودند و اگر بیعت ایشان حق میبود جناب امیر وقت
 انعقاد بیعت عثمان در بیعت او گفتگو نمیگرد و نمیفرمودند بر خلاف
 مرضی خدا که خلافت حق من است چنانکه قبل ازین از استیفاء و غیره
 نقل کرده ام پس این مقدرات اخیر را در صورت الزام تکرار و انداز
 مرا و فهمیدن چنانکه بعضی علما میگویند ناشی از کمال وقاحت و حماقت
 است و نه از ابا صاحب رسول مقبول از مهاجرین و انصار و غیره سمیست
 معاویه بیعت کرده بودند و در تواریخ اهل سنت مذکور است که دو ازده
 فقط از قریش بر دست معاویه بیعت کرده بودند و ازین جهت خود
 را خلیفه حق میدانست نه بوجه دیگر و جناب امیر را که با وجود بیعت مهاجرین
 و انصار قابل خلافت نمیدانست از جهت زعم عدم لیاقت انجناب امیر
 خیال باطل در دماغ او پیچیده بود و بیعت مهاجرین و انصار را در بار
 هر کس حق حقیق میفهمید و اگر معاویه با وجود بیعت نمودن مهاجرین و
 انصار بر دست علی در صد و قد حیات انجناب گرویده باشد و نه تنه
 هم با کمال غیب بحسب اعتقاد معاویه توقف حقیقت خلافت را بر بیعت مهاجرین

والنصارى مانع وقاوح نمی تواند شد چه عایشه و اشكر او نیز قریباً قریباً علی بن ابی طالب
میکردند و بجهت مهاجرین و انصار را موجب حقیقت خلافت میدانستند
پس باطل شدن دعوی هم صاحب تحفه و جواب الزام مذکور قال فی
الحاشیه و نیز کلام انجناب است در پنج البلاغه مابین است لایزال من
المهاجرین و روت کما وروا و اصدرت کما اصدروا و اما کان الشیخ
یجمعهم علی الضلالة اقول این کلام در متن نهج البلاغه اصلاً موجود نیست
و نه کسی از علمای ما و کتاب دیگر این کلام را منسوب با انجناب کرده لیکن
صاحب تحفه مینویسد که این قول جناب میر شیخ در نهج البلاغه که از شیخ
و معتزله اند و اگر دیده است و نام کدام کتاب نه نوشته بنابر آن
واضح میشود که جناب شایه صاحب از جانب خود و تجویز این فقره نموده اند
لیکن صاحب ساله بر شایه صاحب هم فوقیت حجت و ترقی کرده که این
قول را در اصل نهج البلاغه بیان کرده و اگر کسی معتزله این فقرات را
در شرح خود تحریر کرده باشد پس آن بر ما حجت نمیتواند شد که ایشان
بر او کوچک المصنعت اند و اعتقاد حقیقت خلافت ثلاثه قال بخلاف تقیه
از زوایم اخلاق اهل نفاق محدود و در رایه یخلفون بالتداهیم نسکون و ما هم
نسکون و لکنهم قوم یضربون ذم ان موجود است و فاعلش مطر و اقول
ذم نفاق البته در قرآن مجید موجود است و ذم تقیه در قرآن چه در حدیث
بلکه حکم ان موجود است هم در قرآن و هم در حدیث و در تقیه و نفاق فرق
بین است تقیه آنست که قلب صاحب آن از ایمان مطمئن باشد و وظایم
خلافت نمایی باشد و نفاق آنست که صاحب آن در اول معتقد کفر باشد
و در ظاهر مظهر اسلام باشد و تقیه از مدام شعرا خاصان خدا بوده است

بیضای و تفسیریه و ثبت فیما عموک سینج فعلت فعلتک التی فعلت و انت
 من الکافرین میگردد که حضرت موسی در قطیان بقیه میگذرانند چنانچه میگردد
 که فانه علیه الصلوة و السلام کان یعالیهم بالتقیه یعنی بود و موسی که زندگانی
 میکرد و ایشان بقیه و در حال موسی آل فرعون البهتکامیفرماید و قال
 رجل موسی من آل فرعون یکم ایمانه یعنی گفت مرد موسی از آل فرعون
 که پوشیده داشت ایمان خود را و در مقدمه عمار یا سحر حق تعالی میفرماید
 من کفر بالبد بعد ایمانه الاسن اگره و قلبه مطمئن بالایمان یعنی کسی که کفر
 کند بعد ایمان خود و مگر کسی که زیروستی کرده شود و دل او مطمئن باشد از
 ایمان در بیضای و تفسیریه این ایه مذکور است که کفار را غمناز راه چیره
 دوستی و جبریر چه خواستند گویانیدند و مردمان گفتند که یار سوختن را عمار
 کفر کرده و آنحضرت فرمودند کلا ان عمار املی ایمان من قرنه الی قدمه و
 اختلط الایمان بلحمه و دمیه یعنی نه چنین است که شما میگویید بد رستی که عمار
 پیرست از ایمان از سر تا قدم و مخلوط شده است ایمان او و گوشت او و
 خون او بعد از ان عمار یا سحر حاضر شدند با دیده گریان پس جناب رسول
 خدا صلعم شکبائی او را پاک میکرد و میفرمود مالک ان عا و اولک فعلیه
 بما قلت یعنی کوه شده است ترا اگر ایشان عود کنند بر تو پس عا و کهن
 چیز را که گفته یعنی اگر ترا باز تکلیف گفتن کلمات کفر کنند باز گواهی
 بکلام التبیضای پس حال بقیه حضرت موسی و موسی آل فرعون و عمار یا سحر
 از کلام الله بر توحیح پیوست و حال بقیه جناب رسول خدا و صحابه قبل ازین
 تحریر کرده ام اکنون ایمان صاحب سالک را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی
 و مردمان آل فرعون و عمار یا سحر و جناب رسول خدا صلعم و صحابه با

در زمره منافقین و سج میکند و میگوید که تعقیب تو اعم اخلاق اهل نفاق
 مسجد و دهست و ای که در ذکر منافقین هست بر استقیان بایمان ایستاده
 کرده ان بنی الاخر و حج سن الايمان و تعقیب از کلام الله ثابت است
 مثل قول حق سبحانه تعالی و ان خاطبهم الحاکمون قالوا سلما و
 لا تلقوا ابایدکم الی التهلكة و الی قتلت نفسا فاحاف ان یقولون
 و الی خشیت ان یقول فرقت بین بنی اسرائیل الی غیر ذلک من
 الایات و مضایق در تفسیر آیه الا ان تتقوا منهم تقته میگوید الا ان
 تخافوا من جتهم یا حیل لقائه و نقل کرده مضایق ای که یعقوب از قرآن
 سبعة نقاهه راجح بلفظ تعقیب خوانده و باز میگوید که منع کرده است خداوند
 عالم از دوستی ظاهری و باطنی کفار در جمیع اوقات مگر وقت خوف مذکر که ظاهرا
 موالات در چنین وقت جائز است و تحریر الدین در از می در تفسیر سن آیه میگوید
 که تعقیب جائز است از بر اصول نفس و تجاری از حسن بصری روایت کرده
 که التقی الی یوم القیامة ای انها باقیة او جائزة الی یوم القیامة و
 فاضل کجراتی در جمیع البحار میگوید الا ان تتقوا منهم تقته ای تعقیب و بی الحد
 سن اظهار مافی الضمیر من العقیدة و نحو بلعند الناس و علامه ابن خلکان در
 و قیات الاعیان در ترجمه حسن بصری میگوید که ابن سیرین و شعبی نیز بد
 بن عبد الملک را خلیفه الله علی عباد و از راه تعقیب گفته و در کشف مذکور است
 که کامل ابو یوسفی بر ابوجوب نصرت زید بن علی و حمل المال الیه یعنی ابو یوسف
 پوشیده فتو میگوید ابو جوب نصرت زید بن علی و بروا شدن مال بسوی
 او بسبب خوف خلیفه عباسی و سواخر آن اکثر روایات اند و کتب است
 که تقریر دلالت میکند مراعاة الاختصار بر همین قدر اکتفا کرده شد و قول

صاحب تحفه که نزد شیعه اگر پیغمبر در حالت تقیه کلمات کفر یا کذب گوید
جائز است انکار و انقضای دروغی بحث است شیعه این امر را بر گزیر پیغمبر
جائز نمی دارند و در کتب ایشان اصلاً ذکر آن نیست **قال** و عده خلفانی
راشده که در استخلاف بدون نام احدی منج بود باراده الهی و در ترک
اتفاق و اجماع مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید ابرار که بشعار طلب
حق معلوم و بلباس تنوع لابس بودند و حق خلفا را شنیدین که در میان حین
اولین بودند متصل زبان نبوت را بخاز یافت و بوفارسید و آنک
فصل لایم یوتیمین ایشاد و الهی و الفضل العظیم **اقول** صاحب سیال
از جانب خود و بر چه می خواهد در کلام الهی تصرف بجا می کند و بر خلاف
جمهور خود می نویسد بیشتر از مذنب جمهور و متکلمین و مجتهدین اهل سنت است که
خلافت خلفا غیر مخصوص است چنانچه صاحب تحفه هم بآن قایل است
میگوید که صحابه نه معصوم بودند نه منصوص و نه رساله دعوی منصوص
آن میکنند میگوید که آیه استخلاف در باره وعده استخلاف خلفا را شنید
نازل گردیده است و خدا تعالی آنجا را وعده خود فرمود و من قبل ازین
مفصل بیان کرده ام که در پایه مذکور مراد از استخلاف معنی لغوی
است و این استخلاف ثابت است بر اجتناب رسول خدا صلعم و جمیع تنبیها
صالحین که خطاب نیز جمیع ایشان است و وعده استخلاف در زبان
انحضرت صلعم بوفارسید و بعد از آنحضرت اسلام و البقیه سلاطین اسلام
روز بروز تر می ماند است الی یومنا هذا و عدا جماع صحابه بر خلافت
خلفاء بر گزینند و نگزیده بود بلکه ابو بکر را عمر خلیفه کرده بود و عمر را ابو بکر
و عثمان را عبد الرحمن چنانکه قبل ازین از کتب اهل سنت بتفصیل

یان کرده ام و نه کل ایشان بتلبس لباس تقوی بودند و لافوت بجز
 تجدید و تعزیر ایشان نمیرسید و علی الشاخر اکاذب و غاصب نمیدانست
 نه شیخین از قریب جبرین اولین بودند چنانکه قبل ازین مبین ساخته ام
 هرگاه نام احدی در آیه مذکور مندرج نیست و نه کلام حدیثی است و یا
 باره نزول است پس قریب از کجا تخصیص خلعا و سیکه می آید ارشاد خدا که
 و سجا من خطان جمیع یومنین صالحین میفرماید و وعده استخلاف هم از جمیع ایشان
 میکنند و تو سیکوی که در حق خلافت خلعا و سیکه است و وعده خلافت
 را استاده که در آیه استخلاف است اگر بر آئینه بود پس می بایست که جناب
 رسول خدا صلعم در تفسیر این ارشاد میفرمود که میباید این
 فلان و فلان کس خلیفه من خواهند بود یا تخصیص نمیفرمودند بلکه
 این قدر ارشاد میکردند که درین آیه وعده است از جانب خدا بر
 خلافت را شده اصحاب من هر کس که باشد لیکن از آنحضرت صلعم
 در تفسیر این آیه اینچنین منقول نیست بلکه از زمانه مابعد خود چنین اجل
 فرموده اند که بعد من حکام پیدا خواهند شد که متن سبب من نشاند
 و در میان ایشان مردان باشند که دلای ایشان و لباس شیاطین
 باشند و خلیفه را حکم دادند که پیروی ایشان کنی اگر چه مال ترا گیرند
 و پشت ترا زخمی کنند چنانکه در صحیح مسلم است و در مشکوٰۃ و در باب الفقر
 چنین است که خلیفه میگوید مردان می پرسیدند از جناب رسول خدا از
 خیر من می پرسیدم از شری ترین آنکه در یاد من پس گفت یا رسول
 الله ما بودیم از جنابیت در شری پس حقیقتا براسه ما این خیر را مرستاد
 ای بعد از من خیر شری نیست و در حدیثی دیگر می دانند بر این جواب چنین که

ہر کہ دعوت شان قبول کند بچشمش اندازند گفتم صف ہا برای ما
 بیان فرمائی فرمود قومی باشند کہ از زمین ما بر خیزند و بربان ما
 سخن گویند گفتم چه فرمائی اگر اسن شود ریاد مرا فرمود لازم بگیرنی جماعت
 مسلمین امام ایشان را گفتم اگر ایشان را امامی و جماعتی نباشد حکتم
 فرمود غرت گیری از ہمہ آن فرق تا بمیری نتیجہ پس ثلث بہر جب از شد
 جناب سولہ صلواتم کہ بعد از آن حضرت برخواستند و زمرہ حکام
 مذکورہ داخل شدند و بالفرض اگر اجماع بر آ ایشان بوقوع می آمد
 باز ایشان را مزیت حاصل نبود چہ بر خلافت معاویہ ہم اتفاق صحی
 گردیدہ بود بلکہ عبداللہ بن عمر کہ از کبار صحابہ بودند انس بن مالک
 برست نیز بیعت کرد و بودند و اتفاق اکثر مردم بر خلافت او بودند و
 نزد اہل سنت اتفاق و امانت بہ طریق ہست چنانکہ در شرح مقاصد
 است کہ امانت بطریق ثلثہ منعقد میشود یکے بیعت اہل حل و عقد و ہم
 استخلاف خلیفہ سابق لاحق را سیوم قہر و سہیلان تہ پس گویم
 کہ در نیریدیم بہر طریق متحقق بودند اما اول بیعت کردند بر دست
 وحی عبداللہ بن عمر و انس بن مالک عمر بن سعد وغیرہ کہ ہمہ از اہل
 حل و عقد بودند و اما ثانی پس انہم ثابت است کہ معاویہ نیز بر اہل خلافت
 کرد چنانچہ در تاریخ الخلفاء مذکور است و فی خمسین من الهجرة و
 معویتہ اہل الشام فی البیعتہ لولایۃ العہد لابنہ یزید فبايعوه یعنی
 و در سال پنجاہم ہجرت خواند معاویہ اہل شام را بسو بیعت بر آ
 خلافت پس خود نیز بر دست بیعت کردند ایشان او را و اما ثالث
 پس انہم ثابت است کہ بقر و غلبہ تسلط خود نمود و تا اینکه مسلم بن عقبہ را

فرستاده اهل مدینه را قتل نمود و چنانچه در جذبات القلوب مذکور است و ظاهر
 است که از خلافت نیز بدسلام را کدّام ترقی حاصل نیست و نه و نفس
 الا حقیقت نیز ثابت است گو علماء اهل سنت در اثبات خلافت او
 دست و پا زنند چنانچه حال دیگر خلفاء است و در نیز در ایشان و در باب
 خلافت فرقی نیست و چنانکه خواندن خلیفه رسول کسی را که رسول خدا و را
 خلیفه مکرده پسند میوه و میوه است چنانچه گفتن خلفاء راشدین اهل
 اسواء طلبه دنیا را میخیزد و اگر مراد از خلفاء راشدین آنست که بدی باشند
 که ورثه علوم نبوی اند نهایت مناسبت و در کتاب نیست که قول آنحضرت صلعم
 مرقوم است علیکم بنی و سنته خلفاء راشدین مراد از خلفاء راشدین آنست
 معصومین هستند و قید راشدین از همین جهت است زیرا که ممکن نیست
 که آنحضرت صلعم بر آپس و طرق خاطیان تأکید فرماید قال و اشاره
 میخیزد مضمون الذین ان کننا هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر
 بالعرف و نهوا عن المنکر که در حق مهاجرین بود و ظهور انجا میاید قول
 البته مضمون این آیه جب و عده در زمانه آنحضرت صلعم ظهور انجا میاید
 و از نه ثلثه را بان چه تعلقی نیست و ممکن این آیه را با تکمیل آیه استخلاف
 چه مناسبت است تکمیل آیه استخلاف ممکن وین است که آن تکمیل کامل است و
 تکمیل دین آیه تکمیل ذوات مومنین است و آن تکمیل فی الجملة است که
 قدرت بر او اکلوة و استیاء زکوة و امر بالمعروف و نهی عن المنکر حاصل
 باشد و این تکمیل را تکمیل دین لازم نیست و عده این تکمیل در زمان
 آنحضرت صلعم بود فارسی چنانچه قضا میفرماید المومنون و المومنات
 بعضهم اولیاء لبعض یا مرون بالمعروف و نهیون عن المنکر و یقیمون الصلوة

و یوتون الزکوة لپیچون الله و رسوله اولئک سید رحم البهتان البذغیر
 حکیم پس اشاره یضمون این آیه در حق مهاجرین و انصار و در زمانه آنحضرت
 صلعم انبیا و انجاسید و هرگاه در عید که است همد آنحضرت صلعم حمله این امور
 و عود که بوقوع آمدند حسب قول حق سبحانه تعالی پس در عهود و ثلثه گفتگو
 آن جای است و اگر مقصود آنست که در زمان ثلثه هم ترقی دین گردیده بود
 پس سبب آنست که بعد از ماته ایشان زیاده تر عروج اسلام و ترقی دین رو
 بروز اظهاری رسید سلاطین اسلام اکثر بلاد کفار را فتح کرده اند و شعائر
 اسلام بدریجه ایشان اجرا یافته بود پس تخصیص بر آن ثلثه بلیت یافته و سید
 که در آنه این آیه که در قول خود آورده این است و لکن عاقبت الامور
 یعنی انجام کار مردمان را خدا میداند که کدام کدام بر ایمان خود قائم و
 برقرار خواهد ماند قائل و ایضا همین معنی است که ملک کس و قصر و تخت
 و تصرف این اسلام در آمد و در زمان ایشان سیاست مدنی و منفری
 و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج احکام شریعت در قری و اقصا و
 در اقالیم و در راز و اقامت حدود و تقریرات بدرجه اتم و اکمل با انجام رسید
 خود اندر به توافق شده تمام است . و بی خفاش پندار که شام است
 احوال ایضا معنی آنست که جناب رسول خدا صلعم بدریجه ذوالفقاحید
 که ارفع بلاخر بگردند و بعد آنحضرت صلعم همه کس برابر اند اگر ثلثه
 فتح فارس و روم و غیره کرده اند بعد ایشان معاویه هم اکثر بلاد و امصار
 ساخته است مثل بلاد سحبتان و سودان و قهستان و دوان و قفیان
 و همچنین بعد از ملک فتح بلاد کرده است چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است
 سوای ایشان دیگر ملوک اسلام فتح بلاد کرده اند مثل ولایت توران

ولایت ترکستان و او گنج و کوکن و ملک هند و سند که اعظم اند از فارس
 و روم و علی بن اقیاس سیاست مدنی و منشری و حفظ دین و سد
 باب فتنه و ترویج احکام شریعت و قرع و امصار و اقالیم و زو
 و راز و اقامت حدود و لغز نرات اگر در عهد و ثلثه بدرجه انتم بود و در
 از منہ دیگر ملوک هم مثل معاویه و مروان و عبد الملک و عمر بن عبد الملک
 و دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس بوجہ نہایت بود لیکن بعد از حضرت
 صلعم جمیع احکام موافق برضے خدا و رسول او از یکجای بوقوع نیامد
 بعد از زمانہ آنحضرت صلعم جمیع سلاطین متساوی الاقدام اند تخصیص ثلثه
 نیست و ملاحظہ کن حال عثمان بن عفان را و کتب تواریخ که چه بی اعتبار
 کرده بود و هر چند علی مرتضیٰ کلمات مواعظ و نصائح گوش گذار و کبر و
 پند پذیر شد اینهمه که بحقیقت ایشان اعتقاد میداری و در اثبات خلافت
 ایشان و اصلاح حال ایشان سے موفور بکار میری از جمله ملوک دنیا
 بودند و این همه سے ایشان در ترویج احکام شریعت و اقامت حدود
 و لغز نرات بہت ایفاء سلطنت خود بود و کہ مسلمانان را باین جیلہ
 در اطاعت خود میکشیدند و بذریعہ ایشان تسلط بر بلاد با سہل
 و جود صورت سے بہت ایشان ترقی ریاست خود را در ہمین پیرایہ
 تصور کرده بودند مثل ہندو یہ از اسماعیلیہ چنانکہ صاحب تحفہ و رباب
 اول تحفہ میگوید کہ بنا بر تالیف قلوب مردم آندیار کہ در خواہ شریعت
 تقیید یار دارند و اجراء احکام شریعت بہالغہ تمام می نمودند و
 نیز در میان باب میگوید کہ در باطن الحاد و زندقہ داشتند و بظاہر
 دین و کثرت طاعات و اجراء احکام شریعت می نمودند کہ قلوب

مردم رتبه‌ها را نمایند و کثرت سواد و جلوش خود کنند البته در کتب تواریخ
 این خصال همه عید و فضائل ایشان مرقوم است لیکن شاید صاحب
 آنرا از کشف خود دریافت نموده تحریر کرده اند که این مساعی ایشان در
 احکام دین بظاهر بود و از راه سمع و ریاء و در باطن الحاد و اشتغال
 که حال طاعت نیز همین بود که بر اکثری ریاست خود در اجراء احکام
 شریعت سعی میکردند و در باطن ترفع و ثروت و جاه دنیا میخواستند
 چون طالب دنیا بودند خدا تعالی بایشان اعطاء دنیا فرمود چنانکه می
 سن کان سیرید الحیوة الدنیا و زنتها لوف الیم اعمالهم فیها و تم فیها الاحیاء
 و نبیر سفیر ماید که و من کان سیرید حرت الدنیا لوفته نهبا و مال فی الآخرة
 نصیب خلاصه ترجمه مرد وایه این است که کسیکه اراده دنیا خواهد کرد
 ما و را دنیا خواهد داد ولیکن در آخرت بر او چیزی نیست و اگر نیت
 ایشان خالص می بود اقارب خود را و اعطاء اموال صدقات
 و غیره ترجیح می دادند و ابلت بنی را از حصه کامل ایشان محروم میشدند
 چنانکه و جمع بین الصیحتین است که ابو بکر قسمت میکرد و حسن را موافق قسمت
 پیغمبر الا آنکه نمیداد و خوششان رسول را بحدی که رسوخند امید داشتند و
 همچنین منع کردند عمر حسن را از ابلت که موافق خدا و رسول بود و اگر
 از خلوص نیت اجراء امور میکردند ملوث بدنیان میشدند و مثل علی
 بن ابیطالب در زهد و فقر می بسر می بردند و خوششان خود را بمنصب
 ریاست بزم و متاز نشسته ساختند هر گاه علی مرتضی عثمان را موغظت فرمود
 و جواب ایشان گفت که عمر نیز اقارب خود را بر ریاست بلاد مختص میشد
 من تنها این امر اختیار نکرده ام چنانکه در روضه الاحباب و غیره

تواریخ است و واقعی محدث است نه نوید قال اگر منکر حقیت
 خلافت خلفاء در دعوی خود ثابت اند باید که از خلفاء موعوده آیه
 استخلاف نشان بخند که کدام کدام بوده است اقوال منکرین خلافت
 بسیار اند اول ابو بکر منکر خلافت خود است میگفت که من خلیفه یم بلکه
 خالفه ام چنانکه ابن اثیر و رنهایه نوشته و خالفه بمعنی بسیار خلاف گو
 است و عمر از سلمان پرسید که من خلیفه ام یا ملک چنانکه در تاریخ خلفاء
 مذکور است و از منکرین خلافت علی رضی و زبیر و عباس و حجر بن عدی
 و عثمان بن شعیب و مهاجر بن خالد و جملہ شبی ناشم و سلمان و ابو ذر و عمار
 و مقداد و خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین و جابر بن عبد الله
 انصاری و ابوالیوب انصاری و ابوسعید خدری و بریر بن الحصب
 اسلمی و دیگر اصحاب که اسامی ایشان در کتب اہلسنت مرقوم است و ما
 باقتداء امیر المومنین علی نیز منکوحیم و از خلفاء موعوده آیه استخلاف
 کہے پڑی پس ایشان نزد اہلسنت جمیع مومنین صالحین اند کہ در زمان
 رسوخذ اصلم موجود بودند و بعضی از علماء اہلسنت میگویند کہ جمیع مومنین
 اند از اول تا آخر اند است پیغمبر مصلح چنانکہ و تفسیر پیغمبر موعود
 است و مراد از خالفه مالک و وارث زمین اند نہ نائب پیغمبر و تخصیص
 بر اصحاب نیست و تخصیص بر ائمتہ از مختصات است کہ صاحب تفسیر
 تجوید کہ روہ و اراؤس پرسی پس و و از وہ آئمہ علیہم السلام اند کہ منضم
 اند از جانب خدا مثل انبیاء و ایشان مالک و وارث کل زمین شد اند
 بو و در عهد حبیب زمان و در دست برائے ایشان از جانب خدا انیک
 مراد از استخلاف معنی لغوی است نہ معنی اصطلاحی کہ نیات بر اراؤس

هست و آن ثابت است بر ایشان از حکم ای یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک نه از آیه استخلاف و خلافت ائمه اثنا عشر ثابت است
 از طرق اهل بیت علیهم السلام و در کتب اهل سنت نیز بان اشاره است
 عماد الدین شافعه حنفی و اخطب خوارزمی روایت میکنند که فرمود
 جناب رسول خدا صلعم هرگاه مرا با شما بنیاد بر و نهند آند از جانب پروردگار
 اے محمد خلق کردم ترا و خلق کردم علی را و فاطمه حسن و حسین را و
 ائمه را از اولاد او از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل
 بیت شما نهاد و اهل بیت پس کسیکه قبول کرد و آنرا خواهد بود نزد من
 از مؤمنین و کسیکه انکار کرد و آنرا خواهد بود نزد من از کافران
 ای محمد اگر بدستی که نیده از بندگان من عبادت کند مرا تا اینکه شقش
 شود یا بگوید ریاضت عبادت مثل پوست دریم کشیده پس باید
 نزد من انکار کنند و ولایت شما نخواهم بخشید و ای محمد دوست
 میداری که پس از ایشان را گفتم آری ای پروردگار من پس گفت
 ملتفت شو از جانب راست عرش فاذا بعلى و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد
 بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی فی شخص صلیح من نور
 قیام یصلون و هو فی وسطهم کانه کوكب و یقال یا محمد یولد و الحج و
 یوالد من عترتک و عزتی و جلالی که الحجة الواجبة لا و لیایا و المنتقم
 من اعدائی خلاصه آنکه دیدم آن دو از ده امام را و مهدی در
 اب تنگ است از نور افتاده اند نماز میکنند مهدی در میان ایشان مثل
 ستاره درخشانده بود و حسن گفت ای محمد البیتا نند جنتهاست من و

مہدی باز یافت کنند خونہا و جفا کہ نسبت بابل بیت تو بظہور آورد
 بعزت و جلال خود قسم کہ او ست حجت لازم از برای دوستان من
 و انتقام کننده از دشمنان من است و خطب خوارزم را از زینہ
 قرار دادن چنانکہ صاحب تحفہ اورا زیدی غالی میگوید و روضہ مخفہ
 است زیرا کہ فرقہ زیدیہ تا زید شہید قایل امامت ائمہ اند و ہنر کے
 باقی ائمہ را تسلیم نمیکنند چہ جائیکہ امامت ایشان را قائل باشند
 اگر اورا از اثنا عشریہ میگفت صورتی داشت و وجہ معقول بود لیکن
 و روضہ گور حافظہ نباشد و ابن حجر در حال خطب خوارزم می نویسد
 کہ کینہۃ ابو بکر و قد استہربہ و کان خطب الخطباء و نے دیا و ولعظم من
 کینۃ الشریقۃ ابن من اہل خوارزم لا من شیعہ سبزواری و قوم کاشانی
 و در اعلام الاخبار و مسند ابو حنفہ لابی الموید الخوارزمی مدح آن
 بہ بط تمام مرقوم است کہ از اہل سنت بود و در تاریخ بلد الامین تاریخ
 صفدی مدح خطب موجود است و بہ تقدیر زیدی بودن او نیز
 مضایقہ نیست نیز کہ صاحب تحفہ فرقہ زیدیہ را در باب اول
 از اہلسنت شمار کردہ است و سوائے آن شیخ محی الدین عریضہ در
 فتوحات خود در بارہ آئمہ اثنا عشریہ میگوید و اعلموا انہ لا بد من
 خروج المہدی لیکن یخرج حتی یملأ البیت الارض ظلما و جورا فینزلہا
 قسطا و عدلا و یولم کلین فی الدنیا و الا یوم واحد طول الت و تک
 الیوم حتی بدی ند الخلیفۃ فہو من عترۃ رسول اللہ صلعم من لد
 قاطمہ و جدہ الحسین بن علی ابیطالب و والدہ الحسن العسکری ابن
 الامام علی النقی بن الامام محمد باقر بن الامام علی بن موسی الرضا بن ابی

موسی کاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام زین
 العابدین بن الامام حسین بن الامام علی بن ابیطالب یعنی بدانند که
 خبر و رست از خروج مهدی لیکن از خروج خواهد نمود و تا اینکه برگردد
 البدر زین را از ظلم و جور پس بر خواهد کرد و آنرا مهدی از عدل و انصاف
 و اگر نخواهد بود دنیا را برگیرد و راز خواهد کرد و البته آن روز را تا اینکه ظهور
 کند آن خلیفه و آن از غترت رسول خدا صلعم است از اولاد فاطمه
 و جد او حسین بن علی است و پدر او حسن عسکری است پس امام علی
 نقی و او پس از امام محمد تقی است و او پس از امام علی بن موسی است و او
 پس از امام موسی کاظم است و او پس از امام جعفر الصادق است و او پس
 از امام محمد باقر است و او پس از امام زین العابدین است و او پس از امام
 حسین است و او پس از امام علی بن ابیطالب است و این عبارت
 متوحات را شیخ عبدالوهاب شعراوی نیز در کتاب یواقیت الجواهر
 نقل کرده است و اگر بر آواز خلافت مملکت و نیاست مثل سلطنت
 دیگر ملوک و نیالپس کسی منکر آن نیست که بلا ریب و شبهه حاصل بود
 و اگر بر آواز خلافت نیابت پیغمبر پس هرگز برگزیده قبول نیست چه پیغمبر
 خدا ایشان را خلیفه خود ساخته بودند بلکه ایشان را محکوم عمر و عاص
 و ساسه گردانیده بودند و اگر کسی بحیله و مخادعه و روان را متفق
 و مطیع خود سازد خلیفه پیغمبر نمی تواند شد و اگر حال خلافت بچندین است
 که قهر و یا بصواب دید چند مردم خلیفه رسول باشد در نیصورت هر
 رئیس گفتن می تواند که من خلیفه پیغمبرم قال اگر ظهور آن و عده
 مثل برات عاشقان بر شاخ آهوی بوقت رجعت انکارند قبول نیست

زیرا که اعتقاد انجازه و عده خلافت بلا فصل بروقت رجعت مانند
 مثل مذکورست چون مراد از استخلاف موعود استخلاف پیغمبرست
 لازم که بعد پیغمبر در آن فاصله نشود و اگر استخلاف دیگر آن باشد
 لازم بود که خضار وقت آن حضرت را و عده نمیکردند موعود و بدون
 آن رجحانیت استخلاف معتقد شدن و شروع مدت آن را از
 قریب حلت آن سرور قرار دادن خالی از ضبط و ابله فریب نیست چه
 در صورت عدم ضرورت ظهور انجازه و عن قریب فوات آن جناب باید
 که بدو مدت آن و عده هم از وقت رجعت باشد بحیثیت استخلاف
 نه متصل و فوات آن سرور زیرا که و عده خلافت بلا فصل بعد آن
 علیه السلام و حق علی مرتضی و حق صحیح صواب می شد که تصرف تسلط
 آن جناب بر بلاد و عباد و مثل خلفاء اتم ما تقدّمه قریب حلت آن سرور
 نافذ بود ورنه تکذیب و عده حق لازم آید پس در صورت این
 اعتقاد هم از حلت آن سرور تا ظهور رجعت زمانه از امام خالی شد
 و حاکم و زمین مدت تسلط و تصرف یافته غاصب حق کسی نبود بسبب
 عدم مداخلت این مدت و در عده موقوف اقول ظهور آن و عن
 در مذہب ما البته موقوف بروقع رجعت است لیکن مقصود از
 خلافت مصطلح نیست که نیابت پیغمبرست و تخصیص حاضرین زمان
 آن حضرت و خطاب آیات کلام الله نمی تواند شد بلکه خطاب آن
 علی العموم است تا روز قیامت برای جمیع مؤمنین و سوا می آن
 جناب رسول خدا صلعم و علی مرتضی که اصل مخاطبین بودند وقت نزول
 آیه موجود بودند و مآلی قاطع که خلافت بلا فصل بعد جناب رسول خدا

نبود بلکه عین عقیده ماسمین است که جناب امیر حسب تقنین وارشاده
 رسول خدا صلعم خلیفه بلا فصل بودند بر وفق حکم آیه یا ایها الرسول
 بلغ ما انزل الیک من ربک نه یا آیه استخلاف و تمکن و زوال خوف
 لازم خلافت منصوصه نیست چنانکه ابوالشکور که تبصریح مجد و الف
 از اکابر علماء حنفیه است در کتاب التمهید فی بیان التوحید مینویسد
 که قال بعض الناس بان الامام اذا لم یکن مطاعا فانه لا یمکن ان یمکن
 لانه اذا لم یکن القهر والخیلة له فلا یمکن ان یمکن تعذیب الناس کذلک لان
 طاعة الامام فرض علی الناس فان لم یکن القهر فذلک یمکن ان یمکن
 تمرد الناس و یسوی لا یغیر له عن الامامة فلو لم یطع الامام فاعصیان حاصل
 منهم و عصیانهم لا یضرب بالامامة الاثر به ان النبی ما کان مطاعا فی اول
 الاسلام و ما کان له القهر علی اعدائه من طریق العادة و الکثرة قد
 تمردوا عن امره و دینه و قد کان هذا لا یضرب لا یغیر عین النبوة و کذا
 لان الامام خلیفه النبی صلعم لا محالة خلاصه آن این است که بعضی مردم میگویند
 که ما و امیکه امام مطاع نباشد و او را غلبه حاصل نشود و امام نمی تواند
 ماسیگویم که طاعت امام فرض است بر الناس و در صورت عدم تسلط
 آن عدم اطاعت ماس عصیان و قصور از جانب الناس است که از
 امام متمرد شدند و حال امام مثل حال پیغمبر است که خلیفه بر دست نبی بود
 که جناب رسول خدا در اول اسلام مطاع نبودند و آنحضرت را غلبه
 حاصل نشده بود و چنانکه این امر نبوت ضرر نمیرساند همچنین امام را از
 امامت معزول نمیکند انچه و خدا یتعالی در جائے نفرموده است
 که خلیفه پیغمبر را تسلط فی الارض لازم است بلکه اکثر انبیاء و المتقدمه را

خلافت ثابت است بدون تسلط و غلبه بر بلاد و عباد چنانکه حضرت
 آدم علیه السلام خلیفه بود و تصرف فی الارض ایشان را حاصل نبود
 چنانچه صاحب تحفه در باب پنجم نویسد که حضرت آدم خلیفه بود
 و ربوبیت لیکن هنوز نبوت حاصل نشده بود چنانکه قبل ازین تحریر
 کرده ام پس کجا بود آدم را تسلط و ربوبیت بر بلاد و عباد و حالانکه
 خلیفه منصوص بود از جانب خدا و همچنین حضرت نaron بالاجماع خلیه
 حضرت موسی بود و در سبب حضرت موسی هیچگونه تسلط بالاستقلال
 ایشان را حاصل نبوده پس خلافت را تسلط فی الارض لازم نیست
 اعم است از اینکه باشد یا نباشد و آنچه که موعود از جانب خداست و
 جناب رسول خدا صلعم از وقوع آن اطلاعی بخشیده اند آن را
 برات عاشقان بر شلخ آهجو فهمیدن بجای از ایمان داری است
 و چیزی که خدا یتعا و عده کرده است و آن هنوز بوقوع نیامده پس بر
 صورت تکذیب و عده اولازم نمی آید خدا یتعا لعین وقت و را
 نظر موده است که از این متخلف گردید و خدا یتعا لے براس و وقوع حش
 و نشر جایز و قرآن مجید و عده میکند تا اینکه میفرماید که انهم یرونه
 بعید او ترا و قریبا و آن با وجود رویت قریب تا این دم نظر موز نسید
 پس باید که باعث عدم وقوع اسے الان انهم مثل برات عاشقان
 بر شلخ آهجو باشد و جواب این قصرات بار یا بگذارش در آمد و
 زمانه از وجود امام خالی نیست امام زمان موجود است چنانچه بعد ازین
 واضح خواهد شد و تسلط آن موقوف بر صلیحت خداست براس و وجود
 او تسلط ضرور نیست و سلب تسلط فی الارض مستلزم سلب خلافت

نمی توانند و همچنین در انبیاء و خلفاء ما تقدم بوده است چنانکه
قبل ازین واضح گردید و تسلط امام این زمانه که خدا و رسول او خبر
داده اند ضروری الوقوع است و تسلطی که از دست علی مرتضی رفته
و غصب گردید همان تسلط است که جناب رسول خدا بر روز غدیر تقویض
علی نموده بود و هرگاه قائم مقام خود گردانید و تسلط مذکور تا این دم
منصوب است و تا تسلط امام مهدی جمله سلاطین از ریاست خاشاک غصب
بری و پاک نخواهند شد قال غرض که بهر هیچ اعتقاد و حجت حجت
و مباحث از عقل معاد و مخالفت از فلاح و رستاد است **اقول**
وقوع حجت برگزین خلاف عقل نیست کسیکه معتقد قدرت خدا نخواهد
بود البته او را استبعادی و وقوع حجت طامری خواهد بود اگر
وقوع حجت ممکن است در وقوع حجت نیز چگونه استحالة نیست و
ماورای آن اکثر آیات قرآنیه دال اند بر وجود حجت که سابق این
بظهور رسیده قال التذکار فی الم تراوی الذین جزوا من دیر هم و هم
الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم اخیایم یعنی ایانیدی
بسویک اینکه میروند شدند از دیر خود و ایشان هزار بار بودند از
خوف مرگ پس گفت برای ایشان خدا که میرید پستتر زندگرا و ایشان
و قال الله تعالی ما الله الا الله عام ثم بعثه یعنی پس میرانید او را خدا
صد سال پستتر سجوت یعنی زنده کرد او را و قال الله تعالی
ثم بعثناکم من بعد موتکم یعنی برانگیختیم شما را بعد از مردن شما و آنحضرت
صلی الله علیه و آله اند که آنچه در نبی اسرائیل واقع شده درین امت هم
است چنانکه در کشف و نهایی ابن اثیر از حذیفه منقول است قال

و هم تضعیف و توضیح روایت رحمت از تحریر ملا باقر مجلسی که محافظ و معاهد
 مذهب امامیه است ظاهر و مبیّن است چه در کتاب حق یقین که تضعیف
 اوست مینویسد که حضرت امام جعفر الصادق با یاران و مخلصان
 خود تا کید انکر و که بجوام مردم مذهب خود اظهار مسلمت رحمت میکنند
 تا و تشکیک و تردید نیستند و استبعاد و انکار نکنند پس از بیان کید
 امام با جفا و رحمت ظاهر گشت که از ضروریات دین اهل یقین نیست
 که دلیل را شاید چه در ضروریات تعلم دین همه خاص و عام مساوی
 اند و هم در آن کتاب است که امام فرمود سنگر رحمت و مسج جلیلی
 و متعه از مائیت این کلام امام دلالت میکند از ضروریات دین
 تعلم رحمت مثل تعلم مسج جلیلی و متعه پس از ثناء ضروریاتین چنان
 مضمون گشت که بوقت عجز و اضطراب در سوال و جواب اهلست پیاس
 حسیّت الحاحیله بر چه میخواستند میتراشند و وضع می نمایند و آنرا
 دلیل مذهب خود قرار میدهند و تهمت بنام امام معصوم می نهند
اقول علی الاجمال بوقوع رحمت از جهت ورود روایات کثیره
 متواتره و اتفاق علماء و ملت حقّه البته اعتقاد می پیدا ریم و در
 آن که اکثر روایات وارد شده اند از جمله احادیث بوقوع آن جزم نمی
 نداریم و دلالت میکند بوقوع رحمت آیات قرآنیّه از جمله خداستعالی
 میفرماید و یوم نشر من کل امته فوجا بمن یکذب بایاتنا فهم یورعون
 حاصلش آنکه روزیکه محشور خواهیم گردانیم هر گروه فوجی را از یک
 کذیب میگردانیم بایات ما پس ایشان باز داشته خواهند شد و وقت
 پشیمانیست که از پیرایه گروه کجاعت محشور شود بلکه آنروز خبیث خلایق

مختص خواهد شد چنانچه حق تعالی میفرماید و لکن لغا و رینهم احد ایضاً باقی خواهد
داشت از ایشان بچکس را و محافظت دین و معاونت آن ملایم
از علما و دین صورت می بند و لیکن تخصیص ملا محمد باقر صاحب نیست
بلکه با جمیع علما و خود را رضوان الله علیهم حامی دین می دانیم و حال آن
ست که غیر همین است خصوصیت علما و ماچیت البته اینقدر بفرق است
که سنیان علما و خود را کسانی که کلمات است و حق موید و دست شیعیه
تحریر نماید چون مخالف اعتقاد خود می بیند آنها را مورد تشیع
و بعضی را میگویند که این کس رطب یا بس همه آرد و بعضی را میگویند
که معتبر نیست و بعضی را میگویند که تشیع نمایند آن بحار ازین سو مانع و
از ان سوراخه و کسیکه در نصب و خروج مستقل است او را از تحمید
می شمارند و با جمیع علما و خود را مسلم میدانیم و روایت اولی که صاحب
رساله تحریر کرده و در تمام باب جفت حواله یقین انقض کمره شده نشانی
از ان پیدا شد و روایت مخالفت که در ان کتاب مذکور است چنین است
که امام علیه السلام بعد بیان آمرزیده شدن گنایان شیعه خالص فرمود
که اجماعی فصل این مخصوصه و امثال شت از شیعیان خالص و این حدیث
را نقل مکن برای جماعتی که معصیت خدا رحمت می طلبند و بهانه میجویند
پس اعتماد برین فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس مباح فائده
بحال ایشان نمی توانم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکند
مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان از خشت الهی تر رسانند و
روایت مخالفت برای بیان فضائل شیعه و آمرزیده شدن گنایان
ایشان است نه مخالفت اصل رجعت صاحب سالیه به تبعیت صاحب

تخته هر چه میخواید افراط و تفریط مینماید و از دروغ گفتن مبالغاتی ندارد و
این روایت را بار وایت ثانی ^{بجای} نیست بلکه در روایت اول
موعظه است برای مرگبان مائیم و مثل آن در کتاب نیست نیز موجود است
که خطاب سرور کائنات صلعم روزی فرمودند که من قال لا اله الا الله

محمد رسول الله دخل الجنة بغير حساب ابوهریره دو سیه این روایت را
بطلانقت پیشانی و سلاست سانی برای تنشیط خاطر مومنین و نکوچه
و باز نقل میکرد و هرگاه عمر خطاب شنید شتیه حواله ابوهریره کرد و لکده
زد که بر سر واقعا و گفت که چنین بگو مردم بر آن تکیه کرده صوم صلو
ترک نمایند و چنانکه در شکوة و دیگر کتب صحاح اهل سنت مرقوم است و انکلا
علیه السلام فرمود اند که منکر حجت و غیره از مانیت مراد این است که از
شیعیان مانیت و آن از خصائص مذهب شیعه است نه از ضروریات
دین اسلام که منکر آن در دوار دنیا کافر نجس باشد شیعه گاهی در سوال
و جواب اهل سنت عاجز میشوند و دلائل شیعه خیلی محکم و ستوار اند که دفع
آن گاهی از اهل سنت متعذر است ملا عبد القادر پیش نماز اکبر بادشاه
و تاریخ بداد فی می نگار و که تا آنچه در حق صحابه در وقت خواندن کتب
سیر مذکور می ساختند خصوصاً در خلافت و خلافت و قصه فدک و جنگ
صفین و غیر آن که گوش از استماع آن کړو و بر زبان نتوان آورد و
شیعیان غالب سنیان مغلوب و اختیار جانشان داشتند و ابرار امین
بودند هر روز حکمت تازه و قدر جدید و شبه نو بر و کار می مدانسته
و هرگاه فخر از می مود و هم الزامات علماء شیعه گرفته دیگر سنی راجه
رسد که تحمل تاب متفاوت ایشان گردد و حجت جا بلیت آن بود

که خلافت علی مرتضی را قبول نکردند بیاعت حیثیت جاہلیت آنرا منظورند اشتند
و رد و صیت رسول خدا نمودند و رسوم جاہلیت را با وجود مخالفت جناب رسول خدا
پسند میکردند و دوست میداشتند و مظننه وضع روایات از علماء شیعه
بمراجل دور افتاده است و ساحت کبریاے ایشان از خسر و خاشاک وضع
صافی و متبرست چه احتمال وضع موقوف است بر طمع و خوف و بهر اقرب
سلاطین و در زمان ائمه علیهم السلام کدام بادشاه شیعه نبود که از خوف او
وضع روایات صورت می بست و یا بتطبیع زر و مال وضع میکنند و نه کدام
عالم ما را قربت و منادمت باو شبی حاصل شده بود بلکه این منصب بر
علمای اہل سنت مختص بود که در زمان بنی امیہ و بنی عباس که در عداوت
اہلبیت و تقرب سلاطین وضع روایات میکردند چنانچه حال ابو یوسف با مارون
رشید پیش ازین تحریر کرده ام و در جامع الاصول در طبقات مجروحین مذکور
است که قومی وضع حدیث کردند بر آنکه بعضی مردم را بران دعوت
کردند و جماعتی اند که بر آن تقرب ملوک وضع احادیث نمودند و دارقطنی گفته
که ثبت حدیث صحیح در میان احادیث گم چون موی سفید در گاو سیاه و
نوفی در شرح مسلم گفته که اکثر محدثین مثل دارقطنی و غیره تخطیه بخاری نمود
اند که اکثر احادیث او از صحت عاری است و رویت میکنند از کسانیکه وضع
احادیث نموده اند و کرمانی شارج بخاری گفته که بخاری تمام کتاب ادا
هنوز مسوده بود که نازد کرد و در آن ابن قریب و غیره ادانہ اہل ماورالنہر و ناقص
کردند موافق اقتضای بعضی خود و محمد الدین فیروز آبادی در کتاب شرف العلماء
می نویسد که کل ما ورد فی شان الایمہ کفر فی من المنفزیات التي تشبه بہن
العقل بلذہا و ابن ابی الحدید می نگارد کہ خندے از صحابه و تابعین

از علی منحرف بودند بعضی در حق او بدی گفتند و بعضی بحسب دنیا و اختیار آن بر آخرت
مناقب او را پوشیدند و اعدا او را اعانت کردند و بعد از آن گفته که معاویه و یحیی و یزید
خود نوشتند که شهادت شیعیه علی را قبول نکنید و دوستان عثمان در او یان
مناقب او را بنوازد تا آنکه در روست فضائل عثمان افزونند بر غیبت صفات
و جزائری باز معاویه نوشت که حدیث فضائل عثمان بسیار شده الحال مردم را بر تروست
فضائل خلفاء اولین و صحابه بخوبید و نگذارید که کسی از مسلمین در حق ابوبکر چیزی
روایت کند پس و ایات بسیار در مناقب و هیت کردند که ثابت بود تا آنکه صبیان و غلامان
و نسوان و دختران و خدم و حشم خود را آموختند چنانچه قرآن می آموزند پس بسیار
حدیث موضوع ظاهر شد و بعد از آن گفته که چون حاکم وقت عبد الملک بن مروان است
بر شیعه تنگ گرفت و حجاج را بر ایشان مسلط کرد پس اهل دین و صالحین بغض
علی و دوستی اعدا او را تقرب بستند و در فضائل خلفاء و صحابه روایت بسیار در طعن
عیب امیر اخبار بسیار نقل کردند و باز مینویسند که بمقتضای فضائل علی اکثر احادیث
در فضائل شیخین موضوع شده اند و ابن ابی الحدید اگر چه معتزلی است لیکن در
اعتقاد و حقیقت خلافت ثلثه با اهل سنت متحد است و از بیان چنین روایات واقعی
او را مایل به شیعه ظاهر کردن و گفتن که اعتزال را با شیعه جمع کرده چنانکه صاحب تحفه
میگوید کمال نا انصافی است چه شیعه آنست که جناب امیر را بلا فصل بعد رسول خدا
صالحم خلیفه مطلق و امام بر حق اعتقاد کند و در بخاری و مسلم اکثر روایات از
ابوهریره و ابن عمر و انس بن مالک و امثال آنهاست و امام الحرمین جوینی شافعی
میگوید که ابوحنیفه بر اخبار ایشان عمل نمیکرد و در جمع بین الصحیحین از بخاری
روایت است که ابن عمر گفت که ابوهریره هیت که بسیار احادیث را اندیش میکند
و در کثر الحال مذکور است که عمر ابوهریره را گفت که تو از رسول خدا حدیث کردن را بگذا

ولّا ترا در دوس خواجه شمس و انتهی این اقرار است از علمای ایشان بوضع
 احادیث و شیخان را متهم می سازند که احادیث را وضع می نمایند قال متقدمین
 ایشان این مسئله را مثل نجاست گرفته اند و مستور داشتند تا عیش و شرف
 و بدبوی منشر شده باعث برنجاندن بخواهم و موجب مضحکه که کافه انام نشود و
 ایشان را چون دلیلی از دلائل صحیح در باب انجامز و عده خلافت نیستند مضطرب
 بوده مسئله موضوعه مستوره مقتدایان خود را در باب انجامز و عده خلافت دلیل
 آورده و اظهار کردند و مخالفت امام و ابی الاطاحت که بر این اخفای حکم فرمود
 بود بر خود گوارا نمودند و رسوا شدند اقول متقدمین ما برگز این مسئله را مخفی نگذاشته
 اند این بهتانی است صریح بر متقدمین ما و درین مسئله کلام خرابی بهم نیست که سر اوار
 اخفاء باشد بلکه وقوع رجعت ثابت است از آیات قرآنی چنانکه بان هشاره کردم پس
 هرگاه قرآن بر وقوع آن شاید باشد درین صورت کلام وجه عیب است درین مسئله که
 متقدمین ما آنرا استور می داشتند و از زمان ائمه این مسئله در کتب ما مندرج است
 و آن کتب در تمام عالم شائع و ذائع اند باز صورت اخفاء آن چیست اینهم بهتانی
 است از جانب صاحب رساله که پیش از وی بمثل این دروغ کسب صورت کرده و نیز
 عقلاً و نظریه قدرت کامله باری عزرا ائمه کلام صورت امتناع و استحاله در وقوع آن معلوم
 نمیشود اگر بعد از این چنین است هم مثل امام سابقه بغفل آید چه قباح است و معلوم
 نیست که باعث اینقدر برتری مزاج صاحب رساله در وقوع رجعت چیست شاید این
 جهت باشد که در دنیا دار و گیر اعداء اهل بیت و معاندین آل رسول یکفر کردار و سراف
 اوضاع و اطوار خود خواهند رسید و الا کلام وجه دیگر در قباح است وقوع رجعت
 متبادر نمیشود و طریق علمای ما نیست که چیزی را که ائمه ما ارشاد کرده باشند در حد
 اخفاء آن بشوند البته داب علمای اهل سنت آنست که در اخفاء عیوب و نقایص

موفق بکار می برند و مثل آنکه حیض آنها استوار می آید چنان نشود که باکشاف عورت
و ظهور مطالب ایشان بدست و تحجالت بحال تقدیر و پیروان ایشان عائد گردد و بر چند میگویند
که تقدیرهاست ایشان است و مانند لیکن ظلم با حق ایشان که مثل طشت از بام افتاده در تمام عالم شلغ
و ذایع گردید و بر ملا افتاده است صورت اختفای پذیرد و علمای ایشان خیل جدید و جدید در اختار
آن مینمایند چنانچه امام غزالی در باب سد عیوب ایشان میگوید و یحرم علی الوعظ و غیره و

مقتل الحسن و الحسین و حکایت جاجری بن الصحابه من التناجر و التمهیم فایده هیچ الی بغض
الصحابه و الطعن فیم و ترجمه آن گذشت و همچنین در اختفا فضائل علی سنی بلیغ مینمایند و از
استخوانین با یکدیگر قائل به انجازه و عده خلفاء رسول گردید و نه مقتدایان ما حکم با خفا جعت و مسوده اند
تا مخالفت حکم ایشان در صورت اظهار لازم آید و میگوید که اختلاف بنابر موعود من الله
نمیداند و نه این آیه استخلاف و دلیل است بر آن خلافت جناب امیر و اولاد طایفه ایشان و در
آن قائل شده علم نیست که صاحب رسالت در کدام کتاب ما انجاز و عده خلافت در زمان جعت
ملاحظه کرده و اگر از تحریر رسید اینم حساب میگوید پس قبل از این از جناب ایشان جواب داده ایم
و آنچه که در آیه استخلاف است از ملک و مملکت و دین و دوزال خوف و آن کامل بر تمام روی زمین آنرا
البته بر آن ائمه معصومین موعود من الله اینم و خلافت که نیابت رسول است آنرا بآن تعلقی
نیست و آن حاصل بود بر آن یکی از ائمه و مضطر و کسر همه آنوقت شویم که مراد از استخلاف
معنی اصطلاحی قرار داریم صاحب رساله از جانب خود مضمون می ترشد و سخنان آن بطرف ما
کرده اعتراضی مینماید این سلفه را چه علاج و مسئله جعت موجب مضحکه عوام بزرگ نیست
درین مسئله چه قباح است اگر شتر و زنده موجب مضحکه باشد جعت را هم میتوان گفت
که مثل آنست و موجب مضحکه آنست که پیغمبر با وجه اینقدر و منزلت که علت غائی ایجاد تمام
عالم باشد زوجه خود را بر دوش سوار کرده بر آن تماشای حق بجانب و نامحرمان ببرد
و یا استاده بول کند و باز در تاول چنین روایات که بر سخاوت و ولایت

میکنند دست و پاچه میزنند **قال** و هم در آن کتاب است که بر شت زنده شدن پیغمبر
 اصلوة و اهل بیت آنحضرت هزارا مخلصین و معاندین آنحضرت زنده شده سر آن کفرناحوس
 خواهند یافت تا استحقاق و عدم استحقاق اهل باطل بر کافرانام هویدا گردد **اقول**
 همچنین است و در آن عقلاً و نقلاً قباحی نیست چنانچه ذکر آن پیش ازین گذشت و غالب
 که از همین جهت صاحب رساله وقوع جبت را مکرره و مذموم می داند که اعدا اهل بیت در آن
 زمان بسزای خود خواهند رسید و علت غائی بر بی و در بی مزاج او از وقوع جبت همین است
 و بس و الا در وقوع آن قباحی نیست **قال** و اول کسیکه با امام مهدی بیعت کند
 و اطاعت در نزد محمد و علی و جبرئیل خواهد بود سببی آنکه بذابستان عظیم **اقول** جواب
 بیعت آنحضرت قبل ازین داده ام و لفظ اطاعت در روایت مذکوره موجود نیست صاحب
 رساله از جانب خود اضافه کرده است و از طرف خود ایجاب نموده سبب آنکه بذابستان
 عظیم **قال** این است تفصیل مفضل و ترجیح بلا مرجع یعنی اطاعت و بیعت منیب
 یا نایب خود که در حقیقت اعتقاد و سلب نبوت نبی است و آن تقبیح از اقام کفر است نفوذ
 باله من بذالاعتقاد **اقول** جوابش تفصیل پیش ازین گذشت و بیعت فاضل بر
 دست مفضل و ترجیح مفضل بر فاضل در مذنب اهل سنت جائز است چنانچه در تحفه چند
 مقام مذکور است و در مذنب ما برگز دست نیست و لفظ اطاعت در هیچ روایت
 مذکور نیست صاحب رساله از جانب خود بخوبی کرده است و بیعت خالی از اطاعت که محض
 دست بردن است زون است هیچگونه قباحی ندارد لیکن تفصیل مفضل و ترجیح آن
 بر فاضل بلکه بر افضل در مذنب اهل سنت البته درست است چنانکه در صحاح اهل سنت
 مذکور است و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری بطرق متعدد روایت کرده که ابن
 ابی سلمه صلی خلف الی بکر از حبه المنذر و در صواعق خرقه مذکور است که آنحضرت یک
 رکعت عقب عبد الرحمن بن عوف گذاردند سبب آنکه بذابستان عظیم این است

تفضیل و تزیین مفضول مع اطاعت بر فاضل یعنی اقتدا و اطاعت نوز خدا افضل
المسئین در نماز که اکل ارکان ایمان است بکسی سالها دراز در عبادت اضمنا سیر
کرده باشد و پیروی ببرد و جاهل که در حقیقت اعتقاد سلب بنوت نبی است
و آن از اقیح اقسام کفر است نعوذ بالله من هذا الاعتقاد قال اگر رحمت را با حیات
و محبت تأملین کلمه لن لو من لک حتی نری الله جهره تشبیه دهند و یا بموت و حیات
غیر علیہ السلام تأملت نمایند مسموع نیست زیرا که موت ایشان محجر بعقاب و تادیب
ایشان است لهذا بعد از زنده شدن آنها قبول توبه و صحت ایمان و مدح و ذم و ثواب
و عقاب در افعال خیر و شر ایشان بکلم تم بعثناکم من بعد موتکم لحکم تشکر و نصحیح
و ثابت اقول کلام ما در مطلق رحمت است یعنی در زنده شدن مردگان قبل
از قیامت بهر پنج که باشد محجر بعقاب و تادیب باشد یا بغیر آن و آن واقع شده
است در ازمنه سابقه پس اگر درین اُمت هم واقع شود استجدای ندارد و وقوع
آن ممکن است و کلام خدا بر عدم وقوع آن نازل نیست و اگر موت و حیات محجر
بعقاب و تادیب است بر هر کس آنی است که بعد مدتها صاعقه جان داده بودند و عاقبت
که قبل غم زاده خود فوت شده بود و قصه آن در سوره بقره است قال موسی لقوم
ان الله يامرکم ان تدبوا بقره غیر که گفته بود انی یحیی هذا الله بعد موتها فاما تد
الدمامة عام ثم بعثه و قصه اعیان اهل واسطه که در قرآن است الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم و هم الوف حذر الموت فعلى لهم اللد موتو ثم احیاء هم که از خوف مرگ گریخته
بودند اینهمه که زنده شده اند بر کدام امر محال و ممنوع اصرار نمیکردند و موت اینها
محجر بعقاب و تادیب نیست و عرض ما از زنده شدن است بهر پنج که باشد گویرا
تبیین باشد و توبیحات باطله دور از کار را در قدرت خدا دخل دادن و چیز بیهوده
ازین بوقوع آمده باشد آینده در وقوع آن استجدای و استعجاب نمودن انکار در

قدرت خدا کردن است **قال** بخلاف معاذین اهل بیت که در حق ایشان من در آیم
 بر رخ الی یوم میخون مقرست **اقول** تمام این آیه از اول چنین است حتی
 و اجاء احدکم الموت **قال** رب احجون **علی** اعلیٰ صالحاً فیما ترک کلامها کلمه است و علیها
 من در آیم بر رخ الی یوم میخون یعنی وقتیکه می آید یکی را از ایشان موت میگوید
 بر در و گار من باز گردان مرا تا که بکنم اعمال نیک و چیزیکه ترک کردم نه چنین است که او
 میگوید بدستیکه آن کلمه است که او گوینده آنست از پس ایشان حاضر است تا نزدیک
 مبعوث شوند انتی این آیه در شان کسانی است که بوقت مرگ بمعاشنه عذاب میکنند
 که خداوند باز گردان ما را در دنیا که اعمال صالحه بجا آوریم خدا تعالی در جواب ایشان
 میفرماید که ایشان برگردد در دنیا رجوع خواهند کرد بر آیه ایشان مانعی است تا رزقیای
 یعنی ایشان بر آیه بجا آورن اعمال صالحه برگردد در دنیا رجوع خواهند کرد تا رزقیای
 و آنکه میگویند که اعمال صالحه خواهیم نمود آنهم یک کلمه است یعنی قول سانی ایشان است اگر در دنیا
 رجوع کنند بر همان حالت سابقه خود شاید پس این فقره در جواب کسانی است که بر اعمال صالحه تمسک
 در دنیا میکردند باین تألیف که انی طوبیٰ بر آیه یک نیست و این حجت مقید است بحجت مذکوره و این
 رجعت مانع حجت دیگر که بحجت اخیری باشد برگزینت و خروج جلال و گردین او در تمام عالم و امانت و جلال
 او مردم را از متواتر است و در هیچ مسلم نشکوه رفته است **عید خدای** **قال** حدثنای رسول الله
 صلعم حدیثاً طویلاً من الرجال فکان فیما حدثنای **قال** یاتی و هو محرم علیه ان یدخل بختاً
 المدینة فینتی الی بعض السباخ النبی صلی الله علیه و آله فیخرج الیه یومئذ رجل یوخیه
 الناس او من خیر الناس فیقول الرجال ان قتلنا بذاتنا احبیه بل شکون
 فی الامر فبقولون لا **قال** فینقلهم بحیة الحدیث یعنی ابوسعید خدری میگوید که حدیث
 کرد ما را پیغمبر حدیث طویل از حال رجال از آن جمله آنست که فرمود و خلاصه
 آن آنیکه خواهد آمد و رجال و داخل مدینه نخواهند شد که بر حرام است و بیرون خواهند

در آن روز مردی که او خیر الاناس است پس دجال خواهد گفت که اگر من این را بکشم و باز
 زنده کنم در من شک خواهید کرد ایشان خواهند گفت که نه پس خواهد کشت او را و
 باز زنده خواهد کرد و ابراهیم بن سعید میگوید که آن بزرگوار که دجال او را بکشتن زنده خواهد کرد
 حضرت علیہ السلام است و مولوی رفیع الدین برادر مولوی شاه عبدالغفر در رساله حشر
 مینویسد که شصت و پنج بزرگ از زمین بر دین خواهد آمد در تلاش دجال و دجال او را از آتش
 و فیم کرده خواهد کشت و باز او را زنده خواهد کرد و بعد از آن طاقت زنده کردن نخواهد
 داشت انہی پس این زنده کردن دجال بجز رجعت چه توان گفت که قبل وقوع قیامت
 بظہر خواهد رسید پس معلوم شد که این آیه مانع رجعت مطلق نیست و اگر مانع رجعت است
 پس بر آن است که بوقت مرگ بلاخطه عذاب آرزو میکنند که باز در دنیا رجوع
 کنیم تا اعمال صالحه بجا آوریم و اگر در آیه از امتناع رجعت مطلقه اشعار می شود و در
 صورت البته وجود هر فرد رجعت متشع می بود لیکن در آیه تمحیل مذکور نیست بلکه اطلاع
 استحالہ از رجعت معینہ بحیثیت مذکورہ است نہ از بر آن رجعت مطلقہ چنانکہ صاحب تفسیر
 از بر آن خود در قرآن تحریف کرده میگوید **قَالَ** واثبات چنین موت و حیات
 در حق جناب رسالتآب و اہلبیت آن عالی قباب خلاف وضع و بعد از ادب
 است **اقول** ما برگز قائل **●** شیم کہ بر آن آنحضرات علیہم السلام چنین موت و
 حیات مقرر است صاحب رسالہ حشر کرده موت و حیوة را در موت و حیات بنی اسرائیل
 کہ تمنا ریت خدا میکردند و صاعقه ایشان را ہلاک کرد و باز زنده شدہ توبہ
 کردند بلکہ ما میگوییم کہ زنده شدن ایشان مثل عامل است کہ بر آن اخبار و نشان
 دادن قاتل خود زنده شدہ بود همچنین ہر یک از اولاد رسول امین صلعم نیز
 زنده شدہ معاند خود را نشانے خواهد داد و پیش جد بزرگوار خود جناب
 سید المرسلین استغاثہ خواهد نمود و دستم کیشی بے ظلمہ را ظاہر خواهد کرد

قال معه هذا اگر بر طبق طنون کا ذنب ایشان بحسب فریاد اہل نار ربنا اجنا
 حل صالحي غير الذي كنا نعمل قبل از قیامت حجت شود پس این حجت در
 قی نرید و نیریدیان و مردان و مردانیان رفت و حجت باشد چه بعد تعذیب
 سترے کروار خویش از عقائد و اعمال باطلہ خود توبہ نمایند و بہ تقوی و صلاح
 آیند و بروز حشر در زمرہ اہل ایمان صحیح محشر میشوند **اقول** کہ نیکو کلمہ کہ
 زبان خود می رانند کہ خداوند ما را آفرینا باز گردان تا اعمال صالحہ بکنیم برے ایشان
 بن آید بہت من وراثتہم بر رخ الی یوم یبعثون کہ ایشان برے بجا آوردن
 اعمال صالحہ ہرگز در دنیا مر حجت نخواہند نمود و برے یزید و نیریدیان و مردان
 مردانیان و دیگر معاندان اہلبیت این آید بہت و لند یقینہم من العذاب
 لا دنی و دن العذاب الا کبر لعلمہم بر چون یعنی و ہر آئینہ خواہیم چنانید ایشان
 از عذاب نزدیک سوئے عذاب بزرگ شاید کہ ایشان حجت نمایند پس یک
 عذاب برے ایشان عذاب ادنی است کہ در حجت خواہد بود و در ہمین دار دنیا
 اہل دنیا بلاحظہ تمیز حق از باطل نمایند و عذاب دیگر عذاب اکبر بہت کہ منحصر
 خرت است و ازین آید حجت نیز ثابت است کہ ایشان در دنیا رجوع خواہند نمود
 برے چشیدن عذاب ادنی چنانچہ خدا تعالی میفرماید لعلمہم بر چون بیضاوی مینویسند
 لعلمہم بر چون ای من بقی متہم یعنی از معاندان عذاب دنیا رجوع بحق خواہند نمود
 ہتھی میگویم کہ این معنی ہرگز در حدیث نیست و زیرا کہ لحوق عذاب دنیا کہ آن ابتلا
 بتلا یا است عام و شامل است برے ہر مومن و کافر تخصیص کفار نیست کہ
 بتلا بتلا یا بتلا یا خود و عدم ابتلا مومنین رجوع بحق نمایند قوم نوح
 بانواع بتلا یا بتلا گر دیدند نسل ایشان منقطع شد و نزول باران حجت بر
 ایشان سد و دشد اخرا لامر عرق گردیدند لیکن رجوع بحق نکردند و اگر

مراد از عذاب دنیا قتل و سرکفاریست پس کفار و قووع آنرا از جهت غلبه بر
و شوکت مسلمانان میدانند نه از جهت حقیقت اهل اسلام و هرگاه از مشاهد
معجزات که اوضح الدلالات است پیچگونه رجوع باسلام نمیکردند قتل و سرکفاری
را چگونه از حقیقت اسلام خواهند دانست پس معلوم شد که آن رجوع در دنیاست
بر پنجشیدن عذاب اولی و ترتیب عذاب و ثواب بر اعمال دنیا است که قبل از
موت اول نجا آورده اند و بعد از موت اول تا روز حشر توبه و انابت پیچگونه
منفید ایشان نیست که بمعائنه و ذوق عذاب توبه کنند و ایمان آرند که قال الله

تعالى قل ارايتم ان اتکم عذابہ بياتا او نهاما و لتقبل منه المجرمون انکم اذا وقع انتم به لان وقد
انتم به لتقبلون یعنی بگو ای محمد آیا دیدید اگر بیاید بشما عذاب او شب یا
یا روز را چقدر باشد آن عذاب که زود میخوابند از و گنهگار را پس قتی که واقع
شود عذاب ایمان خوابید آورد آنوقت گفته خواهد شد اکنون ایمان می آرید
و تحقیق بودید بان عذاب شتابی میکردید پس این احیاء ایشان محض
برای سزای ایشان است نه برای اصلاح حال ایشان که بمعائنه عذاب
توبه نمایند و مومن کامل شوند قال و برای اظهار استحقاق اهل حق و عدم
استحقاق اهل باطل یوم الفصل الجمع که مجمع اولین و آخرین است کافی و دافی
که قال الله تعالى قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقاتهم اجمعین و مشرب

الارض بنور ربها و وضع الكتاب و حی بالنبین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم
لا یظلمون و وفیت کل نفس عملت و هو اعلم بما یفعلون اقول این جمله آیات
دلائل میکنند بحساب و کتاب روز محشر که آنروز سائر مخلوقات مبعوث خواهند
چنانکه میفرماید یوم یعظمهم الله جمیعاً و نیز میفرماید و حشرنا هم فلم نعد منهم احد یعنی
در آن روز کل مخلوقات محشر خواهند شد و هیچکس باقی نخواهد ماند و در رجعت کل

خلایق مبعوث نموده شد بلکه اینکه بسیار نیک اند و که نیک بسیار
 بداند در آن روز زنده خواهند شد در نهب اهل بیت علیهم السلام و بر
 حجت این آیه است و یوم محشر من کل امة فوجا من یکذب با یا تا فهم
 یوزخون حاصل اینکه روز یکم محشر خواهیم کرد از هر گروه که نیک کنندگان یک
 جماعت را و در روز قیامت چنین حشر است که از هر یک گروه یک جماعت محشر شود
 بلکه آن روز را خدا تعالی میفرماید که و لم نعدرهم احدا یعنی نه باقی خواهیم گذاشت از ایشان
 هیچکس را و نیک است و عدم تحقق محشر حشر است چنانچه در قول سابق قول بقیادی نقل کرده
 و تفسیر آیه و لنذیقنهم العذاب الاولی و لنذیقنهم العذاب الاکبر علیهم حیون میگوید که بجا
 عذاب دنیا رجوع نمی کنند و عذاب حجت نیز در دنیا است و تخریب خدا صخره حشر
 نیست بلکه در دنیا هم سذب می سازد و در قبر هم و انجام کار کل خلایق حشر است و اگر صخره
 بر حشر می بود خدا تعالی در دنیا هیچکس را سذب نمی ساخت و تکالیف مشاقه
 مبتلا نمیکرد و حال آنکه با بجا در قرآن مجید میفرماید که ما در دنیا معذب می سازیم و نیز
 در آخرت که آنجا عذاب عظیم است چنانچه میفرماید که و لنذیقنهم عذاب الاخری فی الحیوة
 الدنیا و العذاب الاخری و هم لاینبرون و استحقاق حضرت موسی و عدم استحقاق
 فرعون در همین دار دنیا ظاهر شد و همچنین در دنیا حجت مقرر گردیده تا مردمان بجا خطبه
 انفصال حق از باطل از خواب غفلت متنبه شوند **قال** نه آنکه برای انجام خلافت و استحقاق
 بخلاف **قرآن** مانند آواگون بنود تناسخ ارواح روا دارند و وقتی پیش از حجت
 مقرر کنند **اقول** جواب انجام خلافت پیش ازین بمرات و کرات گذشته است
 و وقوع حجت ثابت است از قرآن چنانچه پیش ازین الفاظ ذکر آن کرده
 و در او آگون که تناسخ است و در حجت فرق بین است و مبائنست کلی
 است تناسخ آن است که روح از جسم برآمده در جسمی دیگر داخل شود و حیوة

جهت مثل حیات و در محشر است که روح از جسمی که خارج شده بود باز بهمان جسم
 خود رجعت نماید این را تشایخ گفتن و فعل خدا را که قرآن بران ناطق است او اکنون
 فرار دادن و احوال و تعصب و ولد و دادن است و تشایخ در مذہب ما باطل
 است کما یدل علیہ الاخبار المتطافرة عن اهل البیت علیہم السلام لیکن پیران و
 مقتدایان اهل سنت که ایشان را اولیاء الله میگویند و بر ولایت ایشان
 کمال تخریم نمایند قائل بتناسخ گردیده اند چنانچه قهری در شرح فصوص الحکم
 در تأویل اقوال مقتدایان خود میگوید و ما جار فی کلام الاولیاء حمایت التنبیخ
 انما هو باحدیة الحقیقة و سایر اینها فی صور مختلفه کسریان المعنی الکلی فی صور
 جزئیات و ظهوریه و سوتیه فی مظاہر اسماء و صفات و لذلک تحت التناسخ حین صدر
 عنهم هذا الکلام کما قال شیخ العارف ابن الفارض قدس الله روحه بمن قائل بالتناسخ
 یعنی و چیزی که آمده است در کلام اولیاء ما نشان قبیل که مشابهت تشایخ را
 جز این نیست که آن بواسطه شدن حقیقت و سیرت کردن او است در صورتها
 مختلفه مثل سیرت کردن معنی کلی در صورتها سه جزئیات آن و ظاہر شدن آن
 است در مظاہر اسماء او و صفات او و از همین جهت نفی کرده اند ایشان تشایخ
 را و قتی که صادر شد از ایشان این کلام چنانکه گفت شیخ عارف ابن الفارض
 از یک تنیکه قائل اند بتناسخ و مولوی روم میگوید سه مقصد و نه نقاد و قالب بدو
 مثل سبزه بار بار روئیده ام و بعضی از اولیاء ایشان مائل بخلول هم گردیده اند چنانچه
 قهری در شرح فصوص الحکم میگوید ان الله تعالی ہوا ساری فی سسی المبدع
 و المکون و لولم یکن الامر کذلک لما صح الوجود یعنی بدستیکه خدا تعالی مستمرا
 کننده است در سہای مخلوقات و اگر امر چنان نبودی ہر آنہ صحیح نبود و وجود
 انہی و بل ہذا الاحول و سریان قائل و گویند و عہدہ کہ آنوقت ہمچو روز

نیاست نخواهد بود و هزار مردم از محصلین و معاندین اهل بیت زنده خواهند شد
پس آنکه یغما و هزار شیعه حسین بن علی از نواح کوفه زنده شوند و همچنین هزار شیعه
همراه امام از زمین بیرون آیند و همراه امام مهدی شوند و بجزای اعمال خود رسند
و سه هزار یه یا بند بر کین حال زنده شدن معاندین بلکه زیاده تر از آن قیاس باید کرد
از تحریر محجل و بیان مهمل انیفرقه چنان مفهوم گشت که از حین وفات پیغمبر صلعم تا شروع
ظهور امام زمان هر موافق و مخالف که گذشته است بر یک جزای و سزای ویرا
زنده خواهند کرد تا استحقاق و عده استخلاف بر کافه امام ظاهر گردد اقول کسانیکه
نهایت نیک اند و کسانیکه نهایت بد اند البت زنده خواهند شد ان شاء الله تعالی ^{امیر}
و معاندان ابناء و ائمه علیهم السلام نه بر موافق و مخالف که گذشته است چنانکه صاحب
رساله میگوید لیکن دین را بر یکگونه استحال نیست و کدام استبعاد است در زنده شدن مرگوان
قبل از قیامت اگر در قیامت زنده شدن حق است قبل قیامت نیز وقوع آن مستحضر است
لیکن کدام دلیل بر استحاله آن هنوز از کلام الهی قائم نکرده تا معلوم نشود که صاحب سلمه
در ادعا خود صادق است بجز توهمات بعیده و رعایت معاندین ابلیت باعث
استشکاف و تنفر او ازین امر معلوم نمیشود حال آنکه خود ابل سنت قائل اند که در ^{حالی}
قبل وقوع قیامت مردم را زنده خواهد کرد و وقوع آنرا اثبات میکنند و پیران
خود را مینویسند که فلان ولی بعد مردن از فلان کس ملاقات نمود و فلان کس
بشارت داد و حیات ائمه طاهرين را برگزید و نمیکشند و حال زنده شدن اولیا خود
شاه ولی الله پدر صاحب تحفه در انقاس العارفين مینویسد که کبر بادشاه را مهم
چو تورپش آمده افواج متواتره انتم میفرستاد و فتح همیشه درین نتایج
بعضی معاندان هزار امام ناصر الدین شهید و بیداری دید که رئیس باجماعی به تهنیت
چنگ آمدند و بایشان مشعل بود و در قبه آن هزار داخل شدند گمان بردند که

قصد زیارت دارند پیش آمده دید که آن رئیس در قبه داخل شد و هر یک از این
 جماعت در قبه می آمدند از بعضی آن قوم سوال کرد که آن رئیس کیست و این جماعت
 لیانند گفت حضرت امام اند با جماعت شهیدان باز سوال کرد که کجا رفته بودند
 و چه کردند گفت بفتح چیتور رفته بودند انتی پس این واقعه را بشهرم مقبول
 و صاحب سال که و ثانی است باور آن کند یا نکند لیکن بدعتیان بر هیچ اخبار عقلا
 کلی دارند و خطاب با جمله ایشان است قال و این معنی دروغ محض و باطل
 بخت است بکلم کریمه و من و انهم بر بنخ الی یوم یبعثون انک میت و انهم میتون
 ثم انکم یوم النقیمة عند ربکم تخضعون اقول نسبت دروغ و وقوع امر مذکور در عوی
 بلا دلیل و محض قول سانی است که بر آن نه نثار و انکار قدرت خداست و این آیات
 را که در ابطال رجعت مستند خود گردانیده است صاحب سال از مضامین آن اطلاع
 نیافته آیه اولی بر آن دفع سوگس کفار است که بمحاربه آثار غدا تمنا می اعدا
 در دنیا می دارند این رجعت دیگر است که حکم خدا بر وقوع آن متعلق نیست و در
 آیه ثانیه اشاره بموت کل است که بعد از ان قیامت کبری است و رجعت قبل فناء
 کل است زیرا که اختصام و وقوع حشر بعد مردن کل است نه بعد مردن بعض و مراد
 از و انهم میتون مردن کل است که بعد از ان حشر است و رجعت بعد مردن کل نیست
 بلکه قبل مردن کل است چنانچه حق تعالی میفرماید که تو میرنده هستی و بد رستیکه
 ایشان میرندگان اند پس ان یعنی بعد مردن همه و کل خلایق شما در روز
 قیامت نزد پروردگار خود اختصام خواهید نمود نه بعد مردن بعض و رجعت بعد
 مردن جمیع خلایق منقول نیست بلکه قبل از ان خواهد بود پس این آیه برگز مانع رجعت
 نیست قال و نیز از عقائد این فرقه غالیه است که بر اکثر مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب
 سید ابرار رجعت نفاق می نهند و مومنین مخلصین صحابه را قلیل و ذلیل میدانند

حتی که کرده تن می شمارند و منافقین را بکثرت دعوت میسند میکنند
 اقول این قول صاحب سالزیه که عاری از سند است خالی از افترا نیست و اعتقاد
 اتفاق اکثر مجربین و انصار دیگر اصحاب سید را بر طبق شیعه خلاف معتقد است بلکه شیعه بر طبق روایات
 اهل سنت دوازده یا چهارده نفر را منافق میدانند چنانچه در سند احمد بن حنبل
 مذکور است که فرمود جناب رسول خدا صلعم که دوازده اصحاب من منافق اند بشت کس
 از ایشان آنقدر اند که شتر در سوراخ سوزن خواهد رفت و آن بشت اصحاب من
 در بشت نخواهند رفت انتهی و علی بن ابی القیاس اصحاب عقبه که حدیثیه بموجب ارشاد
 رسول خدا نام ایشان میداشت و چون حدیثیه و عمار را زده آن دوازده کس نمودند
 که قتل کنند آنحضرت منع فرمود که مردمان خوبند گفت که محمد اصحاب خود را قتل
 میکنند و مومنین مخلصین از صحابه حسب اعتقاد ما نیز بکثرت بودند چنانچه قبل ازین
 ذکر کرده ام و علمای صاحب روایات اهل بیت دوازده هزار صحابه نوشته اند که مومن
 خالص بودند و ایشان نه قدری بودند و نه جبری و نه حروری و نه عرجی و منافقین
 بکثرت برگزشتن از کرده اند و نه ایشان را در زمان آنحضرت صلعم چندان عرصه و فتره
 بود صاحب رساله در تعقیب بندی و افترا پردازی بر صاحب تحفه هم تفویض بسته
 که اعتقاد کثرت منافقین و قلت مومنین را منسوب بباکرده و چند کس را مثل
 سلمان ابوذر و عمار و مقداد که از مخلصین باور میکنند و جهش نیست که ایشان
 اصحاب اختیار و از اولیاء کامل بودند و بعلی مرتضی اخلاص با اختصاص میداشتند
 نه اینکه دیگر اصحاب مومنین از مخلصین صحابه نبودند بلکه هزاران مردم از اصحاب آنحضرت
 صلعم مقبول بارگاه اینردی و از مومنین مخلصین بودند و بعد وفات آنحضرت صلعم
 که اتفاق بیعت ایشان بعلی ابن ابیطالب نشد با سباب چند و انحاء شش بود
 که بحکم مخار عین صورت بیعت ایشان با نجاب نشد و قبل ازین تفصیل خبر کرده ام

قال وعدم حصول خلافت بلا فصل در حق علی مرتضی بقلبت اعوان و انصار و کثرت اعداء
 و دشمنان پیش می آرند **اقول** اگر علی مرتضی را اعوان و انصار فراهم می شد نه بعد انقضای
 شش ماه پیغام مصالحه بآلی بکر نمی فرستاد و دانشش ماه که فاطمه زنده بود ویراسته ابو بکر
 نکرد کدام عذر بود سوگندم آنست که ابو بکر اگر از خلیفه حق می پنداشت تا این مدت دراز
 در بیعت او چرا تراخی و تلبث نمود و بجز انتظار اجتماع اعوان و انصار و دیگر کدام سبب
 بود که بیعت ابو بکر را در التوا انداخت تا اینکه بعد وفات بنت رسول وجود ناس از آنجا
 منصرف شدند و آن روز داری قلیل هم باقی نمانده و از رسول صلی الله علیه و آله پیغام مصالحه بآلی
 فرستاد چنانکه در صحاح اهل سنت است و این امر مختصر بر علی مرتضی سبب جناب رسول خدا
 هم که بدرجه افضل بودند از علی بن ابی طالب سبب قلت انصار ترک وطن اصلی
 خود نمودند و فرعون پسران بنی اسرائیل را فرج میکرد و دختران ایشان را زنده میداد
 حضرت موسی را میگویند اختیاری نبود که از فرعون انتقامی بگشت تا اینکه فرعون و فرعون
 عرق شدند و حضرت موسی و بنی اسرائیل نجات یافتند ب حقوق بیاعت قلت
 انصار معرض تلف در آمدند و اکثر مظلوم بعلت فقدان اعوان بیگناه قتل شده اند
 و از قول جناب امیر و لوا عبد عبه الی خلیلی است اخو نه علمت ایها الضعف
 ناصر و اقل عددا وجود انصار بر آنحضرت برگزینا بت نمی شود چنانکه بعضی جاهل
 گمان آن میکنند چه حضرت امیر میفرمایند یعنی اگر وصیت آنحضرت مرا نمی بود که تا
 اجتماع انصار با غاصبین حق خود مقاتله نکنی انگاه اعوان و انصار ترا بضرب
 و انفقار تعجز می رسانیدم و ترا فرید و وحید بجا یار و بدر و گار میگرداشتم پس
 سید می در آنوقت که ضعیف و کمتر از روسه عدو و انصار کمیت و سبک
 مرا عمل وصیت آنحضرت صلعم واجب است و از آنجا ناس میترسم و با الضعف
 نزد آنجناب اجتماع انصار نبود و نه ازین قول آنحضرت ثابت است وجود

انصار با بعل چنانکه بعض رجال میگویند قال در قرآن شریف که شایع حل قلت
و ذلت منافقین و غلبه و کثرت مومنین صحابه است تدبیر نمیکند تا تمیز منافقین
از مومنین مخلصین صحابه بحکم کرمیه ما کان الله لیدر المومنین علی ما اتم علیه حتی یخیر
الحیث من الطیب مبرین گردد لهذا امره بعد از وی و کره بعد او لی بر اے ایقاظ
غافلین و از ازاله عذر جا بلین نوشتن آیات بنیات که حاکی حال قباح است احتمال
منافقین میباشد لائق این محل است تا تمیز و تفرقه میان مومنین مخلصین و منافقین
مفیدین بوجه احسن حاصل شود و بنحو سلیه ملک من بلکن بنیه و حی من حی بنیه جهل و غفلت
عذر نماند اقول این افراس بخت و تهمت محض است بر شعیان علی مرتضی الشیطان
کی ظاهر کرده اند که منافقین از مومنین مخلصین افزون تر بودند بلکه ایشان منافقین
را زیاده از دوازده چهارده کس برگز نمیکوند و آن مطابق است با آنچه در مسند احمد
حنبلی مذکور است البته اهل سنت زیاده هم بیان میکنند چنانکه در صحیح بخاری است
قال ابن ملیک ادرکت ثلثین من اصحاب النبی کلهم یخاف النفاق علی نفسه
یعنی گفت ابن ملیک که یافتم هشتی کس را از اصحاب پیغمبر کل ایشان می ترسیدند نفاق
را بر نفس خود و امام غزالی در احیاء العلوم گفته قال ابن ملیک ادرکت مائتة ثلثین
و فی روایت خمس مائتة من اصحاب النبی کلهم یخافون النفاق یعنی گفت ابن ملیک
که یافتم یکصد و سی کس را و در یک روایت است که بالصد مردم را از اصحاب پیغمبر
که کل ایشان خوف میکردند از نفاق و در قرآن مجید البته حال کثرت مومنین و ذلت
منافقین مندرج است کسی که آن نیست لیکن تصریح نام کسی از منافقین در رو
نیافتم که بالجزم معلوم شود و آنحضرت صلعم بجز خدیجه بیچکس را از نام و نشان
منافقین اطلاعی نگنجیده بودند و خدیجه نیز جز بابت با فاش راز آنحضرت نموده
گرم در آن بذر بود و آن و علامات بی بان میسرند و نفاق را منسوب بطرف بعضی از صحابه

الصادق بارشده تابع الحق یعنی پس برگاه که وفات یافت رسول خدا صلعم گفت
 ابوبکر بن رسول خدا ام پس آمدید شما هر دو و طلب میکردی ای عباس میراث خود را
 از جانب پسر برادر خود و طلب میکرد علی میراث زن خود را از جانب پدر او پس
 گفت ابوبکر که فرمود رسول خدا صلعم مورث نمیشوم چیزی که گذشته ایم صدقه
 است پس دیدید شما هر دو او را کاذب آثم غادر خائن و خدا میداند که او را ستم
 صادق نیکوکار رهنمایی یافته پیر و برحق بود بعد از آن فوت شد ابوبکر بن
 خلیفه رسول خدا و خلیفه ابوبکر ستم پس دیدید شما هر دو مرا کاذب آثم غادر خائن
 و خدا میداند که من برآئنه صادق نیکوکار رهنمایی یافته پیر و برحق ستم اثمی
 و ظالم که جناب خلافت پناه بر ایمن کذب نمیکردند که بدین علی بن ابی طالب ستم میانشان را بگشاید و بگوید
 آن برادر کاذب آثم غادر خائن گمان کردند اکنون در نفاق نشینا کدام ترو دو کجا میماند که جمله علامات نفاق
 روایات اهل بیت در آن بر دو یافته شد و واضح تر ازین آفت که گمانی در شرح صحیح بخاری روایت میکنند
 که قال عمر یا خدیفه بالمدنا من المنافقین یعنی گفت عمر ای خدیفه قسم بخدا که من از منافقین
 ستم و عینی در شرح بخاری مینویسد که ان خدیفه بن الیمان کان صاحب سر رسول الله
 فی شان المنافقین و کان یعرفهم و لا یعرفهم غیره بعد رسول الله بن البشمه یعنی خدیفه
 صاحب را آنحضرت بود در شان منافقین و کسی دیگر بخبر خدیفه منافقین نمیگفت بعد از صلعم
 از همین جهت اظهار نفاق خود پیشتر خدیفه میکرد و در احیاء العلوم عزالی مکتوب که عمر از خدیفه پرسید
 ای رسول الله من المنافقین یعنی یا شمار کرده است بغیر خدا مرا و منافقین و در جواب فرمود
 ای عمر گفتید یا خدیفه انک من المنافقین یعنی ای خدیفه قسم بخدا که من از منافقین
 ستم و عینی در شرح بخاری مینویسد که ان خدیفه بن الیمان کان صاحب سر رسول الله
 فی شان المنافقین و کان یعرفهم و لا یعرفهم غیره بعد رسول الله بن البشمه یعنی خدیفه
 صاحب را آنحضرت بود در شان منافقین و کسی دیگر بخبر خدیفه منافقین نمیگفت بعد از صلعم
 از همین جهت اظهار نفاق خود پیشتر خدیفه میکرد و در احیاء العلوم عزالی مکتوب که عمر از خدیفه پرسید
 ای رسول الله من المنافقین یعنی یا شمار کرده است بغیر خدا مرا و منافقین و در جواب فرمود
 ای عمر گفتید یا خدیفه انک من المنافقین یعنی ای خدیفه قسم بخدا که من از منافقین

از خدیفه بارید که صاحب برتر رسول خدا بود غالی از دغدغه نیست و خدیفه لعبد الله بن
عمر گفت که مبتلا بنفاق شد کسیکه بهتر از شما بود چنانچه در صحیح بخاری مذکور است
عن الاسود قال كنا في خلقة عبد الله فجاء خديفه حتى قام علينا فلم ثم قال لقد انزل
النفاق على قوم كانوا خيرا منكم قال الاسود سبحان الله ان الله ليقول ان المنافقين
في الدرک الأسفل من النار قسم عبد الله وطلب حذيفة في ناحية المسجد فقام عبد الله
فتفرق اصحابه فرماني بالحصاة فاتيت فقال خديفه عجبت من ضحكك وقد عرف ما قلت
لقد انزل النفاق على قوم كانوا خيرا منكم يعني از اسود روایت است که گفته بودیم در
حلقه عبد الله پس آمد خدیفه تا اینکه ایستاد بر پایس سلام کرد و بعد از آن گفت که برائت
تحقیق نازل کرده شده است نفاق بر قومی که بودند بهتر از شما گفت اسود سبحان الله
چگونه چنین باشد حالانکه خدا تعالی میفرماید ان المنافقين في الدرک الأسفل من النار
تیسیم نمود عبد الله و نشست خدیفه در کنار مسجد پس بزحمت عبد الله پس متفرق
شدند اصحاب او پس انداخت خدیفه سوی من سنگریزه پس آمد من نزد او پس گفت
خدیفه تعجب کردم از خنده او و تحقیق شناخت عبد الله چیز را که گفتم لقد انزل
الله النفاق على قوم كانوا خيرا منكم انتهى پس نمودن عبد الله بن عمر و گفتن
خدیفه که از ضحک عبد الله تعجب کردم و حالانکه دانست آنچه مرا و من بود از قول لقد انزل
النفاق على قوم كانوا خيرا منكم دلیل صریح است بر اینکه مرا و خدیفه را نه بودند که از
عبد الله بهتر بودند و العاقل تکفیه الاشارة و آیه ما كان الله ليعذر المؤمنين على ما انتم
عليه حتى يميز الخبيث من الطيب ثم قصه احد است و در روز احد بعضی از مومنین
بعضی افعال چنان صادر شدند که بر نفاق ایشان دلالت میکرد وند با بر آن خدا تعالی
میفرماید چنانکه در تفسیر کسبر مذکور است و خلاصه ترجمه اش آن است که این آیه از بقیه
مقه احد است و واقع شد در آن روز حادثه در مسلمانان از قتل و زهرمت پستتر

خواند رسول خدا مومنین را با وجود زخمی بودن ایشان بطلب ابوسفیان حد و خود پس
 خبر داد خدا استعالی باینکه گردید این احوال دلیل بر امتیاز مومنین از منافق و جائز نیست بر خدا
 که گذار و شمار مختلط منافقین بلکه واجب است بر و القار اینچنین حادثه که همین از منافق
 ممتاز شود انتہی و فرار شیخین در آنروز و گفتن ایشان مومنین را اینکه بر دین اصلی خود
 برگردید که محمد مقتول شد از سزا احمد جنبل قبل ازین تحریر کرده ام این است قرائن و علامات
 نفاق در اصحاب رسول خدا صلعم و از عادت مستمره اهل کتبت که بر یک ثابت کنائید از ایشان
 و نفاق نمک تصدیق از بعضی علمای شیعیان میشوند و یکی از جمله صاحب رالیه است که کمال
 آرزو میبشت کسی آمده اثبات نفاق و ارتداد و نلته شود و لغامین شیعیان را بر
 عدم قدرت تحریر جواب شهرت داده هیچ عرق غیرت ایشان شد که خواه نخواه ایشان
 در صدد ابطال خلافت و اثبات نفاق و ارتداد ایشان شوند شاید صاحب رساله
 در تحریک این امر متوقع احو و ثواب باشد و اهل نخله او و تحسین و مدح سرائی او و
 اللسان شوند فقال واذا القوا الذين آمنوا قالوا امنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا
 انا معكم اثم ترا الى الذين تولوا قوما غضب الله عليهم ما هم منكم ولا منهم و يحلفون على الكذب و يسمعون
 و لكن جبار الله من الله ليعقلن انا معكم واذا القواكم قالوا امنا واذا خلوا عصوا عليكم
 الا نامل من الخيط قل موتوا بغيظكم ان الله يعلم بذات الصدور اين كلام ملك علام حاكي
 حال قباچه استمال منافقین است برخوف و تقية ایشان از مومنین مخلصین صحابه
 اقول مايز قایلیم که حال منافقین در زمان رسول خدا صلعم بود و از مومنین خوف و
 سبگذر انیدند و نیت چند بود و مومنین جماعه کبریم غیض لیکن معلوم است که صاحب رالیه را بر او
 این آیات چه تصور کرده و حیاتیات قوم منصوب باینکه که چه بدان بودند نیز خلیفه ثانی را
 حاصل بود که کلام محرف تورات را پسند کرده نقل نموده و پیرو رسول خدا از حرکت او
 مستغیر میشد و چنانچه قبل ازین نیز از بعضی مومنین نقل کرده ام و عثمان با پیروی محضت میشد

چنانچه بر دین سنی در تفسیر خود میگوید **اَلَيْسَ الَّذِيْنَ يَقُولُوْنَ لَا تَتَّبِعُوْنِيْ مِنْ عِنْدِ**
رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰى يَنْصَحُوْا وَلِلّٰهِ خِرَانِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ ایشانند
 یعنی میگویند منافقان از اهل مدینه خروج نکنید بر آنکه نزد یک رسول خدا هستند حتی که
 متفرق شوند و بر خداست خزانها س آسمان و زمین و لیکن منافقان فهم نمیکند
 یعنی کلام این بر آن تفرقه زدن جماعت مومنین بود بجهت خبر بودند از نیکه برکات سماوی
 و ارضی که عبارت از اصلاح معاش و معاد است و در قبضه قدرت اوست هر که را خواهد عطا
 کند چنانچه جماعه مومنین صحابه را از فضیلت ارضی و برکات سماوی که نزول قرآن و ارسال
 رسول بر آن اصلاح دارین ایشان است شرح خست و از خزان کسری و قیصر نوخت
 و منافقین را بجهت موت و انجیل و غیظ و خند گفت **اَقُوْلُ** صاحب سلاله که تفسیر این آیه
 کرده است و اختراع جدید از نفس خود تجویز نموده کجاست این مضمون درین آیه فقط
 همین مضمون است که منافقین میگفتند نه میگوید بر آنکه نزد رسول خدا صلعم است
 نا انیکه متفرق شوند و بر خداست خزانها س آسمانها و زمین و لیکن منافقین نمی فهمند
 فقط پس الله تعالی مومنین را در عهد جناب رسول مقبول ثروت داد و غنائم ملک
 عرب بدست ایشان آمواد و خدا تعالی فضل خود را مل حال ایشان گردانید و نزول
 قرآن و ارسال رسول همه حق است لیکن این مضمون در آیه مذکوره کجاست و ملک کسری
 و قیصر را درین آیه چه تعلق است و اگر بجهتین است پس بعد از آن رسول خدا صلعم بر آن
 و قبیستان و سودان را که اهل اسلام فتح کرده اند مثل خزان کسری و قیصر از
 خزان آنها نیز خدا تعالی مومنین را نوخت و از آنجمله یک معاویه است که بقول صاحب
 جامع الاصول از مولفات القلوب است **حيث يقول ان المصاويه و اياه من مولفات**
القلوب و مولفة القلوب منافق را میگویند و اگر کسی بعد از حضرت صلعم که ام ملک یا

و رسوا شوند و بذلت و خواری گرانید بر او خود میسرند بحسب کمال صیحه علیهم السلام
 میسرند منافقان بر آلوده را یعنی بر آفت را بر سر خود بسبب خوف و زردی اقول
 و افعال خویش اقول ظاهرست که حال منافقان در زمانه آنحضرت صلعم بحسب
 بود که مبتدا کثرت و شوکت اهل اسلام در آتش غیظ و حسد می سوختند لیکن
 از ایراد چندین آیات که ادم فائده معتد بها بحصول نه ایجاب مید و بحر تفسیر کاغذ و قلم
 بیچک از ان بر نمی آید و در زمانه آنحضرت کثرت و شوکت نومنین و قلت و ذلت
 منافقین را که منکر نیست قال نحن نترص بکم ان یصیبکم الله بغضب من عبده
 او باید بینا تر بصواب و انما حکم متر بصون بگو ای محمد ما انتظار چه بریم شما ای منافقان
 با اینکه بر نازل شما خدا تعالی عذاب از نزد خود یا بدستهای ما پس انتظار برید
 ما نیز شما منتظریم درین تصریح است بآنکه منافقان مورد غضب خدا و یا محل عذاب
 از دست اصحاب و خلاص حضرت مصطفی خواهند بود اقول منافقان اگر چه قلیل
 بودند لیکن در اصحاب رسول خدا المختلط بودند و بر حال ایشان بحر خدا و رسول
 بیچک اطلاع نداشت ایشان را نیز از اصحاب رسول مقبول میداشتند و یا بعضی
 بموجب ارشاد رسول خدا مطلع بود و ظاهرست که کدام صاعقه یا حجره از آسمان
 بر ایشان نازل نشده بود اما که جناب رسول خدا از وار دنیا رحلت فرمود و بعد
 آنحضرت نیز بیچک از منافقان که در اصحاب آنحضرت بودند عذاب از جانب خدا
 نازل نشده و نه کدام مومن با ایشان جنگ کرده مگر اینکه بعد مردن از جانب خدا
 عذاب به چشمیدند و باقی ماندگان در دنیا از دست حق پرست علی بن ابیطالب
 و یاران او مقتول شدند که بعضی از ایشان منافق بودند و بعضی مومنان و بعضی از
 در استیجاب و پیروی از ابو جانه و جابر رحمت است که با آنها شما خاتم
 منافقان را در عهد آنحضرت صلعم مگر بغض علی و در مسلم و نه یزید و نه ابی

از امیر المؤمنین علی مروی است که گفت سوگند یاد میکنم بخدا که عهد کردنی بسوی من که دوست
نمیدارد مرا اگر موافق و دشمن نمیدارد مرا اگر منافق و از لئنه احدی را اتفاق مقاتله با منافقان
بوقوع نیامده و البتة که بعد آنحضرت محارب نموده است آنهم با مرتدین بود و بجهت اعتقاد اینست
نه با منافقین و مرتد غیر منافق میباشد بسبق لایمان اللمتد و عدیه رب المنافی **قال**
نه آنکه بزعم شیعه مومنان کامل صحابه مثل علی و ابوذر و سلمان و عمار و مقداد را بدست منافقان
سپارند و مجبور و مقهور ایشان دارند معا و الله من هذا الاعتقاد اقول مومنان کامل نبودند
بدست ظلمه مانده اند و مجبور و مقهور گردیدند چنانکه حضرت ابراهیم که درست نمرود بود و حضرت
موسی در دست فرعون و به بنی که عمرو و حال حضرت ابراهیم چه کرد و فرعون چه تکالیف
شناخت و حضرت موسی را که از جانب او در خوف و خشیت بسر میبردند چنانچه حق تعالی
میفرماید فخرج منها خائفا تترقب ایضا فاضاف ان یقتلون و کالها کذا بنی اسرائیل
در تصرف و قبضه و قهر فرعون و فرعونیان مانند ایشان را بچ می نمودند و دختران ایشان
را زنده میگذاشتند چنانچه حق تعالی میفرماید خطابا بنی اسرائیل یدجون ابناکم و یتحیونکم
پس ملاحظه باید کرد که چه قدر ظلم است و ماندن مومنان کامل در حکومت قهر و ظلمه عظیم
که از بدو بنا بر عالم همین طریقه سلوک مانده است و علی مرتضی و ابوذر و سلمان و غیرهم مومنین
کاملین که مجبور و در دست ایشان مقهور بودند حبش و جناب رسالت مآب صلعم بودند چنانکه
از آنحضرت صلعم در صحیح مسلم برده است که از حدیفه فرمودند که بعد از حکامی بهم برسند که متشن
بست من نباشند و در ایشان قومی از زمین برخیزند که قلوب ایشان قلوب شیاطین
باشد حدیفه عرض کرد که یا رسول الله که اگر من پیام ایشان را بکنم فرمود که متابعت ایشان کنی
اگر چه مال ترا گیرند و پشت ترا زخمی کنند انتهی و ما صحابه را بدست انهم قسم میسازیم اکثر ایشان
مومن بودند و بعضی از ایشان مرتدین و اجنبی منافقین و نسبت اعتقاد نفاق اکثر
صحابه بخواب دارد و غمخوار است **قال** لمن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم

مرض و المرضون فی الدینۃ نیز یک بهم تم لایجا و در ذلک فیما الاقلیلا ملحقین اینها تقصوا اخذ
و قتلوا ثقیلا این بیت نیز حکم میکند بر قتل و ذلت و خواری و رسوائی و بر اخذ و
قتل منافقین و اخراج ایشان از مدینه در صورت عدم ترک نفاق خان یثوبو یک خیر الهم
وان یثوبوا یجذبهم الله عذابا الیمانی فی الدنیا و الاخرة و الهم فی الارض من ولی و الانصیر
ترجمه پس اگر توبه نکنند اهل نفاق با شتر مرغان را و اگر و اگر گزند از توبه و بر نفاق
خود ثابت باشند عذاب کند خداستعالی آنها را عذاب سخت در دنیا و آخرت و بنابشده
ایشان در روی زمین پاک و مددگار یعنی در روی زمین کسی یاری آنها نکند و تو
ایشان بگیرد چه جا امامت و خلافت اقول در زمان رسول خدا صلعم حال منافقین
همچنین بود که بعضی قتل میشدند لیکن علم نفاق ایشان بچپک حاصل نبود خدا می دانست
یا رسول او و کسانی که اصحاب آن حضرت صلعم نمخط بودند و خدمت آنحضرت صلعم
مدد دست مینمودند البته خواری و ذلیل بودند و این از ابدام و قبیح حاصل نبود چنانچه ملا علی
قاری در شرح مشکوٰه میگوید عن جابر عنی رسول الله صلعم علیا الی الطائف فاتجاهه فقال
اناس ای المنافقون او عوام الصحابه فقد طال بخوئه مع ابن عمه یعنی از جابر روایت
است که خوانید بعد از صلعم علی را بسوی طائف پس را گفت اودا پس گفتند مردان
ای منافقون یا عوام صحابه پس تحقیق دراز شد را گفتن او همراه پسر عم خود انتهی ازین
کلام معلوم شد که قائل لقوله طال بخوئه مع بن عمه منافقان یا عوام صحابه بودند و شیخ
علی متقی در کنز العمال درین حدیث بجای لفظ فقال الناس لفظ ابو بکر آورده و بنا
بر این قول معلوم شد که قائل مقوله لقد طال بخوئه مع بن عمه ابو بکر است و ملازمین
در سیر خود بجای آن نام عمر ذکر کرده و چون ملا علی قاری ازین معنی غافل بوده ازین
باعث لفظ ناس بمنافقین یا عوام صحابه تفسیر کرده و هرگاه که حدیث مذکور بود
گفته ملا علی قاری تسلیم نموده شود لازم آید که ابو بکر و عمر از منافقین یا عوام صحابه

س
از تفسیر مشکوٰه

بوده باشند که وقتی نداشتند نزد آنحضرت صلعم نه از کبریا و صحابه چنانکه اهل سنت
 می فهمند و معنی آیه دیگر این است که اگر روگردانند ایشان از توبه عذاب کند ایشان را
 خدا عذاب در دنیا و آخرت و نباشند در زمین بر سر ایشان دوستی و
 یاری یعنی وقت نزول عذاب خدا کسی در زمین یاری ایشان نکند که از ایشان
 دفع عذاب نماید چنانکه در تفسیر ضیاء الیوم کور است که و ما لهم فی الارض من ولی الا
 نصیر پنجم من العذاب و همچنین در تفسیر مدارک مرقوم است و لا نصیر پنجم من العذاب
 یعنی بر سر ایشان در زمین دوستی نیست که نجات دهد ایشان را از عذاب خدا و
 همچنین در تفسیر سیحی است پس معلوم شد که معنی آیه این است که بر سر عذاب
 کسی بر سر ایشان یاری و دوستی نیست که وقت نزول عذاب ایشان را نجات
 بخشد از عذاب خدا نه اینکه مطلق کسی یار ایشان نباشد و منقول نشده که در دنیا
 کسی از منافقین که در اصحاب آنحضرت بودند مغذوب شده باشد حال آنکه منافقین بعد
 آنحضرت صلعم نیز باقی مانده بودند چنانکه روایات اهل سنت شایسته بر آن گوا
 فی البخاری می نویسد قوله تعالی فقاتلوا ائمتہ الکفر حدثننا زید بن وهب قال قلت
 عند حذیفه فعلی باقی من اصحاب بنه الایة الائمة و الاسن المنافقین الاربعه
 یعنی در تفسیر آیه فقاتلوا ائمتہ الکفر از زید بن وهب منقول است
 میگوید که بودیم نزد حذیفه پس گفت که باقی مانده اند از اصحاب این آیه مگر کس
 و نه باقی مانده اند از منافقین مگر خیبر کس و صاحب تحفه که میگوید که بعد آنحضرت صلعم
 منافقین باقی مانده بودند دروغ محض است و خدا تعالی در آیه مذکوره بر آن ایشان
 وعده تعدیب میفرماید در دنیا و آخرت و خلف در وعده خدا محال است پس معلوم شد
 که عذاب ایشان منحصر است بر وقت حجت یا اینکه در جنگ جمل و صفین از دست حق
 پرست امیر المومنین و عرابیان او مقتول شده باشند تا خلف در وعده خدا لازم

نیاید و در آخرت مقرایشان افضل از اهلین است و امامت عام است بر همه مومنان باشد
یا بر یک کافر و چنانکه از همه بر حق میباشد همچنین انیمه کفر نیز ظاهر میشوند و در قرآن ذکر
انیمه کفر موجود است و بعد از آنحضرت صلعم کسی از انیمه کفر باقی مانده بودند چنانچه از بخاری
گرم پس چنانکه امام و خلیفه حق میباشد همچنین خلیفه باطل نیز میباشد و در میان اهل سنت و جماعت
امامت نیست چنانکه در جامع الرموز موجود است سلطان امی الخلیفه و والی الایمان

لیس فوقه و ال عاقل کان او جابر او قیل لبطر العدا لله و الاطلاق مشعر بان الاسلام
لیس بشرط حاصلش آنکه با دوشاه امی خلیفه و والی که فوق او خلیفه نیست عادل باشد
یا ظالم و بعضی میگویند که عدالت شرط خلافت است و الاطلاق مشعر است با اینکه اسلام
شرط خلافت نیست انتهی پس در خلیفه اسلام شرط نیست بند و باشد یا فرنگی چه
جایی که ایمان که مرتبه آن فوق مرتبه اسلام است و حدیث آن الله لیؤید هذا الدین بر علی
عاجز مؤید آنست و از خلیفه کردن صحابه حقیقت خلافت متحقق نمیشود چنانکه قبل ازین
گفتم و عدم ولایت و عدم نصرت منافقین متعلق بتعذیب ایشان است یعنی
و قتی که خدا تعذیب ایشان خواهد بدو دست باشد در زمین بر ایشان و نه در آسمان
که مفعول عذاب از ایشان کنند نه آنکه مطلق یاری و دوستی بر ایشان نباشد

قال ومن حوكم من الاعراب منافقون ومن اهل المدينة مردوا علی النفاق
لا تعلمهم نحن نعلمهم سنجذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم ترجمه بعضی از اهل کسان
که گردشامی باشند ای اهل مدینه از بادیه نشینان منافق اند و بعضی از اهل مدینه
خالی شدند از نیکی در حالیکه حو کرده اند یعنی مهربانند بر نفاق تو ای محمد صلعم نمی دانی
آنها را اما که عالم الغیب هستیم میدانیم آنها را البته قریب است که عذاب خواهیم ایشان را
دو مرتبه باز گردانیده خواهند شد بطرف عذاب بزرگ و از مضمون این آیه اظهر من الشمس
و ابین من الاس است که منافقین از اعراب بودند یعنی از پهلوانان که مسکن

آنها گردیدند بود یا بعضی کسان مدینه و در اهل مکه یعنی در مهاجرین که ایمان و نصرت
 هجرتشان منصوص است کسی منافق نبود اقول تا ایندم کسی از مفسرین
 اهل سنت پی بجهت قرآن نبرده و کسی معانی کلام الهی را نفهمیده چنانکه صاحب سالک
 بمنه قرآن میرسد اعنی خدا تعالی از نفاق اعراب و اهل مدینه مطلع میسازد که ایشان
 سخت منافق اند و صاحب رساله منخر میسازد جمله منافقین را در اعراب و اهل مدینه
 و نمیداند که ازین آیات حصرت منافقین در اعراب و اهل مدینه مفهوم نمیشود بلکه حد
 حالت نکبت کل این برد و صنف را بیان میفرماید که ایشان منافق اند نه آنکه متوکل
 ایشان کسی دیگر از منافقین نبود و ما حال چنین آید که بر نفی نفاق بر فرد مهاجرین
 دلالت نکند معلوم شده و چنانکه آیات مدح علی العموم و الاجمال در حق مهاجرین
 و انصار نازل شده اند همچنین آیات مذمت منافقین علی سبیل تنجیم و الاجمال نازل
 گردیده اند و این جمله اصحاب آنحضرت صلعم که مدح و مذموم و منافق اند با هم مختلط
 بودند مابه الامتیاز در ایشان مفقود بود و علم نفاق منافقین بجز خدا و رسول او
 هیچکس را حاصل نبود و نام و نشان کسی در کلام الهی مندرج نیست که بایان
 مومن و نفاق منافق بالتخصیص بی توان برد و وقت نزول آیه مذکوره مهاجرین
 نیز از اهل مدینه بودند که بعد هجرت مسکن ایشان خاص مدینه گردیده بود و سکونت
 که را بالکل ترک کرده بودند اخراج ایشان از اهل مدینه او عاصی محض است که دلیل
 ندارد و چنانکه ایمان و هجرت مهاجرین علی العموم منصوص است همچنین ایمان و نصرت
 انصار نیز منصوص است تخصیص مهاجرین چیست و کجاست در قرآن که کسانیکه از مکه
 بطرف مدینه هجرت کرده اند جمله ایشان مومن صحیح الایمان اند و در ایمان ایشان
 برمی نیست تا منصوص الکتاب ایشان صحیح باشد و حال آنکه دلیل آنحضرت که بطرف مدینه
 برده بود و همراه آنحضرت هجرت کرده بود کافر بود و همچنین ایمان بر مومن نیز منصوص

باید که از نادانان میچکس بعد آنحضرت درست نباشد **قال** پس از مضمون این آیات
 به مندرج این اوراق اند تمیز و تفرقه کا شمس فی نصف النهار و النار علی فرق الا
 میان مومنین و منافقین پیدا است چه حق تعالی منافقین را در دنیا و آخرت
 وعید شدید فرموده یعنی بخاری و سوانجی و باخذ و قتل و جلد فیضیت نموده و
 بخوف و تقیید نسبت کرده و بی یار و مددگار ساخته و بعلت و ذلت یاد کرده و
 نذاره آنها در میان مومنین چار و ناچار بغیظ و حسد ذکر نموده و در کندن اعراب
 و طینه نشان آنها داده چنانکه آیات مرقوم الصدر گواه این مطلب اند **اقول**
 هر مقصود صراحت رساله میچک آیه از آیات مذکوره دلالت نمیکند و آنچه که حب اعتقاد
 و فهم خدازان پله برده جوابش تعلیم آمده و در مومن و منافق در زمانه آنحضرت صلعم
 بظاهر میچگونه فرق نبود و معاطه که با اهل اسلام میکرد و از منافقت و اکل و شرب
 بایشان نیز همین طور جاری بود چنانچه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ می نویسد
 و در نفس الامر البته مومن از منافق متمیز بود یا خداوند عالم میدانست یا جناب رسول خدا
 حب علام پروردگار مطلع بودند و یا از اعتراضات ایشان بر اقوال و افعال آنحضرت
 صلعم به بنفاق ایشان می بودند چنانکه در ملل و مغل است و سواک ایشان میچکس
 علی نه است بحال ایشان بلکه خدا تعالی نسبت بحسب خود میفرماید که لا تعلمهم نحن نعلمهم
 پس هرگاه حال ایشان چنین باشد چگونه تمیز بین در مومن و منافق متحقق
 باشد و وعید شدید که خدا تعالی نسبت بایشان فرموده علم آن نیز نزد کسی
 نیست و بر میچکس تا آنکه منکشف نگردیده که فلان کس از صحابه رسول ذلت
 حاصل شده تا معلوم کنند که آنکس منافق بود بلکه ایشان مثل دیگر مومنین در
 اصحاب آنحضرت مندرج بودند و میچگونه فرقی نبود میان مومن و منافق و اگر در
 وعید دنیا موقوف بر رحمت دارند درین صورت معنی آیه البقرة درست میشود

والا منقول نیست که کسی منافق از دست مومن زلته کشیده باشد مگر اینکه گویند
که متقاتله جناب امیر با ماکشین و قاسطین و مارقین که بعد آنحضرت صلعم بوقوع آمده اند
متقاتله با منافقین هم بود زیرا که باصحاب رسول خدا هیچکس متقاتله نکرده بجز علی بن ابی
طالب و قتل و ذلیل شدن اصحاب آنحضرت مگر از دست علی و ابیه ملعونین اینها
تقفوا اخذوا و قتلوا اقیلاً کثراً است بر منافقین یعنی دعای بد در حق ایشان
مثل قاتلهم الله انی یوفون نه بیان خبر و عدم حمایت و نصرت ایشان متعلق
به تعذیب است یعنی بروقت تعذیب خدا که دوست و یار ایشان در زمین نیست
نه آنکه مطلق دوست و یار ایشان کسی نیست زیرا که دریاری و دوستی منافق با منافق
ریب نیست مثل دوستی و یار مسلم با مسلم و اگر مراد آنست که منافق را غیر منافق
دوست و یار نخواهد بود پس این امر بر مسلم نیز ثابت است که مسلم را غیر مسلم دوست
و یار نیست تخصیص منافق حیثیت و در مدینه و اعراب البته خدا تعالی ایشان منافق
واده است که منافقین آنجا باشند اندر نفاق لیکن حصص منافقین در هر دو مقام
گنوده است که باور آن وجود آنها در جگه دیگر معدوم است و جمله این اوصاف
منافقین که بیان کردی از وعید شدید در دنیا و آخرت و قلت و خواری و قتل
و خوف و عدم محبت و نصرت بودن آنها خاص در مدینه و در اعراب پس با وجود
بیان اینقدر اوصاف و علامات جناب رسول خدا بے اخبار خدا تعالی از حال ایشان
مطلع شدند و بعد آنحضرت صلعم نیز کسی را علم نفاق منافقین علی التبعین حال
فقد رجع لوم نیست که نزد صاحب رسالت تمیز و تفرقه بین المومن و المنافق چگونه پیدا
شد و هرگاه خدا تعالی در حق پیغمبر خود فرماید که لا تعلمهم نحن تعلمهم بدیگر چه رسد که
پی بنفاق ایشان برود و اگر معذرتی دیگر دعوی تمیز مومن و منافق بکنند بجز خبا
و مالی خولیا که عارض دماغ او گردیده دیگر چه توان گفت **قال** و بخلاف آن مؤمنین

صالحین را بعلیه تسلط فی الارض وعده داد و نصرت و امن امیدوار ساخته
 و با ولایت اعظم درجه ستوده و شهادت بدخول جنت و بشارت نعم و رفاه عظیم
 جا بجا داده و بایمان و تقوی و جهاد و زکوة و غیره اعمال صالحات ایشان را ستایش
 کرده و نسبت حال ایشان را بغزت و تشوکه بیان نموده و کلام وعد الله الحسنی در حق
 آنها فرموده چنانچه کلام معجز نظام و وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات تخلفنا
 فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی آخر لایات این الارض بر شما عبادی الصالحان
 و اینصحن الله من نضره و ان الله علی نصرکم لقدیر ان الله یافع عن الذین امنوا
 یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یرث الله لقوم یحکمهم و یکونه الله
 علی المومنین الحزبه علی الکافرین یکادرون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم
 و من یتول الله ورسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون لانهم شدید
 فی صدورهم من الله فالذین امنوا به و غرروه و ضرروه و اتبعوا النور الذی انزل
 معه اولئک هم المفلحون و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
 ما صبحتهم نعمه اخوانا یوم الایحیی الله النبی و الذین امنوا معه عسی الله ان یمجعل منکم
 و بن الذین عادتم منهم سوذه و الله قدیر و الله غفور رحیم قلوبهم لعلهم یذکرکم و یخرجکم
 منکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین و یدب غیظ قلوبهم و یتوب الله علی من یشاء
 بل الله مولکم و هو خیر الناصرین و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفین فی الارض
 تخافون ان یمحطکم الناس فاولکم و ایدکم بنصره و زرعکم من الطیبات لقد
 نصکم الله فی سواطن کثیره و یوم حنین و انزل جنودکم ترابا و عذب الذین کفروا
 لقد ابتلوا القصفه و قلبوا لک الامور حتی جاء الحق و ظهر امر الله و بهم کاربون معذبات
 دیگر که در توصیف شان بالا نوشتیم همین معامله است و شک نیست که حق سبحانه و تعالی
 جمیع صحابه را بهم درجیات و بهم بعد حیات آنحضرت صلعم یاری داد و خصوصاً خلفاء

رشیدین را که هزار مرتدان و مشرکان و دیگر کفار این کتاب را گشتند بکینه کلا و قیصر بر ستم زدند
 و تسلط فی الارض نصیب ایشان گشت معلوم شد که خلفا و مهاجرین فی سبیل الله بودند حقیقتاً
 که وعده نصرت به مهاجرین داده بود و در حق آنها هم سرش کرد و دیگر اصحاب نیز ماضون دین خدا بودند
 اگر نحو ذالیه منافق بودند کسی دست آنها نمیگرفت و در زمین کسی یار و نصیر آنها نمی شد بکلام کریم
 ما لهم فی الارض من دینی و لا نصیر اقول علی الاجمال وعده استخفاف و ایراد بر اے مومنین نصرت
 دادن ایشان را و وفات از ایشان و مجامده ایشان در راه خدا و تغلب ایشان بر
 کفار و بهت ایشان در صد و کفر و تحریر و نصرت ایشان آنحضرت صلعم را و اتباع نمود و
 ایتلاف مومنین فیما بینهم و انزال جنود غیر بریه و سوره آن آنچه که در آیات مسطوره مذکور است
 مستلزم امتناع طریان کفر بجبهه از ایشان نیست و اصحاب آنحضرت صلعم هنوز بر تبه بلغم با عود
 نرسیده بودند لیکن بین که در آخر حال بلغم با عود تا کی منجر شد که در طوفان العین مرتد گردید و در
 ذوات ثلثه اکثر از اوصاف آیات مذکور و تحقق بنمود چنانچه قبل ازین بابجا بیان کریم
 و آیات کثیره متضمنه مدح مومنین که درین قول ایراد نموده ما را و عظمت و جلال مشهور
 میگویند تردید و ارتیاب نیست و مکرر و سه کرد اتفاق درج همچنین آیات دین رساله بوقوع
 آمده لیکن مطلب صاحب رساله از ایراد عموم آیات بیا به نبوت نمیرسد زیرا که آیات مطلقه
 اگر مفید نشوند مضمون اکثر آیات پریم میشود و قابل علم نمی ماند و صاحب رساله قبل ازین خود
 درین رساله تحریر کرده و محل ارتداد مومنین بیان نموده در قول حق سبحانه تعالی یا ایها
 الذین امنوا امن بربکم عن دینه الا به آن مرتدان نیز قبل ارتداد در زمره مومنین محسوب
 بودند و ایشان را در زمان آنحضرت صلعم تسلط فی الارض و نصرت بر کفار و علیه و این
 از جانب خدا حاصل بود و خدا تعالی ایشان را با و لنگ اعظم درجه مستوده و بشارت عظیم
 در توان عظیم ایشان داده و بایمان و تقوی و جهاد و زکوة و غیره اعمال صالحه ایشان
 استایش کرده و نسبت حال ایشان را بعزت و شوکت بیان نموده و کلا و عدل

الحسنی در حق آنها فرموده الی آخر ما قال اگر ایشان بسبب ارتداد خود از آیات مع خارج
 اند بعضی دیگر نیز بسبب تداوی با نفاق حاج اند و اگر ارتداد چند کسان بخرا از قرآن ثابت میگردد
 باین ترتیب از روایات کتب اهل سنت ثابت میگردد و این آیات عامه که در معارج
 و انصار در آوردی مختصات آنها نیز در قرآن شریف موجود است که قال الله تعالی الذین
 آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم لهمتدون ایضا انما المؤمنون الذین
 آمنوا بالهدی و رسولهم ثم لم یتزلوا و جاهدوا باسوالهم و انفسهم فحسب الله اولئک هم الصالحون
 ایضا انما المؤمنون الذین آمنوا بالهدی و رسولهم و اذا کانوا معہ علی امر جامع لم ینذروا حتی یتنزل
 انهم ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایضا یا ایها الذین آمنوا اذا قیتم الذین کفروا
 زحفا فلا تولوهم الادبار و من یدلهم یؤتد و به الاستحسان فالتقال او متحیر الی فتنه فقد بار
 بعض من الله و ما واه جهنم و بسبب المصیر ایضا لم یعلموا ان من یجاد الله و رسولہ فان
 لہما جهنم خالدا فیہا ذلک العزیز العظیم ایضا ان الذین یجادون الله و رسولہ کیتوا کما کبت
 الذین من قبلهم ایضا لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسولہ
 یولو کانوا آباءهم و ابناءهم و اخوانهم او عشیہم ایضا ان الذین یؤذون الله و رسولہ
 لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مہینا ایضا و الذین یؤذون رسول الله
 عذاب الیم ایضا فلیخذر الذین یخالفون عن امره ان تعصیهم فتنه او یعصیهم عذاب الیم
 ایضا و من یؤص الله و رسولہ فقد ضل ضللا مبینا ایضا یا ایها الذین آمنوا الاستحسان الیوم
 و انصار الی اولیا بعضهم و اولیا بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یمدی العزم
 الظالمین بسبب کسانیکه ظلم و تنیدی علی الخصوص بر اہلبیت رسول صلعم مکررند و در بابت
 آنحضرت صلعم ارباب نهموند و بر فعل آنحضرت متعرض نشدند و از جهاد فی سبیل الله
 فرار نورزیدند و در مخالفت آنحضرت مبادرت ساختند و قول آنحضرت را رد کردند
 و در رد آن اشد آنحضرت صلعم با آنحضرت ایذا رسانیدند و اقارب خود را بر خلاف

آنحضرت که مطرودان آنحضرت بودند جاے ندادند و میل باقوال مغضوبان خدا
و کلمات محرفه نکردند و قول آنحضرت صلعم را منسوب به یزیدیان نه نمودند و فاطمه زهرا را
که ایذا آنحضرت میباید آنحضرت است را از حق گرفتند البته ایشان نزد ما منوین مخلصین محمد و حسین خدا و خدا و سر
ایشان در جاعالت و جنات نعیم و فوز عظیم است و سائیکه کوث اند بذا تم و متعاب مذکوره بیشک از تکرار
آیات مع کشتی و خارج از قبل ازین جمیع حالات مذموم است زیرا که بطریق مذمومه آیات مع کشتی را
دین خدا را و که از صحابه و جنگ جمل و حرب صفین بقتل آمده درین محاربات پیر جهاد فی سبیل الله کرده
باشند و خدا تعالی ایشان را یاری داد و جانش و خلفا و ملت بیشک پس از دست خود
کشته اند و نه در جهاد و مریدین حاضر شده اند و او سبحانه تعالی روح کشته میکند که بعضی
خود در جهاد حاضر شده محاربه نمایند و کفار را قتل میبازند نه آنکه مثل سلاطین
و بنیاد قصر خود کشته افواج را در اطراف منتشر میبازند خدا تعالی در عین مقام
در کتاب خود ستایش ایشان نکرده است بلکه روح کشته میکند که بالذات کفار را
قتل میکنند و خود از دست ایشان قتل میشوند چنانچه مفراید این حدیثی من
المؤمنین انفسهم و اسوالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون یعنی
بر سبیل خدا خیر از مؤمنین چنانهاست ایشان را و اسوال ایشان را باینکه بر ایشان
بهشت است که از ایشان میکنند و راه خدا بقتل میکنند و قتل کرده میشوند و قال عمر
بن الخطاب الدین یقاتلون فی سبیل الله یعنی خدا دوست پذیرد که از راه خدا بقتل میکنند
و راه او و نیز میفرماید که یا ایها الذین آمنوا من یرتد عن دینه فموتوا یا
بقوم یکفهم و یکفونهم اذلة علی المؤمنین اعز علیکم فرین یکجا بدون فی سبیل
و نایحافون لومته لایتم درین آیه نیز خدا تعالی میفرماید که خدا دوست میدارد که
را در راه او جهاد میکنند پس بهین که خدا تعالی ایدیه آیات مع مجاہدین میفرماید
استایش عزت و گویان و رحمت طلبان اگر کدام آیه دریشان چنین گمان باشد

نشانی دهند این امر هم من جانب الله بود که با وجود حصول حکومت و ریاست جهاد
 فی سبیل الله در نصیب ایشان نبود و اگر بموجب حدیث صحاح ان الله یؤید الذین
 یرجل فاجر بر ترقی ریاست خود نمایند دین کردند در تحت آیات مدح مجاهدین فی
 سبیل الله مندرج نخواهد شد چه خود قاتل نمودن با کفار امری دیگر است و افواج را
 بر قتل روانه کردن بتوقع از دایر ریاست خود امری دیگر و تسلط فی الارض
 قلمرو واقع در زمانه آنحضرت صلعم بوقوع آمده بود و بعد آنحضرت صلعم علی الدوام
 روز بروز علیه اسلام بطریق پیچیده تخصیص عهده گشت اکثر سلاطین در اسلام
 بوده اند که بقوة بار و کسایشان تسلط فی الارض حاصل گردیده مثل صلاح الدین
 رومی که در ترقی اسلام و انتشار اسلام در بلاد و اطراف سی موفور بکار برده سلطان
 ناصر الدین بن شمس الدین یلتمش که دین اسلام را بسیار رواج داد و تاریخ فرشته
 مذکور است که نان و نفقه خود را از وجه کتابت قرآن شریف نمیکرد و اموال پادشاه
 را اصلاح در ماکولی و مشروب و خود نمی آورد و علماء و صلیحان را نهایت دوست داشت
 و جمال الدین غلام الدین خلجی که اسلام را رواج دادند و در معابد کفار را ساجد بنا کردند لیکن پادشاه
 را خلیفه رسول نمیتوان گفت و اینقدر فتح بلاد که در ازمنه نداشت نصیب سلاطین گردید
 اجر آن بر کمترین متقلین مجاهدین است نه بر کمترین چه مؤمنین خود نصرت
 دین خدا میکردند و جهاد فی سبیل الله نمیدادند و مقاتله و فتح بلاد که از ایشان بوقوع
 آمده همه در راه خدا بودند بیاس خاطر تکیه گویان نیز درین ضمن حصول مطلب
 خود فهمیده باشند و مراد از آیه و ما لهم فی الارض من ولی و لا نفیر آن نیست که تو سگویی
 و از برای خود تفسیر کرده مقر خود را بعتقاد علمای اهل سنت در سفل سافین
 آماده میبازی و بتناسیر خود رجوع نمینمائی بلکه مراد از آیه مذکور مطابق آنچه کدور
 تفسیر ضیائی و مدارک و تفسیر حسینی است آن است که اگر خدا بر این غذا بنه نازل

کند کسی دوست و نصیر ایشان نباشد در زمین که ازان نجاست بخشد و بالفرض اگر کسی
 دوست ایشان نیست مراد ازان اینست که در اعتقاد باطل ایشان کسی نصیر و دوست نیست
 که ایشان را یاری دهد و اعانت ایشان نماید نه آنکه در ترقی اسلام نیز یاری ایشان
 نکند و یکی از مولفات القلوب معاویه است بقول صاحب جامع الاصول و نزار اصحاب
 رسول ناصر و دوست او بود و مولف القلوب منافق را میگوید **قال** و باید دانست
 که عصمت انبیا قطعی است و صحابه که بالا جماع معصوم نبودند اگر ازان ایشان بمقتضای نبوت
 و تقه از اوقات زلتی یگانه بودند و آید باز بر لال عفو توبه و استغفار
 و رحمت الهی شسته گردد چه عجب کدام محل طعن و تشنیع بلکه عفو و مغفرت در حق ایشان
 قوی تر از دیگران متوقع و مرجو بلکه بالقطع معلوم که **قال الله تعالى** ولقد عفى الله عنهم
ان الله غفور حلیم ولقد عفى عنكم الله ذو فضل على المؤمنين فاعف عنهم و استغفر لهم
 و شاورهم فی الامر ولقد تاب الله على النبي والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی سائر
 الحرة من بعد ما کان ذریخ قلوب قریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤوف رحیم ولولا فضل
 الله علیکم ورحمته فی الدنیا والاخرة لفسکم فیما افضتم فی عذاب عظیم **اقول** او عا
 قطعیت عصمت انبیا خلاف مسلک اهل سنت است چنانچه صاحب مقاصد و شایح آن میگوید
 اما غیر کفر پس آن از قبیل کبائر است یا صغائر و صدور آن از روی عمد است یا از روی سهو
 و هر یک از آنها قبل بعثت است یا بعد آن اما صدور کبائر بعد از بعثت از روی عمد
 پس جهور محققین و ائمه آنرا منسوخ کرده اند مگر حشویه و پس ازان گفته که و اما صدور
 کبائر سهواً و علی خطا و فی التاویل پس اکثر علما تجویز آن کرده اند و التمام خلافت
 و بعد ازان ماتن و شایح میگوید اما قبل نبوت پس اکثر اصحاب ما و جمیع از معتزله قائل
 شده اند باینکه صدور کبیره از انبیا جائز نیست و هم باین صحت صدور کبائر
 عمد و سهواً قبل بعثت تصریح نموده فخر الدین رازی در تفسیر کبیر و قاضی

در تفسیر میخاوی و شایع متوقف در کتاب خود پس درین صورت لواطه با بار و ابنه
 و اخوان خود و سنگ دمار و نهب اسوال محترمه و زنا و امهات و نبات و اخوات و شرب
 خمر و غیر آن قبل نبوت عدا با بار و ده خود و بعد نبوت سهواً و خطای فی التاویل بر انبیاء
 باشد را عوذ بالله من هذا لعن الله و لعن الله الباطل و چگونه عقل باور کند که بر چنین اشخاص جبرئیل نازل
 شود و افضل از ملک مقربین باشند و حبیب خدا و خلیل خدا و کلیم خدا و روح خدا شوند
 معاذ الله چرا اصلاح حال پراختلال چند کی از صحابه چه سہاسہ فاسدہ قائم کرده اند
 چه قواعد کاسدہ برپا نموده اند یعنی اگر ثلثہ گناہی کرده اند چه عیب است انبیاء ہم مصدق
 سعاصی گردید اند و صاحب تحفه معین طو و چند مقام ہمین پنج تحریر کرده است و گاہی بنمیزد
 را نسبت بچهل تا سیر نخل و غیره مینمایند تا بر اے ایشان عذرے باشد و رباب چهل عمر
 کہ بناے قل اولوالب علی الہلک عمر بر آن بودہ و گاہی بخطایے را پیغمبر و صواب را
 عمر قائل میشوند و پیغمبر خود نسبت مینمایند کہ در حالت جنابت میخواست کہ نماز بجا اعت گذار
 تا بر اے عمر کہ بحالت جنابت نماز جماعت واقع ساخت دست آویزے باشد و استماع
 غنا و لبو باطل بطرف پیغمبر خدا منسوب سازند و عمر را از آن منزہ نمایند تا فضیلت
 جزئی عمر بر جناب افضل المرسلین حاصل شود و مقصود اصلی و مال کار تقریر ایشان
 آنست کہ علی را بر ثلثہ فضیلتہ حاصل نشود از ہمین جهت در صد اعلان خطایاے انبیاء
 و اخطای عیوب ثلثہ و غیر ہم و تنقیص و توضیح فضائل علی میمانند و قبل ازین صاحب
 رسالہ جابجا ادعایے برات ثلثہ بلکہ جمیع مہاجرین و انصار از معائب ایشان کرده است
 و اکنون استغفار جرائم ایشان مینماید و مکی منکر عفو جرائم و زلات مغنبن ہستم اگر
 ماتم ایشان قابل عفو باشند اول توبہ ایشان ثابت نیست و در صورت تسلیم توبہ
 آنست کہ زود منظالم نماید و حقوق نامس را ادا سازد و کہے را کہ گمراہ کردہ بہت باز
 بر سر امتداد آرد و اگر کسیہ این را سنانیدہ است او را از خود را ضعیفی کند پس اگر حق علی

و فاطمه را مسترد نموده باشند و ایشان را از خود راضی کرده باشند به براین قطعیه
 ثابت کنند بلکه در صحیح بخاری آن است که فاطمه تا دم مرگ از ایشان متکلم نشد و وصیت
 کرد که بر جنازه من حاضر نشوند تا اینکه وفات یافت و علی مرتضی ششین را کاذب و غادر
 و خائن میدانست اگر ایشان از جرائم خود بری و پاک می بودند علی مرتضی نسبت بایشان
 هرگز بد مظنه نمیشد و این پرسه آیات بالا که در عفو جرائم ایشان آوردی این آیات
 مختص اند در عفو جرم فرار که در جنگ احد از صحابه بوقوع آمده و ایشان بعد از آن نیز
 طریق فرار پیوده اند و خبر و غیره چنانچه منقول است در تواریخ که در جنگ هوازن که بعد
 فتح مکه پیش آمده بود ده هزار مجاهدین همراه آنحضرت صلعم بودند جمله فرار کردند و سپس
 ندیدند مگر شش کس از بنی هاشم و دو کس دیگر بخدمت آنحضرت صلعم باقی ماندند آنکه
 عباس بن عبدالمطلب آواز داد که کجا میایدی بجهت کنندگان زیر درخت و حال آنکه
 بیعت زیر درخت که به بیعت رضوان مشهور است نیز مشروط بعدم فرار از جهاد است
 چنانچه در بیضاوی و جلالین و کثاف و غیره تفاسیر اهل سنت است و بعد از آن نیز
 در خبر و غیره فرار نموده اند و در وعید فتن نکث فغانیکت علی نفسه داخل شدند
 و آیه و لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین نیز مخصوص است بر آنکه اطاعت نمودند
 در جنگ تبوک نه بر آن که آن که قلوب ایشان بدام مشوب بزیغ و فرار بود و آیه
 و لولا فضل الله در حق کائنات است که متفق شده بودند باسناد بدکاری و تهمت قذف
 تا آنکه خدا استعالی بعهده آیه نازل کرده از برای ابراء متذوفه مطلع ساخت و این دوسه
 آیه که آوردی بر عفو عموم جرائم دلالت نمیکند بلکه مختص اند بر آن عفو جرم فرار و تهمت
 قذف و کلام ما در غیر آنست **قال** مع هذا اینقدر گناه متقاوم طاعات و مشقات جهاد
 ایشان نمی تواند شد و ثابت است که در حق ایشان مقصود قطعیه قرآن و احادیث
 متواتره است از آن چشم پوشیدن و عیوب نادیده ایشان را تجسس کردن ایشان

اهل ایمان نیت بحکم کریمه یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن
 اثم ولا تحسوا ولا یفتب بعضکم بعضا و الزام باین شبهات باطلست و قتی لازم آید که محل
 اعتقاد ایشان باشد چونکه بحکم کریمه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و رسوله ان کنتم تو منون بالله و الیوم الآخر
 ذلك خیر و حسن تا ویلا نزد ایشان بجز کتاب و سنت دلیل و حجت نیست **اقول**
 اول این و عطف و پیوند بجایش لازم است که بر عثمان لعنت میکرد و میگفت که لعن
 الله عثمان لعن الله حراق المصاحف بعد از آن در صدد الزام شیعه باید شد و ثلث
 گاهی مشقات و تکالیف جهاد کشیده اند که موجب عفو گناه ایشان باشد و گناه
 ایشان نه بان درجه بود که مشقت جهادیه مقاوم آن گردد و چه هرگاه خلق خدا را
 بر غیر طریق هدایت رانند و در شرع شریف افراط و تفریط نمودند حتی که افعال
 ایشان علت اقرار امت به فتا و سوء فرقه گردید درین صورت مشقات جهادیه
 هم مقاوم آن نمی تواند شد و برای ایشان هیچگونه چاره نیست چنانچه حقتعالی
 میفرماید کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایا انهم و شهدوا ان الرسول حق و ثبت
 قرآنه منصوص اند بر مجاهدین و مقاتلین فی سبیل الله و مطیعان خدا و رسول
 هدی و ثلثه نه از مجاهدین بودند و نه از مطیعین چنانکه قبل ازین از کتب اهل سنت
 نقل کرده ام و نیز این بشارت مشروط است بسلامتی ایمان و سلب ایمان مستلزم
 سلب بشارت است و مثل این بشارت بر کسی مالک بن نویره و غیره نیز نثار شده
 عدیده در قرآن مجید موجود است که اهل سنت آنرا تسلیم نمیکنند ماحکونه این
 بشارت را بر آن ثلثه تسلیم خواهیم نمود و در حق کاینکه بشارت قرآنی نازل اند
 این خطاب نیز بایشان است که و من یرتد و منکم عن دینه فمیت و هو کافر فاولئک
 حبیطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک هم النصار و المجالی و اگر کسی عمدا و از روی تمسخر
 این بشارت را رد کند

بعبادت پروردگار بسربود لیکن یک جرم او تمام طاعات و حسنات او را باطل و جبهه میگرداند
 نمی بینی که ایلیس لعین آنقدر مرتبه و منزلت خود با قصی المرتب رسانیده بود که گوی سبقت
 از ملائکه رفته و موسوم بمعلم الملکوت گردیده لیکن در یک عصیان که از سجده آدم استکبار
 نمود ملعون دنیا و آخرت گردید و سعی کردن در ترویج و ترقی دین خلاف حکم خدا و رسول او
 لی جائز نیست اگر کسی رو بر سر پیغمبر است او را باحتیال و مخادعه مطیع خود گردانیده
 و حاکم ایشان گردیده آن پیغمبر را به یار و مددگار گذارده در ترویج دین او گوشش
 ببلع نماید و کمون خاطر از آن ترقی زیاست خود با شد و امانت آن پیغمبر را با احکام
 غیر شرعیه مامور سازد و در شرع او افراط و تفریط کند این عمل او کی پسندید
 خدا خواهد شد و نه آن پیغمبر از و راضی است و همچنین حال خلیفه و امام بر حق است
 و احادیث که در مدح بعضی کسان معین منقول اند از جمله موضوعات اند تا قابل استهلال
 نمی توانند شد و ما را احتیاج بتجسس عیوب نادو ایشان برگزینیت بلکه کتب
 اهل سنت از عیوب بکیره ایشان مملو مشحون اند آنکه علماء اهل سنت در تاوید
 آن سحر سوخته بکار می برند علما می خود باید نفقت که چرا روایات مثالب ایشان
 در کتب خود کرده خارج از ایمان شدید و چشم از خدیجهای علمیه پوشیدین و ساعی
 غیر مشرعه ایشان خلاف مرضی خدا را پیش آوردن شایان اهل ایمان نیست
 و ما را مادامیکه توفیق بقدری کسی نرسد او را در کشنجه طعن و تشنیع نمیکشیم و محافه
 سورظن بر نسبت کسی است که ایمانش بیایه جزم برسد و بدگمانی و بحس عیوب
 و اغتیاب مومنین البته بمکرمه یا ایها الذین آمنوا استنبوا کثیرا من الظن منه
 و منهی عنه است نه بدگمانی بر ظالم و غاصب و حال اهل سنت آنست که کینه علی
 الاعلان بر او را در سوا مقبول نقدی و ستم نبشی کرده اند و ظلم ایشان از ستم
 است ایشان را مرئی و پاک میسازند و از سب و ظلم جمیع ایشان ممانعت میکنند

فی میفرایند و همین آیه بر آن معانیست بدگمانی و تحسین محبوبان خداست
 بازند چنانچه در میزانی ثاقبی در حیوة الحیوان منویب که چون از امام غزالی و رباع
 بن زبیر استفسار نمودند جوابی داد که لایحوز لعن المسلم اصلا و من لعن مسلما فهو
 ملعون و قال المسلم یلعن و کیف یحوز لعن المسلم و قد ورد البی عن
 الک و حرمة المسلم اعظم من حرمة الکعبة برض من البی صلعم و یزید صحی سلامه و
 صح قتلہ الحین و لا امره و لا رضاه بذلک و معهما لم یصح ذالک عند لم یحز ایضاً ذالک
 فان اساره الظن ایضا بالمسلم حرام قال الله تعالی اجتنبوا من الظن ان بعض الظن اثم
 فی جائزیت لعن کردن مسلم هرگز و سیکه لعن کند بر مسلمان پس ملعون است
 فرمود آنحضرت صلعم که مسلمان لعن کرده نمیشود و چگونه جائز باشد لعن کردن
 مسلمان و حال آنکه او در نشده است نهی از آن و حرمت مسلمان بزرگ تر است از
 حرمت کعبه بعضی که از بعضی بزرگتر و یزید صحیح شده است اسلام او و صحیح شده است
 شستن او حسین را و نه حکم او و نه راضی شدن او بان و هرگاه که صحیح نشدن از او
 جائزیت آنکه گمان کرده شود آن با و بدستیکه بدظنی نیز مسلمان حرام است
 لعن الله تعالی به سبب سبب سبب از ظن بدستیکه بعضی ظنهای گناه است انتهی
 این است حال علمای اهل سنت با قاطعان آل رسول که حرمت یزید را اعظم تر
 از حرمت کعبه می دانند و ظلم او که روشن تر از اقطاب است بالکل انکار آن
 میکنند که یزید مرتکب این امر نشده و اگر کسی از ما عبادرت بدگفتن او مینماید
 ما را الامت و سببش مینماید و میگویند که نسبت بایشان بد مظنه مشوید که
 بموجب آیت قرآنیه مسنوع است چه جائیکه به ادبی ایشان که موجب خروج
 از اسلام است نزد ایشان الزام با اهل سنت و تشبهات و سببها واهی است
 که قابل اعتنا و نباشد بلکه مقدمات برانیده یقینیه است که وضع آن ننواهند کرد

در بیان
 حرمت
 مسلمان

واهل سنت با وجود علم تعدي و ظلم ایشان اگر دیده و دانسته از عدل انصاف اعمال
 نخواهند نمود و حق را مخفی خواهند داشت و ظلم و نصیر ظلمه گزیده و حمایت ایشان خواهند
 پر خست و حجت مابر ایشان تمام خواهد بود و حسن اعتقاد و یکسری دلیل حقیت او نمی تواند شد
 اکثر اهل سنت اعتقاد بدیهی و بهیوانی میدارند و با وجود انصاف و دلائل بطلان عقیده خود
 مقننه نمیشوند و دست تحکام و ضمانت معتقد ایشان تر زلزل و غرض راه نمی یابد و الزام
 که از جانب اهل اسلام بنضاری عائد میشود هیچ اختلاف در اعتقاد و تثلیث الهیه ایشان
 نمیرسد و الزام بامقدمات بدیهه چگونگی محل اعتقاد اهل سنت خواهد بود که بمقتضای کل ضد
 جمالیهم فرعون بر فرقه اعتقاد خود را حق میدانند و نفس الامر باطل و بوج باشد و دلائل
 نزد اهل سنت چهار اند کتاب و سنت اجماع و قیاس و تمییز در مقدمات بر مبنای عقل
 داده از حق حقیق منصرف می شنوند و از همین جا است که میگویند که سیکه ایمان آورده و
 ترک وطن کرده و در راه خدا جهاد نموده چگونه ممکن باشد که در صد و غضب حق کسی بنشیند
 و اگر به ثبوت رسد باز بناویلات رکیکه یا بطلان او را بر می میسازند و مادر حق کسیکه میگوئیم از
 کتاب و حدیث میگوئیم و یا از اقوال علمای اهل سنت و فرقه که بهت همین است که با تامل
 آن نمی پردازیم و اهل سنت براه تاویل می پورند که قال شارح المقاصد و اما ما وقع
 بین الصحابة من المجازات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و الدلائل
 علی السنة الثقات بدل بظایره علی ان بعضهم قد جاوز عن طریق الحق و بلغ حد الظلم
 و الفسق و کان الباعث له الحق و الحمد و الدرد و طلب الملك و الرياست و الحمیل
 الی اللذات و الشهوات اذ لم یس کل صحابی موصوفا و کل من لقی النبی بالحمیر سو سوما
 الا ان العلماء بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلعم ذکر و البها محامل و تاویلات لها سابق
 و ذهابها الی انهم محضو طون عجا یوجب تضلیل و التفتیق ضمو لعقائد المسلمین
 عن الزیغ و الضلاله فی حق کبار الصحابه سیما المهاجرین و الانصار المبتدیین

و در برابر ایشان سنی موفور بکار میسرند و میگویند که اگر از ایشان کتابی صادر شده
 چه باک است انبیا هم مصدر معاصی شده اند فعصی آدم ربه و غوی چنانکه صاحب تحفه
 و صاحب سوره بیه خطبته معاصی را چنان سهیل و سبک فهمیده که در ارتکاب آن هیچ باطنی
 و حال آنکه خدا تعالی بر مرتکب نوب و عیبت شدید میفرماید و وعده او خال ناله جنم میفاید چه
 عاصی خارج است از اطاعت خدا و مستحق عذاب شده است حب ارشاد و خدا و مغفرت
 امریست که در وصول آن بر کسی جرم کلی حاصل نیست اختیار تجدید است اگر خواهد معصیت
 نماید و اگر خواهد معذب کند چون معاذین آل رسول بارتکاب ماثم گیرند که موجب خروج
 از ایمان است جرئت و سبورت کرده اند میخواهد که صفای ایشان بر مردم ظاهر کنند
 علی الاجمال میگوید که در اختیار گناه باک نیست و حال آنکه ارتکاب بعض معاصی موجب
 خروج از ایمان است و کلام مادر بهمان جرم است نه در هر گناهی که قابل مغفرت است و
 استناد بحسب عیوب جمیع صحابه بطرف شیعه دروغ محض است چه شیعه اکثر صحابه را
 محمد و خان خدا و مقبولان درگاه بکر یا مبدانند و نیز نظر بر حق صحبت و خدمت رسول
 و ترک وطن و جانبازی با اهل ایشان میدارند مگر جمعی که بعد آنحضرت صلوات الله علیه
 کردند ایشان را البته بهتر نمی دانند و تعجب است که اهل سنت حقوق صحبت و خدمت
 رسول را در نظر میدارند و جماعت از ایشان که خدمات سابقه خود را کان لم یکن انگاشتند
 بعلمت حب جاه و ریاست ابلت رسول را ایذا دادند و بر بختارسانیدند و حقوق ایشان
 غضب کرده از صراط مستقیم دین مبین معترف و منحرف گردیدند آنرا ملاحظه نمیکند در
 کدام ابلت رویت که در خدمت با و شاه وقت بجان و دل مصروف باشند و آنرا ملاحظه
 بیش از وفات خود در رعایت و حفاظت حقوق ابلت خود را بکسید بلیغ امر نماید بعد
 از حیات و بر عکس وصیت او عمل کنند و اولاد و اقارب او را با انواع الامم همدم ملول و محزون
 سازند و این باب خدمت اوست و باز منقح رفته و شفاعت او میشوند و عیوب

صحبت رسول بکار نمی آید منافقین هم در صحبت آنحضرت صلعم مدد دست میکردند و معلوم
 نیست که ایشان خدمت رسول چه کرده بودند هرگاه در مکه بودند حفاظت نمودن آنحضرت
 از یحیی بن یسوع است تا اینکه حکم هجرت از جانب خدا نازل یافت و چون در مدینه رسیدند و
 بکعبه آمد و مشرکها که به قدم ثبات در میدان معرکه نشسته بودند بلکه فرار نموده آنحضرت را
 در هزاره اعدا ردین تنها گذاشتند این بود خدمت رسول مقبول و جواب آیات نازل
 در حق ایشان و ترویج دین و ذکر مغفرت فی القرآن پیش ازین گذشت و احادیث
 که در معراج ایشان مشغول اند از جمله موضوعات اند و شیعه هرگز عیوب نادیده ایشان را خطمه
 نمیکند بلکه چیزیکه شایع و ذائع است و در تمام امت آنحضرت معرکه است بان متمسک میشوند
 و شیعه را بایشان که دام عداوت ذاتی است که در صد و تحس عیوب نادیده ایشان باشند
 و کدام قصور ایشان کرده اند همین که با آل رسول بے اندامیها و بے اعتدالیها کرده اند لهذا
 ایشان را مورد طعن و تشنیع میزنند و روایات کتب اهل سنت شاید عدل عیوب ایشان است
قال و بر نقل کذا بان و دروغ گوین و بر طعن و تشنیع صحابه بودند و از قرآن حساب برآورد
 بلکه شایان اهل ایمان نیست که بگویم ایها الذین آمنوا ان جاکم ملتقى فنبأ قبیضوا ان تصیبا قوما
 بجا بانه قضی علی ما قلتم تاوین با حیات روند کسی را از ایشان طعن و تشنیع نکنند بلکه
 شب و روز در باب آنها و حکم مغفرت خواندن از ضروریات اسلام دهند و هر که بابها
 کینه دارد و تشنیع نماید آنرا از جامعه مسلمین خارج شمارند **اقول** حاشا که شیعه بر نقل
 کذا بان و دروغ گوین و بر طعن و تشنیع صحابه روند بلکه از نقل کسی نیکه نزد اهل سنت
 صادق اللهجه و معتقد علیهم و عدول و منافقین اند از اقوال ایشان و بر طعن میروند
 منکر صاحب بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول و مشکوٰۃ و تفسیر خازن
 و تفسیر کشاف و تفسیر کبیر و تفسیر رشور و شرح مقاصد و سراج موف و استیعاب
 و صواعق محرقة و غیره و آیات قرآنیه که در وعید و مذمت ظلمه و عمیق و سوء دینان

مؤمنین دارند از آن حساب بگیرند و یا بر تحقیق علماء اهل سنت کار بند میشوند و در
 قرآن شریف نام کسی تصریح مندرج نیست تا معتقد خوبی او شویم چنانکه مع صحابه علی
 الاحمال در قرآن موجود است همچنین مذمت ایشان و ذکر نفاق بعضی از ایشان هم مجمل
 مذکور است بلکه اهل سنت از قرآن حساب بر نمیدارند در قرآن مع مؤمنین جای مذکور
 است و مالک بن نویره و قوم او را که مؤمن بودند مرتد میدانند حلال که ارتداد ایشان در قرآن
 در هیچ یک مقام مذکور نیست و اگر ارتداد ایشان از خارج ثابت میکنند مانیز از مذاجمی دیگر
 را از خارج ثابت میکنم و هر گاه علماء اهل سنت حال هر یک تحقیق نموده و رجعت خود کرده
 باشند باز ما احتیاج به تنقیح و تنقییر آن باقی نماند و کما آنجا قابل استغفار اند از صحابه
 در حق ایشان و عاے مغفرت می خوانیم بلکه جمیع را از ایشان اولیاء اکمل
 می دانیم و بتوسل ایشان جهت حصول مقاصد خود میگوئیم اللهم باصحیحة التوسل ان کسی که
 علی و فاطمه زهرا آرزو رفته اند از ایشان رنج می داریم و بخوبی ایشان اعتقاد
 نداریم و چگونه جمله ایشان را در یک سلسله کشیم و با هر طبعی یا بسبب اعتقاد صحیح داریم
 و انصاف را از دست دیم صحابی اگر چه جمله کمال بخوراند و بعضی کوکب خوش شوم
 و آید یا ایها الذین آمنوا آن جارکم فاسق مبغضین و در حق ولید بن عقبه برادر داری
 عثمان نازل گردیده است که خبر دروغ با حضرت رسانیده بود چنانکه در بیضاوی و
 دیگره تفاسیر المصنعت است و ولید نیز از صحابه کبار بود از همین جای بخوبی اصحاب توان
 برد قائل زیرا که حق تعالی مسلمانان را در کتاب خود قسم قسم ساخته قسم اول
 الفقراء و المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم بیخون فضا من الله و رضوانا و
 بنظرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون و مال بر آن فقر است که هجرت کنندگان اند
 بیرون کرده شده اند از خانه ها و اموال ایشان در حالیکه طلب میکردند فضل خدا و رضا
 او را و نصرت میکنند دین خدا و رسول او را و آن گروه ایشان اند راست بمانان هم در

اقوال و هم در افعال قسم دوم والذین یثبوتوا الایمان من قبلکم و مال بر آن
 کسی است که جاگزفتند در رسد بهجرت و خانه ایمان یعنی بدین مظهر پیش اند
 بهجرت مهاجران یعنی انصار یحیی من ابر الیهیم دوست سیدارند کسی را که بهجرت کند
 بطرف ایشان یعنی مهاجرین الفت دارند و لا یجدون فی صدورهم مالا اولوا و نمی یابند
 انصار حسد و دغدغه در سینه های خود از آنچه عطا داده شود بایشان یعنی آنچه
 رسول کریم صلعم بایشان عطا فرماید بآن راضی میشوند و یوثقون علی انفسهم و آن
 بهم خصاصه و اختیار میکنند و مقدم میدارند انصار مهاجران را بر نفسها خود اگر چه است
 بایشان حاجت یعنی اگر چه انصار هم حاجت بحال دارند اما بسبب علو همت و تقوا
 که حاجت مهاجرین را اگر دو تمام اموال برایشان قسمت یابد و من یوق شح نفسه
 تا ورنه هم المفلحون و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس آن گروه ایشانند
 فلاح یا ونگان انصار را درین آیه محبت مهاجرین و خدمت آن بزرگواران ستایش
 نموده و همین سبب فلاح را و بسته حال ایشان ساخته پس بر کار اراده نجات و فلاح
 خود منظور شد مانند انصار محبت مهاجرین را شیوه خود سازد و از کینه و عداوت
 و طعن و تشنیع آنها دور بوده شب و روز دعا مغفرت در حق آنها خواند تا در زمره
 قسم دوم محصور شود والذین جاؤ من بعدهم یقولون و مال بر آن کسی است که آمد بعد
 مهاجرین و انصار میگویند ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا یحجل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم ای پروردگار بیا مرز ما را و برادران
 ما را که سبقت کردند از ما ایمان بایمان و مگردان در دلها ماکینه و عداوت بر آن
 کسی که ایمان آورده اند یعنی در حق صحابه و عاصی میکنند و از کینه صحابه بخیاری
 میجویند ای پروردگار ما بدوستی که مهربان و رحمت کنند و سرای یعنی دعا ما را احباب
 و برادران و صحابه دعا بیا بگو باید نهاد و هیچ وجه زیان در حق آنها

نادر زمره قسم سوم اهل ایمان محشور گردد **اقول** الله تعالی اجله سلمان را در کتاب
 مجید خود ب قسم منقسم گردانیده است بلکه اینک قسم عظیم مال فی و فقر امد
 ایشان را قسم کرده است و اغنیاء و مالداران از زمره ایشان خارج اند و این آیات
 درباره تقسیم اموال فی است و آن مال مخصوص است بر سه خدا و رسول و ائمه و اقارب
 آنحضرت و ایتام و یتیم و ابناء بیل مثل مال خمس که از آن آل رسولی ممنوع گردیدند
 و مال فی مالی است که بدون مشقت و سرفروشی تکلیف قتال است آید جناب رسول خدا صلعم
 این مال را مالک است و آنحضرت را اختیار است بهر که خواهد بد و آن مال قبله بنی نصر بود که چنانچه
 وطن گردیده بودند آنحضرت آن مال را بمهاجرین عطا فرمود و انصار را بجز کسی ندادند
 و انصار نیز بموجب حکم خدا مهاجرین را بر نفوس خود ایثار نمودند و ما ملک بودند مومنین
 باینکه هر که از رسول من خواهد باین مال مخصوص کند لیکن شما درباره آن گفتگو نکنید
 چنانچه میفرماید و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و تلقوا الله ان الله شدید العقاب
 للفقراء المهاجرین و الانصار پس آنحضرت مهاجرین را عطا فرمود و انصار را بجز کسی نداد و
 مهاجرین نیز مخصوص اند باوصاف حمیده چند مثل فقر و ابتعا فضل خدا و رضوان
 او و نصرت دین خدا و رسول او که مراد از آن قتل کردن کافران است از دست خود یا
 هر که از مهاجرین از این اوصاف مذکور محروم بود از شرف این آیه خارج است و عمر
 و عاص نیز از مهاجرین بود و در زمان آنحضرت صلعم بر یحیی حاکم و امیر هم مانده است
 و در عهد خلیفه ثانی اکثر بلاد را فتح کرده است و باندات با کفار مقاتله هم کرده است لیکن
 با وجود استیلا و این قدر امور محموده آخر کار خسران دنیای و الاخره گردید غرض این است
 که فلاح و نجات موقوف است بر ختمه بالجیز و انصار بموجب حکم خدا و اطاعت رسول که
 حق تعالی فرموده بود و ما اتیکم الرسول فخذوه و تقسیم اموال چون و چرا نکردند آنحضرت
 بآن مال مهاجرین را مخصوص فرمودند و انصار نیز بموجب حکم آیه ایشان را بر نفوس خود

برگزینان این کمال اطاعت و سجدات انصار است لیکن این ایثار انصار بمقتضای محبت
و خلعت مهاجرین برگزینود بلکه بموجب حکم خدا بود که در آیه مذکور است و اگر چنین نمیکردند
از اطاعت خدا خارج میشدند و ستایش ایشان نیز از بخت است که اطاعت حکم
خدا نمودند خدا تعالی کیفیت اطاعت ایشان را در آیه واضح میگرداند و انصار هجرت
مهاجرین را بسوی خود از جهت حصول سعادت و دست میدادند و نگذاشتند که در تقییم اسما
مهاجرین را از روی محبت بر نفوس خود انیثار نموده بودند بلکه آن بحکم خدا و تاکید جناب برای
بود نه از روی دوستی مهاجرین و حال انصار هم حسب روایات اهل سنت علی الدوام بر یک
و تیره نبود بلکه سکوت ایشان در اینجا محض تاکید حکم خدا بود و در روز حنین آنحضرت صلعم
مال خود را که مخصوص فرائد پاک آنجناب بود هرگاه به بعضی از قریش دادند انصار با هم گفتند
یعطی قریش و پیکرنا و سیوفنا لقطر من دما ثم یخیه میگردانند قریش را و ترک میکنند ما
و حال این است که شمشیر را میسپارند از خونهای ایشان چنانکه صاحب جمع برین
میگوید و نیز انصار گفتند و اذا كانت الشدة فمحن ندعی و یعطی غنائم غیرنا یعنی برگاه
میشود سختی پس ما خوانده میشویم و میداد غنیمتها را اغیار ما را پس اگر انصار مهاجرین
ما با مقتضای محبت بر خود انیثار نمیدادند میبایست که علی الدوام بر پنج تائف و اتحاد
می بودند نه اینکه فی وقت و در وقت پس او عا کاذب صاحب کلاه که انصار از
را و محبت مهاجرین را بر خود اختیار نمودند باطل محض است و تخصیص مهاجرین در امتلا
و اتحاد و خیابان چیست بلکه محبت جمیع مومنین با هم از لوازم ایمان است چنانکه حقیقا
میفرماید المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض لیکن چنانکه محبت مومنین واجب است
همچنین عداوت و کینه اعدا و دشمنی واجب است و ایشان امور و سهام طام نموند
از ضروریات دین است زیرا که همچنانکه حب فی الله واجب است همچنین بغض فی الله نیز
واجب است و وجه محضرت و آمزش بر مهاجرین مخلصین و انصار صادقین و دیگر

مومنین که سبقت با ایمان برده اند از علامات ایمان است و از آثار دینداری است
 در اعتقاد ما تا در زمره قسم سوم داخل شوند قسم سوم مومنین اند که دعای مغفرت
 میکنند بر خود و بر یک کس اینکه سبقت برده اند از ایشان با ایمان نیک اینکه مرتد
 شده اند از ایمان و خدا تعالی درین آیه تخصیص اهل ایمان کرده است که بر یک مومنین
 دعا که مغفرت میکنند چنانچه میفرماید والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
 ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان واین گفته است که بر یک صحابه علی العموم دعا که
 مغفرت کنید صاحب رساله لفظ صحابه از جانب خود تجویز کرده است و صحابه را نیز علی
 العموم میگوید هر کس که باشد لیکن ما این را که تسلیم میکنیم که سراسر مخالفت قرآن و حدیث
 است مقصدش این است که اعداء آل رسول باید دعا که مغفرت و خیر یابند و ایشان را
 مورد طعن و تشنیع نازند که ایشان از اصحاب آنحضرت صلعم و از مهاجرین بودند
 و این بر جمیع ایشان از ناممکن نیست قال و شک نیست که این وصف سوا
 اهل سنت و جمیع فرقه یافته نمیشود بلکه روافض هزارا طعن بگمان فاسد خود بخند آن
 پاکان میکنند و همچنین خوارج خلاصه الله لا بد معلوم است که فرقه ناجیه اهل سنت اند
 نه مخالفان شان و هو المطلوب این است دلائل اصول مذهب اهل سنت و جماعت
اقول لعنة الله علی الکاذبین بلکه جمیع فرق اسلام بر یک مومنین سابقین دعا که مغفرت
 مینمایند لیکن در آیه نام که سبب رج نیست که بر یک فلان مومن دعا که مغفرت باید کرد
 بلکه علی العموم جمیع مومنین سابقین و هم مومنین لاحقین را بدعا که بخیر یابند میکنند و اگر مقصود
 این است که جمیع صحابه را مومن باشد یا مرتد یا منافق بدعا که بخیر یابند و باید کرد البته این
 خاصه اهل سنت است ایشان را مبارکباد و اهل سنت بر رطب و یابس را که در زمانه
 آنحضرت بود مومن باشد یا منافق یا مرتد گردیده باشد افضل و بهتر میدانند و سبکه
 عدد اهل بیت رسول است آنکس نزد ایشان زیاده تر معتمد و محبوب است بخلاف جمیع

که پرس از اصحاب آنحضرت بر رتبه و منزلت او می دارند پس اگر بر ایمان خود ثابت و برقرار
 است او را از خیار و ابرار امت میدانند و اگر از طریق حق منحرف است او را بهتر نمیدانند
 و در و انقض بر هیچ مومنی طعن نمیکند و طعن که میکنند حسب تحریر علماء اهل سنت و
 برده بر ظلمه غاصبان حقوق آل نبی میکنند نه بر مومنین و همچنین محض و گمان فاسد خود
 هیچکس را متهم نمیدانند بلکه شایسته بران روایات کتب اهل سنت و در حیوة المؤمنین
 و میراث افغانی مرقوم است که ابوحنیفه کوفی از صادق علیه السلام التماس کتابت بنام
 اهل کوفه نمود و گفت که هزار مردم صحابه رسول را بد میگویی که همانست ایشان
 کتاب بنویسی حضرت صادق نوشتند و عدم اطاعت تحریر خود پیش آوردند
 و در جواب الحفدین از دار قطنی روایت است که ابوحنیفه از امام محمد باقر گفت که اهل کوفه
 گمان دارند که تو صحابه رسول را بد میگوئی کتابت بنام ایشان بد که بایشان برسانم
 که بد نگویند آنحضرت نیز عذر عدم اطاعت تحریر خود کرد پس علی الدوام این طریقه
 در شیعیان ابلت جاری مانده است و آل رسول و دشمنان خود را بد می دانستند و اگر
 ایشان را مومن باور میکردند چگونه مورد طعن میباختند و کسیکه مومن را بد
 یاد میکند خصوصاً صحابه رسول مقبول را او را هرگز از ایمان بهره نیست و خارج
 و نواصب نیز برادر کوچک اهل سنت فرقی که هست همین است که ایشان آل رسول را
 علی الاعلان بیدی یاد میکنند و اهل سنت در تنقیص فضائل و توضیح مناقب ایشان
 سعی موفور بکار میبرند که رتبه ایشان اخطا پذیرد و در نظر مردم ایشان را چندان
 و قعته فضیلت نباشد که تو هم ترجیح و تفوق ایشان بر ثلثه پیدا کرد و عداوت
 امریت قلبی منحصر بر اعلان و اظهار نیست بلکه از امثال و آثار شخص نیز بدان استدلال
 توان نمود و بعضی علی الاعلان بهم عداوت بسیارند چنانچه شریعت از عداوت اهل سنت
 قبل از این تحریر موعود و دانی این فضلکان در وقایع ایمان مینویسد که گمان

عتبا عرق در حدیث ادا عترتی الهیاتی موجود است و صاحب تحفه لفظ البیاتی را از جهت تعصب
 مخدوف ساخته فقط لفظ عترتی را باقی گذاشته است و معنی آن عام گرفته است یعنی هر که
 باشد یکسری دیگر از قریبان آنحضرت صلعم تا تمسک با اهل بیت باشد و آنکه اهل سنت بیان
 میکنند قول آن حضرت صلعم را در باره فرقه ناجیه ما انا علیهم واصحابی نیز مفید مطلب است
 چه با پیروی میکنیم چیزی را که بران آنحضرت و اصحاب هر دو متفق بودند نه آنکه اصحاب بر آن
 متغیر باشد که مخالف عمل رسول مقبول و اهل بیت پیروی صحابه تنها هم مینمایند که خلاف
 ارشاد آنحضرت صلعم باشد و در پیروی اهل بیت تنها نجات مقصود است زیرا که پیروی
 اهل بیت بعینه پیروی رسول خداست از جهت انتقال علم از آنحضرت صلعم بایشان
 پس چنانکه در صواعق محرقه مذکور است که آنحضرت فرمودند لا تعلمونهم فاهم اعلم منکم یعنی
 تعلیم کنید ایشان را یعنی اهل بیت را بدستیکه ایشان عالم تر اند از شما و این ارشاد آنحضرت
 دلالت میکند بر کثرت و کلیت علم و عدم افتقار ایشان در علم بسوای دیگری سوای آنحضرت
 صلعم و بنا بر آن آنحضرت صلعم در پیروی اهل بیت اضافی پیروی خود نکردند چنانکه در پیروی صحابه
 مطابقت پیروی خود افزودند و چون علم قرآن نیز نزد اهل بیت بود بنا بر آن عدم افتراق آن
 اهل بیت ارشاد کردند و تمسک بر دو هدایت نمودند پس معلوم شد که نجات در پیروی اهل بیت
 منحصر است بعد آنحضرت صلعم و نیز بر سه نجات شیعیان علی باشد تا به مقصود منقول است
 که آنحضرت بار بار فرموده اند یا علی انت و شیعتک فی الجنة و علی و شیعة العاقرین یوم القیامه
 فی الجنة چنانکه در صواعق محرقه و غیره بطریق متعدد روایت و اهل سنت و جماعت را که
 فرموده اند که ایشان خستی اند و آنکه صاحب تحفه در صواعق محرقه از دار قطنی کاذب روایت
 میکند که در آخر این اثبات چنین است که الامن نیز هم اینجک اقوام یغزون الاسلام
 لهم الرافضة این استنباط از قبیل استنباط این ادوی مذنب است و دلیل بر وضع از
 این است که دار قطنی علامات ایشان در آخر روایت چنین نوشته که لایستمدون جنة

ولا جماعة ويطعون على السلف يعني حاضر جمعه وجماعت نخواهند شد و برگشتگان
 طعن خواهند نمود انتہی چون در زمان سابق بسبب غلبه اعداء اہلبیت نماز جمعه و جماعت
 نوافض مذہب حق صورت نمی بست بنابراین اہل حق حاضر جمعه و جماعت نمیشدند و اوردند
 و مذہب شیعہ نیست کہ عقب بر لوطی و کوفی نماز گذارند ازین جهت در آخر ثبات سنی شد
 شیعیان فقہ را از جانب خود زیاده کرده و بدین کہ اکنون در ہر شہر و قریہ یکجورہ جمعه
 و جماعت بطور مذہب شیعہ بوقوع می آید اگر این فقہ را غیرہ ارشاد آنحضرت می بود
 وجود جمعه و جماعت در شیعہ گاہے صورت نمی بست و آنکہ صاحب تہذیب میگوید کہ ما شیعہ
 علی و شیعہ اولی چون روافض باین لقب ملقب شدند ما ترک نمودیم میگویم کہ برگشتگان
 شعوب سیدار و این مقولہ اورا پسند نمیکنند چہ سنی را شیعہ گفتن چنانست کہ سیاهی
 را سپیدی گفتن بلکہ شیعیان علی کائنات اند کہ کلمہ قلب محبان جان نثار و پیر و جاندار
 حضرت علی اند و اہل سنت ہمراہیان عائشہ و معاویہ را نیز از زمرہ اہل سنت میدانند
 پس باید کہ ایشان ہم شیعیان علی باشند و چنین تعلیقات و ہتھورات اطفال و شبان
 ہم پسند نخواہد کرد و چگونہ معقول باشد کہ چہرہ کہ مدوح و مبشر بدخول جنت بنیم باشد آنرا
 قتل نمودن بقول حق سبحانہ تعالی التبتدون الذین ہوا فی بالذی ہو خیر تعمیر
 تبدیل نمایند و برگاہ اہل سنت در جواب شیعہ تعمیر میباشند بجز منصفیہ اطفال جز
 نمیگویند و من برگاہ مذہب قول صاحب تحفہ دورہ احوال اہل سلف اورا نقل میکنند
 ما معلوم شود کہ شیعیان علی کیستند محمد الدین فیروز آبادی در قاموس منویہ
 شیعۃ الرجل بالکسر اتباعہ و الضارہ و الفرقة علیہ و یقع علی الواحد و الاثنین
 و الجمع و الکر و المونث و غلب ہذا اسم علی من یتولی علیا و اہلبیتہ حتی صارت اسما
 ہم خاصا یعنی شیعہ مرد و بیرون و یاران او ہستند و فرقہ علیہ و واقع میشود بریک
 کس و کوس و جماعت مردم و مذکر و مؤنث و غالب شد این اسم بریکہ دوست

و از حد علی زاده اهل بیت الهی را تا آنیکه گردید پس بر آنست از خاص و محیی الدین بخوبی
 در تغییر معالمتی مینویسد که آن المسح مذرب عبد الله بن عباس و عبد بن مسعود
 و سلمان الفارسی و ابوذر و عمار و النس بن مالک و انتم اهل بیت و انتم علیه ذریه
 شیعه از امامیه من انتم اهل بیت یعنی مسح یا مذرب عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود
 و سلمان فارسی و ابوذر و عمار و النس بن مالک و انتم اهل بیت است و منعقدند بر آن
 مذرب شیعه است آن که امامیه اند از فقها و شارح موقوف میگویند الشیعه ای الذین شهادوا
 علیها و قالوا ان لا اله الا الله بعد رسول الله صلعم بالنفس اما حلیا و اما خفیا و اعتقدوا من الاله
 الا اخرج عنه و عن اولاد و ان خرجت فاما یظلم کیون من غیرهم و یا بقیه از و اولاد
 یعنی شیعه ای که آنیکه شایسته کردند علی را و گفتند که او امام است بعد پیغمبر خدا بعض
 حلی یا خفی و اعتقاد کردند آنیکه امامت خارج نمیشود از و از اولاد او و اگر خارج
 میشود پس یا بظلمی که میشود از غیر ایشان و یا بقیه از و از اولاد او انتهی و همچنین
 صاحب ظل و نخل می نویسد پس به بین که اطلاق شیعه بر کدام فرقه است کسیکه علی
 بعد رسول خدا صلعم بلا فصل خلیفه منصوب اعتقاد کند یا ابو بکر را بعد آنحضرت خلیفه
 داند و به بین که لفظ شیعه مشتق است از شایسته است یا از شایسته میگویند الذین
 شایعوا علیا یعنی پیروی علی کردند بعد آنحضرت نه پیروی کسی دیگر مثل ابو بکر و عمر پس
 خارج شد اهل سنت از شیعه بلکه اهل سنت اتباع معاویه را میگویند چنانکه دانی
 و ادب موجود لقب اهل سنت بر آن جمع خود و اهل سنت اگر چه ادعا میکنند که تابع
 حضرت امیر و اولاد آنجناب هستیم لیکن در سائل کلامیه اصولیه و فقهیه فروغیه
 عزت طاهره را منظور نظر ندارند بلکه در سائل اصولیه تابع ابو الحسن اشعری و ابوالحسن
 یا تردید اند و در سائل فروغیه فقهیه تابع انصار اند چنانکه حلال الدین و دانی
 در شرح عقائد گفته و نجات را منحصر در پیروی ابو الحسن اشعری انگاشته و من

مخالفت علمائے اہل سنت را با اہلبیت قبل ازین بیان کرده ام پس تابع اہلبیت کسی است
 کہ پیروی ایشان میکند و اہل سنت را پیروی اہلبیت کہ موجب نجات نہت از ازل نصیب نیست
 و معلوم نیست کہ این ابو الحسن شعری ماہ لوند از کجا پیدا شد کہ نجات را منحصر در پیروی او میداند
 نہ از اہلبیت است و نہ از صحابہ و نہ کدام حدیثی در بارہ او منقول است کہ نجات است مرجوحہ
 در پیروی او باشد **قال** بحوالہ سبحانہ این پنجہ را نسخ بہت کہ تمام جن النس جمع شدہ خوبند
 کہ این را جنبش دہند نتوانند و او چہ جنبش این اصول انگاہ متصور گردد چنانکہ اہل سنت بر
 ایمان مہاجرین و انصار و غیر ہم اصحاب سیدہ ابرار آیات بنیات و نصوص حکمات قائم گشت
 و بر شوکت و کثرت و غلبہ ایشان و بر قلت و ذلت منافقین شد بد عدل آوردند و مساوی
 شیطان بوجہ دفع نمودند کہ بہار منشور گشت و اثرے از ان نامزد اقول انقاد مع
 ادعائے باطل و سرکوبی استکبار صاحب رسالہ بوجہ کرده ام کہ بالمرہ اور اساکت گردانم
 آئینہ ہوس چون دچرا اور و ما غشش باقی نگذاشتم و ہمچنانکہ او در مع مہاجرین و انصار
 آیات قرانید علی العموم آوردہ خواہ مومن باشند خواہ منافق خواہ مرتد گردیدہ باشند
 ہمچنین من نیز در دفع او آیات حکمات و نصوص بنیات بر ایمان قوم مالک و بنی یربوع
 و قوم بنی فزارہ و قوم بنی سلیم و غیرہ کہ نزد اہل سنت مرتد شدہ اند از کلام ملک علام آید
 ام کہ اگر تمام جن و انس جمع شدہ خواہند کہ این را جنبش دہند نتوانند و او اعتقاد ایمان
 مہاجرین و انصار عین ایمان ماست اسناد عدم ایمان ایشان بفرقہ حقہ کذبہ است
 صریح و اگر کدام روایت سازہ مخالف اعتقاد منقول شدہ قابل اصفا نیست و جنبش
 قبل ازین گذشت مگر تنازع در چند کان است کہ باہلبیت رسول عداوت و عداوت مستند
 و حقوق ایشان غصب نمودند و من قبل ازین مستقیم کشی و عیوب ایشان را منکشف
 گردانیدہ ام و بر کثرت منافقین و قلت و ذلت مومنین برگزیدہ دعوی مانیت صاحب رسالہ
 از جانب خود اعتراضی مینماید و از آنرا غیب با کرده و در صد وجه پیش می شود و بر ایمان مہاجرین

و انصار که عجم آیات آتیه و ما نیز آنرا مسلم میداریم لیکن عام بدون تخصیص مفید و عافیت و کجاست
 که کجاست اسامی متنازع فیه در تائید قرآنیه که بران نازان میشود و اگر از خارج میگوئی من نیز
 در جوبالش در دین از روایات اهل سنت میگویم و بر آن نسخ ادعای تو از آیات بنیات شواهد
 می آورم و علی العموم بر آن بجاان جمله موئین اکثر آیات نازل شده اند پس باید که احدی را از همه
 مرتدین نشماری قال اگر مخالفین نیز در دعوی خود صادق اند باید که همین منطایان حکمت
 از دایل بیان راه نبود بکفر و نفاق و قلت و ذلت مهاجرین و انصار و دیگر موئین مخلصین
 نامدار و بر کثرت و علیه منافقین نابکار قائم کنند و کاینکه در حق مهاجر و انصار حسن ظن دار
 آنهارا به انصوص قطعیه شمار نمایند انگاه بحث و گفتگو کتابی و جواب سوال علی بن ابی طالب
 بحث زبان درازی کرده و انصوص را انکار نموده بر آن خود اکتش و منخ خریده از قسم
 سوم سلمان خارج میشود اقول الحمد لله که آیات بنیات متضمنه وعید ظلمه و مرتدین
 و عصاة رسول خدا و اقرین اقوال آنحضرت صلعم و فارین جهاد و مرتدین اسلام
 اوراق در روایات مصنف رساله ایراد نموده ام و این را بشواهد دیگر آیات منصوصه
 از مهاجرین و انصار مدوین مستثنی ساختم و بر کثرت منافقین برگرد دعوی مانیت و ما
 مهاجرین و انصار حسن ظن میداریم و نسبت بکاینکه ساریه ظن میداریم این نیز انصوص قطعیه میگویم
 نفس قرآنی را فرامیداریم و ایجا میشود زبان درازی از عائشه است که بقی عثمان میگفت
اصلو انتم اقل الله لعن الله الحراق المصاحف که پیش ازین بیان آن گذشت و اول
 عائشه و ظلمه و غیر و معاویه را از قسم سوم موئین خارج کنند بعد از آن اراده گفتگو
 بر اساسند و باز به بنی که ما چگونه دیگران خود ظلمه و بریر را بکرم خدا و رسول خارج از ایمان میکنیم
قال و خود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بکفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست
اقول و نیز همچنین خود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بکفر و ارتداد مالک بن نویره
 قوم بنی حنیف و غیره موجود نیست لیکن نمیدانی که خطا تعالی در قرآن شش مرتبه مهاجرین

و انصار و دیگر مومنین نامدا خطاب کرده میفرماید که یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم
 عن دینه الا ینته و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر لایه ان الذین ارتدوا علی اذانهم
 من بعد تابین لهم الهدی الایه الی غیر ذلک من الایات پس این آیات دلالت میکنند بر
 آنکه آنکه از ایشان بعد ایمان برآید ارتداد و رفتن و ارتداد و بعضی از ایشان را قبل ازین
 باثبات رسانیده ام و چنانکه تبصره کرام مهاجرین و انصار کلام آیه شجره ارتداد ایشان
 در قرآن موجود نیست همچنین در باره ارتداد مالک بن نویره و غیره دیگر فرق که نزد
 براه کفر مرتجع نموده اند نیز کلام آیه در قرآن موجود نیست و چنانکه مرجع مهاجرین و انصار
 علی العموم در قرآن است همچنین مرجع فرق مذکوره نیز در ضمن مرجع مومنین مندرج است
 پس اگر در قرآن یک آیه بر کفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست همچنین یک آیه بر
 کفر و نفاق مالک بن نویره و غیره هم در قرآن موجود نیست حال هم کمالهم و منافقین در مجاز
 و انصار هم داخل بودند چنانکه رسول خدا صلعم فرمودند که در اصحاب من دوازده کس
 منافق اند و پشت کس از ایشان چنان هستند که شتر در سوراخ سودن خواهد رفت
 و ایشان در پشت نخواهند رفت و هر قدر که آیات در باره منافقین قبل ازین تفسیر
 نمودی همه در شان ایشان است چه بعضی از منافقین در مهاجرین و انصار هم موجود
 بودند **قال** پس ظاهر شد که مذہب مخالفین بر آیات قرآنی نیست بلکه قصص تاریخی
 غیر صحیح و اوایات عقلی است و قرآن مکذوب و مبطل و نقص و مبطل خیالات نشان
 است پس معلوم شد که مذہب ایشان مذہب اهل بیت نیست چه که مذہب اهل بیت خلاف
 قرآن نباشد مذہب اهل بیت همین مذہب اهل سنت است که موافق قرآن شریف
 است که امام حقیقی و مشیوای تحقیقی جمیع اهل اسلام است همه جا و همه وقت میسر
اقول اهل سنت مالک بن نویره مومنین را با وجود نزول چندین آیات مرجع و عدم مدو
 آیه ارتداد در شان ایشان مرتد میگویند پس ظاهر شد که مذہب اهل سنت بر آیات

قرآنی نیست بلکه قصص تواریخی غیر صحیح و واهیست عقلی است و قرآن مذهب و مبطل انقص
و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذهب ایشان مذهب رسول خدا نیست
چرا که مذهب رسول خدا خلاف قرآن نباشد مذهب ما شیعه مطابق قرآن مجید است
و ماخذ مسلک ما فرقان حمید و ملت ما ملت کساست که وارث علم پیغمبر و عالم قرآن
مشریف اند بموجب حدیث مشریف الی تا کم فیکم الفقهین و علی مع القرآن و القرآن
مع علی و دلیل بر دعوی ما آن است که علمای اهل سنت بآن اعتراف دارند محقق
دوایی در شرح عقائد عضدیه در نبات فرقه اشعریه میگوید ما بنمیتیم کون فی عقائد
بالاحادیث الصحیحه المرویه عنه وعن اصحابه و لایستجاوون من خطایه و لا یستجرون من
بستر سلون مع عقولهم کالمعتزله و من یخذ و خذوهم و لا مع النقل من غیرهم کالشیعه
المتبعین بآروی عن ائمتهم الاعتقادهم العصمة فیهم یعنی بدستیکه ایشان یعنی اهل سنت
تمسک مینمایند در عقائد خود با احادیث صحیحه مرویه از آنحضرت و از اصحاب آن حضرت
و تجاوز نمیکند از طوایر آنها مگر از دو ضرورت و محی آوینند و نمیکند از بداعتها که
خود اصل معتزله و کسیکه قائم مقام ایشان است و نه بنقل از غیر صحاب آنحضرت مثل شیعه
که تتبع کنندگان اند پیغمبر که روایت کرده شده است از امامان ایشان از جهت اعتقاد و
ایشان عصمت را در ایشان یعنی در اسم خود انتمی پس به بین که مذهب اهل بیت مطابق
شیعه است که پیروی ایشان مینمایند یا موافق اهل سنت که از پیروی ایشان
بیزاری دارند و بدانکه قصص تواریخی را نیز فرقه شیعه اخذ مینمایند مگر آنچه که منقول باشد
از اهل بیت علیهم السلام و اخذ نقول از فاسق و جهل و رجال غیر معتدین کالاعتدال
است که خود پیشوایان ایشان اعتراف عدم لیاقت خود میکردند و در سائل و شیعه
خطیبها مینمودند و هرگاه حال مقتدایان برین پنج باشد پس و اگر مقتدایان ایشان
و قرآن را مذهب تواریخ مطلقه گفتن ناشی از کمال حماقت و جهالت است بلکه

کلام الله خود شامل است بر قصص توارخی و کذب و مبطل جمله قصص توارخی نیست
 و اگر مبطل است بر آن قصص رستم و اسفندیار و غیره است که کفایه مقابل قصص انبیاء آنها
 را میخواهند و بنا بر مذہب بر چنین قصص و اشیاء نیست بلکه بر قصص واقعیه است که در زمان
 آنحضرت صلعم و بعد آنحضرت حادث شده اند و علماء اسلام آنها ضبط ننموده و در کتب خود
 کرده اند و اگر تو از قصص توارخ مطلقه حسابی بر نمی داری پس از آنجا میگوئی که شکی نیست اینها
 آورده بودند و همراه آنحضرت هجرت نموده بودند و اصحاب آنحضرت این را خلیفه کرد
 بودند و این را ملک و مملکت را اگر فتند چه کردند و میگویند در قرآن موجود نیست
 بلکه میگویم که این را از ابتدا ایمانیه نیاروده بودند و در جنگ احد همراه ابوسفیان و غیره
 کفار از دست مسلمانان مقتول شده بودند پس باید که جمله این امور را از قرآن ثابت
 کنی و چون اشویه شعوریه در هر مقام از عقل سلیم که فارق حق از باطل است برات میجویند
 بنا بر آن سخنان بس و پامیگویند و بی مضمون قرآن نمیزند زیرا که فهمیدن آن متوقف
 بر عقل است و خدا تعالی در اکثر مقام فرموده است که لعنکم تعقلون و تمسک بر فرقۀ تعقل
 است و هر فرقۀ از قرآن را بی بطرف خود میبرد و بنا بر آن نمیتواند احدی که مطلب خود را
 از قرآن با ثبات رساند بچنانکه حضم آنرا مسلم دارد و ایراد آیات مطلقه عامه لایسین و لا
 یعنی من جوع و عقدۀ کثائی از آن خیلی متعذر است پس این عموم آیات در مدح
 مهاجرین و انصار آورده که لاف زنی مینمائی که من از آیات قرآنیۀ مقصود خود را
 مستحق نموده ام که هیچکس دفع آن نتواند کرد این مغالطه است صریح که پیش منصف
 بجوئے نمی آرد و عاقل فهم برگزین محاوره را پسند نمیکند این اهل فیهی صاحب عالم
 را اهل حق اصلا جیره و سستی نخواهد کرد و بجز جهل و حماقت احدی گرفتار این دلم ندوید
 نخواهد شد و مذہب اہلبیت همین مذہب ماضیه است با قرار علماء اہل سنت و این
 مذہب را هیچگونه مخالفتی با قرآن نیست بلکه مطابق است بقرآن و مذہب اہلسنت

البته مذهب اهل بیت نیست بلکه مذهب ایشان در اصول مذهب ابو الحسن اشعری است و در مذهب
 مذهب یکی از ائمه اربعه ابو حنیفه و شافعی و مالک و حنبل است که اقرب به علمای اهل بیت است و از
 اول تا آخر به بنید که از ابتدا مسائل الهیه تا آخر مسائل کلامیه و همچنین از چهار تا آخر فروع فقهیه
 مستند علمای ایشان سواء مذهب ابو الحسن اشعری یا ابو المنصور یا ترمذی و ابو حنیفه و شافعی و مالک
 و احمد حنبل و محمد و ابو یوسف و زفر قول یکی از ائمه اهل بیت هم هست یا نه و مع هذا چون در مقام جعل
 در آیند میگویند که ما تابع عترت هستیم و اثنا عشریه مختلف اند از ایشان و اما مذهب شیخ پس ما خود
 است از اهل بیت پیغمبر علیهم السلام چنانکه علماء اهل سنت بآن اعتراف دارند صاحب جامع الاصول
 که عبارت از صحاح سته است در کتاب خود جامع الاصول مینویسد و تحقیق حدیث ائمه است
 لهذا الامتة علی راس کل سنة من یجد ولها وینها و میگوید که لازم نیست که مجددین یکدیگر باشند
 و پس از آن میگوید که و نحن تذکر الان الذلیم المشهوره فی الاسلام التي علیها مدار الاسلام فی
 اقطار الارض و هي مذنب الشافعي و ابی حنیفه و مالک و احمد و مذهب الامامیه یعنی و ما مذکور می سازیم
 اکنون مذنبهاست مشهوره را که در اسلام اند آنها که بر آنها مدار اسلام است در اطراف زمین و آن مذهب
 شافعی و ابو حنیفه و مالک و احمد و مذهب امامیه است و در مائه اولی محمد بن الباقر علیه السلام را از
 فقهای شیعه نوشته است و در مائه ثانیه این عبارت تحریر کرده و اما من کان علی راس الامتة الشافعیة
 فمن اولی الامر الامامون الرشید و من الفقهاء الشافعی و الحسن بن زید و اللؤلؤ من اصحاب
 ابی حنیفه و مشهوب بن عبد العزیز من اصحاب مالک و اما احمد فلم یکن یومئذ مشهورا فانه ما
 سنة احدی و اربعین و مائتین و من الامامیه علی بن موسی الرضا یعنی و لیکن کسیکه بود
 بر سر مائه ثانیه پس از ما و ثانیان مامون رشید بود و از فقهای شافعی حسن بن زید
 لؤلؤ از اصحاب ابو حنیفه و مشهوب بن عبد العزیز از اصحاب مالک و لیکن احمد پس نبود در آن
 روز مشهور در سنی که او مرده بود و در سنة چهل و یک و دوه صد و از فقهای امامیه علی بن موسی
 الرضا بود و انتهی دیدی که گفتگ با اهل بیت یا اهل سنت را و صاحب مختصر چون

ازین قول جوابی هم نرسید و تاویل آن میگوید که مقصود صاحب جامع الاصول ازین قول آنست که بر علم شیعه علی ابن موسی از فقها را مامیه بود لیکن تعجب است از چنین شخصی نامی که از عبادت ما تقدم و ما تاخر اغراض نموده بے سر و پا حرف میزند و نمی بیند که از ما تقدم و ما تاخر چه برمی آید و اگر مراد صاحب جامع الاصول از علم شیعه است پس باید که همه جان بر عوام را و باشد هم برای شافعی و اصحاب ابو حنیفه و هم برای اصحاب مالک و مذہب هیچکس صحیح و واقعی نباشد پس کار اہل سنت عجیب و غریب است که دعوی تنگ باہلیت مینمایند و در هیچ مقام قول ایشان راستند نمیکردند تا این حدت در هیچ مذہب و ملت گوش زد کسی نشده باشد که با وجود دعوی اقتدار و تنگ بندیل احدی از اخبار و اوصیای یک از فقہا و علما و جم غفیر خلالت در هیچ اصول و فروع متمسک بقول او نشوند و در هیچ باب از مسائل اصولیه و فروعیه فتاوی او را مستند خویش نگردانند و خود را بنام ہما و ہم با و منسوب سازند و شیعیان اہلیت و موالیان عمر طاہرہ را کہ متمسک بایستین هستند علانیہ متخلف از نقلین می نامند و چہ دلاوریست در سہ کرکف چراغ دار و **قال** پس معرفت امامت قرآن و متابعت وی بر هر کلمہ گو واجب فرض تا در زمرہ منہیات و لم یعرف امام زمانہ مات میتہ جاہلیتہ معد و نشود **اقول** از معرفت محض قرآن چہ بر می آید بلکه واجب است عمل بر آن و اگر اقتضای معرفت آن باشد پس این احکام کہ خدا تعالی درج قرآن کرده است و خواندن سوران کہ در نماز واجب گردانیده است اینہم عبت محض باشد و دستن نفس قرآن واجب باشد و پس و اگر مراد از معرفت بتاویل بعید تعلیم قرآن باشد پس ابو حنیفہ یا دیگر فتن قرآن ہم واجب نمی دانند و کلاماً چنان و اگر ترجمہ آن یاد کرده در نماز بخوانند نزد او جائز است مستلاً عوض سوائمان در نماز دو برگ سبز گویند کافی است اہل سنت در معنی این حدیث دست و پا میزنند و لیکن معنی صحیح آن بر اہل دور اند و اگر اعتقاد بمعنی حقیقی آن دارند از مذہب خود دست بردارن میشوند چہ معنی صحیح این حدیث آنست کہ سیکرہ نیستاشت امام زمانہ را مرد موت جاہلیت

یعنی توت کفر پس معلوم شد که بر آن زمانه امام است علیحدہ کہ آن غیر امام زمانہ سبطی است
و اہل سنت رنگ رنگ معنی آن بیان میکنند بعضی میگویند کہ مراد از امام قرآن است و این
امر نہایت بامعنی است و مخالف معنی حدیث زیرا کہ در حدیث فقط معرفت امام مذکور است
اگر مراد از امام قرآن مجید باشد پس از معرفت محض قرآن بدون عمل و قنوت آن هیچ مانع
نیست و نیز قرآن در جمیع ازمنہ یکے است پس در حدیث بنوی اضافت کردن امام بزبان
آنکس و گفتن امام زمانہ در صورت مذکورہ عیبا میگرد پس معلوم شد کہ امام ہر زمانہ علیحدہ
است تا معنی حدیث درست شود و ہمین متبادر است از حدیث و بعضی از علماء اہل سنت
میگویند کہ مراد از امام بادشاہ عصر است و بنا برین لازم می آید کہ ہر کسی کہ در آن زمان پدید آید
و خلیفہ خان مرده باشد و ایشاں را شناختہ باشد کافر مرده باشد مگر نصف خبیث
میداند کہ ازین لفظ کہ بمنزلہ علم است از بر آن خلیفہ و اولی بتصرف این قسم معانی بعیدہ
ارادہ کردن محض مکابرہ است و لهذا ملا سعد الدین نعمانی در شرح عقائد در مقام بیان
حدیث را دلیل آورده بر آن کہ وجوب بودن نصب امام انصاف دادہ کہ بذب غیر امامیہ
کار مشکل است بنا بر این حدیث اما عجیب آنکہ بانامیہ دعوی علم و دانش گفتہ کہ بعد از خلفاء
عباسیہ کار مشکل است و بر خود پسندیدہ کہ خلفا بر بنی امیہ و خلفا بر بنی عباس امام او سائر
خلق باشند و شناختن ایشان باعث کفر باشد از علامہ دوانی سخن خوش طبعاً
شہود است پرسیدند ازو کہ امام زمان کیست در جواب گفت اگر از شیعیہ میپرسید
میگویند مہدی ابن امام حسن عسکری است و اگر از اہل سنت و جماعت سوال کنید میگویند
سلطان یعقوب بن حسن بیگ ترکان است قال بخلاف معرفت امام عہودہ کہ نزد شیعیہ
بخوف شر اعداء محتفی و مستور و خلق از جلب فیض و ہدایت و ارشاد وی در قصور و
بالفعل معرفت و متابعت اقوال و اعمال و محالات است مگر بوقت ظهورش احوال امام
زمانہ نزد شیعیہ از خوف شر اعداء ہرگز محتفی نیست و نہ ظهورش موقوف بر وجوب کثرت

انصار است و کسیکه استنار آنحضرت را محمول بر خوف کرده این قول بر سبیل تسریع است
و این را اول و بله بود مثل آنحضرت صلعم که در آن تحقیق نداشتند از خوف کفر با وجود علم نبودند باینکه من کفار
عالمی نیستم و دین من احاطه عالم نخواهد کرد بلکه احضار امام زمان حسب مصلحت خداست هرگاه مصلحت او
مقتضی ظهورش خواهد بود انگاه ظاهر شده زمین را مملو از عدل و داد خواهد کرد و وجود امام زمان
ثابت و تحقیق است با قرار علماء اهل سنت شیخ محمد بن علی بن الدین عربی در کتاب فتوحات مکیه در باب ۳۹

میںوید ان للہ خلیفۃ فیخرج من عنترۃ رسول اللہ صلعم من ولد فاطمہ السلام رسول اللہ
جده الحسین بن علی بن ابی طالب یعنی بر سر خدا خلیفہ است پس خروج خواهد نمود از عترت
رسول خدا صلعم از اولاد فاطمہ نام او نام رسول خداست جد او حسین بن علی ابیطالب است
و در کتاب یقینیت و جواهر در حال امام مهدی مذکور است که او از اولاد امام حسن عسکری است و مولد آن
علیه السلام در نیم شب شعبان سنہ و صد و پنجاه و پنج هجری است و او باقی است تا اینکه فراسم
شود بعضی بن مریم همچنین خبر داده است شیخ حسن عراقی و حال خروج آنحضرت مفصل و مشروح تحریر کرده
شیخ عبدالحق در سالہ سابقہ آنکہ اہل اہل در حال امام مهدی و ولادت آنجناب مینویسند حکیم مکیوید
کہ پیش ابو محمد حسن عسکری رضی اللہ عنہ آدم مولود را پیش و دیدم در جامہا کرد و او را نور
و عظمت دیدم کہ دل من گرفتار او شد گفتم سیدی ای شیخ علمی داری بحال این مولود مبارک کہ آن
علم را بمن القا کنی گفت یا عمہ این مولود منتظر است کہ ما را بدان بشارت داده بودند و در رؤیہ
الاحباب و در حال امام و از دہم امام مهدی مذکور است کہ آن امام ذو الاحرام در کنیت و نام
با حضرت خیر الانام علیہ و آلہ تحف الصلوٰۃ والسلام موافقت دارد و مهدی منتظر خلف صالح
و صاحب الزمان در القاب او منتظم است و نیز مینویسد کہ و اہب العطا یا مثل کجی در حالت
طفولیت او احکمت کرمت فرمود و مینویسد کہ در سردا پسر من رای از نظر فرق بر ایا عائب
شد و سبط جوزی در تذکرہ خواص الامتہ فی معرفۃ الائمہ در حال امام مهدی مینویسد ابو محمد بن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام

و کتبه ابو عبد الله و ابو القاسم و هو الخلف المجتبه صاحب الزمان القائم المنتظر الباقي و هو
 آخر الائمة و ابن اثیر در جامع الاصول و عبد الله بن محمد بن یوسف شافعی در کتاب
 و کمال الدین بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل و شیخ نور الدین در فصول مهمه و سوا
 ایشان اکثر علمای اهل سنت در حال امام مهدی که موجود و قائم است تحریر مینمایند و
 متعصبین ایشان مثل ابن حجر و صاحب تحفه الکملان مینمایند و در حدیث من مات لم یعرف
 امام زمانه مات میتة جاهلیة فقط لفظ معروف مندرج است که امام زمان خود را شناسند
 که کتبت نه آنکه متابعت اقوال او کنند و خلق از جلب فیض هدایت و ارشاد وی علی^{علیه السلام}
 منقطع باشند و استغفار احکام از او بکنمایند بلکه فیض آنحضرت ~~در تمام عالم جاری است~~
 مثل آفتاب گو در ابر مستعد باشد و اکثر گم گشتگان را هدایت میکنند و مشکلات دنییه را حل
 میسازد لیکن بالتعین و التخصیص هیچکس آنحضرت را نمی شناسد مثل بعضی از انبیاء مثل
 حضرت خضر و الیاس که خدا تعالی ایشان را از نظر خلایق مخفی گردانیده است آخری سیمبر عم
 بر او هدایت میباشد ایشان را چه آنحضرت از نظر خلایق پس معلوم شد که کدام مصطفی^{صلی الله علیه و آله}
 است در اخبار ایشان همچنین حال امام زمان است و معرفت او موقوف بر رویت او نیست
 بلکه دانستن او اینقدر که امام مامدین حسن عسکری است و قائم و موجود است بر او
 ما کافی و وافی است و در حدیث حکم وجوب متابعت اقوال و سمد کوریت و فیض و
 هدایت او در اختتام جاری است **قال** بعض اخبار و آثار مشرب فضائل و مناقب
 خلفا ثلثه و در کتب این فرقه و اکثر روایات احادیث نزو اهل سنت هشاره صراحت
 در باب استحقاق خلافت خلفا رشیدین و در بیان مقامات و درجات عالیات شان
 واقع اند لیکن مخالفین بسبب شایعه عناد انکار ورود و احتمال ضعف و وضع تقیید در آن
 اخبار و آثار پیش می آرند و تاویل باطل بکار میبرند بنابر آن از ایراد آن اخبار و روایات
 در گذشته بر آیات بنیات و نصوص محکات اکتفا نمودیم **اقول** هیچ خبری در کتب شیعه

مشعر بر فضائل ثلثه منقول نیست و آنچه که در کتب اهل سنت در باب استحقاق خلافت
 ایشان مروی است از جمله ضوابط است که در زمانه بنی امیه نوبت بوضع آن رسیده
 است و اگر آنرا اصلی میبود البتة و اتباع او در سقیفه آنرا مستند خود میگردانیدند و آیات
 بنیات را که بر عزم خود و زمانه خلافت و مدح ثلثه ایراد نموده آیات مذکوره را بخلاف مدح
 ایشان بیچگونه مناسبته نیست چنانچه پیش ازین واضح کردم و نام کسی در آیه مندرج نیست
 که از عان خوبی به نسبت او کرده شود و نواصب میگویند که آیه و من الناس من یشترى نفسه
 ابتغاء مرضاة الله در حق قاتل علی مرتضی داخل است پس چگونه مسلم و شسته شود و قل
 ایشان و این آیه نزول ایشان نیز از آیات بنیات و لخصوص محکمات و ایراد عموم آیات در
 مدح ثلثه نفعی بحال ایشان نمی بخشد چنانکه بحال دیگر اهل رده فائده نه بخشد حالانکه ایشان
 نیز در مدح عموم آیات داخل بودند قال هر که متوجه و متصدع جواب این کلمات نشود
 باید که از ایراد اخبار و انمار اغراض بر آیات قرآنی و منطوقات فرقانی که تاویل بدان
 راه بنود اکتفا نماید ما راه انکار و رد و احتمال وضع و ضعف و منطوقه تقیه و الحاق
از جانبین سد و دماند اقوال در هر مقام اول جواب آیه از آیه داده ام که بر سر کوفه
 منعم باطل مخالف کافی و دافی باشد و در هیچ مقام آیه قرآن را ماول نگردانیده ام
 بلکه موافق تنزیل در جوابش آیات بنیات دار کرده ام و بعد از آن در صد و کشف
 عورت مخالفان آل رسول از روایات اهل سنت گردیده ام زیرا که بلی ایراد اخبار و
 عقده کشائی کا حقه متصور نیست و آیات قرآنی را هر کس بر مسلک خود مطابقت میکند
 همون آتش در کاسه است و اگر از ایراد اخبار بالمره اغراض کرده شود کسان که بعد
 آنحضرت صلعم در صد و ابتداء و احداث گردیده اند حال ایشان چگونه منکشف گردد
 و وقت احداث ایشان نوبت بنزول آیات کجایاقی مانده بود که در آن حال ایشان
 مندرج میبود بلکه ایشان مصداق قال قبیحه بعد نزول آیات گردیده اند و باطل

خلیفہ دیرینہ خود پر دست اند البتہ از کتب خود کدام روایتی بر آید اثبات مرام خود
 وارد نموده اتم تا مخالف را به احتمال ضعف و وضع دران بر و بسین تا همین کدام
 آیه حب او عامی صاحب رساله بنظر رسیده که دران نام ثلثه مندرج باشد و ذکر
 خلافت ایشان مصرح باشد که اینها خلیفہ رسول خواهند بود و نہ جناب رسول خدا
 صلعم فرموده اند که فلان آیه در باره خلافت ثلثه است علمای از و رو حدیث مشعر
 خلافت انکار است صاحب رساله دعوی نیز دل آیه میکشد و اگر دعوی خلافت
 از آیه و عدالہ الذین امنوا منکم است پس آنهم با وجود مخالفت جمہور تاویل بعید است
 نہ تنزیل پس دعوی تنزیل از کجا میکنی و چرا میگوئی که بنص محکمات گفتاریم
 و اما میگوئی که بر آیات قرآنی که تاویل را راه بنود اکتفا نمایند قال و ظهور ظلم و
 فساد بہ نسبت مہاجرین بحکم کریمہ نیز متنع و محال قال اللہ تعالی الذین ان مکنا
 ہم فی الارض اقاموا الصلوٰۃ و آتوا الزکوٰۃ و امروا بالمعروف و نہیوا عن المنکر ترجمہ حال
 و صفت مہاجرین این است اگر تمکین و قدرت دہم ایشان را در زمین بر پا دارند نماز
 را و بدین زکوٰۃ را و امر کنند دیگران را با احکام شرعی و نہی فرمایند از منکرات و خلاف
 شریعت ہمین است معنی حفاظت بدون عصمت کہ خدا استعالی ایشان را از ارتکاب
 منکرات در قدرت و تصرف فی الارض باز داشت و حفاظت کرد بر بقای ایمان
 و صلاح اعمال ایشان درین آیه اشارہ کرد پس کیلک نفقہ فی الدین و ایمان بالقول
 دارد و باونی توجه از کلمات این آیه دریابد کہ ہجرت مہاجرین خالصاً للہ بود نہ بر آ
 طبع دنیا و امید حصول استخلاف و تصرف فی الارض در بارہ آنها صحیح المفہوم و
 بعد حصول تمکین ظهور حق و ہدایت و نفی ظلم و ضلالت بنفاذ امر بالمعروف و نہی
 عن المنکر بہ نسبت ایشان موعود من اللہ است اقول سبحان اللہ قبل ازین
 صاحب رسالہ اقرار کرده است کہ صحابہ معصوم نبودند اگر از ایشان زلتے یا گناہے

خدا یا سبب او صادر نشود چه از لای غفلت نه گردد و اکنون دعوی عصمت ایشان میکنند
 میگوید که ظهور ظلم و فساد از ایشان متبع و محال است و بعد از آن میگوید که ایشان محفوظ بودند
 از محاصی نه معصوم گاهی چنین گاهی چنان لیکن در اینجا ایشان را بر جمیع انبیاء فوقیت و فضیلت
 داده چه از انبیاء قبل بعثت صدور گناه عمداً و بعد بعثت سهواً و خطا و جاهلست نزد اهل
 و دینی مباحین صاحب کلام دعوی میکنند که صدور ظلم و فساد نسبت به مباحین بحکم که متبع
 و محال است بلکه از دلیل صاحب کلام که آن اقامت صلوة و اتیان زکوة و امر معروف و نهی از
 منکر است چنانچه مستفاد میگردد که هیچ مومنین معصوم اند از ایام انقیامت زیرا که حق تعالی
 میفرماید المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر
 و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و یطیعون اولئک سیر جم الله ان الله عز و جل
 پس ایشان امر معروف میکنند و نهی از منکر و اقامت صلوة میفایند و زکوة میدهند
 و اطاعت خدا و رسول بجا میکنند پس باید که صدور ظلم و فساد از ایشان متبع و
 محال باشد و درین آیه بابت آیه و ان مکناهم زاید تر ترقی است چه ازین آیه میفهمیم
 و مستفاد میگردد که مومنین در بجا آوردن امور مذکوره معروف اند و در آیه و ان مکناهم
 فقط و عده و توقع بجا آوردن است بشرط حصول ممکن و حال آنکه آیات قرآنی در اکثر مقامات
 دلالت میکنند بر صدور محاصی و مشغول بر عقاب و زجر و توبیخ ایشان پس دعوی عدم
 صدور عصیان از ایشان سبب انکار بدیهیات است و از دعوی عصمت تنزل نمود
 بر قائل بخصایف ایشان بدون عصمت گردیدن خالی از حاققت نیست و حال آنکه
 ایشان نه معصوم بودند و نه محفوظ و از آیه و ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
 و امر بالمعروف و نهوا عن المنکر کما لازم می آید که از ایشان گناه صادر نشود و چه
 ضرورت است که کسی که امر معروف کند خود از آن باز نماند و نهی از منکر نماید و خود بان ترکب
 نشود و حال آنکه در آخر این آیه آنست که ولله عاقبة الامور یعنی انجام کار ایشان را خدا متعاقب

میبایند که کدام کدام بر ضراط مستقیم قائم و بر قرار خواهد ماند و کدام کس از ان محقق خواهد
 گردید و در دفع این قول باطل که صدور ظلم و فساد از صحابه محال است و کسیکه امر معروف
 میکند و نهی از منکر مینماید خود متلوث بمعاصی میشود حق سبحانه تعالی میفرماید یا ایها
 الذین آمنوا اقموا الصلوات کما تمیزوا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون یعنی کما تمیز
 ایمان آوردید بر آن چه میگوئید چیزی را که نمیکند بزرگ است از روی و شعنی نزد خدا
 آنکه بگویند چیزی را که نمیکند به بین که حقتعالی خود میفرماید که اُمّی مومنین چرا میگویند
 چیزی را که نمیکند یعنی مردم را امر معروف میکنند و خود از ان باز میمانند و برگنا سه
 ظلم است که وضع مشی در غیر محل است و سفته آیه در سوره نور که مثل اند بر کتاب
 و نبر تر کتابان حذف آن آیات نیز نزد اهل سنت و شان چهار کس از مهاجرین مال
 گردیده اند و در تفسیر بیضاوی مذکور است که بعد نزول آیه یسئلونک عن الخمر و المیسر
 قل فیها اثم کبیر و منافع للناس نیز صحابه بفرغ بال با ده کشی و شراب نوشی محل
 می آوردند و فساد بر پا میکردند و خود را بمصاحب در تحفه اعتراف مینمایند بار کتاب
 این ان معاصی کبیره را مثل زنا و شراب نوشی و غیر آن پس کجا باقی ماند عدم صدور
 عصیان از ایشان خوب فهمیدی معانی قرآن را که در آیه کلام الله هر چه میخواهی از
 جانب خود بخویش میکنی برخلاف حکم خدا و رسول او و باز ما را میگوئی که در آیه قرآنی
 تاویل نباید کرد گر تو قرآن برین مخط خوانی بری رونق مسلمانی و لایسم که بجز
 صحابه خالصه الله بود و لو سلمنا لیکن بعضی از ایشان بعد آنحضرت صلعم باز کتاب
 معاصی منظور و مطهر ابر خلوص سابق خود گردیدند و جمله معاصی ما تقدم ایشان
 ضبط گردیدند و حصول اختلاف بمعنی لغوی و لغرف فی الارض که مراد از ان وراثت
 و ملکیت است بر آن جمیع مومنین متحمس بود که منکر آن نیست لیکن امر معروف و نهی
 از منکر مستلزم ظهور حق و موجب نفی ظلم و ضلالت و فساد هم نیست که صدور آن

محال و متنع باشد و تا دم مرگ مرکب آن نشود و نه خدا متعالی جاست و عده فرمود
 که صد و ظلم از این ان متنع است اینهم بهمانست است جدید بر خدا متعالی بلکه جناب بای عزرا
 در آخر آیه مستنده صاحب رساله میفرماید والله عاقبة الاسعد یعنی امر معروف و نهی
 از منکر خواهند نمود لیکن انجام امور ایشان را خدا متعالی میداند و عده امر معروف و نهی
 از منکر مستلزم نفی ظلم از این ان نیست چنانکه دانشی و عده امر معروف و نهی
 از منکر نیز نسبت بکسانست که لیاقت آن میشدند و عالم بودند با حکام خدا نه هر
 صاحب جاه که مقرب باشد بجاهالت و عدم علم و لیاقت خود و بر حاشیه این مقام تحریر
 که تا سه مرتبه پیش اهل حق است که اخبار و آثار کتب سیر و احادیث را که پیش
 از آنها ضعیف و موضوعه و لاحق هم باشند آنها را بر آیات قرآنی و منطوقات فرقانی عرض
 نمایند موافق را قبول کنند و مخالف را ترک دهند تا براه احتیاط و حق رفته باشند میگویم
 که اعتقاد ما نیز همین است لیکن مقصد تواران بر نه آید بر چند منجای که دست و پا زده
 بر اوست معاندین اهل بیت جوئی باین جلیله که در شان ایشان آیات قرآنی و روایات و
 اخبار که در مقابل ایشان منقول اند مخالف مناقب ایشان اند آنها را ما در این مطروح
 باید کرد این قول خالی از تحذیر نیست زیرا که تخصیص و تبصیح نام مدح هیچکس در قرآن
 موجود نیست و اخبار و آثار تخصیص و تبصیح نام در مقابل ایشان در کتب اهل سنت
 موجود اند و آیات چنانکه علی العموم در مدح ایشان مازلند همچنین علی العموم در مقابل
 ایشان نیز مازلند و اگر اقتصار بر مجرد آیات کرده شود و بسبب در خصوص باید که
 بر حقیقت قرآنی هم متحقق شود و از اخبار و روایات ان اغراض و تدبیر در شان
 نیز در ضمن مدح و ثنات مدح نازل اند و ذکر آن در این کتاب اخبار است و آیات مدح ایشان در ضمن مدح
 همین بسبب باید که از اعتقاد و روایات متوجه کنید و مسجد اکثر احادیث و اخبار و روایات و احادیث قرآن
 منقول اند که آنها را محمل برای انداخته اند اول روایت و امور ما بر کنه حد این است تبصیح تمام محقق

بآیه تو صیلم الله فی اولادکم لئلا کر مثل خطی الایسین لیکن این روایت را پیاس خاطر تصدیق
 ابو بکر ماول میبازند و دیگر آیه انما الله کون بحس دلالت میکند بر نجاست شرک لیکن
 این آیه را بلا ضرورت پیاس اعتقاد جعلی سلاف خود ماول میبازند گاه میگویند
 که دل او نجس است و گاه میگویند که ایمان او نجس است و در قرآن موجود است
 لایحه متروکه تسمیه را محذوری چنانچه حقیقتا میفویاید و لا تأکلوا مما لم یذکر
 اسم الله علیه و الله نطق لیکن شافعی اکل متروکه تسمیه که از روی عمد باشد
 مباح میدانند و سوا آن اکثر احادیث و اخبار را که مخالف قرآن از معراج
 بیا کرده اند قال عن علی بن عیسی الاربدیلی الا تسمی فی الحیث شک التسمی
 عن معرفة الائمة انه سئل الامام ابو جعفر علیه السلام عن حلیمة السیف بان تجز
 فقال نعم قد خلی ابو بکر الصدیق سیفه بالفضة فقال الراوی القول هكذا فوثب
 الامام عن مكانه و قال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا
 صدق الله قوله فی الدنيا و الاخرة اقول قبل ازین صاحب رساله تحریر کرده است
 که مخالفین در اخبار و آثار احتمال ضعف پیش می آرند باین از اخبار و گذشته
 اکتفا بر آیات بنیات نمودیم لیکن باز صبر نکرد و قناعت بر آیات نه نمود آخر روایات
 موضوعه را پیش آورد و این روایت البته در کشف النعمة موجود است لیکن از کتاب
 ابن جوزی محدث اهل سنت منقول است و در قطنی ترجیح آن کرده است و صاحب
 کشف النعمة اکثر روایات از کتب اهل سنت نقل کرده است این روایت را از جمله
 روایات موضوعه ایشان باید دانست هر چند ابن حجر در صواعق محرقة این روایت
 را از دار قطنی آورده است لیکن صاحب تحفه بر آن مخالفه عوام تصریح آن نکرده
 است که این روایت از ابن جوزی مأخوذ است بلکه بحر نقل از کتاب کشف النعمة اکتفا
 نموده بعید است از پیچ و نامی فاضله و همچنین اکثر منقرنات درج کتاب خود کرده است

صاحب السیاسة آنکه بی تحقیق بگوید صاحب تحفه را معتقد و مستند بر نقل او کفایت کرده
 این روایت را بر این الزام شیعہ آورده **قال** روی الدارقطني عن سالم بن حفصه قتل
 ملت علی بن ابی جعفر **قال** اللهم انی اتوب الیک و عمر اللهم انک ان فی نفسی غیر ذلک فلا تانی
 نفاعته محمد بن علی علیه السلام فی القیامه **قال** سالم را **قال** ذلک من اجل و این سالم
 بن حفصه شیعہ بود **اقول** این روایت از متفرد است و موصوفات اهل سنت است بر حاجت نمی توان
 شد اگر چه نسبت آن با امام علیه السلام است لیکن کمال بی غیرتی است که باین وقاحت بر شیعیان
 علی از روایات کتب خود استدلال بنمایند و در صورت فرض تسلیم میگویم که تولد او را بنی امی
 بنت کردن و روگردانیدن است و یا بمعنی در قرآن اکثر آمده است فتولوا عنه ثم تولینم
 و من یتولی یحذبه الی غیر ذلک من الایات نه بمعنی دوستی که دارقطني تجویز آن کرده است
 و وضع این روایت از طرف اهل سنت است امام را چه عرض بود که بجزو محاسبه سالم مسافر بودند
 که من ابوبکر و عمر را دوست میدارم و اگر دوست ندارم شفاعت آنحضرت مرا نصیب نشود
 و اگر سابق تذکره دوستی و دشمنی ایشان بمیان می آمد یا کسی آنحضرت سوال میکرد
 و یا میگفت که تو ابوبکر و عمر را دوست نمیداری و دین صورت الله مضائقه نبود و سالم بن ابی
 حفصه از فرقه زیدیه تبریه است چنانچه فاضل استاذ آبادی علیه الرحمة در تلخیص الاقوال منقول
 سالم بن ابی حفصه العجلی الکوفی لعنه الصادق و کذب و کفره زیدی تبریه من روایات
 قاله الکشی پس اگرگاه صادق علیه السلام بر لعنت کرده باشند و او را کاذب و کافر
 فرموده باشند قول باطل و او را چگونه معتبر دانیم و زیدیه در اکثر مسائل اصول و فروع
 موافق اند با اهل سنت چنانکه صاحب تحفه میگوید پس او را یکی از جمله ایشان باید شمرد
 و صاحب تحفه در باب حدوث مذهب سالم بن ابی حفصه را که از شیعہ تفضیلیه می گوید
 غلط است بلکه او زیدی تبریه بود و مذهب فرقه تبریه آنست که ایشان بولایت علی
 بن ابیطالب ولایت ابوبکر و عمر را خلط نموده اند و قائل اند با ما است ابوبکر و عمر

و خلافت ایشان را اعتقاد دارند و عثمان و طلحه و زبیر را دشمن دارند که از انفی لم یخص الا قتال

قال روی الدارقطنی القضا عن ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق عن ابیه ان رجلاً

جاء الی ابیه زین العابدین علی بن الحسین فقال خبرنی عن ابی بکر و عمر فقال عن الصدیق قال

و تسمیه الصدیق قال قلته کتکتک امک قد سماه الصدیق رسول الله صلعم و المهاجرون

و الانصار و من الیهم الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنیا و الاخرة اذهب فاحب

ابا بکر و عمر **اقول** دارقطنی در وضع روایات بر ازام شیعه متا و کامل است و این

روایت سزا پایا موضوع است و چون از مفتریات نیست است قابل اعتبار نیست

و در صورت فرض تسلیم میگویم که ازین روایت صاف ظاهر است که سائل از احباب شیعیان بود

بر او دریافت حال امام علیه السلام آمده بود و الا ورنه از استفا و خلعت و عداوت

ابا بکر و عمر چه غرض متعلق بود پس امام را احتراز از شریکات آنکس لازم افتاد بنا بر این

حب عقیده او فرمودند تا نایب از جانب اولاد حق نشود و کدام مقصد بر پا نگردد و بنا

قسم احتراز از مردم جمعا و جناب سرور کائنات هم فرموده اند یعنی در غیبت نیست

شخصه و در حضور مدارا و ستایش او کردند و بنری پیش آمدند چنانچه در مشکوٰۃ از

عائش منقول است ان رجلاً استاذن علی رسول الله صلعم فقال انذروا بس ابن العشره

او بحسب آخر العشره فلما دخل الان القول فقلت یا رسول الله قد قلت ما قلته

ثم انفتح له القول فقال بشر الناس من لته یوم الیقیمته من یکره الناس انقاء حث یعنی

بدستیکه مرد که از خدایت بر پیغمبر خدا صلعم پس فرمود که اذن دهید بدست ابن العشره

یا آخر العشره یعنی بد قبیله است پس هرگاه داخل شد آنکس نرم کرد آنحضرت گفتگوار پس

گفتم یا رسول الله تحقیق گفتی آنچه گفتی در حق او بعد از ان نرم کردی بر او گفتگوار پس

فرمود بدتر مردمان از روی مرتبه بروز قیامت کسی است که ناخوشش دانند او را مردمان

از جهت نگاه داشتن و خوف کردن و خش او انهمی پس امام علیه السلام هم ترسیدند از

شده و با او بر می گردید و مواضع اجتماع و جوارج وادعای تاز شده او محفوظ ماند و اینهم
از جمله محادعات است که مفید مطلب خود از انمه علیهم السلام وضع روایات کنند و از
آنها بر شیعیان استدلال نمایند لیکن مکی باور میکنیم و مثل این روایات اکثر روایات وضع
کرده اند که وجهه وضع سبب انقضای ظاهر است چنانچه در جمع الجوامع سیوطی از جناب امیر
سویت است که خدا تعالی خلق کو پیغمبر خود را از نور خود و ابو بکر را از نور پیغمبر و عمر را از نور
ابو بکر پس اگر کسی اونی تصور کند که باشد موضع این روایت بی مبسوط و بی سبب
از نور خدا خلق شده باشد چگونه ممکن باشد که سالها در از بیت پرستی نماید و شب و روز
پیش اصنام سجده کند **قال** در پنج البلاغت کلام علی علیه السلام است الزموا السواد

الاعظم فان يد الله على الجماعة وایکم والفرقة فان الله من الناس للشیطان كما
ان الله من الغم للذنب **اقول** این خطاب جناب امیر علیه السلام بطرف خارج
است بر ائمه و الحاق ایشان در زمره خود که از آنحضرت منجوت و روگردان بودند
در وقت خلافت آنحضرت و حضرت امیر جماعت خود را درین خطاب بسواد اعظم
تعبیر فرموده اند و جناب رسول خدا صلعم دست علی مرتضی را نیز بسواد اعظم بیان فرمودند
چنانچه کتب المبسوت مثل تفسیر کبیر و تفسیر کشف مذکور است به پنج مراد از سواد اعظم
جناب امیر و سربان آنجناب اند بالتخصیص بر سواد اعظم که احتمال ضلالت هم دارد و
ممکن نیست که بر سواد اعظم بر حق و صواب باشد زیرا که آنجناب در خطبه دیگر سعاد و عیال را
اورا نیز سواد اعظم فرموده اند چنانچه با صواب خود خطاب کرده میفرمایند علیکم بهذا
السواد الاعظم یعنی این سواد اعظم را که سعاد و عیال اویند و اجابت بر شما که قتل
کنید و چگونه بر سواد اعظم بر حق و صواب باشد و اگر بر سواد اعظم بر حق باشد در نتیجه
الذم می آید که نیز بدین بر حق باشند و دست خدا بر جماعت ایشان باشد
و معاذ الله حسین ابن علی مع رفقا و خود از مشرک و ذی باشد و قتل گزین اهل مدینه

و تاجی مدینه و بے ادبی روضه مقدسه مسجد آنحضرت که از دست یزدیان بوقوع آمده
 همه برحق باشد **قال** دیگر آنکه جناب امیر المؤمنین را چون از حال صحابه گذشته پرسیدند
 بلوایم ولایت و صف کرد و فرمود کانوا اذا ذکر والیه سجدت اعینهم حتی یقبل جباههم
 و ما دواکم بمید الشجر یوم الرج العاصف خوفا من العقاب و رجاء للتوکل انوکر
 الرضی فی نبع البلاغته و نیز بار دیگر در حق آنها فرموده کانوا احب الیهم تقار الیه
 و انهم یقبلون علی مثل الحجر من ذکر محادیم **اقول** این اوصاف حمیده و محاب رسول
 کریم که جناب امیر علیه السلام از زبان کبریایان خود ارشاد فرموده اند عین عقیده ماست
 لیکن اعداء اهل بیت از زمره چنین اصحاب خارج اند آنحضرت علی الاجمال ستایش اصحاب
 رسول فرموده اند چنانکه آیات قرآنیه علی العموم در مدح ایشان وارد اند پس مطلب صحابه
 رساله از آن برمی آید **قال** و حق تعالی جماعه صحابه را که در وقت انعقاد خلافت ابوبکر
 صدیق حاضر بودند و او را در امور خلافت مدد و معاون و ناصر شدند بالقاب چند
 ملقب فرموده جاسے گفته اولئک هم الصادقون جاسے گفته اولئک هم المفلحون جاسے
 گفته اولئک هم الفائزون جاسے گفته اولئک هم المکرمون و جاسے فرموده فی انهم و من بعدهم ابو عبد الله
 و اجر عظیم شرف ساخته و جاکب رت درجات عالیات و رحمت و رضوان خود بخشیده و
 جاسے در کتاب خود در حق ایشان فرموده حبیب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کره الیکم
 الکفر و الفسوق و العصیان و جماعت که حق تعالی در شان آن این القاب در کتاب خود
 فرموده باشد چه تم کفر و فسوق و عصیان را بهیئت اجماعیه از کتاب نمایند و سالیها
 بلکه طول الحیات بر آن مصر باشند و در حق مهاجرین اولئک هم الصادقون فرموده و
 جمیع مهاجران ابوبکر را خلیفه رسول الله میگفتند اگر او خلیفه بحق نباشد آنها صادق نباشند
 و هو خلا النص و انما که ابوبکر صدیق بحق گرد جماعت که اصلا در مقدمات دینی پاس
 سپران و پیران و برادران و اقارب خود نموند و آنها را بر اے دین گشتند و سرگردیدند

و بر عتبات جبار و صبر کردند و محنتها کشیدند و از بیخ مخالفان تیر میزدند چنانچه امیر المومنین
 بر این است که نیز شهادت ایمانی در خطبه های خود داده و حق سبحانه تعالی در وصف شان
 فرموده لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وید خطبه جات تجری
 من تحتها الانهار خالدين فيها راضی الله عنهم ورضوا عنه اولئك خرب الله لان حزب الله
 هم المفلحون اقول حقتعالی جمیع صحابه را باین القاب ملقب فرموده است بل کسانی
 که تا دم مرگ بر ایمان خود قائم و مستقل ماندند و بعد ایمان جاوه حکم و ارباب نبوی
 و از جهاد کفار فرار نکردند و بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند چنانچه میفرماید انما
 المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باسوالهم وانفسهم فی سبیل الله
 اولئک هم الصادقون این است اوصاف صادقان که حقتعالی فرموده و مفلحون و
 قائمون و شهیدان نیز همین گان اند و از همین گان خدا تعالی راضی است و عده
 جنت و اجر عظیم و بشارت درجات عالیه و رحمت و ضوان بر این همین گان مخصوص
 است و قلوب همین گان مزین است بایمان نه بر ظالمی و تزلزل الایمان که در موت آنحضرت
 ارباب را راه داده و فرار از جهاد و شعار خود ساخته و بر آن حصول دنیا به حقیقت
 و یقین را مخدول و منکوب ساخته مائل بطرف باطل گردیده و لو سئلنا و فرضنا لیکن
 خلیفه کردن ایشان ابوبکر را موجب حیثیت خلافت او نمی توانستند چه کسی که ابوبکر خلیفه
 رده بودند و در مدح ایشان باظهار و مبالغه میزدند و از پی او اولئک هم الصادقون و اولئک
 هم المفلحون در حق ایشان میگوئی همین گان معاویه بن ابی سفیان را نیز خلیفه کردند
 بودند در عهد خلافت علی مرتضی و برکت او بعیت کرده بودند و حقه اطاعت انقباض
 و در گوش جان انداخته بودند با وجودیکه حق بجانب علی بود با عنقاد و اسلست معاویه با
 لایت خلیفه حق و امام و مادی مطلق میگویند و بعد صلح حسن بن علی میگویند نه قبل از آن و در وقت خلافت

از علما اہلسنت قائل حقیقت خلافت است الاثر قدسہ فلیعلم من النواصب و نیز تقلید جائز باد وجود حاضر شدن
خلیفہ حق و اہل سنت و اہل بیت کا قائل ہوا البتہ کہ جو تقلید الفقہاء من سلطان الجبر کا بجز بر علی لال الصحابہ
تقلید و امن معاویہ و کان الحق فی علی و التابعون تقلد و امن حجاج و کان ہو جائز
انہی و انا اقول کہ لک فلان الصحابہ تقلد و امن ابی بکر و کان الحق فی ید علی و نیز بہ
طبق صاحب رسالہ گفتن متیوانم کہ اسنیکہ معاویہ را خلیفہ کہند و بروست او بیعت نہ
و تقلید اور پسندیدند و در امور خلافت حد و معاون و ماصراوت شدند حق تعالی آن
را با القاب چند ملقب فرمودہ جائے گفتہ او تنگ ہم الصادقون و جائے گفتہ او تنگ
ہم المفلحون و جائے گفتہ او تنگ ہم القاضون و جائے گفتہ او تنگ ہم الرشیدون
و جائے گفتہ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ الی آخر ما قال پس اگر معاویہ خلیفہ حق نباشد
کہ اور خلیفہ حق میگفتند صاوق نباشد و ہو خلاف النص و اہل السنۃ لا یعتن
بمخالفتہ فی عہد علی فثبت ان خلافت ابی بکر کخلافۃ معاویہ بن سفیان فکان حوا
قہو حوا بن ابی بلکہ جمیع اہل مدینہ توشل عبد اللہ بن عمر کہ نزد اہل سنت خلیہ جلیل القدر
و انس بن مالک و غیرہ مہاجرین کہ بالقاب مذکورہ ملقب بودند بروست یزید بن
بیعت کردہ بودند و ہر گاہ اہل مدینہ ارادہ خلع بیعت یزید کردند خلیفہ ارادہ علیہ
عمر بر اہل مدینہ کان خشمگین گردید و بیعت یزید را بیعت خدا و رسول می دان
چنانکہ در صحیح بخاری است پس خلافت ابو بکر مثل خلافت یزید است ہیچگونہ فر
ہست و ما جملہ اصحاب را نمیگوئیم کہ مرتکب کفر و فسوق و عصیان گردیدہ بودند
جماعتی را از ایشان کہ از طریق حق اعتقاد نمودند و حقیقتاے خبر میدہد از جا
و من یرتد و منکم عن دینہ فیمت و ہو کافر فاولک حبیطت اعمالہم فی الدنیا و الاخرۃ
اولیک اصحاب النار ہم فیہا خالدون و طوریکہ صحابہ بروست ابو بکر بیعت کردہ اند و
ایشان نازان میشوی حالش پیش ازین تفصیل ترقیم نمودہ ام کہ چگونہ واقع شد

و کسانیکه بر شرف جهاد و جبر کردند و با پسران و برادران و پدران با اعتقاد تو مقاتله نمودند و جناب امیر شهادت خوبی ایشان کرده و خدا تعالی آیه لاتجد قوم یؤمنون بالله و الیوم الاخر الایه در وصف نشان فرموده همین کسان برست معاویه بیعت کرده بودند و او را خلیفه گردانیده بودند در عهد خلافت علی و بعد از آن بر دست نیرد بن معاویه بیعت کرده بودند با وجود موجود بودن حسین بن علی که حسب تحریر رشید الدین خان تلمیذ رشید شاه عبدالعزیز حسین بن علی امام برحق و نیرد بن معاویه با غی متغلب است و آیه لاتجد قوم یؤمنون بالله و الیوم الاخر و نشان کسانی است که اطاعت خدا و رسول او کردند و از ملت کفار اجتناب نمودند و جمیع که بر خلافت طریق آنحضرت صلعم راه میرفتند و مطرودان آنحضرت را جاسا میدادند و بیاپود و انصار او کما تمخره ایشان میل و رغبت میدادند از شرف این آیه خارج اند محمد له الالاء خیراً

قطعه تاریخ طبرستان پید کرم علی صاحب پیشانی مخلص

رفت بر باد صبح و شام او
گشت باطل خیال خام او
شد کرم بجایان غم او
فاصل برترین تقاضا او
چشم زخم عدد کلام او
بادب باد خوش نظام او
بدل دین بفرض نام او

چند اوراق اشعری چون نوشت
بر سواش حجاب شد تحریر
مولوی سعیدی فقیه زمان
مثل عمار مقتدی به علی
کرد دفع المغالطه تصنیف
سال نندی بگشت تا تف غیب
سخت جبری دو طرف یک مصلح

قطعه نایب از ساج طبع والا و ذوق رسا جناب مولوی گلزار علی شهبودی

گشت دفع المغالطه مطبوع
علم آن ملاذ علم و حاصل
زان دو یک بیت حضرت عمار
دل این مشبهه تی خسته چو شد
گفت با تف که یاد گیر از حسن
بالیقین زان کتاب عالم را
سم این اسم با هستی کن

از تصانیف فاضل کامل
گردد از مزج دو علم حاصل
همدگر دست اینزه عادل
سیو سال طبع دی مائل
وز دل خویش زینده مصل
شد چو دفع مغالطه از دل
سال طبع از سیقین حاصل
۸۰ ۱۲۰ هجری

م م م م م
م م م م م



